مجموعه مقالات نخستین همایش
نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی
تاریخ معاصر ایران

جلد دوم: از آغاز قاجاریه تا پایان پهلوی

به کوشش دکتر محمد منصورنژاد

انتشارات جوان پویا
1393

سرشناسه	:	همایش نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران (نخستین : 1393 : لاریجان)
عنوان و نام پدیدآور	:	مجموعه مقالات نخستین همایش نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران : جلد دوم:از آغاز قاجاریه تا پایان پهلوی به کوشش محمد منصورنژاد.
مشخصات نشر	:	تهران: جوان پویا، 1393.
مشخصات ظاهری	:	3ج.: مصور، جدول، نمودار.
شابک	:	دوره978-600-5404-75-3: ؛ ۷-۷۷-۵٤۰٤-٦۰۰-۹۷۸ ج۲.
مندرجات	:	ج.1. کلیات.-ج.2. از آغاز قاجاریه تا پایان پهلوی.-ج.3. از نهضت و انقلاب اسلامی تا پایان دفاع مقدس.
موضوع	:	لاریجان -- تاریخ -- کنگره‌ها
شناسه افزوده	:	منصورنژاد، محمد، 1340 -، گردآورنده
رده بندی کنگره	:	الف۸۱۳۹۳ه ٤الف/DSR۲۱۱۹
رده بندی دیویی	:	955/2263
شماره کتابشناسی ملی	:	3607519

همایش نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران

جلد دوم: از آغاز قاجاریه تا پایان پهلوی

به کوشش: دکتر محمد منصورنژاد
ناشر: انتشارات جوان پویا
ویراستاران: محسن کوهستانی و مرتضی منصورنژاد
طراح جلد: معصومه منصورنژاد
چاپ اول: 1393
نوبت چاپ: اول
شمارگان: 1000جلد
قیمت: 180000 ریال
شابک دوره: 978-600-5404-75-3

وبلاگ همایش www.larijanconf.com سایت انتشارات: www.javanpooya.com

همه حقوق مادی و معنوی برای مولف و ناشر محفوظ است

تقدیم به همه‌ی عالمان، پژوهشگران، استادان، مربّیان، معلّمان و مصلحان لاریجانی

که به ما راه چگونه‌زیستن را آموخته و می آموزند

و برای:

ارواح طیّبه‌ی شهیدان لاریجان

که به ما راه خوب‌مردن را نشان‌دادند

با سپاس از همراهان راه، کارگروه فرهنگی لاریجان(به ویژه جناب آقای فضلی بخشدار محترم)، نهادهای عمومی و دولتی شهر رینه (به ویژه آقای مهندس حیدرزاده، شهردار محترم و اعضای معزز شورای اسلامی شهر رینه) و اعضای بسیار گرانقدر انتشارات جوان پویا

فهرست مطالب

پیشگفتار 5
بررسی تطبیقی مشاهیر لاریجان در منابع گوناگون مهندس مرتضی منصورنژاد 7
چهار استاد و دو آیهٔالله دکتر محمد منصورنژاد 77
مقدمه ای بر مقدمه تفسیر مقتنیات الدرر، اثر مفسر بزرگ لاریجانی دکتر محمد منصورنژاد 112
گزارش رساله دانشجویی: شرح حال آراء و آثار عارف گمنام حاج حبیب الله شاکر آملی علی محمد غلامرضا زاده.....141
نگاهی به اوضاع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و زمینداری لاریجان در دوره قاجاریه رضا هومند 144
جنگهای 7 ساله آغامحمدخان قاجار در لاریجان (از سال 1193ه.ق الی 1199ه.ق) رضا هومند 179
نقش لاریجان در جنگ های ایران و روس. رضا هومند.....208
مأموریت نظامی فوج لاریجان به بهبهان و کهکیلویه به فرماندهی عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی در زمان ناصرالدین شاه رضا هومند.....226
نقش لاریجانیها در دفع «فتنه‌ی باب» در مازندران به سال 1265ه.ق مصطفی راعی 241
گزارشی تحلیلی از لاریجان و جنبش مشروطه دکتر محمد منصورنژاد 287
نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران در جغرافیای انسانی لاریجان رشید محمدی لیتکوهی 326
لاریجان و نهضت ملّی نفت دکتر محمد منصورنژاد.....351

به نام او

پیشگفتار

دکتر محمد منصورنژاد

همانگونه که نام کتاب اشاره دارد، جلد دوم مجموعه مقالات نخستین همایش نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، به مقالاتی می پردازد که مباحث و مسایل لاریجان از آغاز دوره قاجاریه تا پایان عصر پهلوی را گزارش می کنند. موضوعات متنوعی که در این کتاب بازتاب یافته حکایت از آن دارند که زبدگان، متفکران، عالمان و سرداران لاریجانی در این مقطع مهم تاریخی خوش درخشیدند و در سطح ملی، فرا و فروملی نقش آفرینی نمودند. نیاز به یادآوری نیست که مجموعه حاضر همه تلاش های بزرگان این سامان را پوشش نمی‌دهد و این مقالات می توانند سرپلی برای تلاشهای بعدی باشند.

به عنوان شاهد اگر بر اساس یافته های پژوهشی، لاریجان در تاریخ معاصر ایران بالای صد شخصیت علمی و یا عملی تاثیر گذار داشته است، بی شک برخی از این بزرگان این ظرفیت را دارند که در باره آنها رساله دانشجویی مستقل به نگارش درآید. همچنین اگر درباره هرکدام از این مشاهیر و معاریف تنها 10 صفحه مطلب به نگارش در آید، برآیند آن شبه دایره المعارفی بالای 1000 صفحه‌ای در موضوع خواهد بود. با این وصف نوشته های حاضر را نه به عنوان انجام کار که به عنوان آغاز راه تلقی نموده و از همه آنانی که دل در گرو اعتلای این بخش اسطوره‌ای دارند استمداد می کنیم که با اهتمام پژوهشی حق لاریجان و بزرگان آن را در این بُعد ادا کنند.

بررسی تطبیقی مشاهیر لاریجان در منابع گوناگون

مهندس مرتضی منصورنژاد[1]

مقاله حاضر در چهار بخش زیر سامان یافته است:

الف) مقدمه، ب) گزیده و گزارشی انتقادی از یک کتاب درباره مشاهیر لاریجان در تاریخ معاصر، ج)داده‌های تکمیلی و تطبیقی برای آشنایی با مشاهیر لاریجان در تاریخ معاصر، د)جمع بندی و نتیجه‌گیری

مقدمه

1. طرح مساله و سوال:

فقدان داده درباره سرمآیت انسانی لاریجان، با وجود شخصیت‌های برجسته فراوان در سطح ملی و گاه فراملی در تاریخ معاصر ایران، مسأله‌ی قابل تأمّلی است که لازم است فرزندان این بخش برای رفع این نقیصه‌ی جدّی تمهیداتی داشته

[1] کارشناسی ارشد مهندسی مکانیک

باشند. از جمله آسیب‌های این فقدان معرفت آن است که در تعیین جایگاه هویّتی برای لاریجانی‌ها، حقّ این بخش مهم ادا نمی‌شود، در حالی‌که شناخت مفاخر لاریجان مایه‌ی افتخار هر لاریجانی است.

به دنبال طرح مسأله‌ی یادشده و ضرورت شناخت بزرگان این خطه، پرسش اساسی نوشتار حاضر آن است که با استفاده از چه روش‌هایی می‌توان به شناسایی و بازشناسی مشاهیر لاریجان پرداخت؟

2. تعریف مفاهیم:

2-1. واژه‌ی «مشاهیر» مفهوم کلیدی این مقاله است؛ در لغت‌نامه‌ی دهخدا، «مشهور» به معنای معروف، شناخته و شهیر آورده شده‌است. در همان اثر از «مشاهیر» به عنوان مردمان معروف، مشهور، شناسا و جمع مشهور یاد شده است.

همچنین بر اساس گفته‌ی دهخدا، مشهور در معنای مجازی به معنای بزرگان و ناموران آورده شده‌است، در اصطلاح این مفهوم برای کسانی به کار می رود، که نسبت به سایر افراد جامعه در عصر خودشان، از نظر علمی یا عملی ویژگی منحصربه‌فردی داشتند و در میان دیگران می‌درخشیدند.

در یک نگاه انضمامی‌تر منظور از مشاهیر در این نوشتار دو گروه از انسان‌ها می‌باشند:

اوّل: کسانی که از نظر علمی دارای اعتبار خاصّی بوده‌اند؛از شاگردانِ علمای بنام یا استادان برجسته بودند و یا خود، شاگردان زیادی تربیت کرده‌اند. این‌گونه افراد، معمولاً صاحب تألیفاتی نیز بودند که بر اساس تعداد و محتوای آن مکتوبات می‌توان سطح علمی آنان را در قیاس با یک‌دیگر سنجید.

دوم: افرادی که در عمل، خوش درخشیده‌اند و به عنوان مثال در بعد سیاسی یا اداری مسؤلیّت اجرایی مهمّی (دست‌کم در سطح استان) به عهده داشتند؛ همچنین کسانی که در مبارزات سیاسی-اجتماعی عصرشان فعّال بوده‌اند و نقش مهمّی ایفا کرده‌اند.

2-2. واژه‌ی «لاریجان»: مراد از لاریجان نیز بخشی از استان مازندران در دامنه‌ی قلّه‌ی دماوند است که در جنوبی‌ترین موقعیّت این استان و هم مرز با استان تهران واقع شده است.

3. پیشینه موضوع:

قصد آن نیست که تمامی ماخذ مرتبط با موضوع مورد بررسی قرار گیرند. زیرا مرور و بررسی منابع استفاده‌شده درباره‌ی مشاهیر، حجم زیادی را به خود اختصاص خواهد داد. [2]برای رعایت اختصار، برخی نکات مهم درباره‌ی منابع یادشده مورد توجّه قرار می‌گیرند:

یک: به جرأت می‌توان گفت در موضوع مشاهیر لاریجان، تاکنون هیچ اثر منسجم و متمرکزی به چاپ نرسیده‌است و اطّلاعات مربوط به این موضوع را می‌بایست با جستجو در میان کتبی که به مشاهیر شهر آمل، استان مازندران و یا

[2] .به عنوان شاهد، تنها به کتاب «مدّاحی آملی، محمّدرضا (1377) اختران جاوید: مشاهیر آمل، بابل، انتشارات مبعث» اشاره می شود که بدون حتی یک سطر توضیح و در همان صفحه‌ی اوّل، شروع به معرّفی نام 73 نفر از مشاهیر آمل می‌کند. در اکثر موارد، نام‌های این مشاهیر بدون هیچ توضیحی فقط برشماری شده‌اند. از این‌رو معلوم نیست مربوط به کدام مقطع زمانی و مکانی‌اند. این کتاب، فاقد مقدّمه و ذکر هر گونه نکته‌ی روشی است. مطالب به صورت غیر موجّهی پشت سر هم آمده‌اند و غلطهای چاپی نیز در آن به وفور دیده می‌شود. تنها امتیاز اثر آن است که به منابع نسبتاً خوبی مراجعه نموده در مورد هر مطلب می‌تواند مطالب مطرح شده معبر خوبی برای پژوهش جدّی بعدی باشد.

کشور پرداخته‌اند، به دست آورد. کتب محدودی نیز هستند که به یک روستا یا شهر خاص در لاریجان پرداخته‌اند که اکثر آن‌ها با استفاده از تکنیک‌ها و یا روش‌های شناخته شده‌ی پژوهشی گردآوری نشده‌اند.

دو: نکته‌ی دوم آن‌که در منابع مورد مطالعه، اطّلاعات متفاوت و گاه متناقضی درباره‌ی مشاهیر لاریجان مطرح شده‌است. برای مثال، در کتاب «بزرگان و اندیشمندان آمل» اثر محمود غفّاری، سال تولّد «ابراهیم سعیدالعلما لاریجانی» 1284 شمسی ذکر شد، در حالی که کتاب مازندران (شرح حال رجال معاصر) از عبّاس شایان و نیز بسیاری کتب دیگر، سال تولّد وی را 1248 شمسی ذکر کرده-اند. به عنوان مثالی دیگر می‌توان از کتاب «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران» اثر آقای باقر عاقلی یاد کرد که در آن، از «نیّرالسّلطان»، نماینده‌ی دوره‌ی دوم مجلس شورای ملّی، به عنوان «مصطفی نوایی» سخن به میان آمد و در کتاب «رجال پارلمانی سیاسی ایران» اثر منوچهر نظری از وی با نام «احمد نوایی» یاد شده است و این در حالی است که در کتاب «نوا، روستایی در لاریجان با پیشینه تاریخی تاریخ، فرهنگ و جغرافیای منطقه‌ای» اثر محمّد ابراهیم بلالی مقدّم «نیرالسلطان» با نام «مصطفی قلی نوایی» معرفی شده است.

سه: نکته‌ی دیگر این‌که اطّلاعات ذکر شده در کتب موجود دارای نواقص جدّی می‌باشد. (که در ادامه‌ی نوشتار، شواهدی از آن‌ها ارائه خواهد شد.) در کتاب «تاریخ هزاره‌ی آمل و لاریجان» که در آن از 40 نفر به عنوان علما، ادبا و شعرای آمل و لاریجان نام برده شده است، اشاره‌ای به نام آیت الله حسن حسن‌زاده

آملی، دکتر عبدالحسین نوایی، دکتر عبدالعلی لطفی، دکتر محمّدتقی دانش پژوه و بسیاری دیگر از بزرگان برجسته لاریجان نشده است.

در میان منابع مراجعه شده، کتاب «بزرگان و اندیشمندان آمل» مطالب گسترده-تری را درباره‌ی ستارگان لاریجان بازتاب داده و از این‌رو، محور اصلی سخن در بخش نخست این نوشتار قرار گرفته است. (درباره‌ی امتیازات و نواقص این اثر در بخش بعدی نکاتی ذکر خواهد شد.)

4) روش تحقیق:

با توجّه به این‌که مقطع مورد بررسی درباره‌ی مشاهیر، تاریخ معاصر ایران است، روش تحقیق نیز لاجرم اسنادی و کتابخانه‌ای است و البتّه واضح است که با فیش برداری از منابع معتبر، داده‌ها درباره‌ی این موضوع گردآوری و تحلیل خواهند شد.

ضمناً در روش‌های پژوهشی رهیافت، «مطالعه‌ی تطبیقی» بسیار مهم است؛ در این مکتوب داده‌های منابع مختلف بر اساس داده‌های کتاب «بزرگان و اندیشمندان آمل»، مورد بررسی تطبیقی قرار می‌گیرد.

همچنین لازم است منابع اصلی مورد مراجعه، در کنار هم معرّفی شوند؛ منابعی که بیشتر به زبان فارسی و برخی نیز به زبان عربی هستند و مؤلّفان آن‌ها نیز مازندرانی و در مواردی غیر مازندرانی‌اند. نام این منابع در جدول زیر آمده‌است:

منابع اصلی مطالعه شده			
	مشخصات مولف	نام کتاب	توضیحات
1	افشار، ایرج	نادره کاران(سوگنامه ناموران فرهنگی و ادبی)	یک جلد
2	امین عاملی، محسن	اعیان الشیعه	هشت جلد رحلی

3	ایاز، محمود	تاریخ هزاره آمل و لاریجان	یک جلد
4	بامداد ، مهدی	شرح حال رجال ایران، قرن های۱۲،۱۳،۱۴هجری	شش جلد
5	برزگر اردشیر	تاریخ طبرستان جلد سوم: دانشوران تپوری	یک جلد
6	حسینی، سید احمد	تراجم الرجال	دوجلد
7	راضی، محمد شریف	گنجینه دانشمندان	نه جلد
8	زمانی شهمیرزادی، علی	شعرای مازندران و گرگان	یک جلد
9	شایان، عباس	مازندران (شرح حال رجال معاصر) جلد دوم	یک جلد
10	شکوری، ابوالفضل	فرهنگ رجال و مشاهیر تاریخ معاصر ایران	چند جلدی
11	صدر، سید حسن	تکملهٔ امل الآمل	شش جلد
12	طاهری شباب، سید محمد	تاریخ ادبیات مازندران جلد اول	یک جلد
13	طهرانی، آقابزرگ	طبقات اعلام الشیعهٔ	چندین جلد
14	عاقلی، باقر	شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران	سه جلد
15	علامه، صمصام الدین	یادگار فرهنگ آمل	یک جلد
16	غفاری، محمود	بزرگان و اندیشمندان آمل	یک جلد
17	مرعشی نجفی، سید شهاب الدین	الاجازه الکبیره	یک جلد
18	مداحی، محمد رضا	اختران جاوید و مشاهیر آمل	یک جلد
19	مداحی، محمد رضا	مشاهیر آمل	یک جلد
20	مرسلوند، حسن	زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران (1320-1299ش)	جلد اول
21	معلم حبیب آملی محمد علی	مکارم الآثار: در احوال رجال دو قرن 13 و 14 هجری قمری	هشت جلد
22	نصیری، محمد	اثر آفرینان	چندین جلد
23	نظری، منوچهر	رجال پارلمانی سیاسی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی	یک جلد
24	نوری کوتنایی، نظام الدین	تاریخ ادبیات ایران شامل مورخان علمای دینی نویسندگان و شاعران	یک جلد
25	شورای عالی فرهنگ ناموران	فرهنگ ناموران معاصر ایران[3]	دو جلدی

[3]. تا جلد دوم این کتاب چاپ شده است و به جلدهای بعدی اجازه چاپ داده نشده است.

نکته دیگر روشی مربوط به شیوه گزینش مشاهیر است. در این زمینه می‌توان دوگونه معیار ارائه داد.

1.4. «معیار درجه‌ی اوّلی»: به این معنی که در انتخاب مشاهیر به عنوان ملاک، ویژگی‌هایی تعیین شده و افراد بر اساس آن اندازه‌گیری شوند؛ به عبارت واضح‌تر می‌توان در بعد علمی، مؤلّفه‌هایی مانند تعداد تألیفات یا اشتهار به صفات و شاخص‌هایی (چون آیةالله، استاد و ...) را ملاک گرفت و در بعد عملی نیز داشتن مسؤولیّت در سطح استان یا فراتر از آن را؛ بر این اساس افراد غیر نویسنده یا کمتر از آیةالله و استاد، از مصادیق شخصیت‌های مشهور به شمار نمی‌آیند.

2.4.«معیار درجه‌ی دومی»: به این معنی که بر اساس داده‌هایی که تاکنون در این باره در منابع مختلف گردآوری شده و با مقایسه‌ی آن‌ها با یک‌دیگر، به معیارهایی برسیم. در این‌جا مهم نیست که افراد دارای چه دستاورد علمی یا عملی هستند، بلکه ملاک، بازتاب نام آنان در منابع و مآخذ مربوطه است.

در نوشتار حاضر بر اساس روش دوم (ملاک درجه‌ی دومی) به بحث مشاهیر لاریجان پرداخته شده است. از این رو دست کم منابع 25گانه معرفی شده مبنای انتخاب مشاهیر لاریجان خواهند بود.

5. قالب بحث:

الگوی مباحث این نوشتار، محور قرار دادن «کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل»، با گزینش مشاهیر تاریخ معاصر لاریجان می‌باشد که در این‌جا، در یک گام به بیان

امتیازات اثر یادشده و نواقص روشی و محتوایی آن پرداخته می‌شود و در گام بعدی، شخصیت‌های تاریخ معاصر لاریجان در آن اثر معرّفی می‌شوند.

پس از استخراج داده‌های این اثر، منابع دیگری که به موضوع مشاهیر پرداخته‌اند، در مقایسه با اثر یادشده بررسی می‌گردند و آن‌گاه مشاهیر لاریجان در دوره‌ی معاصر، از آن‌ها استخراج و مقایسه می‌شوند.

6. حدود و نقطه‌ی تمرکز:

مقطع مورد بررسی در این اثر، تاریخ معاصر است. گزینش این برهه‌ی تاریخی نه بدان معناست که سایر مقاطع کم‌اهمّیّت می‌باشند؛ مثلاً در برخی منابع آمده که فرزندان هولاگوخان مغول، که شخصیت این خاندان و عملکردآن‌ها برای هر نخبه‌ی ایرانی شناخته شده است، در قرن هفتم به‌دست «محمّد بن بندار آملی لاریجانی» به دین اسلام مشرّف شدند. (رحمتی نیا: 1388، ص120) با این وصف دامنه‌ی مباحث و گزارش این مکتوب را می‌توان گسترش داد؛ امّا دلیل گزینش مقطع معاصر، هماهنگی محتوای نوشتار با مقطع تعیین شده در «نخستین همایش نقش لاریجان در تحوّلات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر: از جنبش تنباکو تا پایان دفاع مقدس»، می‌باشد.

ب) نقد و نظری بر کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل:

مطالب این بخش از مکتوب، در سه قسمت زیر تنظیم شده است:

1. امتیازات کتاب 2. نواقص روشی و محتوایی اثر 3. معرّفی مشاهیر تاریخ معاصر لاریجان

1. امتیازات اثر:

بی شک کتاب «بزرگان و اندیشمندان آمل»، (غفّاری، محمود، 1386، تهران، نشر رسانش)، از آثار بسیار مهم در معرّفی نخبگان آملی و -با توضیحاتی که در پی می‌آید- «لاریجانی» است.

نویسنده در مقدّمه‌ی کتاب اشاره دارد که حدود 30 سال برای گردآوری داده‌ها تلاش نموده است. بازتاب برخی از دست‌نوشته‌های بزرگان این خطّه در این کتاب و گردآوری آن‌ها –که البتّه امر دشواری است- حکایت از سعی بلیغ این پژوهشگر و انگیزه‌های بالای مؤلّف دارد. این کتاب که از شخصیت‌هایی چون فریدون جم، منوچهر و آرش کمانگیر آغاز نموده و تا پایان عصر پهلوی را پوشش داده است، در مجموع تعداد 112 شخصیت برجسته‌ی آملی را روایت می‌کند.

2. نقایص روشی و محتوایی:

اثر یادشده از جهت روشی و نیز محتوایی دارای نواقصی است. عدم رعایت برخی نکات روشی و شکلی، در محتوا تأثیر گذارده و بازتاب یافته‌است. برخی از نقایص یا اشکالات کتاب به قرار زیر می‌باشد:

یک: اگر هدف کتاب، بازتاب دادن شخصیت‌های «حقیقی» آملی بود، بهتر آن بود که شخصیت‌های «اسطوره‌ای» کتاب (چون فریدون جم، منوچهر و آرش کمانگیر)، یا اساساً بازتاب نمی‌یافتند و یا در فصل جداگانه و با شرح مناسبی در

مقدّمه انعکاس می‌یافتند تا مرز شخصیت‌های واقعی از شخصیت های فرا تاریخی معلوم می گردید.

دو: آملی دانستن هر یک از شخصیت های تاریخی یا اسطوره‌ای نباید در حدّ ادّعای بدون دلیل بماند و نیاز به مستندات جدّی دارد. در این اثر، کمبود ادلّه و مستندات درباره‌ی بسیاری از شخصیت‌ها مشهود است.

سه: مهم‌ترین مشکل کتاب آن است که بدون مفهوم بندی دقیق از واژه‌ی «شخصیت» و بدون ارائه‌ی الگوی نظری، به گزینش شخصیت‌ها می‌پردازد. از این‌رو از یک سو دست‌کم جامع افراد نیست و از سوی دیگر نمی‌توان دلیل ذکر نام افراد و معیار بزرگی و برجسته بودن آن‌ها را در این نوشته دانست. به عنوان شاهد، در این کتاب به حق از شخصیت آیةالله محمّد غروی آملی، (که اصالتاً اهل رینه لاریجان‌است و بر بزرگانی چون جوادی آملی و حسن‌زاده آملی حقّ استادی دارد) به عنوان شخصیت قابل ذکر آملی یاد می‌شود، حال آن‌که پدر ایشان «ابوطالب غروی آملی» که بنا به شهادت فرزندشان در همین اثر، هم درس و بحث شیخ شهید فضل‌الله نوری در مازندران، تهران و نجف بوده‌است، از شخصیت های آملی قلمداد نشده و عنوان مستقلّی به او اختصاص نیافته است.

همچنین در حالی که به درستی از سردار «احمد اخگر»، از فرماندهان شاخص مشروطه، در این کتاب سخن به میان می‌آید، اما از پدر بزرگوار ایشان یعنی مرحوم حاج میرزا ابراهیم معروف به «ملا باشی»، ایرایی الاصل و هم پایه‌ی شیخ فضل‌الله و شیخ عبدالنّبی، به عنوان شخصیتی برجسته اشاره‌ای نشده است. می‌توان پرسید چرا چنین خطای فاحش در انتخاب بسیاری از شخصیت‌ها رخ می‌دهد؟ در

واقع یکی از دلایل بروز مشکل یا خطای یاد شده آن است که الگو و معیار روشنی در مدخل کتاب برای انتخاب افراد و شخصیت‌های برجسته از غیر آنان، در فراروی نویسنده قرار ندارد.

چهار: نقیصه‌ی دیگر کتاب، داده‌های غیرمنظّم و به هم ریخته‌ی اثر است. اگر نویسنده‌ی محترم، در معرّفی افراد، متغیّرهایی را در ابتدای راه بر می‌شمرد و بر اساس آن‌ها، داده‌های موجود را رصد نموده به ترتیب سامان می‌بخشید، آن‌گاه روشن می‌شد که درباره‌ی شخصیت‌ها چه نکاتی باید گفته شود، یا چه داده‌هایی در اختیار نیست و ... .

3. معرّفی مشاهیر کتاب:

در این نوشتار از مجموع 53 شخصیت تاریخ معاصر (از قاجاریّه به بعد) در کتاب «بزرگان و اندیشمندان آمل»، 32 نفر (بیش از نیمی) که لاریجانی هستند برگزیده شدند و بر اساس شش متغیّر زیر، معرّفی اجمالی شده‌اند. در این تلاش بنا بر آن بوده است تا افرادی که از نگاه صاحب قلم قطعاً لاریجانی‌اند (و این تعلّق در کتاب یادشده یا در منابع دیگر تأیید شده‌است) گزینش شوند؛ در نتیجه افرادی که درباره‌ی لاریجانی بودن آنان تردید وجود دارد، انتخاب نشده‌اند.

بزرگان وشخصیت های لاریجانی تاریخ معاصر در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (به ترتیبی که در منبع مورد بحث بازتاب یافته‌اند.)						
	نام و نام خانوادگی	لقب و نسب	سال میلاد و در گذشت	اهل	فعالیت علمی، استادان، شاگردان برتر و آثار	فعالیت عملی برجسته
1	رضا قلی نوایی	ملقب به منشی الممالک و از نوادگان امیر علی	در قرن 13 می‌زیسته است و در سال1237قمری درگذشت.	روستای نوا	شاعر با تخلص سلطانی (سلطانی مازندرانی)	مهردار و منشی اسرار آغا محمد خان و فتح علیشاه و وزیر رسایل فتحعلیشاه

		شیر نوایی(وزیر سلطان حسین بایقرا)	(زمانی شهمیرزادی، علی شعرای مازندران و گرگان)			
2	میرزا محمد تقی نوایی	فرزند رضا قلی نوایی		روستای نوا	در نظم و نثر دست داشت.	در زمان فتحعلی شاه وزارت فارس و خراسان و سالها دیوان انشای محمد شاه قاجار را به عهده داشت.
3	سید رضی لاریجانی	حاج سید رضی مازندرانی	در 1270ه.ق دیده از جهان فرو بست.		از حکمای نامی دوره قاجار بوده است. در حکمت از شاگردان مشهور ملا علی نوری و در عرفان شاگرد ملامحمد جعفر آباده ای بود. در زمان خود از نام‌آوران حکمت مشا و اشراق و عرفان به شمار می رفت. شاگردان مبرزی چون آقا محمد رضا قمشه ای و حاج میرزا نصریر گیلانی را تربیت کرد. وی همچنین درشعر نیز طبع آزمایی می کرد.	
4	احمد نوایی	احمد خان نوایی دریا بیکی (عمید الملک) پسر بزرگ جعفر قلی خان، پسر چراغعلی خان نوایی. در اواخر عمر مفتخر به عنوان دریابیکی گردید.	در 36سالگی درگذشت.	روستای نوا		در سال 1263 امیر کبیر او را برای آرام کردن شورش فارس که قبلا کسانی از پس آن برنیامده بودند فرستاد که او توانست آرامش را بازگرداند. مدتی معاون اداره‌ی تشریفات دربار ناصرالدین شاه بود. سمت بعدی وی ژنرال قنسول ایران در تفلیس بوده. بعدها به دیوان بیکی اردوی شاه منصوب شد. در 1269به حکومت تبریز معین شد. همچنین به حکومت بوشهر و بنادر خلیج فارس گماشته شد و ملقب به دریابیکی گردید.
5	لطف الله لاریجانی	شیخ لطف الله	در 1310ه.ق در نجف	قریه ی	تحصیلات مقدماتی را ابتدا نزد پدر و سپس در تهران و اصفهان	در وصیت نامه تربیت فرزند ده ساله اش را به دوستش محمد

	آملی	لاریجانی (اسکی) فرزند ملارضا قلی از روحانیون باتقوا و مورد مراجعه مردم بود.	وفات کرده و درهمان جا دفن شد.	اسک	آموخت. برای کسب علوم عالی به نجف اشرف رفت. در فقه و اصول از شاگردان مورد علاقه شیخ مرتضی انصاری بود. با آخوند ملامحمد کاظم خراسانی هم درس و هم حجره بود. در حوزه به درجه اجتهاد رسید.	کاظم خراسانی سپرد. از تالیفاتش می توان به ایضاح المضامین و ذریعه الاعتماد در اصول فقه نام برد.
6	سید محمد آملی	میرزا سید محمد شمس الادبا آملی فرزند حاجی سید رضی لاریجانی بوده است.	درسال 1253ه.ق متولد شد.		از شاگردان فلسفه و حکمت حکیم الهی بود. از طرف ناصرالدین شاه به شمس الادبا مفتخر شد. به دو زبان عربی و فارسی آثار منظوم دارد.	
7	عبدالله بیضای نوایی	شیخ عبدالله نوایی لاریجانی معروف به بیضا	حدود 1265متولد شد و 90سال عمر کرد.		از شعرای توانای آمل به ویژه در هجو و بدیهه سرایی بود. بسیار خوش نویس نیز بود.	از برگزار کنندگان مراسم تعزیه و شبیه خوانی و عاشورا حسینی بود.
8	غلام علی میر ولی	سید غلام علی فرزند شمس الدین مشهور به میر ولی لاریجانی از سادات حسینی بود.	در سال 1266ه.ق متولد شد. در 1321 در تهران وفات یافت و در امامزاده هاشم شمیران مدفون است.	نیاک	مدارج علمی زیادی طی نکرد. اما به هنگام جذبه، اشعار زیبا و عارفانه ای از وی بروز می‌کرد. دیوانش مشتمل بر ده هزار بیت بوده است که بخشی در سال1351 ه.ق چاپ شد. در 52 سالگی دگرگون شد، از تعلقات دنیوی دست کشید و راه عارفان در پیش گرفت و در زهد و تقوی و... به درجه کمال رسید.	از نمونه اشعارش: «تا در جهان هوا و هوس بر تو غالب است هرگز مقام میرولی را مکن هوس» «نیست درخور هرکس تا فیض یابد از خدا فیض او را من در این گیتی سزا و درخورم.»
9	محمد لاریجانی	میرزا محمد خان				به دستور آغا محمد خان در شیراز و در ذیحجه1206 اهل

		لاریجانی(م یرزا محمد بیک لاریجانی) فرزند حسین خان لاریجانی.				وعیال لطف علی خان زند را با 12000نفر خانواده های کلهر و .... به استرآباد کوچاند. در سال 1218 عباس میرزا نایب السلطنه با اردوی نظام برای جلوگیری از تجاوزات روسیه به سوی آذربایجان رهسپار شد او از فرماندهان سپاه بود. به دلیل خدمات پدر در سپاه محمد حسن خان قاجار و دستگیری و قتل غلام علی خان سپید و سیاه حکام لاریجان که به دستور آغامحمد خان انجام شد از طرف خان قاجار به دریافت عنوان خانی، حکومت لاریجان و مالکیت ده‌هایی در اطرف آمل مفتخر شد.
10	محمد امیر مختاری	ملقب به امیر مکرم، پسر غلامعلی خان(مشهور به عباس قلی خان ثانی، حاکم لاریجان) جدش میرزا محمد خان لاریجانی یکی از فرماندهان سپاه آغا محمد خان	متولد 1221 ش و در سال 1326 وفات کرد.	اسک		دارای افتخارات نظامی سرداری و حاکم لاریجان بود، از جمله اقداماتش شرکت در سرکوب شورش تراکمه (ترکمن ها) در سال 1300 ق است. او پس از مشروطه دو بار با دولت مرکزی و مشزوطه خواه نبرد کرده است. محمد علی شاه پس از بازگشت از روسیه خواست تا از سه طریق به تهران حمله کند که امیر مکرم از سمت لاریجان به تهران حمله برد. از جمله فعالیتهای دیگر وی دستگیری میرهاشم تبریزی و تحویل آن به تهران که به اعدام وی منجر شد. در زمان مشروطه دوسال به کرمانشاه تبعید گشت. و پس از به قدرت رسیدن رضا شاه به موطنش بازگشت.
11	ابوالقاسم فرسیوآملی	آیت الله شیخ فرسیو ایرایی.	در سال 1295هجری قمری متولد	قریه ایرای لاریجا	راهی نجف شد. نزد آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مستفیض شد. در زهد و تقوی اشتهار	فرسیو مسئول کتابخانه مدرسه عالی سپه سالار بود. وقتی به امر قضاوت دعوت شد و استنکاف

		پدرش حاج میرزا ابراهیم معروف به ملا باشی از فقهای آمل بود . اولین پسرش میرزا علی دیپلم پزشکی گرفت و ملقب به بدیع الحکما و مستعان الدوله شد. پسر دومش آیت الله ابولقاسم فرسیو است.	شد. در 14محرم 1368 هجری قمری در سن 73 سالگی در آمل دار فانی را وداع گفت. جنازه وی در آستانه امامزاده ابراهیم به خاک سپرده شد. (درباره سال رحلت این عالم در همین منبع روایت های دیگری نیز آمده است.)	ن	داشت. در تهران به عنوان مدرس و مسئول کتابخانه مدرسه عالی سپه سالار شد. چهر ههای شاخصی چون علامه جوادی آملی از آموختگان محضر اویند.	ورزید از طرف دربار مورد بی-مهری قرار گرفت و برنامه تدریسش تعطیل شد. و ایشان ناگزیر به آمل برگشتند و تا پایان عمر آنجا بودند. وی از خوشنویسان عهد خویش نیز بود.
12	محمد غروی آملی	محمد بن ابوطالب بن علی بن عبدالله بن ابوطالب پدرشان میرزا ابوطالب همدرس و بحث شیخ فضل الله نوری در مازندران، تهران و نجف بود.	26 ذی حجه 1296 قمری در حایر حسینی متولد شد. وی در 27 رجب سال 1389 (مهر 1348) دار فانی را وداع گفت.	شهر رینه لاریجا ن	استادانش پدرشان، سید کریم لاهیجی، سید محمد کاظم یزدی(صاحب عروه) و مر حوم آخوند خراسانی (صاحب کفایه الاصول) صاحب تالیفاتی بودند که برخی از آنها در اختیارند، ولی منتشر نشده اند، و برخی از رساله-هایشان را به جهت مشکلات راه و سارقان از نجف نیاورده و مفقود شده اند. ایشان حق استادی بر آیات عظام حسن زاده و جوادی آملی دارند.	
13	سید محمد علی داعی	پسر سید فضل الله	در سال 1295هجری	قریه ی	نزد آخوند ملام محمد کاشی و جهانگیر خان قشقایی شاگردی	

	الاسلام	حسنی از سادات نیاک آمل. لقب داعی الاسلام را از طرف مظفرالدین شاه داشت.	متولد و در ماه صفر 1371 برابر با 1329شمسی در 75سالگی در هندوستان درگذشت.	نیاک لاریجا ن آمل	کرد. همزمان زبان انگلیسی و عربی نیز فراگرفت. نتایج دفاعیه او از اسلام در برابر یک مبلغ مسیحی که در مجله ی الاسلام چاپ می‌شد به شهرت او کمک کرد. پس از نشر و استقبال و ... از مظفر الدین شاه لقب داعی الاسلام به همراه جبه ترمه به وی داده شد. در سال1323به مکه رفت و در آنجا بنا به درخواست تجار ایرانی مقیم هند برای مناظره با مبلغان مسیحی به هند سفر کرد و در بمبئی مستقر شد. در آنجا به ادامه‌ی چاپ مجله‌ی دعوت الاسلام مبادرت ورزید. در هند دو زبان اردو و سانسکریت را فراگرفت. در هفت جلسه مباحثه بر همه مبلغان مسیحی غالب شد. او مدت سی سال در دانشگاه حیدرآباد دکن به عنوان استاد زبان مساعی خود را در ادب پارسی به کاربرد و «فرهنگ نظام» را در ادب پارسی در پنج جلد نگاشت. او به زبان اوستایی نیز تسلط کافی داشت. ازجمله آثار او: .فرهنگ نظام به زبان پارسی، نشر آثار فرهنگی پارسی در پنج جلد، 2. دیوان شعر به پارسی	
14	عبدالعلی لطفی	پدرش شیخ لطف الله اسکی.	در سال1258 شمسی در نجف متولد شد. در سال 1335پس از سالها خدمت صادقانه دار	روس تای اسک	طبق وصیت پدر از ده سالگی تعلیم و تربیت وی به عهده آخوند خراسانی گذاشته شد، تاجاییکه آخوند وی را در 24سالگی به درجه اجتهاد رسانید. لطفی در دوره مشروطیت مجله ی الاسلام را منشر نمود که در آن مقالات سودمندی در مبانی	در جریان استبداد صغیر از طرف آخوند خراسانی و برای مبارزه راهی تهران شد. در جریان جنگ سال1907 بین دولتین متجاوز روس و انگلیس عبدالعلی لطفی در صف آزادی خواهان قرار داشت... بعد از سقوط کابینه وثوق الدوله و صدارت مستوفی الممالک مدتی

			فانی را وداع گفت		دین اسلام و اصول مشروطیت به قلم خودشان و دیگر متدینین میهن پرسان به چاپ می‌رسید. لطفی در دوران وزارت عدلیه نصرت الدوله ، به همراه تعداد دیگری از حقوق دانان قوانین جدیدی برای امور قضا در کشور نوشتند و به مجلس ارائه دادند.	رابط بین میرزا کوچک خان و صدراعظم بود. لطفی در دوران نخست وزیری قوام السلطنه و هم زمان با غایله ی آذربایجان برای تامین امنیت آن استان با سمت ریاست دادگستری آذربایجان وارد تبریز شد. در سال 1314 ریاست دادگستری خراسان را به عهده داشت. ایشان دستور داده بود تمام سلاحهایی که ازسوی سفارت انگلیس بین عده ای از اوباش و ایادی آنان توزیع شده بود را ضبط کردند در این رابطه وی را محاکمه و به اعدام محکوم کردند ولی وی در دادگاه تجدید نظر به حبس محکوم شد و در سال 1315 شمسی از رضا شاه درخواست آزادی کرد که مورد موافقت قرارگرفت. چند سالی خانه نشین بود تا به مدیریت ثبت منصوب شد. پس از اصلاح وضع نابسامان ثبت به دیوان منتقل شد و تا سال1331در آن سمت بود. در این سال از طرف مصدق به وزارت دادگستری منصوب شد. و با حذف قوانین زائد به تسریع امور کمک کرد. تعدادی از قضات را اخراج یا بازنشسته کرد. در 28مرداد 32به همراه مصدق زندانی شد و پس از آزادی تحت کنترل شدید امنیتی بود.
15	احمد اخگر	سرهنگ احمد اخگر. از زبان خودش: نام من	در شب دوم شوال1307قمری مطابق 1267شمسی در تهران متولد شد.	ایرا	تالیفات : 1.ترجمه قرآن (حکایت از اعتقاد ایشان به دین مبین اسلام.). 2. کتاب «اسرار خلقت» مرکب از اشعار فلسفی و عارفانه ی اخگر در باب حکمت خلقت که مشتمل بر مجموعه	یادداشت های «احمد اخگر»: مردم دو دسته اند: مشروطه طلب و مستبد و من از مشروطه طلبان بودم. وقت من صرف مشق دادن نظام به مجاهدین و گاهی ایراد سخنرانی می گذشت. چون در 7

		احمد متخلص به اخگر، پدرم حاج میرزا ابراهیم معروف به ملا باشی متولد ایرای لاریجان آمل، هم پایه شیخ فضل الله نوری و شیخ عبدالنبی، و مادرم دختر حاج غلامعلی ایرایی.			بسیار نفیسی از جوابیه ای است که اخگر در جواب شعر آقای بهمنی عضو کانون شعرای شیراز سروده است. در این مجموعه بهمنی اعتراضیه‌ای به زبان ادب در مورد خلقت به خداوند دارد که اخگر با توسل به متون حکمی جوابیه ای رسا بدان داده است و نام آن را «بی چون نامه» گذاشته است. نام 5 اثر او در منبع مورد مطالعه آمده است. از جمله کتاب امثال منظوم و ترانه های اخگر در 12جلد.	انجمنِ مشروطه خواه عضویت داشتم و انجمن ها عهده دار کشیک شهر بودند، از پایتخت حراست می کردیم. ما در سایه تعلیمات نظامی توانستیم 1500 نفر مجاهد مسلح تربیت کنم. و زمانی که مجلس به توپ بسته شد، نگارنده نیز تا چندی در تهران مخفیانه می زیستم... از فرماندهان ژاندارمری بودم...، برای مقابله با قوای محمد علی شاه که با کمک روس و افراد مسلح ترکمن برای پس گرفتن تاج و تخت وارد ایران شده بود و از طرف مراد خان سواد کوهی تقویت می شد وارد سواد کوه شدیم و در جنگی که من پیشقراول آن بودم متجاوزین شکست خورده و تا بندرشاه عقب نشینی کردند. سردار اخگر در برخورد با قوای انگلیس در سال 1333 در بوشهر و داستان رئیس علی خوان دلباری نقش جدی داشت و به جهت حسن خدمت در فارس، در مقاطع حساس مجلس پنجم و مجلس هفدهم، از سوی مردم شیراز به عنوان نماینده مجلس برگزیده شد. در جریان ملی شدن صنعت نفت، از طرف مردم بوشهر برای بار دوم نماینده مجلس شورای ملی شد و در کنار مرحوم آیت الله کاشانی و مرحوم دکتر مصدق کوشش های فراوانی کرد. در 28 مرداد کودتای ننگین بوسیله عمال شاه دستگیر و زندانی شد و بعد از زندان همیشه در مراقبت ساواک تحت تعقیب قرار می گرفت. زندگی من در هفتاد

						سال تاریخ معاصر ایران به قلم مرحوم احمد اخگر ایرایی
16	میرزا هاشم آملی	آیت الله حاج میرزا هاشم آملی	در سال 1322قمری 1278شمسی متولد شد. در روز جمعه چهارم رمضان 1413ه.ق مصادف با 7 اسفند 1371در سن 91 سالگی دعوت حق را لبیک گفت.	روس تای پردمه لاریجا ن	از سیزده سالگی برای ادامه تحصیلات به تهران و مدرسه سپه سالار رفته و ادبیات را از شیخ حسن نوایی آموخت. با سرپرستی مرحوم سید حسن مدرس مورد توجه ایشان قرار گرفته و از سوی مدرس تشویق شد.. در 1305شمسی به قم رفتند ... ایشان در این مدت فقه، اصول، رجال ، حدیث ، فلسفه و عرفان را به خوبی آموختند. آیت الله آملی در سال 1311شمسی، برای بهره وری از محفل پررونق درسی بزرگان حوزه ی نجف رهسپار آن دیار شدند ...ایشان پس از مدتی مورد توجه بسیار مرحوم آیت الله آقا ضیای عراقی قرار گرفت تابدان جا که از نزدیکان و اصحاب استفتای ایشان گردید . برخی از استادان ایشان به شرح زیرند. حاج شیخ عبدالکریم حاتری یزدی،حاج میرزا حسین نائینی ، آقا ضیائ الدین عراقی، سید ابوالحسن اصفهانی ، میرزا محمد علی شاه آبادی، سید محمد کوه کمری ،میرزا ابوالحسن شعرانی ،حاج سید محمد تنکابنی حاج شیخ محمد علی حائری قمی. آیت الله آملی پس از سی سال در 1380 ق به قم بازگشتند از جمله شاگردان وی حضرات آیات میرزا جواد آقا تبریزی، مکارم شیرازی، جواد ی آملی ،	در کنار تدریس و تحقیق و تالیف، به ایجاد ساختمان های عام المنفعه نیز پرداختند که نمونه ی آن مدرسه علمیه ولی عصر (عج) در قم است. این مدرسه با مساحتی حدود هفتصد متر شامل چهل حجره و چند مدرس و کتابخانه و محل سکونت طالبان علم میباشد.

					محمد هادی معرفت ، صالحی مازندرانی، و...اند. تقریرات: شاگردان آیت الله آملی در طول تحصیل فشرده سخنان استاد را در بیش از 6 عنوان در دسترس دانش پژوهان قرار دادند. تالیفات:هماره پیش از تدریس، مباحث طرح شده را به زیبایی نگاشته و پس از آن به القای درس می پرداخت، 16 عنوان از تالیفات ایشان از این رهگذر اکنون بر جای مانده اند.	
17	سعید العلما لاریجانی		در سال 1284 شمسی در آمل متولد شد. (لازم به ذکر است که در منابع دیگر سال تولد وی 1286قمری مطابق سنه1248 شمسی نقل شده است.)		از محضر بزرگانی چون شیخ علی نوری، میرزا ابولحسن جلو، میرزای آشتیانی و حاج عبدالنبی نوری تلمذ کرد و بهره ها برد. تالیفات: 1. مقابله و تصحیح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری با شرح عبدالرزاق کاشانی که مرحوم آخوند در اسفار آورده است با همکاری میرزا طاهر تنکابنی، که در 1315چاپ شد. 2. جواهر الایمان و تعلیم الحروف و ترکیب الحروف (کتاب آموزشی است.) 3. ترجمه انجیل برنابا از عربی به فارسی.(منتشر نشده.)	در سال 1316هجری باکمک تعدادی از علاقه مندان به خدمات فرهنگی مدرسه قدسیه را در تهران افتتاح کرد. در سال 1324 مدرسه را اقدسیه نامید. سعید العلماء قریب به نیم قرن با تلاش خستگی ناپذیر به خدمات فرهنگی اشتغال ورزید.
18	موسی گودرزی	پدرش حاج اسماعیل خان موید الاسلطان لاریجانی ، فرزند محمد خان سلطان لاریجانی	در سال1275شمسی در قریه اوجی آباد به دنیا آمد. در سال 1358در سن 83سالگی از دنیا رفت و بنابر وصیتش	روستای اسک لاریجان	در سن 15سالگی برای تحصیل در رشته ی توپخانه وارد دارالفنون شد. در رشته حقوق ادامه تحصیل داد. مدرسه سیاسی و رشته حقوق را در دارالفنون به پایان رسانید. و به همین علت تمایل داشت در وزارت امور خارجه استخدام گردد. در دوره دوساله مدرسه سیاسی با علی اکبر دهخدا	موسی خان بنا به توصیه عبدالعلی لطفی به دادگستری مراجعه و قاضی دادگاه علی البدل شعبه بازار شد. در سال 1312 در تهران رئیس دادگاه شهرستان شد. سمت بعدی وی معاونت ثبت کل و رئیس اجرای آن سازمان بود.... بعد دادستان تهران شد. و سپس رئیس دادگاه تجدید نظر املاک

		فرزند اسماعیل خان سردار سواره نظام و پسر عموی طهماسب قلی خان سرداد سردار شجاع سواره نظام ارتش ایران بود.	وی را در امامزاده یحیی (ع) روستای اسک به خاک سپردند.		روابط و دوستی عمیقی برقرار شد . در شعر و ادب دستی داشت و در شهرهایی که ماموریت داشت در باره شعر و شاعران آنجا و فولکلور محل تحقیق می‌نمود. منزل ایشان محل انجمن ادبی و هنری شد. بزرگانی چون دکتر عبدالله احمدیه، عبدالعلی لطفی و ملک الشعرای بهار پای ثابت این انجمن بودند. از فلاسفه پروفسور شهاب ترشیزی، دکتر هوشیار شیرازی، شیخ جلال الدین آشتیانی و ... در جلسه حاضر بودند. بدیع الزمان فروزانفر نیز می آمدند. رهی معیری، امیری فیروزکوهی و گلچین نیز با موسی خان همکار و دوست بودند. موسی خان با شهریار نیز دوست بودند و چون دوست مشترک استاد کمال الملک بودند در ایام تبعید استاد در نیشابور به خدمتشان می رسیدند.	واگذاری شد. در مجلس شانزدهم حضور داشت و معاون کمیسیون قضایی بود که ریاست آن را دکتر محمد مصدق برعهده داشت. موسی خان پس از پایان دوران وکالت ابتدا دادیار، سپس مستشار دیوان عالی کشور و ریاست دادگاه عالی تجدید نظر انتظامی قضات بود. در سمت جدید تا سال 1354شمسی خدمت کرد و در این سال با بیش از پنجاه سال خدمت صادقانه بازنشسته شد.
19	سید باقر جلالی	پدرش حاج سید ابوالحسن شاهان دشتی مجتهد و امام جماعت مسجد جامع دماوند بودند.	در 1281شمسی متولد. در 1351 دار فانی را وداع گفت و در مقبره خانوادگی در شاهان دشت به خاک سپرده شد	قریه ی شاها ن دشت	شاگردی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی و میرزا طاهر تنکابنی و سید کاظم عصار. در حقوق مدنی شاگرد آقای عبده بود.	در جریان اشغال ایران توسط روس و انگلیس در جنگ جهانی دوم در اداره شهر و تهیه ارزاق و نیاز های مردم تلاش زیادی کرد. در 1329 شمسی که نماینده مجلس شورای ملی شد. در مجلس به حمایت از طرح ملی شدن صنعت نفت و کوتاه کردن دست غارتگران انگلیس در صف روحانیون مبارزی هم چون آقایان میلانی، طالقانی، راشد و محلاتی و دیگر رجال ملی چون

						دکتر غلامحسین صدیقی و ... قرار گرفت. و تاحد توان در مبارزه با استعمارگران سرخ و سیاه کوشید . پس از کودتا 28مرداد به شاهان دشت بازگشت و تحت کنترل ماموران امنیتی بود.
20	سید محمد حکیمی	پدرش سید غلامحسین معروف به آقا حکیم.	در سال 1292قمری به دنیا آمد. 17فروردین 1322شمسی دار فانی را وداع گفت.	نیاک لاریجا ن	فارسی و عربی و مقدمات را نزد پدر آموخت. وارد مدرسه دارالفنون رشته طب شد. استاد طب دارالفنون در آن عصر دکتر محمد خان کرمانشاهی بود. و نیز حکیمی دوره طب داخلی و جراحی را گذراند.	رئیس بهداری آمل. شهردار آمل(رئیس بلدیه)
21	خلیل سهیل	فرزند میرزا ابوالحسن فاضل متخلص به شفایی.	در سال 1283شمسی متولد شد.	دلار ستاق	مقدمات را در خانه آموخت. ادیب، نویسنده و شاعر بود. در شعر به نوآوری و تحول معتقد بود. و شعر نو را انتخاب کرده بود. به علت آگاهی بالا از شرح حال رجال و عالمان آمل در نگارش تاریخ ادبیات مازندران توسط طاهری شباب همکاری داشت.	می‌گفت: « باید در این زمان که روح تجدد بر همه دمیده، ادبای کشور ما با تمام نیرو بکوشند که ادبیات مازندران و زبان شیرین فارسی هم از این روح تجدد محروم نمانده و بیانگر احساسات حقیقی ادبا معرف شئون روحیات مردم این سرزمین باشد.»
22	ابوطالب رئیس زاده	پدرش حجه-الاسلام ابراهیم رئیس و نیای ایشان آیت الله آقا سید ابوطالب رئیس لاریجانی از مراجع بنام ایران درعهد ناصرالدین شاه و دوره	سال 1284شمسی متولد شد و در دوازده اسفند 1376 دار فانی را وداع گفت.		در مدرسه سپه سالار، زیر نظر اساتیدی چون مدرس و شیخ محمد عبده. به درجه اجتهاد رسید. در ادامه وارد مدرسه عالی قضایی شد و تحصیلات خود را در آنجا پی گرفت.	ریاست دادگاه استرداد املاک مصادره شده ی خاندان پهلوی. ریاست دادگستری شهرستان بابل. دادستانی کل دادگستری آذربایجان(سال 1331) ریاست دادگستری مازندران .(11سال) مستشاری دیوان عالی کشور. از دو سمت دادگاه جنایی و مجلس ابا داشت.

		قاجار بود.				
23	محمد خضرایی دلارستاقی	متخلص به مذنب پدرش احمد سلطان از تبار امرا و فرماندهان لاریجان	اول فروردین 1285شمسی در قریه بوران آمل زاده شد. و در سال 1312 شمسی در قریه بوران وفات یافت.	دلار ستاق	از شاگردان حاج میرزا احمد درکایی، ملا احمد درکایی متخلص به غافل میرزا رضا روحی و میرزا ابوالحسن فاضل متخلص به شفایی بود. معاشرت با بزرگان ادب چون هبه الله بیانی و جواد فاضل، خلیل سهیل و حاج عزیز الله خضرایی. دیوان اشعار به نام "گنجور عشق" در مدح ائمه. چون در اواخر عمر به سبب بیماری چشمی، بینایی کافی نداشت بنابر این دیوان او یادگاری از دست نویس هبه الله بیانی است و نسخه ای از دست نویس حجه الاسلام نجفی رینه ای نیز جمع آوری شده است.	از فرماندهان فوج(ارتش) لاریجان بود.
24	حبیب الله شاکر	پدرش محمد قلی ذره اسکی.	در سال 1288شمسی متولد شد.	قریه اسک	شاعر بود.(شعر انتقادی)	شهردار شهر آمل (تامین آب آشامیدنی آمل) مدیر آستانه امامزاده عبدالله
25	محمد تقی دانش پژوه	فرزند میرزا احمد درکایی	در 1290شمسی در آمل متولد شد. در 27 آذر 1375در تهران چشم فرو بست. آرام‌گاه در بهشت زهرا تهران قطعه نویسندگان و هنرمندان بین احمد تفضلی و دکتر عباس زرباب خویی دفن شد.	نیاکان وی از دهکد ه ای به نام «در کا» از بلوک دلار ستاق آمل در زیر روس تای ناندل که از	وی از جمله رجال بزرگ ایران و استاد دانشگاه تهران بود. ابتدا در قم و تهران از محضر آیات عظام مرعشی نجفی، گلپایگانی، آملی لاریجانی، آشتیانی و ... بهره برد و سپس در دانشگاه تهران مشغول تحصیل شد. تنوع موضوعات علمی با رویکرد مختلف از ویژگی آثارشان می-باشد. در شناخت نسخ خطی از جمله بزرگترین کارشناسان بین المللی بود. بیش از صد کتاب نسخه خطی را بررسی کرده و ده ها کتاب از نسخ خطی قدیم را تصحیح کرده و به چاپ رسانیده است.	■ عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب پارسی ■ ریاست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

				دیرباز گویا در اثر زلزله ویران شده است0	■ از این چهره برجسته لاریجانی حدود 315 مقاله‌ی تحقیقی درباره فرهنگ و ادب پارسی در نشریات داخلی و خارجی منتشر گردیده است.	
26	ابوطالب کیوان	فرزند حسین بن ابوطالب غروی	به نوشته پدرش در قرآن خطی متولد سال 1326قمری (1304شمسی) و در سال 1391شمسی دار فانی را وداع گفت	رینه لاریجان	در سنین نوجوانی با حضور مرحوم مدرس دروس سیوطی، حاشیه و کلیله و دمنه را امتحان داده و از دستان مدرس مفتخر به دریافت جایزه شد. دوره چهارساله دانشکده معقول و منقول را در سال 1315یا 1314 به پایان رساند. رساله پایانی اش را درباره زندگی و مبارزات سردار دلاور سلطان جلال الدین خوارزم شاه با متجاوزان مغول به راهنمایی دکتر سید احمد کسروی نگاشت. همچنین ایشان از دانش پژوهان ادب فارسی است و محافل علمی ایشان با جمع دیگر ادیبان صاحب نام بسیار آموزنده و قابل استفاده بود.	در سال 1340 به مستشاری دیوان محاسبات انتخاب شد و پس از آن یک سال به عنوان عضو هیئت عالی انتظامی دارایی مشغول کار بود و آخرین سمتش نیز پیش کاری دارایی آذربایجان بود که از اردیبهشت سال 1343 تا 13445 به طول انجامید. در دوران خدمت دولتی از چهره های خوش نام و منزه از آلودگی بوده و در هر نقطه ای که ظن ناپاکی و سوءمدیریت می رفت ایشان مامور اصلاح آن سامان بود.
27	جواد فاضل	فرزند ابوالحسن ملقب به فاضل .	در سال 1293شمسی متولد شد. در سال 1340 شمسی از دنیا رفت.	دلار ستاق لاریجان.	در سال1317 تدریس روانشناسی و فلسفه در دانش سرای مقدماتی بابل را آغاز کرد. 1318 به تهران رفت و در دانشکده معقول و منقول مشغول به تحصیل شد. تالیفات 17 گانه ای از ایشان در منبع مورد بررسی آمده است. از جمله خطبه‌های حضرت محمد(ص)، .سخنان علی (ع) از نهج البلاغه در پنج جلد: برگردان زیبا و ادیبانه که در سال 1398قمری بیستمین	مترجمی وزارت کشاورزی.

					چاپش منتشر شد. و لاریجان در عشق و خون.	
28	عبدالحسین نوایی		سال1302 شمسی در سنگلج تهران دنیا آمد. (در شناسنامه 1304) سحرگاه پنجشنبه 16مهرماه 1383 دار فانی را وداع گفت.	نوای لاریجان	برای ادامه تحصیل به فرانسه رفت. دکترای ادبیات(1334) دانشگاه سوربن. موضوع رساله: «عراقی و تصوف در سده هفتم هجری». دو رساله دیگر نیز نوشت. یکی "بازار فرش ایران در فرانسه و دگرگونی آن" با پروفسور «ژرژ» و رساله‌ی دیگری در نقد کتاب "گوبینو" درباره ی بابی گری با پروفسور لازار . تدریس در دانشگاه های تهران،تربیت مدرس، شهید بهشتی(ملی سابق) و پژوهشکده ادبیات از سوابق وی می باشد. با کسانی چون عباس اقبالی و علامه قزوینی و بدیع الزمان فروزان فر و ملک الشعرای بهار و ... در ارتباط بودند. از تالیفات دیگر ایشان 37 عنوان در منبع مورد بحث بازتاب یافته است. از جمله شاه اسماعیل صفوی (اسناد و مکاتبات تاریخی با یادداشتهای تفصیلی، تهران، بنیار فرهنگ ایران، 1347ش،تاریخ عضدی. تهران بابک 1355ش، فتح تهران (گوشه هایی از تاریخ مشروطیت ایران) تهران، بابک 1356 ش،اسناد و مکاتبات سیاسی ایران از 1105 تا 1135هجری . پژوهشگاه علوم انسانی 1363ش، زبور آل داوود (شرح ارتباط سادات مرعشی با سلاطین صفویه) تهران، میراث مکتوب،1379ش. و بسیاری کتب آماده چاپ. ایشان درمجامع علمی مختلف	ریاست دانشگده ادبیات دانشگاه تبریز. مدیریت تشکیلات و روش‌های آموزش و پرورش. ریاست سازمان تالیف کتاب های درسی (سال1351). معاونت مدرسه ی عالی بابلسر. (در1355) ریاست مرکز دانشگاهی بابلسر. کتاب وی در سال 64 به عنوان یکی از کتب برگزیده سال رسید که از سید محمد خاتمی وزیر فرهنگ آن دوران لوح تقدیر و 14سکه تمام بهار آزادی جایزه دریافت کرد.)

					درون و برون مرزی شرکت کرده و مفتخر به دریافت جوایزی در سطح ملی شده (مانند بهترین کتاب در سال62) و از چهره‌های ماندگار تاریخ ایران محسوب می شوند.	
29	حسن حسن زاده آملی()	.	سال 1307 شمسی متولد شد	قریه ی ایرا	در مدرسه جامع آمل شاگرد حضرات عظام: آیت الله غروی ، آقا شیخ احمد اعتمادی، آیت الله شیخ ابوالقاسم رجایی لیتکوهی، آقا شیخ عزیزالله طبرسی و آقا شیخ عبدالله اشراقی بود. در تهران از محضر کسانی چون میرزا ابوالحسن شعرانی، میرزا مهدی الهی قمشه ای، شیخ محمد تقی آملی، میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، شیخ محمد حسین فاضل تونی، آقا میرزا احمد آشتیانی و سید احمد لواسانی بهره برد. سال 1342 به قم رفت. در قم از محضر بزرگانی چون علامه سید محمد حسین طباطبایی وسید محمد حسن طباطبایی و آقا سید مهدی قاضی طباطبایی بهره فراوان برد. صاحب تالیف بیش از صد جلد در موضوعات مختلف هستند. برخی از آثارشان عبارتند از: انسان کامل ازدیدگاه نهج البلاغه. دروس معرفت النفس در سه جلد، دروس اتحاد عاقل و معقول، قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند. و....	
30	فرامرز گودرزی	فرزند موسی گودرزی.	سال1312شمسی در تهران متولد شد.		دندانپزشکی دارالفنون مشغول به تحصیل شد. دانشجوی پزشکی شیراز.	در1340 استخدام پزشکی قانونی شد. آغاز انقلاب به معاونت و سپس به

			در شب بیست و دوم بهمن 84دار فانی را وداع گفت.		لیسانس ادبیات. تدریس در دانشگاه های شهید بهشتی، مرکز مطالعات و تحقیقات دانشگاه آزاد. دانشگاه تربیت مدرس. دانشگاه امام صادق(ع)، دانشگاه علوم قضایی و اداری تهران، دوره های مختلف دانشگاه علوم انتظامی، دانشگاه علوم قضایی قم، دانشگاه مفید قم، دانشکده ی حقوق قم وابسته به دانشگاه تهران و مرکز تحقیقات عالی قضایی قم وابسته به فیضیه. تالیفات 11 گانه ای از ایشان در زمینه پزشکی و غیر پزشکی در منبع مورد مطالعه آمده اند. از جمله آنها عبارتند از: کتاب پزشکی قانونی دوره ی کامل برای دانشجویان دانشگاه‌ها که چندین بار بازنگری و تجدید چاپ شد.، کتاب دیات و تطابق ارش با دیات با جنبه های پزشکی و فقاهتی آن.، مثنوی عاشقانه طالب طالبا (طالب و زهره) به مازندرانی (گویش آملی) و ترجمه به پارسی و خامه ی شعر.		سرپرستی پزشکی قانون کشور منصوب شد. ریاست سالن تشریح و ریاست بخش آزمایشگاه پزشکی قانونی. قدیمی ترین کارشناس وزارت دادگستری در رشته پزشکی قانونی .. دادیار دادسرای مرکزی نظام پزشکی کشور. نماینده ی دادستان تهران در بهداری شهربانی و مدرس بالینی پزشکی قانونی برای دانشجویان رشته حقوق و نیروی انتظامی.
31	عباس شایان	فرزند احمد شمس، مادر ایشان شمسیه اورنگی دارای تحصیلات عالی بوده و از هنر شاعری و خوشنویسی بهره داشت	1276ش به دنیا آمد و در سال 1364شمسی رحلت کرد.	اسک	از تالیفات شایان: تاریخ مازندران، رجال مازندران تصحیح و چاپ تاریخ طبرستان رویان و مازندران	معاونت اداره کل آمار و ثبت احوال کشور

32	محمد فرهمند		در سال 1297 شمسی به دنیا آمده است		پس از اخذ دیپلم وارد دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران شد و موفق به اخذ مدرک لیسانس از این دانشگاه شد. سپس از دانشگاه تهران موفق به اخذ فوق لیسانس در رشته مدیریت شد.	دو سال در سمت معاونت بازرسی کل در بانک های ایران مشغول به کار بود. پس از این به پیشنهاد وزیر کشور وقت به فرمانداری بابل منصوب شد که پس از دو سال به تهران منتقل شد. در سال 1326به سمت سرپرستی اداره کل امور حقوقی و محاکمات وزارت کار و امور اجتماعی منصوب گردید و با حفظ سمت به عنوان مشاور عالی مطبوعاتی آن وزارت خانه انجام وظیفه کرد. سمت های دیگر: فرماندار کل گرگان و دشت، رئیس روابط عمومی وزارت کشور، فرماندار کل همدان، مدیر کل انتخابات، مدیر کل حقوقی و معاونت سیاسی وزارت کشور.

ج) داده های تکمیلی برای آشنایی با مشاهیر لاریجان در تاریخ معاصر:

از آنجا که داده‌های کتاب «بزرگان و اندیشمندان آمل» درباره‌ی مشاهیر لاریجانی تاریخ معاصر ایران بسیار ناقص می‌باشد، در ادامه‌ی این مکتوب به دنبال آن هستیم تا با مراجعه به منابعی که با هدف برشماری نام رجال، زبدگان و مشاهیر کشور به نگارش در آمده‌اند، مشاهیرِ لاریجانیِ تاریخ معاصر ایران را تکمیل نماییم. برای تحقّق این مقصود به بیست و پنج اثر مهم و برجسته (که بعضی از آن-ها خود شامل چند جلد می‌شوند) مراجعه نموده مشاهیر لاریجانی را از میان سایر شخصیت‌ها برگزیده و تا آن‌جا که داده‌های منابع مورد مراجعه ظرفیّت داشت،

اطّلاعات مناسبی از چهره‌های منتخب، در قالب جدول زیر تهیّه و تنظیم نموده‌ایم. با این توضیح که برخی از این منابع به زبان عربی و از متون مرجع و اصلی تراجم در حوزه‌های شیعی می‌باشند.

امّا این اقدام از دو جهت دارای مشکلاتی می‌باشد:

1. درباره‌ی برخی از شخصیت‌ها، منابع مورد مراجعه گاهی تنها به ذکر نام یا اطّلاعات بسیار اوّلیه و محدود بسنده کرده‌اند که برای معرّفی بهتر و عمیق‌تر این شخصیت‌ها کفایت نمی‌کند؛ گرچه ملاک گزینش این اشخاص، تأکید آن منابع بر ستاره و ممتاز بودن آن‌ها بوده است.

2. مشکل دیگر آن است که در منابع بیست و پنج گانه، درباره‌ی چهره‌های برجسته‌ی فکری، فرهنگی، سیاسی، ادبی و... به ندرت اتّفاق نظر وجود دارد. از این‌رو درباره‌ی بیشتر شخصیت‌هایی که انتخاب شده‌اند، گاه تنها در یک منبع، به عنوان چهره‌ی ممتاز از آنان یاد شده است. شایسته‌تر آن بود که درباره‌ی این شخصیت‌ها به اجماع نظر مناسب‌تری دست می‌یافتیم.

امّا در ادامه‌ی بحث پیرامون شخصیت‌های مشهور لاریجانی در تاریخ معاصر ایران بر اساس مؤلّفه‌های شش‌گانه‌ی مورد بحث، (تا آن‌جا که داده‌های منابع همراهی می‌کند) در قالب جدولی ابتدا هویت آنان معرفی شده، سپس در جدولی جداگانه بر اساس نام خانوادگی آنان به ترتیب حروف الفبا به نام آنان اشاره می‌شود:

مشاهیر لاریجان در منابع مختلف							
	کتاب و نویسنده	نام مشاهیر	نسب و لقب	وفات و ممات	مکان	فعالیت علمی و آثار	فعالیت عملی برجسته
1	مازندران (شرح حال رجال معاصر) عباس شایان	تقی تقوی لاریجانی	فرزند سید محمد باقر صدرالمحققین	متولد 1294 شمسی		لیسانس ادبیات دانش سرای عالی تالیفات: 1.بهترین راه تعلیم و تربیت 2. رضا شاه از سواد کوه تا آفریقا 3. مسافرت آذربایجان	ریاست فرهنگ رضاییه در دوره 14و15کاندید حوزه آمل شد ولی با اختلاف کم رای نیاورد.
		رضا لطفی	فرزند عبدالعلی لطفی	1288 در تهران متولد شد.			
		مهندس حسن شمسی	فرزند سعیدالعلما لاریجانی	متولد سال 1293 شمسی		لیسانس دانشگاه فنی تالیفات: دوره کامل نقشه‌برداری و ژئودزی و دوره الکتریسته صنعتی و رادیو در دو جلد. برای مطالعه در سال1327 به آمریکا رفت	
	نام مشاهیری که در کتاب مازندران (شرح حال رجال معاصر) بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: احمد اخگر، جواد فاضل، محمد علی داعی الاسلام، ابراهیم سعید العلما، عبدالعلی لطفی						
2	تاریخ هزاره آمل و لاریجان. (محمود ایاز)	رجب علی لاریجانی		1264ق			
		زین العابدین لاریجانی	پسر محمد یوسف			متاله و نویسنده کشف المطلوب فی الاحکام العبادات در 1209	
		محمد بن علی لاریجانی		1278ق			
		محمد قلی خاکسار لاریجانی					خوشنویس
		ابوطالب لاریجانی	فرزند ملا علی			نویسنده	

			لاریجانی				
		ابوطالب شاهاندشتی لاریجانی	از افاضل سلسله جلالیه			متاله	
		محمد اسماعیل لاریجانی (ملاباشی)	پسر رضی لاریجانی			نویسنده، شاعر، ادیب	
		حاج سید محمد علی لاریجانی تهرانی	پسر سید محمد تقی موسوی لاریجانی				
		محمد علی حسن نیاکی		1323ق		نویسنده و متاله و امام جماعت	
		حسن شمسی (لاریجانی)	پسر سعیدالعلما			مهندس، صاحب تالیفات	ریس دانشگاه آبادان
		موسی لاریجانی				نویسنده	
		عنایت الله لهری دلارستاقی		1322ق		فقیه اصولی	
		سید عبدالغفار لاریجانی		1327ق		متاله	
		نورالله خان رضوانی لاریجانی	پسر علی اکبر نوایی معروف به فغانی که نامش در کتاب بزرگان تاریخ ادبیات مازندران آمده است.	تولد 1275 قمری.	نوا	شاعر و مرثیه خان، عارفی پاکیزه سرشت و نیک محضر بود. دو کتاب شعر یکی در 150صفحه و دیگری در 500صفحه نگاشته است.	
		سید نعمت		1229ق		شاعر و متاله	

		الله فکرت لاریجانی					
		سید علی لاریجانی (حائری طهرانی)		1270ق		مفسر قرآن	
		عبدالحسین شاهاندشتی		1346ق	در چلاو مستقر بود	روزنامه نگار روزنامه هراز	دارای تالیفات
		رضا قلی خان اسکی		1288ش		حقوق دان روزنامه نگار	
		تقی تقوی لاریجانی		1294ش			
		حجت الاسلام سید حسن حجت نیاکی					
		آیت الله سید حسین فقیه نیاکی					
	نام مشاهیری که در کتاب هزاره آمل و لاریجان بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: رضا قلی خان نوایی، سید رضی لاریجانی، احمد اخگر، لطف الله لاریجانی، محمد خضرایی، غلامعلی میرولی لاریجانی، ابراهیم سعیدالعلما، سید محمد علی داعی الاسلام، عبدالعلی لطفی اسکی، جواد فاضل، آیت الله میرزا هاشم آملی، آیت الله حسن حسن زاده آملی، آیت الله محمد غروی،رضا قلی اسکی،						
3	یادگار فرهنگ آمل. صمصام الدین علامه	شیخ اسمعیل شهابی چهارافرایی			دلارستاق		
		احمد درکایی		در سن هشتاد و سه سالگی به سال 1347قمری در آمل وفات کرد.	درکا	تحصیلات ابتدایی را در میله آمل گذراند. سپس به تهران و بعدا به نجف مهاجرت کرد. پس از کسب درجه اجتهاد از استادش حاج حبیب الله رشتی به زادگاهش برگشت و	

						به تدریس و امر قضا مشغول شد.	
	جعفر قلی نوایی	پسر چراغعلی نوایی و پدر احمد خان نوایی		نوا			
	محمد علی نیاکی		در تهران وفات یافت.	نیاک	از ائمه جماعت تهران بوده است.	در بازار پامنار مدرسه و مسجد کوچکی ساخته است و خود در آنجا به تدریس و امامت مشغول بود.
	سید ابوطالب شاهاندشتی لاریجانی	از افاضل سلسله جلالیه است و نسبش به سید جلال الدین اشرف می رسد		شاهاند شت		
	حاج سید محمد علی لاریجانی	از اجله سادات نسب به شاهزاده ابراهیم و زرین کیا در قم می رسانند.	خود را علوی، موسوی، رضوی و تقوی می دانند.	قریه دینان (امیری)		
	نعمت الله فکرت لاریجانی	ملقب به شیخ الاسلام بود.			عالم و شاعر بود.	مقرب دربار فتحعلی شاه بوده است.
	عبدالحسین شاهاندشتی	فرزند حاج سید عبدالله مقیم چلاو آمل	10 صفر 1346 قمری در چلاو درگذشت و پیکرش را در	شاهاند شت	تحصیلات مقدماتی در تهران و آمل و سپس به نجف رفت. پس از نیل به مقام اجتهاد به آمل بازگشت به تدریس فقه و اصول	

				شاهاندشت دفن کردند		پرداخت.	
		ابوالقاسم لاریجانی بهرستاقی			بهرستاق		
		میرزا عبدالکریم بهرستاقی			بهرستاق		
		میرزا محمد باقر بهرستاقی			بهرستاق		
		میرزا صادق بهرستاقی			بهرستاق		
		ملا صابر اسکی			اسک		
		داود اسکی			اسک		
		احمد اسکی			اسک		
		مهدی نوایی			نوا		
		میرزا محمد امیری			امیری		
		شیخ عبدالکریم امیری			امیری		
		شیخ محمد علی گزنکی			گزنک		
		صادق شاهاندشتی			شاهاند شت		
		محمد امین بزرگ شاهاندشتی			شاهاند شت		
		محمد درکایی			درکا		
		محمد			نیاک		

		نیاکی					
		میرزا ابوالحسن فاضل درکایی			درکا		
		سید مهدی نیاکی			نیاک		
		آقا شیخ ابوطالب رینه ای			رینه		
		میرزا حسن نیاکی			نیاک		
		ملا عنایت الله لهری دلارستاقی		به سال 1322 قمری در موطنش دار فانی را وداع گفت بنا بر وصیتش جنازه او را بعد از ده سال به قم آوردند.	لهر	در فقه و اصول کم نظیر بود. برای ادامه تحصیل به نجف و سامره رفته و از محضر استاد اجل حاجی میرزا حسن شیرازی کسب علم نمود.	
		شیخ عبدالکریم حائری بهرستاقی			بهرستاق		
		نام مشاهیری که در کتاب یادگار فرهنگ آمل بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: سید رضی لاریجانی، میرزا محمد تقی نوایی، عبدالله بیضای نوایی، محمد خضرایی، جواد فاضل.					
4	اختران جاوید: مشاهیر آمل. مداحی آملی، محمد رضا	فاضل لاریجانی					
		میر محمد علی حسینی نیاکی لاریجانی			نیاک		
		شیخ عبد علی					

		لاریجانی					
		میرزا جواد مازندرانی لاریجانی				صاحب کتاب خصایص العظیمیه و...	
		عبد علی لاریجانی آملی					
		علی ابن حسین حائری لاریجانی آملی				صاحب کتاب مقتنیات الدرر و الملتقطات الثمر	
		محمد بن احمد حسینی لاریجانی آملی				صاحب تالیفاتی چون فهرست الکتب الماخوذه منها بحار	
		محمد بن مهدی حسینی نیاکی آملی			نیاک	از تالیفاتش آیات الائمه	
		محمد مقیم لاریجانی آملی				صاحب کتاب مشکاه الانوار	
		آیت الله شیخ عبدالکریم حائری بهرستاقی	فرزندمیرزا ابوالقاسم بهرستاقی		بهرستاق	از شاگردان ممتاز آخوند خراسانی بود.	صاحب نفوذ در دربار قاجاریه بود
		نام بزرگی که در کتاب اختران جاوید، مشاهیر آمل بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده است: غلامعلی میرولی لاریجانی					
5	تاریخ ادبیات مازندران جلد اول سید محمد طاهری شهاب	شیخ شهاب الدین لاریجانی	مشهور به سلطان حاجی نسبت خود را به شیخ شهاب الدین		دلارستاق		

		سهروردی میرساند. از جمله اولادانش مرحوم دکتر محمد شهابی می باشد					
	اسماعیل عقیلی				عالمی عامل و فقیهی فاضل . تالیفاتی در عقاید و اخلاق		
	میرزا علی اکبر نوایی	متخلص به فغانی پدر مرحوم نورالله رضوانی	وفات فغانی به 1246 هجری قمری باز می‌گردد.	نوا	چکامه و غزل از اساتید عصر خود بوده است.		
	سید نعمت الله فکرت لاریجانی				عالم و شاعری خوش قریحه بود	مقرب درگاه فتحعلی شاه شده به لقب شیخ الاسلامی لاریجانی	
	حکیمی[4]	چرخ ریسک	متولد 1300 شمسی		شاعری خوش قریحه		
	لاریجانی طالب	به سید جلال الدین اشرف مدفون در آستانه اشرفیه است منسوب می باشد	وفاتش در سال 1310 هجری در قریه شاهاندشت	شاهاند شت	علاوه بر مقامات زهد و تقوی در قسمت علوم معقوله و منقوله زحمتی به سزا کشیده.		
	شیخ موسی لاریجانی				نویسنده کتاب تاریخ مقدس انبیا		
	حاج میرزا		در سن 83	درکا	درس در آمل و		

[4] . نام وی در منابع ذکر نشده است و به همین مقدار توضیح قناعت شده است.

		احمد درکایی		در 1347 ق در آمل درگذشت.		تهران و نجف. زیر نظر استادش میرزا حبیب الله رشتی به درجه اجتهاد رسید.	
		عبدالحسین شاهاندشتی	عبدالحسین فرزند حاج سید عبدالله مقیم چلاو آمل بود	در شاهان دشت مدفون است.		. فقیه و محدث جلیل	
		بیان جلال	اخوی مرحوم شیخ ابولحسن لاریجانی است	حدود سال 1274 شمسی متولد شد		تحصیلات را در مشهد و نجف پی گرفت. در فصاحت و بلاغت شناخته شده بود.	انعقاد مجالس وعظ و خطابه.
		رضا لطفی	فرزند آقای عبدالعلی لطفی لاریجانی	در سال 1288شمسی در تهران متولد شد.	اسک		در مدارس ادب و دارافنون تحصیل کرد. در 1314لیسانس حقوق از دانشکده حقوق سیاسی تهران.در 1321 مجله کبوتر را منتشر کرد که شامل مقالات تند علیه متفقین بود. پس از 4 شماره انتشار توقیف شد. مجددا در 1322 شماره 5 را منتشر کرد که باز هم به علت تندی علیه متفقین توقیف شد مجددا در 1324 شماره ششم را منتشر کرد که بازهم توقیف شد.
		جواد لطفی	فرزند عالم جلیل القدر عبدالعلی لطفی		اسک		روزنامه اسک به مدیریت جوان دانشمند جواد لطفی در آمل به تاریخ 16 اردیبهشت 1330شمسی منتشر شد
		ملا عنایت			لهر		

		الله لهری دلارستاقی					
	نام مشاهیری که در کتاب تاریخ ادبیات مازندران بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: عباس شایان، میرزا رضا قلی سلطانی نوایی، خلیل سهیل، حبیب الله شاکری، میرزا هاشم آملی، جواد فاضل، محمد تقی دانش پژوه، محمد خضرایی دلارستاقی، میرولی لاریجانی، محمد تقی نوایی، سعیدالعلما لاریجانی، سید محمد شمس الادبا لاریجانی، سید رضی لاریجانی، عبدالعلی لطفی ، آیت الله ابوالقاسم فرسیو ایرایی، احمد اخگر، داعی الاسلام، محمد فرهمند لاریجانی						
6	تاریخ ادبیات ایران شامل مورخان علمای دینی نویسندگان و شاعران نظام الدین نوری کوتنایی	سید محمد علی نیاکی		نویسنده رساله مذکور تاریخ فوت استادش را در سال 1299 هجری نوشته است.	نیاک	وی از علمای عصر ناصری و از محدثان مشهورن زمان خود بود. رساله ی او به خط یکی از شاگردانش به نام شیخ حسینعلی دامغانی موجود است	
		شیخ موسی لاریجانی			اسک	تالیف تاریخ مقدس انبیا در 120 صفحه خشتی	
		حاج میرزا احمد درکایی		در سن 83 سالگلی در 1347 فوت در آمل درگذشت.	درکا	او از علمای متاخر بوده و تحصیلات خود را در قریه میله آمل در بدو شباب گذرانیده. سپس در تهران و نجف درس خوانده. پس از نیل به درجه اجتهاد از استاد خود مرحوم حاج شیخ میرزا حبیب الله رشتی متوفی 1312 قمری که سمت ریاست حوزه علمیه نجف را داشته به زادگاه خویش مراجعت	

						کرده و به تدریس قضا و ارشاد پرداخت	
		شیخ اسمعیل شهابی چهارافرایی	فرزند میرزا یوسف بن سیف الله امیر دیوان فرزند حاج عبدالله خان فرزند سلطان احمد شهاب الدین بن شیخ شهاب الدین معروف به سلطان حاجی که مقبره ی وی در یکی از قرای بلوک دلارستاق که به نام وی حاجی دلا نامیدند. سلطان حاجی نسب خود را به شیخ شهاب الدین سهروردی میرساند.		دلارستاق	شیخ اسمعیل از جمله فضلای به نام عصر خود و محضرش مورد نظر خاص و عام و مرجع طلاب دینی بوده است.	
		طالب لاریجانی	و از سلسله سادات معروف به جلالیه	وفات 1310	شاهاندشت		ناصرالدین شاه به هنگام سفر به مازندران در 1292هجری فیض حضورش رادرک کرده است.

		ملا عنایت الله لهری دلارستاقی		در 1322 در وطنش درگذشت.	لهر	دلارستاقی درس در نجف و سامره و در حوزه درس حاج میرزا حسن شیرازی وارد شد.	
		شیخ شهاب الدین لاریجانی			روستای حاجی دلا جز دلارستاق		
		شیخ عبدالحسین شاهاندشتی	: فقیه و محدث جلیل آقا میرزا عبدالحسین فرند حاج سید عبدالله مقیم چلاو آمل بوده است	در دوشنبه دهم صفر 1346 چلاو درگذشت. در و در شاهاندشت دفن شد.	شاهاند شت		
		رضا لطفی		در 1288 شمسی در تهران متولدشد	اسک		
		میرزا علی اکبر نوایی	متخلص به فغانی نوایی		نوا	از شعرای آمل	
		نعمت الله فکرت لاریجانی				از جمله سادات لاریجان بود که در بارفروش تحصیل علم می کرد.	سپس به تهران رفت و در دربار فتحعلی شاه لقب شیخ الاسلامی لاریجانی منصوب گردید
		فطرت نوایی	چراغعلی خان فطرت نوایی		نوا	شاعر بود.	به جهت سطح سواد و دانایی در دولت فتحعلی شاده (1212 تا 1250ق) اعتبار بسیار داشت.
		حکیمی	(چرخ ریسک)			موطنش لاریجان در 1300ش متولدشد.	

					شعر می گفت	
	نام مشاهیری که در کتاب تاریخ ادبیات مازندران بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: آیت الله محمد غروی، آیت الله ابولقاسم فرسیو ایرایی، میرزا هاشم آملی، حسن حسن زاده آملی، عبدالعلی لطفی، عباس شایان، جواد فاضل، سعیدالعلما لاریجانی، محمد تقی دانش پژوه، خلیل سهیل، میرزا سید هاشم لاریجانی، محمد خضرایی دلارستاقی، میرزا سید محمد شمس الادبا					
7	شرح حال رجال ایران ، قرن های ۱۲،۱۳،۱٤هجری، مهدی بامداد	چراغعلی فطرت نوایی	داماد میرزا رضا قلی نوایی منشی الممالک		او شاعر بود و فطرت تخلص می کرده است.	در ابتدا شغلش قورسیاول باشی و مدت هفت سال در حکومت حسین علی میزا فرمانروای وزیر فارس بود.
	نام مشاهیری که در کتاب تاریخ ادبیات مازندران بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: محمد علی داعی الاسلام. حاج میرزا رضا قلی نوایی					
8	شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران. باقر عاقلی	لاریجانی (رحیمی)، سید حبیب الله	فرزند حاج سید آقا بزرگ ملاک عمده و بازرگان	در 1267 ش در تهران متولد شد.		تحصیلات مقدماتی و دوره سطح را به طور کامل فرا گرفت	نائب رئیس اتاق تجارت بازار تهران شد. در دوره هفتم، هشتم، نهم، دهم، یازدهم، دوازدهم و سیزدهم مجلس شورای ملی از تهران به وکالت انتخاب گردید. در کارهای عام المنفعه پیشقدم بود.
		سرهنگ محمد رفیع نوایی		در سال1260 شمسی متولد شد. در سال 1329 شمسی در گذشت	نوا	دفتر خاطرات صدبرگی دارد که نزد دخترش است و در آن اعدام اسدی را خلاف عرف دادرسی می داند.	ریاست شهربانی مشهد در دوره رضا شاه. سرپرست خراسان. مسئول قتل مدرس شد اما قبول نکرد.1318 از ریاست اداره سیاسی برکنار شد و به زندان رفت.
		مصطفی نوایی	ملقب به نیر السلطان	1248 متولد شد در 1320 در تهران درگذشت. .		زبان فرانسه را خوب می‌دانست. در اروپا تدریس کرد و از موافقان مشروطه بود. در دوره دوم کاندیدا بابل شد و انتخاب شد.	مدرسه ای به نام سیروس باز کرد. در 1335 رونامه مهم صدای ایران را منتشر کرد. در دوره نخست وزیری مشیر الدوله چندی معاون و کفیل وزارت کشور بود. در 1300به وزارت فوائد عامه

							منصوب گردید.
		نام مشاهیری که در کتاب تاریخ ادبیات مازندران بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: عبدالعلی لطفی، احمد اخگر					
9	فرهنگ رجال و مشاهیر تاریخ معاصر ایران ، جلد اول. ابوالفضل شکوری	میرزا ابراهیم ملقب به ملاباشی	فرزند حاج ملا علی ایرایی		قریه ایرا	از عرفا و صوفیان زمان خویش بوده است. اساتید: حاج میرزا عبدالکریم ملاباشی تبریزی، استاد غلامرضا شیشه گر صفی علی شاه و منور علیشاه.	از مشاغل: تولیت کتابخانه مدرسه سپه سالار (شهید مطهری کنونی)
		نام مشاهیری که در کتاب تاریخ ادبیات مازندران بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: احمد اخگر، میرزا هاشم آملی ،					
10	زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران حسن مرسلوند	نام مشاهیری که در کتاب تاریخ ادبیات مازندران بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: سعیدالعلما لاریجانی، داعی الاسلام،					
11	طبقات اعلام شیعه. اقا بزرگ طهرانی	شیخ عبد الله لاریجانی	پسر ملارجبعلی	در سال1308 قمری در مشهد مقدس وفات یافت.		فقیه و عالم کبیر که در کربلا تحصیل می‌کرده است.	در شاه عبدالعظیم، خراسان و مشهد فعالیت اجرایی داشته است.
		سید عبدالله لاریجانی	پسر سید محمد تقی موسوی لاریجانی حائری	در سال 1178قمر ی زنده بود.		در کربلا از علمای مشهور بوده از علمای بزرگ از جمله در سال 1178ق وحید بهبهانی اجازه نامه داشته است.	
		شیخ رجبعلی لاریجانی		متوفی 1262ق		در کربلا شاگرد شریف العلما بوده و تقریرات درس استادش را می‌نوشت در شاه عبدالعظیم مستقر شده و در همانجا از دنیا رفته است	

		سید محمد علی لاریجانی	پسر سید محمد تقی الموسوی الرضوی التقوی	متوفی 1313ق		در تهرا ن از بزرگان علوین بوده . جنازه اش بعدها به نجف برده شد.	
		سید علی بن حسین بن یونس لاریجانی حائری		در سال 1270 قمری به دنیا آمد. و در امامزاده عبدالله شهرری به دنیا آمد.		کربلا و نجف تحصیل کرده سپس به سامرا در خدمت میرزای شیرازی حاصل شده در 1312ق به تهران بازگشت. تفسیر مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر در دوازده جلد 1377-1381 نوشت.	زعامت مردم را نمی پذیرفت.
		شیخ یحیی لاریجانی		در سال 1300 شمسی در تهران رحلت کرده است.			
		شیخ محمد مهدی لاریجانی	ابن ملا رجبعلی لاریجانی			در شاه عبدالعظیم مستقر و فقیه شاخصی بوده است.	
		سید عبدالغفار لاریجانی		در ایران سال 1327ق رحلت کردند.		از علمای بسیار برجسته و از نزدیکان علامه کنی در تهران بوده ، بسیار خطیب برجسته ای بود. به نجف رفته و تبرکا در درس بزرگانی چون آخوند خراسانی شرکت می کردند.	
		سید ابوطالب لاریجانی (شاهاندشتی)	از نسل جلال الدین اشرف (گیلانی)		شاهاندشت	از علمای بزرگ عصر ناصرالدین شاه قاجار . در حوالی سال 1306ق حکمش نافذ بوده است.	
		آغا بزرگ	فرزند	در شاه		تحصیلاتش در نجف	

		لاریجانی	مهدی لاریجانی شاه عبدالعظیم ی	عبدالعظیم در سال 1344ق رحلت کرده.		بوده است.	
		حسین لاریجانی	فرزند مهدی لاریجانی	حدود سال 1310ق رحلت کرده است.			
		داود اسکی لاریجانی	پسر صابر لاریجانی			در تهران و نجف نزد علمای شاخص تحصیل کرده است،	
		سید محمد علی لاریجانی	فرزند سید مهدی حسینی لاریجانی نیاکی معروف به تیر فروش			اهل منبر و تدریس در تهران و از علمای ثقه بوده است.	
		سید نعمت الله لاریجانی	متخلص به فکرت			شاعر بوده است.	در عصر فتحعلی شاه شیخ الاسلام بوده است.
		سید میرزا محمد حسن لاریجانی	فرزند علی اکبر موسوی لاریجانی	قبل از سال 1300 رحلت کرده است.		از مراجع عصر خود و مستقر در شیراز بوده است.	
		صابر اسکی		حدود سال 1300 رحلت کرده		از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده است.	
	نام مشاهیری که در کتاب طبقات اعلام شیعه بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: شیخ میرزا هاشم آملی لاریجانی، ملا لطف الله اسکی لاریجانی نجفی، سید رضی لاریجانی						
12	اعیان الشیعه سید محسن امین	سید رضا لاریجانی	خلف سید محمد	سال وفات 1270هجر		او حکیم متکلم و از شاگردان ملا علی	

	آملی	الاصفهانی	شمس الادبا شاعر معروف بود	ی قمری ([5])		نوری و از مدرسان مدرسه اصفهان بود. به تهران منتقل شد و تا رحلت در همانجا ماند.	
		سید ابوطالب الشریف لاریجانی	نسبش به سید جلال الدین اشرف می رسد.	در سال 1306 ه.ق وفات کرد.		از افاضل و علما و از حکام شرع و مبسوط الید در عصر ناصر الدین شاه بود.	
		نام مشاهیری که در کتاب اعیان الشیعه بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: نامی از بزرگان کتاب بزرگان واندیشمندان آمل در کتاب اعیان الشیعه نیامده است.					
13	اثر آفرینان: زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال 1300 ه.ش. محمد رضا نصیری	میرزا ابراهیم آملی مازندرانی	فرزند ملا علی ایرائی لاریجانی، ملقب به ملاباشی	متولد 1262ق	ایرا	اهل علم و عرفان و تصوف بود.	او به تولیت کتابخانه مدرسه سپهسالار منصوب شد.
		حاج میر سید علی بهشتی (حائری لاریجانی)	فرزند سید حسین موسوی حائری طهرانی	در کربلا متولد شد. وفات 1354ق و در امامزاده عبدالله شهرری دفن شد.		عالم، ادیب، لغوی، مفسر، فقیه و محدث. صاحب مقتنیات الدرر و الملتقطات الثمر می‌باشد	
		سید محمد رضا شمس الادبا	فرزند سید محمد. در حرم حضرت عبدالعظیم دفن است.	در1242ش به دنیا آمد و در 1309 شمسی وفات یافت		شاعر، ادیب و عارف. دیوانی متجاوز از 30 هزار بیت از وی به جا مانده است.	
		حسن شمسی لاریجانی	فرزند سعیدالعلما	متولد 1293 شمسی		محقق و نویسنده . وی که تحصیلات خود را در آمریکا به سرانجام رساند، پس از نهضت ملی نفت	

[5] . با توجه به اینکه سال تولد سید محمد رضا شمس الادبا پسر محمد شمس الادبا در منابع مختلف 1280 قمری نقل شده است، سال رحلت ایشان در سال 1270 قمری که در اعیان الشیعه آمده، درست نمی باشد.

						ریاست دانشگاه نفت آبادان را بر عهده داشت. از آثارش دوره کامل نقشه برداری و ژئو درزی و دوره الکتریسیته صنعتی و رادیو و ...	
		عبدالطیف لاریجانی		وفات 1245 قمری		خطاط و شاعر، از کاتبان و منشیان دیوان قاجاریه بر دو عنوان کاتب السلطانی داشت.	
		چراغعلی خان فطرت نوایی		سده سیزدهم قمری	اصلش از قصبه نوا	از بزرگان آن سامان. اثر وی دیوان شعر می باشد.	در دولت فتحعلی شاده (1212 تا 1250ق) اعتبار بسیار داشت.
		سید نعمت الله فکرت لاریجانی		وفات 1229 قمری		شاعر، از سادات لاریجان و مردی عالم و فاضل بود. او به شیخ الاسلامی زادگاه خویش منصوب شد .	
		لطف الله حسنی لاریجانی	فرزند محمد زمان	در 1238 قمری		خطاط،	در دربار فتحعلی شاه به امر کتابت اشتغال داشته و نیز طبع شعری داشت.
		رضا لطفی	فرزند عبدالعلی لطفی لاریجانی	تولد 1288 شمسی	اسک	نویسنده و روزنامه نگار، از آثارش رموز استنطاق ، رموز پرده شناسی در موسیقی باستانی (تار) و رموز نجاری و رنگ آمیزی علمی می باشد.	باز پرسی دادگستری و دادستان دادگاه.
		نام مشاهیری که در کتاب اثر آفرینان: زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال 1300 ه.ش بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: میرزا هاشم آملی، احمد اخگر، علی داعی الاسلام، محمد تقی دانش پژوه، سعیدالعلما لاریجانی، رضا قلی نوایی، محمد شمس الادبا لاریجانی، جواد فاضل، لطف الله اسکی لاریجانی، محمد فرهمند لاریجانی					
14	مشاهیر آمل، محمد رضا مداحی	عبدالکریم حائری بهرستاقی	فرزند میرزا ابولقاسم				

			بهرستاقی			
	نام مشاهیری که در کتاب مشاهیر آمل بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: میرزا هاشم آملی، محمد غروی، جواد فاضل.					
15	مکارم الآثار در احوال دو قرن 13 و 14. محمد علی(معلم حبیب آملی)	محمدرضا شمس الادبا لاریجانی	فرزند محمد شمس الادبا در شاه عبدالعظیم در مقبره طاوس العرفا دفن شد.	سال 1280 ق متولد شد و در سال 1349ق دار فانی را وداع گفت		از عرفا و شعرا و فضلا عصر بوده و در شعر سرودن طبعی موزون داشت.
		میرزا ابراهیم آملی مازندرانی	فرزند مرحوم ملاعلی ایرایی لاریجانی	در 1262 هجری قمری متولد شد.	ایرا	از شاگردان حاج غلامرضا شیشه گر و مرحوم صفی علی شاه بود و از فیض وجود آنان به درجات عالیه علم و عرفان رسید.	با رجال و اعیان تهران در معاشرت بود و در خدمت عموم کوتاهی نورزید که به ملاباشی ملقب شد.
	نام مشاهیری که در کتاب مکارم الآثار بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: سیدرضی لاریجانی، میرولی لاریجانی، ابراهیم سعیدالعلما لاریجانی،					
16	تاریخ طبرستان (دانشوران تپوری) اردشیر برزگر	چراغعلی فطرت نوایی		قرن 13 هجری قمری	نوا	شاعر بود و فطرت تخلص می کرد.	در دولت فتحعلی شاده (1212 تا 1250ق) اعتبار بسیار داشت
		فکرت لاریجانی	معروف به شیخ الاسلام	قرن 13 هجری قمری			تعلیم شاهزاده علیخان ملقب به ظل السلطان بن فتحعلی شاه قاجار تحت تعلیم وی بوده است.
	نام مشاهیری که در کتاب تاریخ طبرستان (دانشوران تپوری) بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: نوایی نوایی(محمد تقی سلطانی)					
17	گنجینه دانشمندان. محمد شریف رازی	نام مشاهیری که در کتاب گنجینه دانشمندان بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: حسن حسن زاده آملی، میرزاهاشم آملی					
18	فرهنگ ناموران معاصر ایران-	نام مشاهیری که در کتاب فرهنگ ناموران معاصر ایران بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: لطف الله اسکی لاریجانی، میرزاهاشم آملی، احمد اخگر					

	زیر نظر شورای عالی فرهنگ ناموران معاصر ایران						
19	الاجازه الکبیره : آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی	نعمت الله لاریجانی	در روستای اسک لاریجان به دنیا آمد.	درسال 1341 هجری قمری رحلت کرد و در قبرستان وادی السلام دفن می‌باشد.	اسک	در درس میرزا محمد حسن آشتیانی و شیخ فضل الله نوری و میرزا ابی الفضل ثقفی حاضر بود.	
		محمد مهدی نوایی مازندرانی		حدود سال 1341 قمری رحلت کردند.	نوا	در درس فقه و اصول شیخ فضل الله نوری حاضر بود. در علوم عقلیه و نقلیه علامه بود. از نوشته های وی : حاشیه علی الکفآیت ، حاشیه علی الاسفار، و شرح علی الدرآیت .	
	نام مشاهیری که در کتاب فرهنگ ناموران معاصر ایران بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: علامه آخوند ملا لطف الله اسکی لاریجانی						
20	تراجم الرجال. سید احمد حسینی	سید نعمت الله نیاکی		در قرن 13 زندگی می‌کرده است.	نیاک	فاضل و ادیب و شاعر به زبان فارسی بود.	
		یحیی حسنی لاریجان	معروف به سید الحکما فرزند علی محمد . در شعر متخلص به بقایی بود.	از اعلام قرن 14 هجری بود.		فاضل، ادیب و شاعر به زبان فارسی بود.	
		سید زین العابدین حسینی	پسر محمد یوسف	بعد از سال 1209 به رحمت		آگاه به علوم اسلامی بود. ادیب و شاعر به زبان فارسی بود.	

		لاریجانی		خدا رفت.		کتابی دارد به نام: کشف المطلوب فی احکام العبادات فی المکان المغصوب. و تحفه الکرام فی فضائل اهل بیت .	
21	شعرای مازندران و گرگان علی زمانی شهمیرزادی	چراغعلی خان فطرت نوایی		قرن 13	نوا	شاعر بود و فطرت تخلص می کرد.	به وزارت سرکار نواب شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانروای فارس مامور شد.
		سید نعمت الله فکرت لاریجانی	به شیخ الاسلام معروف بود.	در سال 1229 ق وفات یافت.		شاعر بود.	مدتی را مشغول تعلیم شاهزاده علی خان که بعدها به ظل السلطان ملقب شد (پسر فتحعلی شاه) بود.
		محمد فرهمند		در آمل متولد شد.		لیسانس دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران بود. در سرودن غزل مهارت داشت. تالیفات: در آغوش طبیعت، سیزده نوروز و تاریخ دیپلماسی در اوضاع سیاسی و اقتصادی افغانستان.	مدتی را در بانک ملی و سمت فرمانداری شهرستان بابل مشغول و کارهای مطبوعاتی خود را از سال1316 در روزنامه مهر ایران شروع کرد.
		نام مشاهیری که در کتاب شعرای مازندران و گرگان بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: محمد تقی نوایی، محمد رضا سلطانی، جواد فاضل، احمد اخگر، عبدالله بیضای نوایی، محمد شمس الادبا لاریجانی، ابراهیم سعید العلما لاریجانی، سید محمد علی داعی الاسلام و محمد خضرایی دلارستاقی.					
22	رجال پارلمانی سیاسی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی منوچهر نظری	محمد محیط لاریجانی	فرزند سید جعفر	متولد 1251 شمسی		دارای تحصیلات قدیم در حد سطح بود.	از دوره هشتم تا سیزدهم قانون گذاری ، شش دوره متوالی نماینده حوزه انتخابیه ورامین و ایوانکی بود.
		حبیب الله محیط لاریجانی	فرزند صالح	متولد 1281		دارای تحصیلات قدیم بود	به کار وکالت دادگستری اشتغال داشت. در سال 1322 ش در دوره چهارم قانونگذاری از سقز به

							نمایندگی انتخاب شد، ولی اعتبار نامه اش به تصویت نرسید.
		یحیی لاریجانی	معروف به سعیدالحکما	در شهرستان آمل به دنیا آمد و در تاریخ 1285ش زنده بود.		پس از اخذ دیپلم طب از دارالفنون تهران به کار طبابت پرداخت.	در سال 1285 در دوره اول قانون گذاری که انتخابات صنفی بود از سوی صنف ملاک تهران به نمایندگی مجلس انتخاب شد.
		احمد نوایی	ملقب به نیرالسلطان. (در کتاب دیگری با نام مصطفی معرفی شده است.)	در سال 1320 وفات یافت.	نوا	در اروپا تحصیلات عالی را گذراند و به ایران و به صف مشروطه خواهان بازگشت. زبان انگلیسی و فرانسه مسلط بود. در سال 1296 روزنامه معتبر صدای ایران را منتشر کرد.	پس از استبداد صغیر در 1288 در انتخابات دوره دوم قانونگذاری از بارفروش به نمایندگی مجلس انتخاب شد. مدرسه سیروس را در تهران دایر نمود. بعدها مدتی معاونت و کفالت وزارت کشور را تصدی نمود. در 1300 در ترمیم کابینه قوام السلطنه به وزارت فواد منصوب شد. در 1301پس از کشف توطئه علیه سردار سپه، مشاور الملک ظهیر الاسلام و نیرالسلطان بازداشت شدند و پس از تبرئه برای جبران به حکومت گیلان منصوب شد.
		حبیب الله رحیمی لاریجانی	فرزند سید آقا بزرگ صالح مالک عمده	در 1267 شمسی متولد شد.		تحصیلات قدیم در حد سطح را آموخت.	

		اسمعیل رحیمی لاریجانی	فرزند سید حبیب الله	در 1292 متولد شد.		در دانشکده حقوق و علوم سیاسی تهران در رشته قضایی تحصیلات به پایان برد. در رشته مدیریت اداری از آمریکا موفق به دریافت گواهینامه شد. به زبان فرانسه و انگلیسی آشنا بود.	از جمله خدمات وی: رئیس دفتر اداره کل دامپزشکی، عضو مقدم اداره کارگزینی وزارت خارجه، رئیس بایگانی اداره کل امور شهرداری ها، شهردار آبادان، کفیل فرمانداری خرمشهر و در سال 1354 در دوره 24 نماینده مردم ورامین در مجلس بود.
		جلال تقوی لاریجانی	فرزند آیت الله سید محمد تقوی لاریجانی	متولد سال 1314 شمسی			در 1332 به استخدام بانک مرکزی درآمد. سمت هایی چون ریاست تدارکات و معاونت اداره ی فنی و ساختمانی را احراز کرد. در 1354 در دوره 24 مجلس نماینده مردم آمل در مجلس شورای ملی شد.
		نام مشاهیری که در کتاب رجال پارلمانی سیاسی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: موسی گودرزی، احمد اخگر.					
23	نادره کاران(سوگنامه ناموران فرهنگی و ادبی)، ایرج افشار	یحیی نیاکی		متولد 1284 و در سال 1359شمسی وفات کرد	نیاک		جمعدار سابق کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، از حدود سال 1334 در مخزن خطی آن کتابخانه کار می کرد و مدتهای دراز سمت صاحب جمعی آنجا را داشت.
		رضا شایان	فرزند عباس شایان		اسک		تمایلات شدید ملی داشت. در شورای جبهه ملی عضویت داشت و مدتی هم به همراه خلیل ملکی زندانی بود. در زمینه گرآوری لغات مازندرانی زحمات

							زیادی کشید.
	نام مشاهیری که در کتاب رجال پارلمانی سیاسی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: عباس شایان، سید محمد داعی الاسلام، محمد تقی دانش پژوه						
24	**تکمله امل الآمل. سید حسن صدر**	**سید ابوطالب الشریف لارجانی**	**از سلسله جلالیه**	**در سال 1360قمری زنده بوده است.**		**از بهترین علما و سادات جلیل القدر بود. در عصر ناصرالدین شاه حمس بسیار نافذ بود.**	
		شیخ محمد مهدی لاریجانی		**در شاه عبدالعظیم دفن می باشد.**		**عالم جلیل، فقیه نبیل . در زمان خود حافظ دین و شریعت بوده است.**	
	نام مشاهیری که در کتاب تکمله امل الآمل بازتاب یافته و در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل (غفاری) نیز آمده اند: آیت الله لطف الله اسکی لاریجانی.						

بر اساس بیست و چهار منبع بالا (که با کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل به 25عنوان کتاب می‌رسند.)، اسامی چهرگان، ستارگان و مشاهیر لاریجان را برشمرده‌اند، تعداد 79 نفر از شخصیت‌ها را می‌توان به نام‌های 32 چهره‌ی شاخص لاریجانی تاریخ معاصر ایران که در کتاب «بزرگان و اندیشمندان آمل» بازتاب یافته‌اند، افزود که در این صورت، تعداد مشاهیر لاریجان در این مقطع به 111 نفر می‌رسد؛ اسامی این چهره‌ها بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی آنان به قرار زیر است:

جدول کامل اسامی مشاهیر لاریجانی تاریخ معاصر ایران					
ردیف	**نام خانوادگی**	**نام**	**ردیف**	**نام خانوادگی**	**نام**
1	آملی(شمس الادبا)	سید محمد	**57**	کیوان	ابوطالب
2	آملی	هاشم	**58**	گزنکی	محمد علی
3	اخگر	احمد	**59**	گودرزی	فرامرز
4	اسکی	احمد	**60**	گودرزی	موسی
5	اسکی	صابر	**61**	لاریجانی	آغا بزرگ

6	اسکی	داود	62	لاریجانی	ابوطالب
7	امیری	عبدالکریم	63	لاریجانی	جواد
8	امیری	محمد	64	لاریجانی	حسین
9	ایرایی لاریجانی	ملا علی ابراهیم	65	لاریجانی	رجبعلی
10	بهرستاقی	صادق	66	لاریجانی	سعید العلما
11	بهرستاقی	عبدالکریم	67	لاریجانی (رحیمی)	سید حبیب الله
12	بهرستاقی	محمد باقر	68	لاریجانی	سید رضی
13	بیان	جلال	69	لاریجانی	سید محمد حسن
14	تقوی لاریجانی	تقی	70	لاریجانی	سید محمد علی
15	تقوی لاریجانی	جلال	71	لاریجانی	شهاب الدین
16	جلالی	باقر	72	لاریجانی	عبدالطیف
17	خلیل	سهیل	73	لاریجانی	عبدالغفار
18	حائری بهرستاقی	عبدالکریم	74	لاریجانی	عبدالله
19	حائری لاریجانی آملی	علی بن حسین	75	لاریجانی	فاضل
20	حسن زاده آملی	حسن	76	لاریجانی	محمد
21	حسنی لاریجانی	لطف الله	77	لاریجانی	محمد مهدی
22	حسنی لاریجانی	یحیی	78	لاریجانی	موسی
23	حسینی لاریجانی	زین العابدین	79	لاریجانی	نعمت الله
24	حسینی لاریجانی آملی	محمد بن احمد	80	لاریجانی	یحیی
25	حسینی نیاکی آملی	محمد بن مهدی	81	لاریجانی	یحیی
26	حسینی نیاکی لاریجانی	میر محمدعلی	82	لاریجانی آملی	عبد علی
27	حکیمی		83	لاریجانی آملی	لطف الله
28	حکیمی	سید محمد	84	لاریجانی آملی	محمد مقیم
29	خضرایی دلارستاقی	محمد	85	لاریجانی اصفهانی	سید رضا
30	داعی الاسلام	سید محمد علی	86	لاریجانی بهرستاقی	ابولقاسم
31	دانش پژوه	محمد تقی	87	لطفی	جواد
32	درکایی	احمد	88	لطفی	رضا
33	درکایی	محمد	89	لطفی	عبدالعلی
34	درکایی	فاضل	90	لهری دلارستاقی	عنایت الله
35	رئیس زاده	ابوطالب	91	محیط لاریجانی	حبیب الله
36	رحیمی لاریجانی	اسمعیل	92	محیط لاریجانی	محمد
37	رفیع نوایی	محمد	93	مختاری	محمد امیر
38	رینه ای	ابوطالب	94	مازندرانی لاریجانی	جواد
39	سلطانی	رضا قلی	95	موسوی رضوی تقوی	محمد علی
40	شاکر	حبیب الله	96	موسوی لاریجانی	عبدالله بن سید محمد
41	شاهاندشتی	صادق	97	نوایی	احمد

42	شاهاندشتی	عبدالحسین	98	نوایی	محمد تقی
43	شاهاندشتی	محمد امین بزرگ	99	نوایی	رضا قلی
44	شاهاندشتی لاریجانی (رئیس لاریجانی)(شاهاندشتی)	سید ابوطالب	100	نوایی	جعفر قلی
45	شایان	رضا	101	نوایی	عبدالحسین
46	شایان	عباس	102	نوایی	عبدالمجید
47	شمس الادبا (لاریجانی)	محمد رضا	103	نوایی	مصطفی
48	شمسی (لاریجانی)	حسن	104	نوایی بیضا	عبدالله
49	شهابی چهار افرایی	اسمعیل	105	نوایی فغانی	علی اکبر
50	عقیلی	اسماعیل	106	نوایی مازندرانی	محمد مهدی
51	فاضل	جواد	107	نیاکی	حسن
52	فرسیو آملی	ابولقاسم	108	نیاکی	محمد علی
53	فرهمند لاریجانی	محمد	109	نیاکی	مهدی
54	فطرت نوایی	چراغعلی	110	نیاکی	نعمت الله
55	فکرت لاریجانی	نعمت الله	111	نیاکی	یحیی
56	غروی	محمد	112		

د) نتیجه گیری

1) در این نوشتار، کتاب «بزرگان و اندیشمندان آمل»، مبنا بوده و داده‌های سایر منابع مرتبط، بر اساس داده‌های کتاب یادشده مورد مقایسه و تجزیه و تحلیل قرا گرفته‌اند. امّا در پاسخ به این سؤال که: چرا کتاب «بزرگان و اندیشمندان آمل» مبنای نوشتار حاضر قرار گرفت ؟ باید گفت که بیشتر کتاب‌هایی که به رجال و زبدگان پرداخته‌اند، ویژه‌ی آمل (و لاریجان) نبودند، حال آن‌که کتاب یادشده از چنین امتیازی برخوردار بود. همچنین در میان منابع محدودی که به مشاهیر این منطقه از مازندران پرداخته‌اند، کتاب مورد بحث کامل‌ترین، جدّی‌ترین و گسترده‌ترین مطالب را دارد. از این‌رو، کتاب «بزرگان و اندیشمندان آمل» مبنای بررسی تطبیقی مشاهیر لاریجان قرار گرفته‌است.

2) گفته شد که معیار مکتوب حاضر در تعیین مصداق مشاهیر لاریجانی در دو سده‌ی اخیر، مراجعه به عمده منابعی (مجموعاً بیست و پنج منبع) بود که به زبان فارسی و عربی (پنج عنوان چندین جلدی: اعیان الشّیعه، کتاب طبقات أعلام‌الشّیعه، تکمله امل‌الآمل، الاجازه‌الکبیره و تراجم‌الرّجال) در این موضوع در اختیار بوده‌اند. البتّه منابع محدودی هم به جهت این‌که داده‌های آنان حتّی در حدّ کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل نیز نمی‌رسید، به جهت اهمّیّت کمتر، مبنای بحث و تحلیل قرار نگرفته‌اند. (برای نمونه، کتاب جغرافیای تاریخی آمل و لاریجان، نوشته‌ی مرتضی رحمتی‌نیا و چندین کتاب دیگر که در ادامه به همراه توضیح بیشتر به آن‌ها اشاره خواهد شد.)

همچنین در نوشتار حاضر، بر اساس «شش» متغیّر زیر، شخصیت‌های لاریجانی در قالب جدولی معرّفی شده‌اند تا نوشتار از نظر سازماندهی مطالب بی‌اشکال باشد. این متغیّرها عبارتند از: نام و نام خانوادگی؛ نسب و لقب؛ سال تولّد و درگذشت؛ تعلّق به کدام محلّه‌ی لاریجان؛ فعّالیّت علمی و آثار و سرانجام فعّالیّت عملی برجسته. واضح است که داده‌های مربوط به این متغیّرها را تا حدّ امکان با تلخیص آورده‌ایم تا از یک سو تکرار مکرّراتی در بین نباشد و از سوی دیگر،علاقه‌مندان برای مطالعه‌ی بیشتر به اصل کتاب مراجعه کنند.

از امتیازات معرّفی مشاهیر بر اساس متغیّرهای یادشده، مقوله‌بندی منطقی و آکادمیک موضوع است. همچنین، نشان می‌دهد که درباره‌ی این شخصیت‌ها چه میزان مستنداتی در اختیار بوده و چه داده‌هایی ناقص است و نیاز به بررسی و

مطالعه‌ی تکمیلی دارد؛ به علاوه امکان مقایسه‌ی شخصیت‌ها و رتبه‌بندی آنان را در مطابقه با هم در یک تحقیق فراهم می‌آورد.

3) در این بررسی، مبنای برشماری مشاهیر و معاریف لاریجان، کتاب‌هایی بوده که یا عناوین آن‌ها با موضوع بحث کاملاً مرتبط بوده یا بخش قابل توجّهی از محتوای آن‌ها (مثل کتاب تاریخ هزاره‌ی آمل و لاریجان) به چهره‌های برجسته‌ی کشور، مازندران یا لاریجان اختصاص یافته است. لازم به ذکر است که برخی منابع با این‌که ویژه‌ی مشاهیر نیستند، امّا معرّفی نسبتاً مناسب و قابل توجّهی از مشاهیر دارند که ذکر چهار نمونه از آن‌ها در این‌جا ضروری به نظر می‌رسد:

یک: رینه، نزدیک‌ترین شهر به قلّه‌ی دماوند (تا انقلاب اسلامی)، اثر دکتر محمّد منصورنژاد که در فصلی به علما و اندیشمندان شهر رینه پرداخته و از مشاهیر مورد بحث نوشتار حاضر، آیت‌الله محمّد غروی، پدر ایشان آیت الله ابوطالب غروی و برادرزاده‌ی ایشان ابوطالب کیوان را معرّفی نموده است. همچنین در این کتاب از آیت الله محمّدتقی مجلسی (متفاوت از مجلسی عصر صفویّه) به عنوان چهره‌ی برجسته مجتهد و دارای تحصیلات حوزوی در نجف ذکر خیری شده که چون در هیچ منبع دیگری درباره‌ی این بزرگ‌مرد مطلبی نیامده، لذا نام ایشان در این مقاله، به عنوان یکی از مشاهیر لاریجان قید نشده است.

دو: نوا، روستایی در لاریجان با پیشینه‌ی تاریخی تاریخ، فرهنگ و جغرافیای منطقه‌ای، اثر محمّدابراهیم بلالی مقدّم که اسامی چهره‌های شاخصی از لاریجان در این نوشتار، به شرح زیر، آمده‌است:

میرزا رضاقلی نوایی، محمّدتقی خان نوایی، چراغ‌علی خان نوایی، احمدخان نوایی، عبدالله بیضای نوایی، دکتر عبدالحسین نوایی، دکتر ایرج ملک پور، محمّدرفیع نوایی، مصطفی نوایی (نیّرالسّلطان). البتّه در این اثر نام برخی شاهزادگان قاجار که در نوا متولّد شده‌اند نیز بازتاب یافته و اسامی بسیاری از تحصیل کردگان و بزرگان قدیم و جدید همچون پزشکان منعکس شده‌است.

سه: کتاب جغرافیای تاریخی آمل و لاریجان، اثر مرتضی رحمتی‌نیا که در آن به مشاهیری از لاریجان (که در نوشتار پیش‌رو نیز آمده‌اند) با نام‌های زیر پرداخته شده‌است: محمّد خضرایی دلارستاقی، میرزا هاشم آملی، حسن حسن‌زاده آملی، عبّاس شایان، محمّد مقیم لاریجانی آملی و نعمت‌الله فکرت لاریجانی.

چهار: کتاب شناخت‌نامه مازندران، شهرهای امروزی: آمل، اثر علی ذبیحی نیز اسامی زیر از مشاهیر لاریجان را (که در این نوشتار مورد بررسی قرار گرفته‌اند) دارا می‌باشد: محمّدعلی داعی الاسلام، محمّدتقی دانش پژوه، حسن حسن‌زاده آملی.

از امتیازات این اثر آن است که به دو چهره‌ی بسیار بارز لاریجان -که همه‌ی منابع مورد بررسی (بیست و پنج عنوان) از آنان غفلت کرده بودند- پرداخته است؛ این دو چهره‌ی ماندگار لاریجان عبارتند از :

الف) دکتر ایرج ملک پور: منجّم و فیزیک‌دان برجسته‌ی ایرانی متولّد سال 1319 شمسی که در مؤسّسه‌ی ژئوفیزیک دانشگاه تهران به استخراج تقویم خورشیدی اقدام کرد و تقویم شمسی به شکل امروزی آن از نتایج فعّالیّت‌های اوست.

ب) شهید سرلشکر مسعود منفرد نیاکی: متولّد 1308 و شهادت مرداد 1364؛ وی از فرماندهان برجسته‌ی دفاع مقدّس بوده است. با توجه به اینکه نام سرلشگر منفرد نیاکی در لیست 117 نفر آمده، می‌توان و بلکه می‌بایست نام چهره برجسته علمی فیزیک ایران، استاد دکتر ایرج ملک‌پور را نیز به مجموع مشاهیر و معاریف لاریجان افزود که در اینصورت بنابر یافته‌های این تحقیق تعداد مجموع مشاهیر لاریجان به 118 نقر می رسند. که از این همهه مشاهیر معرفی شده تنها دکتر ایرج ملک‌پور و آیت الله حسن زاده آملی در قید حیات می‌باشند.

همچنین، از آنجا که این اثر به ترتیب تاریخی و بر اساس قرون مختلف، اندیشمندان آمل و لاریجان را برشماری کرده‌است، قرون غیر مرتبط با تاریخ معاصر که نام معدودی از لاریجانی‌ها را نیز در بر می‌گیرد، در نوشتار حاضر مورد توجه قرار نگرفته‌اند.

4) بزرگ‌ترین سرمآیت ی هر ملّت، کشور و منطقه‌ای، سرمآیت ی انسانی آن-هاست و سایر سرمآیت های مادّی در مقابل آنان کم‌رنگ به نظر می‌رسد. لاریجان در کنار سرمآیت ها و جاذبه‌های کم‌نظیر و بعضا بی‌نظیر طبیعی (چون قلّه‌ی دماوند، یخچال‌ها، غارها، دخمه‌های سنگی، آبشارها، رودخانه‌ها و ...)، همان‌گونه که در این نوشتار ملاحظه شد، بالای 100 شخصیت شاخص و برجسته‌ی علمی و عملی دارد. از بین این بزرگان، برخی مشاهیر، آوازه و شهرتشان در سطح ملّی و در مواردی فراتر از مرزهای ایران بوده‌است. نکته‌ی جالب توجّه درباره‌ی متفکّران لاریجان، تخصّص بالای آنان در رشته‌های مختلف دانش می‌باشد؛ برخی از این چهره‌های بسیار ممتاز عبارتند از:

چهره های بسیار ممتاز لاریجان		
ردیف	**رشته**	**نام و نام خانوادگی**
1	تاریخ	دکترعبدالحسین نوایی
2	فلسفه و عرفان	آیات عظام سید رضی لاریجانی و حسن زاده آملی
3	فقه و اصول	آیات عظام لطف الله اسکی لاریجانی، سید ابوطالب لاریجانی شاهاندشتی و میرزا هاشم آملی
4	حقوق	استاد عبدالعلی لطفی
5	تفسیر	آیت الله علی بن حسین حائری لاریجانی
6	نجوم	دکتر ایرج ملک پور
7	سند شناسی	دکتر دانش پژوه
8	مترجمی	استادان سید محمد علی داعی الاسلام و جواد فاضل
9	علوم نظامی	استاد احمد اخگر

5) از آنجا که مقطع مورد بررسی در این مکتوب، (متناسب با مقطع تعیین شده برای نخستین همایش نقش لاریجان در تاریخ معاصر ایران: از نهضت تنباکو تا پایان دفاع مقدّس) تاریخ معاصر ایران تا پایان دفاع مقدّس است، از این‌رو در کنار نخبگان علمی و اجرایی یادشده می‌بایست چهره‌های شاخص از «سرداران» به خدا پیوسته و شهدای نامدار زمان دفاع مقدّس را نیز به مشاهیر این منطقه افزود. البتّه این محور، خود ظرفیّت پرداختن در حدّ یک مقاله، بلکه کتاب مستقل را دارد. بدین جهت در ذیل این مقاله تنها در قالب جدولی به ذکر اجمالی نام و برخی مشخّصات آنان بسنده شده و کار تفصیلی را به مجال و پژوهشگران دیگر وا می-گذاریم.

بخش لاریجان در حدود 350 شهید عزیز در جریان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس نثار اسلام و ایران نموده است در این میان نامش شش ستاره در آسمان پر فروغ حماسه و ایثار، در رده‌ی سرداری در «هشت سال دفاع مقدّس»، می‌درخشد؛ اینان چون آفتاب به همگان پرتوافشانی نموده و می‌نمایند. تنوّع سن، جغرافیای لاریجان (بهرستاق، امیری و بالا لاریجان) و رسته‌ی خدمتی این عزیزان (ارتش، پاسدار و جهادگر) نیز که در جدول زیر آمده نکته‌ای قابل توجّه و تأمّل است. این برجستگان عبارتند از: سرلشگر شهید مسعود منفرد نیاکی، سردار شهید علی اکبر آویش، سردار شهید حشمت‌الله طاهری، سردار شهید محمّدرضا خطیبی، سردار سعید یزدان پرست و سردار جانباز و درگذشته حاج محسن قبادی:

سرداران شهید و درگذشته لاریجان						
	نام	**ولادت شهادت**	**نهاد**	**اهل**	**رسته**	**برخی از عملکردهای عملیاتی**
1	مسعود منفرد نیاکی	تولد: 1308 شهادت: 1364	ارتشی	نیاک	فرماندهی (جانشین رئیس اداره سوم) عملیات ارتش جمهوری اسلامی ایران و فرمانده لشکر92زرهی	حضور در عملیات‌های مهمی همچون طریق القدس، فتح المبین، بیت المقدس، تنک چزابه، والفجر و رمضان در مسئولیت‌های فرماندهی حضور داشته
2	علی اکبر آویش	تولد: 1334 شهادت: 1365	سپاهی	ترا	فرماندهی (گردان مالک لشگر 25 کربلا)	ایشان ضمن حضور در عملیات مختلف، در پشت جبهه از فرماندهان عملیا ت برخی سپاه های استان مازندران بوده و در سرکوب عوامل ضد انقلاب در جنگل نقش موثری ایفا نمودند.

3	حشمت الله طاهری	تولد: 1338 شهادت: 1365	سپاهی	تینه	فرماندهی (گردان مالک لشگر 25 کربلا)	ایشان ضمن حضور در عملیات مختلف، در پشت جبهه از فرماندهان عملیا ت برخی سپاه های استان مازندران بوده و در سرکوب عوامل ضد انقلاب در جنگل نقش موثری ایفا نمودند.
4	محمد رضا خطیبی	تولد: 1337 شهادت: 1364	سپاهی	بوالقلم	فرماندهی گردان امام محمد باقر لشگر 25 کربلا	ایشان که به عنوان بسجی در سال 61 در جبهه ها حضور به هم رساندند از آن پس پیوسته و در همه عملیات های تا سال 64 در جبهه ها حضور داشته و ضمن به عضویت در آمدن سپاه، تا فرماندهی گردان ارتقای نقش یافتند.
5	سعید یزدان پرست	تولد: 1346 شهادت: 1372	؟/	گرنا	فرماندهی گردان در کردستان	حضور 37 ماهه در جبهه های کردستان. این عزیز پس از جنگ در جریان بازیابی پیکر مفقودالاثرهای دفاع هشت ساله همراه با شهید مرتضی آوینی به شهادت رسید.
6	محسن قبادی	تولد: 1344 درگذشت: 1389	جهاد سازندگی	ترا	اطلاعات مهندسی جنگ قرار گاه خاتم الانبیا	حضور از سال 1361 تا پایان جنگ، گذراندن آموزش ویژه جنگ‌های نامنظم، شرکت در عملیات مسلم ابن عقیل و مجروحیت شدید از ناحیه گردن و مچ که تا زمان رحلت از آن به شدت رنج می برد. وی بنیان گذار واحد اطلاعات مهندسی قرارگاه خاتم الانبیا در دفاع مقدس بودند.

با این وصف، شمار مشاهیر لاریجان در تاریخ معاصر ایران تا پایان دفاع مقدّس، به مجموع 117 تن می‌رسد.

5) درباره‌ی بیش از صد چهره‌ی ممتاز لاریجانی در تاریخ معاصر ایران در این نوشتار تنها به اشاراتی بسیار کوتاه بسنده شده است. در حقیقت، این مکتوب راهنمای عمل و سرپلی است برای پژوهش‌های گسترده‌ی بعدی. جا دارد دست‌کم درباره‌ی هر یک از این شخصیت‌ها مقاله‌ی مستقلّی به رشته‌ی تحریر درآید که در این صورت، خود دایرهٔ المعارفی درباره‌ی مشاهیر لاریجان در این مقطع به‌دست می‌آید. البتّه برخی از شخصیت‌های مورد بحث، ظرفیّت آن را دارند که درباره‌ی آنان کتاب مستقلّی، تألیف شود، بویژه آن‌که منابع موجود در این عرصه بسیار

ناچیز و ناقصند. به عنوان شاهد «دایرۀ المعارف تشیّع- جلد چهاردهم»، که در همین سال‌های اخیر تدوین شده، به لاریجان و بزرگان آن می‌پردازد و علمای لاریجان را به تعداد بسیار محدودِ زیر معرّفی می‌کند: میرزا احمد درکایی، سیّد رضی لاریجانی، حاج سیّد محمّدعلی لاریجانی، ابراهیم سعیدالعلما لاریجانی و میرزا هاشم آملی. مفاخر ادبی لاریجان چون سیّد محمّدعلی حسنی، معروف به داعی الاسلام و سیّدنعمت‌الله لاریجانی متخلّص به فکرت .(گروهی از نویسندگان: 1390) ص422

6)امّا پژوهش و کار جدید، اگر مبتنی بر داده‌های این نوشتار باشد، باید چند نکته مورد توجّه و دقّت پژوهشگران قرار گیرد:

یک: در این نوشتار، داده‌های مربوط به مشاهیر لاریجان فقط شامل افرادی است که از قاجاریّه تا پایان دفاع مقدّس یعنی سال 1367 به عنوان چهره‌های شناخته شده در سطح ملّی و استانی مطرح بوده‌اند و در حقیقت، شامل همه‌ی مفاخر و چهره-های برجسته‌ی لاریجان در طول تاریخ نمی‌شوند. البتّه در این قسمت نیز مشکلی وجود داشت و آن این‌که در مواردی منابع مورد مراجعه درباره‌ی یک فرد، اطّلاعات بسیار محدودی در اختیار می‌گذاشتند که بر اساس آن‌ها نمی‌توانستیم مقطع زمانی زندگانی آنان را به‌طور دقیق تعیین کنیم؛ در نتیجه، بنا به مجموعه قرائنی که تاکنون به‌دست آورده‌ایم، چنانچه احتمال می‌دادیم که فردی، مربوط به عصر مورد مطالعه در این نوشتار باشد، نامش در این لیست‌ها بازتاب یافته است. به عبارت روشن‌تر در موارد بسیار محدودی محتمل است شخصیت‌های برشماری

شده در این مکتوب (آنان که داده‌های حدّاقلی دارند) مربوط به تاریخ معاصر هم نباشند.)

دو: مشکل دیگر آن‌که برای شناخت و تعیین لاریجانی بودن افراد، گرچه واژه‌ی لاریجان در نام خانوادگی افراد، بسیار تعیین‌کننده و رهگشا بود، امّا واضح است که همه‌ی افراد لاریجانی (بلکه اغلب آنان) چنین اصطلاح و مشخّصه‌ای را در نام خانوادگی خود نداشتند تا به‌راحتی بازشناسی شوند. از این رو ممکن است که افراد دیگری در تاریخ معاصر ایران وجود داشته باشند که اصالتاً لاریجانی باشند، امّا به جهت آن‌که ملاک و معیار و نشانه‌ای برای لاریجانی بودن آنان نیافتیم، در این نوشتار از آن‌ها ذکر خیری نشده باشد.

سه: مشکل سوم آن است که در منابع مورد مراجعه، گاه با اسامی نزدیک به هم مواجه بودیم و تمییز و تعیین این‌که آیا این اسامی مختلف، متعلّق به یک شخص و یک فرد هستند یا این‌که در عرض هم و نام‌های شخصیت‌های مستقلّی می‌باشند، کار سهلی نبود؛ به عنوان نمونه، برای صاحب تفسیر «مقتنیات الدّرر و الملتقطات الثّمر» که اصالتاً اهل لاریجان است، در منابع گوناگون تا 8 نام مختلف دیده شده است. البتّه تلاش شده‌است تا این مشکل بر اساس مجموعه‌ی داده‌ها تا حدود زیادی رفع شود، ولی در موارد بسیار محدود، محتمل است یک فرد با دو نام متفاوت در منابع آمده، از این‌رو به عنوان دو شخصیت از آنان یاد شده باشد.

چهار: مشکل دیگر آن است که حتّی منابع شاخص رجالی و تراجمی شیعه نیز در زمینه‌ی معرّفی مشاهیر لاریجان بسیار ناقص بوده، افراد معرّفی شده در آن‌ها از جامعیّت لازم برخوردار نیستند؛ به عنوان شاهد، کتاب «طبقات أعلام‌الشّیعه»، اثر آقا

بزرگ طهرانی و کتاب «أعیان‌الشّیعه»، اثر محسن امین عاملی به عنوان بهترین منابع تراجمی شیعه شهرت دارند. امّا درباره‌ی داده‌های مربوط به مشاهیر لاریجان، در حالی‌که طبقات أعلام‌الشّیعه، اسامی 19چهره‌ی برجسته‌ی لاریجانی را در خود جای داده است، کتاب أعیان‌الشّیعه تنها به دو شخصیت لاریجانی اشاره دارد که در این دو مورد هم نام این شخصیت‌ها با نام‌هایی که در اثر آقا بزرگ طهرانی آمده‌اند، کاملاً مطابقت ندارد. با این وصف، طبیعی است که مجموع منابع یادشده نیز همه‌ی مشاهیر لاریجان را پوشش نداده‌اند و این تحقیق باید از طرق ممکن ادامه یابد و تکمیل گردد.

پنج: گفته شد که مشاهیر لاریجان در این اثر براساس منابعی گردآوری شده‌اند که تحت همین عنوان یا مترادف آن به نگارش درآمده‌اند. این شیوه‌ی کار، گرچه منطقاً خطا نیست، ولی در یک کار دقیق‌تر می‌توان از مفهوم و اصطلاح مشهور یا مشاهیر، تعریف عملیاتی به عمل آورده بر اساس مؤلّفه‌ها و شاخصه‌هایی، تعداد مشاهیر لاریجان را برشماری نمود.

متأسّفانه اکثریّت قریب به اتّفاق منابعی که برای این منظور فراهم آمده‌اند، از جهت مفهوم‌بندی درباره‌ی مشاهیر، بسیار ناقصند. در منابع مورد استفاده، تنها یکی از منابع تا حدودی مفهوم رجال را تعریف انضمامی و عملیاتی نموده که آن هم در عمل نتوانست به آن‌چه گفته‌است وفادار بماند. (منبع یادشده کتاب سه جلدی است با مشخّصات زیر: عاقلی، باقر، 1380، «شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران»- 3جلد، تهران نشر گفتار، که در آن، مؤلّف بیوگرافی 1400 نفر

رجال ایران از ابتدای نهضت مشروطیت تا انقراض رژیم مشروطه‌ی سلطنتی را گردآوری نموده است.

نویسنده در پیش‌گفتار اثر، یادآوری می کند که چهل سال از عمرش را صرف بررسی در موضوع کرده و در صدد برآمده تا افرادی با نقش‌های زیر را در این کتاب برشماری کند: نخست وزیران، وزرای مختار، ولات و حکّام، نمایندگان مجلس شورای ملّی، سناتورها، امرای ارتش، رؤسای دیوان‌عالی کشور، دادستان-های کلّ کشور و رؤسای دانشگاه‌ها.

در کنار امتیازات این کار سترگ، از جمله عملیاتی و انضمامی کردن موضوع تحقیق و بویژه که تصویر تمامی شخصیت‌ها نیز در آن منعکس شده است، از جهت منطقی اشکالاتی نیز بر آن وارد است. جدای از این‌که چرا باید نام رؤسای دانشگاه‌ها در کتاب شرح حال رجال «سیاسی و نظامی» بیاید، دست‌کم اشکال وارد بر این کتاب آن است که «جامع افراد» نیست؛ به عنوان شاهد، نام «علی جلالی» و «موسی گودرزی» (مدفون در اسک لاریجان) از نمایندگان استان مازندران در مجلس شورای ملّی، در این کتاب نیامده‌است، حال آن‌که قرار بود در برگیرنده‌ی نام نمایندگان مجلس نیز باشد.

شش: داده‌های این مجموعه بر اساس منابعی است که تعداد محدودی از این منابع، از سوی مؤلّف یا ناشر به صورت کامل منتشر نشده اند (مثلاً کتاب فرهنگ ناموران معاصر ایران)؛ به همین جهت داده‌های مربوط به مشـاهیر لاریجان نیز نمی‌تواند نهایی قلمداد شود.

هفت: در این بررسی مبنا و منبع استخراج داده‌ها درباره‌ی مشاهیر، آثاری بود که به شکل کتاب منتشر شده‌اند، از این‌رو مقالات محدودی که البتّه تنها به ذکر نام مشاهیر لاریجان پرداخته شده بود مبنای گزارش و تحلیل واقع نشده‌اند. (نظیر مقاله‌ی «نگاهی کوتاه به لارجان و تاریخ آن»،0اثر سیروس مهدوی که در مجموعه مقالات «در قلمرو مازندران» بازتاب یافته است.)

فهرست منابع:

1.آقابزرگ طهرانی؛ محمد محسن(1404) طبقات اعلام الشیعه: نقباء البشر فی قرن الرابع عشر، مشهد، دار المرتضی(طبعه الثانیه)

2.افشار، ایرج(1384) نادره کاران (سوگنامه فرهنگی- ادبی) ، تهران، نشر قطره

3.الامین العاملی، سید محسن(1403) اعیان الشیعه- 8 جلد رحلی، بیروت، نشر دار التعارف للمطبوعات

4. ایاز، محمود (1384) تاریخ هزاره ی آمل-لاریجان، تاریخی-جغرافیایی-اجتماعی و اسامی خاندان و پزشکان طوایف 22گانه، آمل، مولف

5. بامداد مهدی(1357)شرح حال رجال ایران ، قرن های۱۲،۱۳،۱۴هجری، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار

6.برزگر، اردشیر (1380) تاریخ طبرستان جلد سوم: دانشوران تپوری، تهران، نشر رسانش

7.حسینی، سید احمد (1414 ه.ق) تراجم الرجال جلد دوم، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی،

8.ذبیحی، علی (1391) شناخت نامه مازندران، شهرهای امروزی: آمل ، نشر رسانش نوین

9.راضی، محمد شریف (1354) گنجینه دانشمندان، تهران، کتاب فروشی اسلامیه

10. رحمتی نیا، مرتضی(1388) جغرافیای تاریخی آمل و لاریجان، آمل، وارش وا

11. زمانی شهمیرزادی، علی (1371) شعرای مازندران و گرگان، مولف

12. شایان، عباس(1327) مازندران (شرح حال رجال معاصر)، تهران، چاپخانه ایران
13. شکوری، ابوالفضل(1377) فرهنگ رجال و مشاهیر تاریخ معاصر ایران ، جلد اول، قم، عالمه
14. شورای عالی فرهنگ ناموران (1381) فرهنگ ناموران تاریخ معاصر ایران، تهران، سوره مهر
15. صدر سید حسن، (بی تا) تکمله امل الآمل، بیروت: دار المورخ العربی
16. طاهری شهاب، سید محمد (1381) تاریخ ادبیات مازندران جلد اول، تهران، رسانش
17. عاقلی، باقر (1380) شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران- 3جلد، تهران نشر گفتار
18. علامه ، صمصام الدین (1338) یادگار فرهنگ آمل، تهران، مولف
19. غفاری، محمود (1386) بزرگان و اندیشمندان آمل، تهران ، نشر رسانش
20. گروهی از نویسندگان (1390) دایره المعارف تشیع- جلد چهاردهم، تهران، موسسه انتشارات حکمت
21. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (1414ه.ق) الاجازه الکبیره ، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی
22. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین (1414ه.ق) الاجازه الکبیره (الطریق و المحجه لثمره المهجه)
23. مداحی آملی، محمد رضا (1377) اختران جاوید: مشاهیر آمل، بابل، انتشارات مبعث
24. مداحی آملی، محمد رضا (1384) مشاهیر آمل: بابل، انتشارات شلاک

25. معلم حبیب آملی، محمد علی، مکارم الآثار: در احوال رجال دو قرن 13 و 14 هجری قمری ، اصفهان، انجمن کتابخانه های عمومی استان اصفهان.
26. مهدوی ،سیروس (1372) مقاله نگاهی کوتاه به لارجان و تاریخ آن مجموعه مقالات در قلمرو مازندران به کوشش حسین صمدی. قائم شهر، نشر نون و القلم.
27. نصیری محمد رضا، زیر نظر(1384) اثر آفرینان: زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران از آغاز تا سال 1300 ه.ش- شش جلدی، تهران انجمن آثار و مفاخر فرهنگی (چاپ دوم)
28. نظری، منوچهر (1388) رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران، فرهنگ معاصر.
29. نوری کوتنایی، نظام الدین(1380) تاریخ ادبیات ایران شامل مورخان علمای دینی نویسندگان و شاعران، ساری، نشر زهره

چهار استاد و دو آیت‌الله:
آیات عظام حسن‌زاده آملی و جوادی آملی

دکتر محمد منصورنژاد[6]

نوشتار حاضر تحت عناوین سه‌گانه‌ی زیر سامان یافته است:

الف) مقدّمه؛ ب) شاگردی آیات عظام حسن‌زاده آملی و جوادی آملی در محضر چهار استاد لاریجانی؛ ج) تحلیلی بر روابط استادان و شاگردان؛ د)نتیجه‌گیری

الف) مقدّمه:

1)طرح مسأله و سؤال: اگر ادّعا شود که هویّت و شخصیت افراد، مهم‌ترین موضوع زندگی هر فرد است و در مقابل،اختلالات هویّتی و بحران هویّت، بزرگ‌ترین مشکل اشخاص، سخن گزافی نیست.

هویّت هر قوم و ملّت نیز به اندازه‌ی هویّت فردی، واجد اهمّیّت است؛ ازاین‌رو بسیاری از ملّت‌ها که هویّت و پیشینه‌ی قابل دفاعی ندارند،در صددند با جعل تاریخ و خلق هویّت کاذب، برای خود پیشینه‌ی معتبر خلق کنند.

---

[6] دکترای علوم سیاسی

لاریجان بخشی است که، به هر دلیل، تاکنون کسی برای هویّت‌بخشی به صورت مکتوب به آن تلاش نتیجه‌بخشی انجام نداده است و همین نکته خود مشکل ساز است؛ چه آن‌که لاریجانی‌ها در بُعد جمعی، مردمی بی‌شناسنامه و گم-شده در تاریخ کشور تلقّی می‌شوند. کمتر ایرانی است (چه رسد به غیر ایرانی) که درباره‌ی موقعیّت جغرافیایی لاریجان اطّلاعات دقیقی داشته‌باشد. اگر به نکته‌ی یادشده، مطلب دیگری اضافه شود، آن‌گاه خواهیم دید که مشکل لاریجان مضاعف می‌شود؛ زیرا لاریجان در مرحله‌ی نخست، بزرگان فکری و فرهنگی و در مرحله‌ی بعد، نخبگان سیاسی و امنیتی فراوانی–دست‌کم در تاریخ معاصر ایران- دارد که قدرشان مغفول مانده است؛ بزرگانی که هر یک به تنهایی برای هویّت‌بخشی به یک منطقه کفایت می‌کنند.

به دنبال مسأله‌ی یادشده، پرسش اصلی نوشتار حاضر آن است که بهترین شیوه‌ی هویّت‌بخشی به لاریجان چیست؟

پاسخ این پرسش نیز اجمالاً آن است که معرّفی نخبگان، بویژه نخبگان فکری و فرهنگی بخش لاریجان، بهترین راه هویّت‌سازی و شناسنامه‌دار نمودن این سامان است. نوشتار حاضر نیز با پرداختن اجمالی به زندگی و شخصیت چند نخبه‌ی برجسته‌ی لاریجانی، سعی دارد تا گام کوچکی در مسیر احیای پیشینه‌ی ارزشمند لاریجان و معرّفی آن به دیگران بردارد.

البتّه در شرایط کنونی، به برکت وسایل ارتباط جمعی، شناخت نسبتاً مناسبی از دو شخصیت بزرگ مازندران؛ یعنی آیةالله «حسن‌زاده آملی» و آیةالله «جوادی

آملی» وجود دارد و بویژه نخبگان فکری از جایگاه منحصربه‌فرد این دو بزرگ -نه تنها در حوزه‌ی علمیّه‌ی قم، که در سطح جهان تشیّع و اسلام- واقفند.

در این قسمت، بهتر آن دیده شد که مشخّصات اوّلیّه‌ی شخصی و علمی این دو بزرگ،[7] به‌صورت مقایسه‌ای و در قالب یک جدول در همین ابتدا بازشناسی شوند:

مقایسه‌ی حسن‌زاده آملی و جوادی آملی					
نام آیات عظام	سال ولادت	سال ورود به حوزه‌ی آمل	سال ورود به تهران	سال ورود به قم	خاستگاه
جوادی آملی	1312	1325-6	1329	1334 ـ 35	آمل
حسن زاده آملی	1307	1323	1329	1342	روستای ایرا (در لاریجان آمل)

مکتوب حاضر با توجّه به این بستر مساعد، به معرّفی چهار شخصیت بزرگ و برجسته‌ی شیعی می‌پردازد که اصالتاً لاریجانی هستند و به اقرار آیات عظام حسن-زاده آملی و جوادی آملی، حقّ استادی بر این دو بزرگ دارند و قدر و شأن هر یک از آنان، حکایت از موقعیّت برجسته و ممتاز فرهنگی لاریجان دارد. این شخصیت‌ها عبارتند از: آیات عظام «فرسیو»، «غروی»، «میرزا هاشم آملی»و «اشراقی».

[7]) زندگی‌نامه‌ی خود نوشت آیةالله حسن‌زاده در مقدّمه ی منبع زیر آمده است:
گلشنی، مهدی (1374)- زیر نظرآیت، حسن، جشن بزرگداشت استاد حسن‌زاده آملی، تهران، ،پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. و زندگی آیةالله جوادی در کتاب «مهر استاد».

استادان و دو آیت‌الله	
نام استادان لاریجانی	**نام شاگردان**
آیت‌الله ابوالقاسم فرسیو	آیت‌الله حسن حسن‌زاده آملی
آیت‌الله محمّد غروی	آیت‌الله عبدالله جوادی آملی
آیت‌الله میرزا هاشم آملی	
آیۀالله عبدالله اشراقی	

2)تعاریف: واژه‌ی «استاد»، مفهوم کلیدی این نوشتار است و تعاریف آن نیز می‌تواند، «لغوی»، «اصطلاحی» و «انضمامی»، باشد.

از جهت لغوی، مرحوم دهخدا در لغت نامه و در ذیل واژه‌ی «استاد»، معانی زیر را برای این واژه آورده است:

«استاد (معرّب آن نیز استاد و استاذ) اوستاد. اُستا.اوستا (مخفّف اوستاد). ماهر. بامهارت. صاحب مهارت. حاذق. -استادشدن؛ ماهرشدن. حذق. حذّاق. ثقف. — استادکردن؛ ماهرکردن. علیم. نیک‌دان. دانا و عالم علمی یا فنّی. داننده‌ی صنعتی از امور کلّیِه و جزئیّه. سرور.رئیس امام.راهنما.پیشوا.دلیل آموزنده. معلّم اطفال و جز آن. مُکتِب. مدرّس. آموزگار. آموزاننده. مقابل شاگرد و تلمیذ و میلاو. ج: اساتید، اساتذه - استاد معلّم ؛ آموزگار. آموزنده.»

در معنای «اصطلاحی»، کلمه‌ی استاد، گاه به صورت تخصّصی در فرهنگ فارسی و در گفتمان آموزشی دانشگاهی، به کسی می‌گویند که در مراکز آموزشی، مراحل ویژه‌ای (استادیاری و دانش‌یاری) را گذرانده و و به بالاترین سطح از ارتقای آموزشی دست یافته‌باشد. امّا در معنای عامیانه‌تر نیز، به هر کس که دانش و یا مهارتی را به دیگران می‌آموزد، استاد گویند. (استاد موسیقی،استاد کاراته و...)؛ در این تعریف «شرط لازم» استادی، توان انتقال دانش یا مهارت به

دیگران است. امّا به نظر می‌رسد که نکته‌ی یادشده «شرطِ کافی» نباشد؛ زیرا برای-مثال در گفتمان نظامی، با این‌که یک مربّی و معلّم، مهارت‌ها و دانش‌هایی هم به سربازان و افسران می‌آموزد، امّا کمتر، رابطه‌ی بین آنان را رابطه‌ی استاد و شاگردی می‌خوانند، شاید به این دلیل که فضای آموزشی کاملاً آزادی در آن وجود ندارد و رابطه‌ی حاکم بر فضای نظامی، «اطاعت پذیری» بی‌چون و چراست؛ لذا در چنین فضایی، سخت گیری‌های مربّی چندان غیرعادّی به نظر نمی‌آید.[8] نتیجه آن‌که، شاید بتوان وجود فضای آزاد گفت و شنود و نقد و انتقاد را از ویژگی‌های رابطه‌ی استاد و شاگردی برشمرد.

همچنین در فرهنگ ایرانی، واژه‌ی استاد به‌درستی برای افراد دارای «مهارت» نیز به کار می‌رفت؛ جدای از این‌که این افراد، به آموزش و تربیت دیگران اقدام کنند و سابقه‌ی تدریس و کلاس درسی داشته باشند یا خیر.

از جهت انضمامی نیز، مراد از استادان، چهار آیةالله در تاریخ معاصر ایران و استان مازندران هستند که اصالتاً لاریجانی‌اند و حقّ آموزش و پرورش بر آیات عظام حسن‌زاده و جوادی آملی دارند؛ علمای شاخص و بزرگی به نام‌های «فرسیو»، «غروی»، «میرزا هاشم آملی» و «اشراقی».

---

[8]) ممکن است برای فرار از مشکل به‌کارگیری واژه‌ی استاد و پیچیدگی آن، کلمه‌ی «معلّم» پیشنهاد گردد. امّا این مفهوم نیز از آن مفاهیم عمیقی است که در کنار کاربرد عادّی (به معنای تعلیم دهنده)، گاه مراد از آن، فردی است با ویژگی خاص که مثلاً باید «مؤسّس» سبک و مکتبی باشد و روش خاصّی را در تألیف و ترکیب علوم پیشنهاد کند تا بتوان بر او نام معلّم را اطلاق نمود؛ از این‌روست که در گفتمان فلسفی، معلّم اوّل ارسطو و معلّم ثانی فارابی است.

به جز نکته‌ی یاد شده، برای بسیاری از کسانی که وظیفه‌ی انتقال دانش یا مهارت و تجربه‌ای را برعهده دارند، واژه‌ی معلّم به کار گرفته نمی‌شود؛ مثلاً در ورزشِ کُشتی به کسی که نقش هدایت و تعلیمی دارد، معلّم نمی‌گویند؛ همچنین است فردی که به دیگران تعلیمات راهنمایی و رانندگی می‌دهد. در این‌گونه موارد در زبان فارسی، مفهوم «مربّی»، مستعمل‌تر است. البتّه لفظ مربّی، جای واژه‌ی استاد را در همه‌ی موضوعات و در همه‌ی مواردی که دانشی و یا مهارتی منتقل می‌شود، نمی‌گیرد؛ زیرا مربّی با شکوفایی استعدادهای متربّی سروکار دارد و در واقع عملکرد یک مربّی، در آموزش و انتقال داده خلاصه نمی-شود.

3) الگوی نظری بحث: نوشتار حاضر، شخصیت علمی استادان یادشده را در سه مقام «توصیف،تبیین و تجویز» به شرح جدول زیر بررسی می‌نماید:

الگوی نظری بحث		
سطوح بحث	ماهیّت فعّالیّت	توضیحات
مقام اوّل	توصیف	ابتدا.(با تأکید بر رویکرد علمی) سیری بر زندگی این شخصیت‌ها خواهد شد.
مقام دوم	تبیین	سپس بر اساس نکاتی تحلیلی، روابط شاگردان مورد نظر با استادان‌شان تبیین می‌شود.
مقام سوم	تجویز	در گام نهایی، از مطالب دو مقام پیشین برای شرایط کنونی و چشم‌انداز آینده‌ی لاریجان نتیجه گیری می‌شود.

4) حدود و نقطه‌ی تمرکز: هر کدام از آیات عظام جوادی آملی و حسن‌زاده آملی در *حوزه‌های* علمیّه‌ی متفاوت (آمل، تهران و قم)، هم استادان فراوان و برجسته‌ای داشته‌اند (مانند علّامه طباطبایی،حکیم الهی قمشه‌ای،آیةالله شعرانی،امام خمینی، آیةالله محمّدتقی آملی، آیةالله محقّق داماد و...) و هم شاگردان فراوانی تربیت کرده‌اند. امّا تمرکز این مقاله،تنها و تنها، بر نام و یاد «استادان لاریجانی» آنان‌است؛ استادانی که این دو آیةالله، در ابتدای تحصیل علوم حوزوی‌شان، بویژه در مدرسه‌های شهرستان آمل[9] با آنان (جز آیةالله هاشم آملی) سروکار داشته و از آنان علم آموخته‌اند.

[9]) در عهد طلبگی آیات عظام، جوادی و حسن‌زاده، سه مدرسه‌ی هاشمی، امام عسگری و مسجد جامع در آمل فعّال بودند که این سومی محورّیت داشت و در رأس هرم علمی همه‌ی استادان، آیةالله محمّد غروی بود.(نجفی: مصاحبه ، مهر1392 ه.ش)

نیز آثار علمی این دو شخصیت، که فراوان و بسیار متنوّع است، و همچنین عملکرد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آنان، با همه‌ی اهمیت‌شان، در این مقاله مورد تذکّر و تحلیل قرار نمی‌گیرد.

5) روش تحقیق: با توجّه به این‌که محور اصلی این تحقیق، درباره‌ی زندگی و شخصیت کسانی است که برخی از آنان در دهه‌های پیشین از میان ما رفته‌اند و پرداختن به مسایل پیشینیان نیز با روش تاریخی (تاریخ توصیفی و تحلیلی) هماهنگ است، در نتیجه، از یک طرف روش گردآوری داده‌ها ،اسنادی و کتابخانه‌ای است و از طرف دیگر، از آنجا که بسیاری از داده‌ها امروزه در فضای مجازی و از طریق اینترنت قابل دسترسی است، از این‌رو، روش گردآوری، از روش‌های کتابخانه‌ای فراتر رفته و با داده‌های سایت‌ها و وبلاگ‌ها و یافته‌های شبکه‌های اجتماعی گره خورده است.

همچنین، با توجّه به این‌که می‌توان برخی نواقص داده‌ها درباره‌ی استادان مورد بحث را از طریق مصاحبه با کسانی که آنان را دیده و نزدشان شاگردی کرده‌اند، جبران نمود، از این‌رو، بخشی از داده‌ها نیز از طریق میدانی و با تکنیک مصاحبه به‌دست‌آمده‌اند؛ بدین ترتیب، گردآوری داده‌ها در این نوشتار، به روش‌های اسنادی، اینترنتی و میدانی انجام گرفته‌است.

ب) شاگردی آیات عظام حسن زاده آملی و جوادی آملی از محضر چهار استاد لاریجانی

در این قسمت نکات چندی مورد بررسی قرار می‌گیرد:

یک- آیات عظام حسن‌زاده و جوادی آملی در مدارس علمیّه‌ی آمل،- که پس از سخت‌گیری‌های دوران رضاشاه بر روحانیّت، مجدداً احیا شده بود- شروع به تحصیل نمودند و در همان جا و همان مقطع است که 3 استاد بزرگ و مجتهد

مسلّمِ لاریجانی (فرسیو، غروی و اشراقی) بر آنان حقّ استادی دارند.(حقّ استادی آیۀالله میرزا هاشم آملی مربوط به مقطع دیگری است که در ادامه می‌آید.)

حوزه‌ی علمیّه در آمل پدیده‌ی تازه‌ای نبوده و نه تنها مدارس دینی شیعی، بلکه در حدود هزار سال پیش، مدارس «اهل سنّت» فعّالی که مُبلّغ فقه شافعی بودند نیز در آمل وجود داشته‌اند.[10] همچنین در دوران پیش از مبارزه‌ی رضاشاه با روحانیّت، مدارس فعّال شیعی در آمل دایر بود. امّا در مقطعی از حکومت رضاشاه، کار بر حوزه‌های علمیّه و علما سخت شد، به گونه‌ای که تنها عدّه‌ی کمی از بزرگان حوزوی اجازه پوشیدن لباس روحانیّت داشتند؛ در این زمینه آیۀالله حسن‌زاده آملی چنین اظهار داشته‌اند:

«مرحوم آیۀالله میرزا ابوالقاسم فرسیو و آیۀالله محمّد غروی، حوزه‌ی تهران و نجف را درک کرده بودند و هر دو از شاگردان بنام حوزه‌ی نجف و از شاگردان مرحوم نایینی و مرحوم اصفهانی و دیگر آقایان بودند و مجتهد مسلّم زمان خودشان به شمار می‌رفتند و برای همین بود که پس از خلع لباس روحانیّون در شهر ما، این دو نفر ملبّس به لباس روحانیّت بودند. استاد گران‌قدر ما حضرت آیۀالله غروی آملی(ره) حکایت می‌فرمود که از سلطه‌ی اجانب، کار دین‌داری به جایی رسیده بود که من بعضی روزها با لباس روحانی در خیابان و بازار آمل، بدین قصد عبور می‌کردم که مردم مرا ببینند تا دین و دین‌داری را فراموش نکنند و مبدأ و معاد از یادشان نرود.»(برزگر، ب، 1380: 42-41)

---

[10]) آمل یکی از بزرگ‌ترین شهر های طبرستان و در دوره‌ی سلجوقی مرکز آن ایالت بوده است. یکی از مفاخر این شهر در آغاز عصر سلجوقی، قاضی ابو طیّب طاهر بن عبدالله طبری م 420 ه. ق بوده است. وجود دانشمندان و فقهای مبرّز شافعی در طبرستان و نزدیکی آن با مراکز تبلیغ و فعّالیت اسماعیلیّه، خواجه نظام الملک را بر آن داشت که برای تعمیم مذهب شافعی و مبارزه با اسماعیلیان، یکی از مدارس نظامیّه را در آمل تأسیس کند. این مدرسه، که برای فخر الاسلام ابوالمحاسن رویانی م-502 (متولد 415) تأسیس شده بود، تا سال 613 ه.ق هنوز باقی و معمور بوده است. مدرّسان برجسته‌ی این نظامیّه، یکی فخر الاسلام ابوالمحاسن رویانی م-502 و دیگری ابوالفوارس هبهٔ الله سعد بن طاهر م 547 ه.ق بوده اند.(کسایی: 1363، صص30-229)

و در قسمت دیگری از سخنان‌شان نیز چنین گفته‌اند:

«...آن سال که ما طلبه شده بودیم... ولو این‌که این تعبیر به ساحت مقدّس خانه-ی خدا جسارت‌آمیز است، امّا بنده واقعیّتی را به عرض می‌رسانم؛ یکی از مساجد شهر را طویله کرده بودند و مردم که از دهات با اسب و استر می‌آمدند، آن‌جا را مورد استفاده قرار می‌دادند. فوق این حرف هم هست که به لحاظ این‌که خلاف ادب می‌شود، عرض نمی‌کنم.»(برزگر، الف، 1380، 52).

آیةالله جوادی آملی نیز در خاطرات‌شان آورده‌اند:

«دوره‌ی رضاخانی حقیقتاً دوره‌ی مظلومیّت اسلام بود و حامیان اسلام در کمال مظلومیّت بودند و تنها همین چند عالم، اسلام و دین را در منطقه‌ی آمل حفظ کرده بودند... گاهی آیةالله غروی می‌فرمود: عمداً روزی یک‌بار از برخی خیابان‌های شهر آمل، بازارها و نیز از بعضی کوی و برزن‌ها، بدون این‌که کاری داشته باشم، عبور می‌کنم تا مردم با دیدن من و لباس روحانیّت به یاد اسلام و روحانیّت بیفتند.»(جوادی آملی:1381، صص 30-29)

آیةالله جوادی همچنین درباره‌ی احیای حوزه‌ی آمل از طرف علمای برجسته می‌گوید:

«پس از فرار رضاخان، علمای بزرگوار آمل به بازسازی و نوسازی حوزه‌ی علمیّه‌ی آمل و مدارس آن همّت گماشتند. این بزرگان علم و فرهنگ دینی، تدریس ابتدایی‌ترین درس‌های حوزوی را نیز خود به‌عهده گرفتند؛ یعنی کتاب امثله و شرح امثله و صرف میر، عوامل ملّامحسن و شرح عوامل و النّموذج را بزرگانی که شاگرد مرحوم آخوند خراسانی بودند، با شوق و شعف تدریس می‌کردند، گویا این‌که از استاد دانشگاه خواسته شود که الفبا را برای بچه‌های سال اوّل ابتدایی تدریس کند.»(همان: 35صص -34).

به دلیل یادشده (سابقه‌ی تحصیلی حسن‌زاده آملی و جوادی آملی در آمل و بهره‌گیری از بزرگان لاریجانی) تأکید بیشتری بر فعّالیت‌های استادان یادشده در مدارس علمیّه‌ی آمل خواهدشد.

دو- نکته‌ی دیگر آن‌که همه‌ی این چهار استاد، به طور مشترک، بر آیات عظام حسن‌زاده آملی و جوادی آملی حقّ استادی ندارند؛ به عبارت دیگر، هر دوی این بزرگان، استادان مشترکی دارند و مفترقی؛ در جدول زیر این وضعیّت نشان داده شده‌است: (علامت + نشانه داشتن حق استادی و علامت- نشانه نداشتن این حق می‌باشد.)

شاگردان استادان		
نام استادان	نام شاگردان	
فرسیو	حسن‌زاده آملی	-
	جوادی آملی	+
غروی	حسن‌زاده آملی	+
	جوادی آملی	+
اشراقی	حسن‌زاده آملی	+
	جوادی آملی	+
هاشم آملی	حسن‌زاده آملی	-
	جوادی آملی	+

سه- مروری اجمالی بر زندگی علمی چهار استاد:

برابر الگوی نظری پژوهش، بخش اوّل مطالعه به معرّفی چهار استاد مورد نظر اختصاص می‌یابد. در این‌جا بر اساس ترتیب الفبایی نام خانوادگی و بدون توضیحات تفصیلی، تنها به معرّفی اجمالی استادان مورد بحث می‌پردازیم. (معرّفی

تفصیلی، هم با حجم یک مقاله سازگار نیست و هم به جهت وجود منابع مختلف درباره‌ی بعضی از این بزرگان، به نوعی تکرار مکرّرات است.)

اوّل: آیةالله العظمی میرزا هاشم آملی

چنان‌که در جدول نیز آمده‌است، آیةالله حسن‌زاده، شاگرد آیةالله‌العظمی میرزا هاشم آملی نبوده‌اند، امّا آیةالله جوادی آملی درباره‌ی شاگردی‌شان در محضر ایشان چنین نقل می‌کنند:

« نزدیک به 5 سال در درس خارج فقه بخشی از بحث‌های معاملات مرحوم آیةالله میرزا هاشم آملی شرکت کردم. ایشان توصیه داشت طلاب تقریر درس داشته باشند و همه‌ی تقریرها را می‌دید و تصحیح می‌کرد.» (جوادی آملی: 1381، ص19ص152 و ص179)

میرزا هاشم اردشیر لاریجانی، معروف به میرزا هاشم آملی در سال 1278ه.ش (1322 ه.ق) در روستای «پَردمه» (روستایی از منطقه بهرستاق) لاریجان، به دنیا آمد. دوران کودکی را در دامان پاک پدر و مادر باتقوایش پشت‌سر نهاد و پس از فراگیری قرآن و تحصیلات ابتدایی، با استعداد سرشار و عشق وافری که به تحصیل علوم دینی داشت، به فراگیری ادبیّات عرب و مقدّمات علوم نزد مرحوم آقاسیّد تاج و آقاشیخ احمد آملی پرداخت و تا مرحله‌ی سطوح را در آمل فراگرفت.

در سیزده سالگی، برای ادامه‌ی تحصیل به حوزه‌ی تهران منتقل شد و به مدرسه‌ی سپهسالار -که زیر نظر سیّد حسن مدرّس اداره می‌شد– رفت و تا بیست و پنج سالگی در آن مدرسه به فراگیری علوم دینی پرداخت و به خاطر موفقیّت در

آزمونی از کتاب اسفار، مورد توجّه مرحوم مدرّس نیز قرارگرفت. همچنین در برخی علوم ادبی، از محضر شیخ حسن نوایی بهره‌برد. در این مدّت میرزا محمّدرضا فقیه لاریجانی، سیّدمحمّد تنکابنی، میرزا یدالله نظرپاک، محمّدعلی لواسانی، میرزا طاهر تنکابنی، میرزا ابوالحسن شعرانی و محمّدعلی شاه‌آبادی نیز از استادان وی بودند.

در سال 1305 به قم رفت و در آن‌جا در درس عبدالکریم حائری یزدی، محمّدحجّت کوه‌کمری، محمّدعلی شاه‌آبادی و محمّدعلی حائری قمی حاضر شد و در مدّت شش سال از محضر آنان بهره‌گرفت. در این مدّت دروس فقه، اصول، رجال، حدیث، فلسفه و عرفان را فراگرفت و پس از دریافت اجازه‌ی اجتهاد از عبدالکریم حائری یزدی و محمّدحجّت کوه‌کمری، به حوزه‌ی نجف مهاجرت کرد و در نجف نیز در سال 1351ه.ق در مدرسه‌ی بزرگ آخوند ساکن شد و در درس فقه و اصول سیّدابوالحسن اصفهانی، آقا ضیاءالدّین عراقی و میرزای نایینی حاضر شد.

پس از تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، در مهرماه 1341 و اعتراض مراجع تقلید، وی یکی از چهره‌های سرشناس مبارز روحانیّت بود.[11]

[11] در این زمینه در مقاله لاریجان و انقلاب اسلامی که در جلد سوم مجموعه مقالات نخستین همایش نقش لاریجان در تحولات سیاسی اجتماعی تاریخ معاصر ایران از همین قلم بازتاب یافته مستند ات متعددی از فعالیت‌های سیاسی این استاد ارایه شده است.

آیت اللّه‌العظمی میرزا هاشم آملی، در پی تدریس طولانی در حوزه‌های علمیّه-ی نجف اشرف و قم، شاگردان بسیاری را در محفل درس خود پرورش داد و آنان را به سرمنزل مقصود رساند؛ شاگردانی که از اساتید و علمای بزرگ حوزه‌های علمیّه به شمار می‌روند؛ برخی شاگردان آن بزرگوار عبارتند از: حضرات آیات مکارم شیرازی، شیخ جواد تبریزی، محمّدهادی معرفت، صالحی مازندرانی، محمّدی گیلانی، سیّدجعفر کریمی و... .

ایشان به تدریس نیز بسیار اهتمام می‌ورزید و حتّی در مواقع بیماری هم از آن دست برنمی‌داشت؛ در این باره یکی از شاگردان قدیمی ایشان می‌گوید: «روزی آیت اللّه العظمی آملی به درس تشریف آوردند و علائم بیماری در چهره‌ی ایشان نمایان بود، فرمود: من امروز تب داشتم و حالم مساعد نبود، ولی برای تعطیل نشدن درس آمدم.»

آیۀاللّه حسن‌زاده آملی نیز در این زمینه فرمود:

«روزی به دیدن و عیادت ایشان رفتم، مشاهده کردم آقا سخت مضطرب است و بی‌تابی می‌کند. عرض کردم: آقا، چرا این قدر بی‌تاب هستید و مضطربید؟ فرمود: بی‌تابی من برای این است که درسم تعطیل شده است.»

سرانجام روح والای آیت اللّه‌العظمی آملی، پس از 91 سال تلاش و کوشش در راه گسترش معارف اسلامی و پشت‌سر نهادن یک دوره بیماری، در عصر روز جمعه 7 اسفند 1371ه.ش (چهارم رمضان 1413 ه.ق) به آسمان‌ها پرکشید. پیکر

مطهّر آن مرحوم، پس از تشییع باشکوه، به آرامگاه ابدی انتقال یافت و در حرم مطهّر حضرت معصومه علیهاالسّلام مسجد بالاسر، کنار مرقد مرحوم شهید مطهّری و علامه طباطبایی رحمهٔالله علیهما به خاک سپرده شد.

از تألیفات ایشان عبارتند از: کتاب الطّهارهٔ، کتاب الصّلوهٔ، مناسک حج، توضیح‌المسائل، بدائع‌الافکار، تقریرات درس اصول مرحوم محقّق عراقی، حاشیه بر التّحصیل بهمنیار، کتاب الرّهن و الاجارهٔ، کتاب البیع، خیارات، رسالهٔ فی النّیهٔ، تقریرات درس صلوهٔ مرحوم حائری، تقریرات درس فقه آقاضیاءالدّین عراقی (صلاهٔ، اجارهٔ، غصب، بیع و قضا)، حاشیه بر عروهٔالوثقی، تقریرات درس اصول مرحوم سیّدابوالحسن اصفهانی، حاشیه بر شرح چغمینی در هیئت.[12]

دوم: آیهٔالله اشراقی

آیهٔالله اشراقی یکی از استادانی است که آیهٔالله جوادی آملی، دروس ادبیّات را نزد ایشان خواند.(جوادی آملی: 1381، ص35) ایشان همچنین از روحانیّون فاضل آمل در دوران اخیر و از اساتید دروس مقدّماتی و سطح حضرت استاد حسن‌زاده‌ی آملی نیز به شمار می‌آمدند. حسن‌زاده آملی، سال 1323 وارد حوزه‌ی علمیّه‌ی آمل شدند و 6 سال از محضر غروی، اشراقی و... کسب فیض کردند.در سال 1329 و در 22 سالگی به تهران هجرت کردند. (اسماعیل پور قمی: 1389، ص74) هم ایشان نقل می‌کنند که از ابتدای ورود به درس، یکی از بزرگان، به نام مرحوم

5) برای مطالعه‌ی بیشتر پیرامون زندگانی آیهٔالله العظمی میرزا هاشم آملی در منابع اینترنتی مراجعه شود به:ویکی‌پدیا، دانشنامه‌ی آزاد و در منابع اسنادی، دست‌کم به: لاریجانی، صادق- به اهتمام(1377) آموزگار جاوید، قم، نشر مرصاد و انتشارات عزیزی

آقاعبداللّه اشراقی، رضوان اللّه علیه، روزانه می‌آمد و برای ما، رساله‌ی مرحوم آقای اصفهانی را، که در آن زمان مرجع عصر بود، می‌گفت؛ مسائلی را که برای یک جوان در ابتدای تکلیف لازم است.(مجلّه‌ی حوزه: 1382)

از فرزند «ملّا ابوطالب لاریجانی» (وفات1319 ه.ق)؛ یعنی آیۀالله شیخ عبدالله اشراقی از علمای بزرگ رینه لاریجان، داده‌های اندکی در اختیار است. ایشان برادر آیۀالله محمّد غروی‌اند (که البتّه از یک مادر نبودند)[13]؛ بنا به برخی مصاحبه‌های نگارنده، اشراقی مدّتی در مدارس دینی تهران اشتغال به تحصیل داشتند و از شاگردان آیۀالله مدرّس محسوب می‌شدند.

برادرزاده‌ی ایشان؛ حجّۀالاسلام‌والمسلمین آقا «جلال غروی» فرزند آیۀالله محمّد غروی و از چهره‌های ماندگار شهر رینه، در مصاحبه‌شان درباره‌ی آیۀالله اشراقی چنین اظهار داشتند:

«بخشی از تحصیلات ایشان در تهران بوده و اوّل، ظاهراً خدمت پدر بزرگوار خودشان [شاگردی کردند] و بعد از این‌که رشد کردند به تهران رفتند، در مسجد سپهسالار آن‌جا، و خیلی شاگرد مبرّزی بوده و ظاهراً یکی از شاگردان آیۀالله مدرّس بودند. من از مرحوم والد، یک وقت سؤال کردم (حالا من نمی‌توانم آن‌چه که جواب گرفتم بگویم)، که فضل مرحوم عمو در چه حدّ است، خیلی بالا...)

[13]) مرحوم ابوطالب کیوان، از چهره‌های ماندگار شهر رینه، در مصاحبه با نگارنده اظهار داشتند: «بعد از فوت جدّم، مرحوم پدرم برادر بزرگ بود؛ مرحوم آقاحسین آقا، که بعد از آن هم آقامحمّد غروی بود که این دو برادر از یک مادر بودند و بعد دو برادر دیگر هم داشتند که مرحوم حاج آقا هادی بود و مرحوم عبدالله اشراقی، که این دو از مادر دیگری بودند؛ بعد پدرم به اقتضای این‌که عموی کوچک من، مرحوم اشراقی در تهران بود، مرا به تهران فرستاد.»(کیوان: مصاحبه ، 1386 ه.ش)

ایشان فرمودند که از اکثر علمایی که هستند، ایشان بالاتر هستند.» (غروی: مصاحبه، 1386)

نیز استاد شیخ «عباسعلی کیاسالار»،از دیگر چهره‌های ماندگار شهر رینه، طیّ مصاحبه با نگارنده درباره‌ی آیۀالله اشراقی گفتند:

«مرحوم اشراقی از مدرّسین بزرگ حوزه‌ی آمل بودند و من خودم به واسطه‌ی ایشان پس از تحصیلات ابتدایی به آمل رفتم. مرحوم آیۀالله اشراقی، روحانی و از مدرّسین حوزه بودند .آقای اشراقی استاد بنده بودند. من حاشیه‌ی ملا عبدالله را خدمت ایشان در اتاق خودشان خواندم. اتاق مجلسی داشتند؛ من آن‌جا درس می-خواندم. مرحوم اشراقی، مدرّس حوزه‌ی علمیّه‌ی امیرالمؤمنین آمل بودند که در آن زمان به مسجد جامع معروف بود. ایشان در حوزه، جلسات هفتگی داشتند؛ علمای آمل جمع می‌شدند و راجع به متنی بحث می‌کردند. شخصی که متن را می‌خواند،آیت الله اشراقی بود. بعد از آیت الله غروی، به نظر من ایشان ارجحیّت داشتند و آخرین نظر را ارائه می‌دادند.» (کیاسالار: مصاحبه، 1386)

این عالم جلیل القدر، چنان‌که بر روی سنگ مزارش ثبت و درج شده‌است، در سال 1336ه.ش (1376ه.ق) دعوت حق را لبّیک گفت و در امامزاده ابراهیم آمل به خاک سپرده شد.

سوم- آیت‌الله محمّد غروی:

در کتاب «مهر استاد» که مروری بر سیره‌ی علمی و عملی آیۀالله «جوادی آملی» و عمدتاً به زبان خودشان می‌باشد، درباره‌ی استادان‌شان بویژه آیۀالله غروی، از جمله آمده است:

«شهریور 6-1325 ه.ق مرحوم پدرم[14] پیشنهاد دادند که وارد حوزه‌ی علمیّه‌ی آمل شوم. آن زمان حوزه‌ی علمیّه‌ی آمل علمایی بنام داشت؛ مانند مرحوم آیةالله ابوالقاسم فرسیو و مرحوم آیةالله غروی(ره)، که از برجسته‌ترین شخصیّت‌های علمی آن روزگار به شمار می‌رفتند و هر دو از شاگردان مرحوم آیةالله آخوند خراسانی (صاحب کفایه) و زحمت‌کشیده و فارغ التّحصیل حوزه‌ی علمیّه‌ی نجف اشرف بودند.

من شخصی به هوش و ذکاوت آیةالله غروی در حوزه کمتر دیده‌ام. با این‌که سنّ ایشان نزدیک 92 سال رسیده بود، امّا هوش علمی او محفوظ بود. زمانی که او «قوانین» را برای ما تدریس می‌کرد، بیش از 45 سال بود که از حوزه‌ی نجف به آمل آمده بود. امّا همچنان بر مسائل اصولی و خصوصاً کتاب قوانین‌الاصول تسلّط داشت و بهره‌های علمی وی از حوزه‌ی نجف مشهود بود و از خود بروز می‌داد. عقل ایشان اگر از علم او بیشتر نبود، کمتر هم نبود. وی بسیار ساکت، کم‌گو[15] و گزیده‌گو بود و محضر او آموزنده و بسیار سنگین بود. آیةالله غروی معتقد بود یک کتاب را بیش از یک‌بار نباید تدریس کرد و ما این نکته را درباره‌ی کتاب-

[14]) جوادی آملی: تمام آرزوی پدرم این بود که من طلبه بشوم. خود ایشان با این که هیچ رفاه و نشاطی در روحانیّت از نظر مادّی نداشت، فقر و اهانت‌های فراوانی را تحمّل کرده بود. دایی ایشان آیةالله میرزا احمد درکایی (متولّد 1224 ه.ش و درگذشته 1307) پدر آقای دانش پژوه- که مجتهد بود و در نجف از شاگردان بنام مرحوم آخوند و آیةالله میرزا حبیب الله رشتی به شمار می‌آمد- شیفته‌ی علوم الهی بود و نسبت به مرحوم پدرم هم دایی بود و هم مربّی و پدرم زهد کامل را در زندگی استاد و مربّی خود دیده بود؛ از این‌رو همه‌ی فشارهای دوره‌ی رضاخان را می‌توانست تحمّل کند.

[15]) «مشهور است که گیرایی محضر و سنگینی و وقار آیةالله غروی به شاگرد شایسته‌ی ایشان، یعنی حضرت آیةالله جوادی‌آملی به ارث رسیده است.»(همان: 37، پانوشت).

های غیر مرجع، پیوسته رعایت می‌کردیم.» (جوادی آملی، 1381: 23-22، ص35، صص 37-36، ص 44).

و امّا آیۀالله «حسن‌زاده آملی» نیز درباره‌ی استادانش؛ بویژه آیۀالله غروی بیان - داشتند:

«در آن زمان، بزرگانی در شهر داشتیم که دو تن از آنها، در مرتبه‌ی اوّل روحانیّت آن شهر بودند؛ آن دو نفر مرحوم آیت‌اللّه میرزا ابوالقاسم فرسیو و آیت-اللّه محمّد آقای غروی [بودند].

مرحوم آقای فرسیو، حوزه‌ی تهران و نجف را دیده بود و مرحوم آقای غروی هم حوزه‌ی تهران و نجف را درک کرده بود و هر دو از شاگردان بنام حوزه‌ی نجف بودند؛ از شاگردان مرحوم نایینی و مرحوم اصفهانی و آقایان دیگر و مجتهد مسلّم زمان خودشان به شمار می‌رفتند. این دو نفر در شهر محفوظ و مصون بودند؛ یعنی روحانیّون را که خلع لباس کرده بودند، این دو نفر در لباس بودند. مرحوم آقای غروی با آن سطح بالای علمی، برای ما، صرف میر می‌گفت...!

پس از خواندن کتاب‌هایی از لمعه و بخش‌هایی از قوانین و امتحان این دو در نزد آقایان علمای آمل، در سنّ بیست‌ویک‌سالگی به فرمان استادمان آیۀالله محمّد غروی(ره)، که بزرگ شهر بود، لباس روحانیّت پوشیدم... .

روزی به محضر مبارک استادم، جناب آیۀالله محمّدآقای غروی آملی(ره) شرف حاصل کرده بودم. به من فرمود: این عبارت را در جایی دیده‌اید که:«الامام، أصلُه دائم و نسلُه دائم»؟ (اصل و اساس امام جاودانی و نسل و فرزندانش نیز پایدارند)؛ عرض کردم: خیر، در جایی ندیده‌ام. چه جمله‌ی شگفت و شیوا و

شیرین و دلنشینی است که خود، اصلی استوار و قانونی پایدار است. حضرت‌عالی از کجا نقل می‌فرمایید؟ فرمود: من از جایی نقل نمی‌کنم. آن‌گاه انگشتان دست راستش را جمع‌کرد و در حالی که بر گرد لبان دور می‌داد، فرمود:«دیروز از خواب بیدار شدم. دیدم این جمله را بر سر زبان دارم و بدان گویایم.» ... در اصطلاح عرفان،این گونه القائات سبّوحی را حدیث برزخی گویند.» (برزگر،1380الف، ص 52 و صص 103-102) و مجلّه‌ی حوزه (1382)

بر خلاف بزرگان یادشده در این نوشتار، درباره‌ی آیةالله غروی با این امتیاز مواجهیم که ایشان در دست نوشته‌ای نسبتاً طولانی، زندگی‌نامه‌ی خویش را مکتوب نموده به همین مناسبت اشاره‌ای هم به اصل و نسب خویش دارند.[16] در این قسمت اشارات کوتاهی به دست‌نوشته‌ی ایشان خواهد شد:

« محمّد غروی: محمّد بن ابوطالب بن علیّ بن عبدالله بن ابوطالب. مرحوم جدّ بزرگ حقیر معروف به ملا ابوطالب در قریه‌ی رینه زندگی می‌کرد. او به[هنگام] سربازی در اصفهان، در درس حاج محمّدباقر شفقتی با لباس سربازی شرکت می-کرد.با توصیه‌ی استاد،ایشان از خدمت معاف شدند.

ملا ابوطالب دو پسر داشت: ملا اسماعیل(که زودهنگام رحلت کرد) و ملا عبدالله. ملا عبدالله دو پسر و یک دختر داشت. یکی از پسرانش ملا محمود و دیگری پدرم (محمّد غروی)، نامش مجدداً ابوطالب (درگذشته به سال 1319 ه .ق)0است.

[16]) متن کامل این مکتوب در کتاب بزرگان و اندیشمندان آمل(غفاری:1381) ذیل نام محمّد غروی آمده است. و نیز عین این اتو بیوگرافی را در بخش ضمایم منبع زیر ببینید، منصورنژاد، محمد (1393) آشنایی با رینه نزدیکترین شهر به قله دماوند: تا انقلاب اسلامی، تهران، انتشارات جوان پویا (چاپ دوم)

ایشان نقل می‌کنند که پدر محمّد غروی با مرحوم شیخ فضل‌الله هم دوره و دارای رفاقت بود. با هم به تهران و سپس به عتبات عالیات رفتند و اجازه‌ی اجتهاد یافتند.

محمّد غروی در سال 1296ه.ق در جوار حرم حسینی در کربلا به‌دنیا آمدند و کمتر از 5 سال بودند که همراه با خانواده و پدر به ایران بازگشتند. در محضر پدر آغاز به تحصیل نموده از مقدّمات تا رسایل شیخ انصاری را تحت نظر ایشان خواندند.(قبل از سنّ تکلیف، شرح لمعه و قوانین می‌خواندند.)

ایشان نقل می‌کنند که برای ادامه‌ی تحصیل، همراه با پدر در تهران به منزل شیخ فضل‌الله نوری رفتیم و شیخ هم ماهی 15 قران شهریه برای حقیر معیّن فرمودند و بعد از دستورهای زندگانی و توجیه شفاهی، ایشان به لاریجان مراجعت فرمودند. پدرم سال 1319ه.ق رحلت کردند.

سال 1323 از تهران به سوی نجف حرکت کردند و در منزل آقا شیخ مهدی نوایی مستقر شده 2 ماه نیز رسایل را نزد ایشان خواندند. سپس در درس آخوند خراسانی (و اندکی در درس سیّدمحمّد یزدی) تا رحلت آخوند بهره بردند. در ادامه به دلیل مشکلات مالی، وضعیّت خاص و مشکلات منطقه به جهت حوادث جنگ اوّل جهانی، به ایران بازگشتند و در آمل مستقر شدند.

در آن ایّام، حوزه‌های علمیّه به جهت سیاست‌های ضدّ دینی رضاخان، وضع آشفته و حتّی نیمه تعطیلی داشتند. ایشان در آن دست‌نوشته نقل می‌کنند: با عزل رضاشاه بعد از شهریور 20،آقامیرزا ابوالقاسم فرسیو در آمل به منزلم آمد و دایر-نمودن مجدّد درس حوزوی را پیشنهاد کردند و من هم استقبال کردم. در سال

1327 آیۀالله فرسیو به جوار رحمت حق پیوستند و این درس و بحث‌ها تا سال 1343ه.ش (138ه.ق) با مدیریّت آیۀالله غروی در آمل ادامه یافت ، گر چه روز به روز از رونق پیشین آن کاسته شد.» (غفّاری:1381، ص233 و صص 9-236)

آیۀالله محمّد غروی صاحب تألیفات متعدّدی بودند؛ فرزندشان مرحوم «جلال غروی» در مصاحبه‌ای درباره‌ی تألیفات پدر بزرگوارشان این‌گونه نقل کردند:

«پدرم از شاگردان بنام مرحوم حاج شیخ آقا ملّا محمّدکاظم خراسانی بودند. وقتی مرحوم آیۀالله خراسانی در کربلا فوت کردند، ایشان عازم آمل شدند و چون همه‌ی نوشته‌های خود را نمی‌توانستند بیاورند (و تأسّف هم زیاد خوردند)، در آن‌جا گذاشتند که البتّه از بین رفت. بخشی از نوشته در اختیار ماست و در صورتی که این توفیق حاصل‌شود، یا نه که تنفیذ بشود و منقّح کنیم، إن‌شاءالله اگر بشود چاپ‌شود، در مورد درسی‌است که در خدمت آیۀالله خراسانی می‌خواندند. در طلبگی‌ها، معمولاً جزوه‌جزوه است؛ یعنی باب‌الصّلاۀ خودش چند عنوان دارد، صلاۀ مسافر، صلاۀ جماعت... منتها این‌ها متفرّق است و برخی از آن‌ها چاپ‌شده‌است.» (غروی، ج: آذر1386).

استادان ایشان در تهران «عبدالکریم لاهیجانی»، «میرزا محمّدطاهر کجوری»، شیخ «علی نوری» و در نجف عمدتاً آیۀالله مرحوم «آخوند خراسانی» (صاحب «کفایه») بودند.

استاد بنام حوزه‌ی علمیّه‌ی آمل و مؤسّس و محیی آن حوزه‌ی پس از انحلال حوزه‌ها در عهد «رضاشاه»، به جهت برخورداری از اقتدار علمی و معنوی، در عصر رضاشاهی مجاز بودند که معمّم باقی بمانند.

آیۀالله محمّد غروی، در تاریخ مهر 1348ه.ش (رجب 1389ه.ق) به دیار باقی شتافتند و در امامزاده ابراهیم آمل در کنار پدر و برادران در آرامگاه خانوادگی-شان به خاک سپرده شدند.

چهارم- آیت الله میرزا ابوالقاسم فرسیو

چنان‌که در جدول نیز آمده‌است، آیۀالله جوادی آملی شاگرد محضر آیۀالله فرسیو از دانشمندان و علمای بزرگ آمل بودند، امّا درباره‌ی آیۀالله حسن‌زاده‌ی آملی، باید گفت گرچه ایشان در سال 1323 ه.ش، به تشویق آیۀالله میرزا ابوالقاسم فرسیو، (که هردو از روستای ایرای لاریجان بودند) فراگیری علوم دینی را در مسجد جامع آمل آغاز کرد، امّا فرصت تحصیل از محضر ایشان را -که در سال 1327 ه.ش (1368ه.ق) به دیار حق شتافتند- نیافت. به تعبیر علامه، من پیش فرسیو شاگردی نکردم، چون در ابتدای اشتغالم به تحصیل، ایشان دار فانی را وداع گفتند. فرسیو از مجتهدین بنام و عالم ربّانی عصر ما بود و با رضاخان نسبت نزدیک داشت و چون مقام قضاوت از سوی او را رد کرده بود، مغضوب پهلوی بود.(اسماعیل پور قمی: 1389، صص50-49)

استاد جوادی آملی نیز بر اساس اعتقاد پدر، برای تحصیل نزد آیۀالله فرسیو(ره) رفت؛ چرا که پدرش معتقد بود که شروع درس حوزوی باید نزد انسان بزرگواری

باشد که خود تزکیه شده‌باشد. او در آغازین روز درس، جمله‌ی «اوّلُ العلم معرفةُ الجبّار» را چنان معنی کرد که استاد خود را هنوز مرهون آن سروش غیبی می‌داند.

مرحوم آیةالله میرزا ابوالقاسم فرسیو، فرزند مرحوم میرزا ابراهیم آملی، ایرایی الاصل، معروف به "ملاباشی"، از علمای عاملین و مشهور به زهد و تقوا و کرامت و همپایه‌ی درسی شیخ فضل‌الله و شیخ عبدالنّبی بود. او از روی احتیاط هرگز پیرامون قضاوت نگشت و از جمله با آموزگاری امرار معاش می‌کرد.

پدر آیةالله فرسیو، حاجی میرزا ابراهیم آملی،از روحانیّون مطّلع و مجتهد بود که علاوه بر معلّمی، کتابدار مدرسه‌ی سپهسالار نیز بود. از این خانواده، فرزندان برجسته و موثّری برخاسته‌اند که یکی از آنان برادر کوچک‌ترِ فرسیو یعنی "احمد اخگر"؛ از سرداران مازندرانی و لاریجانی مشروطه، صاحب تألیفات و از افراد شاخصی بود که تا زمان نهضت ملّی نفت با حضور در مجلس شورای ملّی از سوی مردم بوشهر (در دو نوبت)، از حقوق این مردم و آب و خاک، جانانه دفاع نمود. (غفّاری: 1381، ص 251)

مرحوم فرسیو، تحصیلات مقدّماتی و سطوح حوزوی را در تهران و اصفهان فراگرفت، سپس برای تکمیل مبانی علمی و عملی خویش رهسپار حوزه‌ی نجف شد. در نجف اشرف از محضر بزرگانی چون آیات عظام، مرحوم حاج سیّدابوالحسن اصفهانی، آخوند ملا محمّدکاظم خراسانی و میرزا حسین نایینی استفاده کرده به کمالات علمی و عملی نایل آمد. سپس به ایران بازگشت و مدّتی در تهران به سر برد و چند ماهی کتابدار رسمی مدرسه‌ی سپهسالار بود. آن‌گاه به

زادگاهش آمل مراجعت کرد و مرجع خاصّ و عام شد. آیةالله جوادی آملی درباره‌ی ایشان می‌فرماید:

«آیت الله فرسیو از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی بوده، نسبت به دیگر علما از لحاظ زهد و تقوا معروف‌تر بود. من اوّلین درس حوزوی را نزد وی فرا گرفتم.»

آیةالله میرزا ابوالقاسم فرسیو که در سال 1295 چشم به جهان گشود، در 14محرّم 1368 هجری قمری(1327هجری شمسی) در سنّ 73 سالگی در آمل دار فانی را وداع گفت. پیکر ایشان در آستان امامزاده ابراهیم آمل به خاک سپرده شد.

ج) تحلیلی بر روابط استادان و شاگردان

در مقدّمه گفته شد که نوشتار حاضر علاوه بر توصیف شخصیت علمی استادان دو آیةالله، در بردارنده‌ی برخی نکات تحلیلی و تبیینی نیز می‌باشد. در تحلیل داده-ها نکات زیر قابل توجّه‌اند:

اوّل- از حوادث و مسایل تاریخی به دو شکل می‌توان سخن گفت: یکی آن‌که فردی از مشاهدات روزانه‌اش درباره‌ی پدیده‌ی مورد تحقیق بگوید و یا زندگی خودش را با بیان و بنان خویش ثبت و ضبط نماید و این داده‌ها، اسناد تاریخی را برای نسل بعد شکل دهند و دیگر آن‌که یک محقّق از اسناد به جا مانده از دیگران، درباره‌ی یک پدیده سخن بگوید.

مشکلی که مازندران در تاریخ معاصر با آن مواجه بود، آن است که حوادث و مسایل این استان، شهرها، بخش‌ها و روستاهایش (که لاریجان به دلیل داشتن موقعیّت کوهستانی و انزوایش،از سایر مناطق مازندران مهجورتر است)، نه روزانه

به وسیله‌ی کارگزاران و عاملین حوادث گزارش شده‌است و نه اسناد محدود به جا مانده، به صورت جدّی و فراگیر از سوی دیگر مورّخان گردآوری و سامان یافته است؛ ازاین‌رو، سخن گفتن از نقش استادان چند دهه‌ی پیش، دشوار می‌نماید. تنها امتیاز و استثنا، تک نوشته‌ها و اتوبیوگرافی‌هایی‌است که بخش کوچکی از این بزرگان بدان اهتمام ورزیده‌اند (که البتّه آن نیز بسیار مغتنم می‌باشد.)؛ در نتیجه به دلیل کمبود منابع،حتّی تاریخ تولّد و مرگ برخی از شخصیت‌های مورد بحث در این نوشتار ناقص مانده‌است.

دوم- شاید در بدو امر، وجود 4 استاد مجتهد لاریجانی در میان استادان آیات عظام حسن‌زاده آملی و جوادی آملی، که سه تن از آنان در مدارس دینی آمل فعّالیّت داشتند، کمی عجیب به نظر برسد، ولی با مروری به پیشینه‌ی حضور تعداد استادان لاریجانی در میان مشاهیر و علمای آمل، این نکته به خوبی روشن می‌شود که این امر استثنایی نبوده بلکه شبه قاعده است؛ زیرا از مجموع 53 شخصیت تاریخ معاصر (از قاجاریّه به بعد) در کتاب «بزرگان و اندیشمندان آمل»، 30 نفر (بیش از نیمی) لاریجانی هستند و 3 نفر از استادان مورد بحث در این نوشتار (غروی، فرسیو و میرزا هاشم آملی)، در کتاب یادشده معرّفی شده‌اند. (البتّه از نواقص کتاب یادشده آن است که همه‌ی مشاهیر آمل و لاریجان را پوشش نمی‌دهد و می‌توان به شخصیت‌های مغفول مانده -که تعداد دقیق آنان در مطالعه‌ی دیگری در دست بررسی است- آیةالله «اشراقی» را نیز افزود؛ فردی که بر هر دو آیةالله حسن‌زاده و جوادی آملی، حقّ استادی دارد.)

سوم- علم و عالم در بستر مساعد علمی و فرهنگی، رشد و نمو می‌یابد؛ اگر در تاریخ معاصر کشور و در آمل، علمای بزرگ و شاخصی (همچون بسیاری از علمای «لاریجانی») نبودند که علوم دینی را، حتّی قوی‌تر از بسیاری از علمای مدارس دینی پایتخت، ارائه کنند (به عنوان شاهد آیةالله حسن زاده نزد آیةالله محمّدتقی آملی از سطح پایین دانش مدرّسان تهران در قیاس با آمل گلایه می‌کنند: مجلّه‌ی حوزه،1389)، قطعاً علمایی نظیر حسن‌زاده و جوادی آملی نمی‌جوشیدند؛ اگر امروزه، شهرستان‌هایی چون آمل دیگر نمی‌توانند جاذبه‌ی معارف دینی داشته باشند و همچون گذشته طلبه‌های معمولی فراوان جذب کنند، یکی از عوامل آن، قطعاً عدم وجود علمایی چون غروی و فرسیو است. بنابراین، از راه‌های تقویت و پرورش اندیشمندان و پژوهشگران در شهرستان‌های کشور، تقویت استادان و تربیت مربّیان فاضل و بافضیلت است تا الگوی علمی و عملی دانشجویان و طلاب باشند.

البتّه این موضوع و مسأله نیز، که چرا علمای متعدّد نجف رفته و مجتهد، در یک مقطع در شهرستانی مثل آمل، که ظرفیّتی در این سطح را نداشت، گرد هم آمدند، جای تأمّل اساسی دارد. همان‌گونه که در نقل قول‌های آیات عظام حسن‌زاده و جوادی آمد، اینان در حالی به طلبه‌ها مقدّمات علوم حوزوی را تدریس می‌کردند که توانایی برپایی کلاس درس خارج را داشتند. اجمالاً می‌توان گفت که سیاست‌های مستبدّانه و ضدّفرهنگی رضاشاهی سبب گوشه‌گیری علمای بزرگ شد؛ وگرنه این نکته‌ای طبیعی است که عالمان بزرگ در محیط‌های کوچک، دانش‌شان بلااستفاده مانده حقّ‌شان ادا نمی‌شود؛ از این‌رو در ریشه‌یابی

حضور بزرگانی چون فرسیو و غروی در آمل می‌توان از جمله به این عامل مهم اشاره داشت که فضا برای ابراز وجود این بزرگواران چندان فراهم نبود و از بد حادثه به موطن‌شان آمل پناه آوردند، که البته منشا خیرات و برکات ماندگار شدند.

چهارم- درباره‌ی نقش و سهم استادان در تعلیم و تربیت، می‌توان پرسید که تا چه حدّ این نقش، ضروری و تعیین کننده است؟ پرداختن به این بحث، البتّه نوشتار مستقل می‌طلبد، امّا در فرهنگ عرفانی ما، بارها گفته شد که در سلوک، وجود استاد در همان مراحل ابتدایی ضروری است؛ ازاین‌روست که مولانا می‌گفت:

«طیّ این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس از خطر گمراهی»

و آیةالله حسن‌زاده آملی، این ابیات ملای رومی را بسیار می‌خواند که:

«هر که گیرد پیشه‌ای بی‌اوستا ریشخندی شد به شهر و روستا
هیچ‌کس بی اوستا چیزی نشد هیچ آهن خنجر تیزی نشد»

و به قول حافظ:

ای بی‌خبر بکوش که صاحب خبر شوی تا راهـــرو نباشـی کی راهبـــر شـوی
در مکتـــب حقایــق پیش ادیب عشــق هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

از آیةالله جوادی آملی نقل شده است که ایشان در روش تدریس، بنا بر توصیه‌ی استادشان -که غیر از متون اصلی حوزوی، بقیّه را نباید بیش از یک‌بار تدریس نمود-عمل می‌کنند و حتّی در شیوه‌ی تعامل با دیگران از استادشان رنگ پذیرفتند.

آیۀالله حسن‌زاده آملی نیز –همچنان‌که در آثارشان دیده می‌شود- خداوند را شاکرند که متأثّر از استادان خوبند:«الهی، شکرت که از استادان بی‌رنگ، رنگ گرفته‌ام.» (هزار و یک کلمه، ج2، ص473) به عبارت دیگر، این بزرگان از جمله کسانی هستند که در علوم باطنی و ظاهری، وجود پیر، مراد و معلّم را لازم می‌دانند.

پنج-از جهت زمانی و مکانی، رابطه‌ی استاد و شاگردی، گستره و ریشه‌ای به پهنای تاریخ بشری دارد.[17]

در این‌جا بدون ورود به این مباحث گسترده، اشاره‌ای به گونه‌های ارتباط استاد و شاگرد، در قالب جدول زیر و براساس سه گونه اصلی ستیز، گریز و پذیر می‌شود:

گونه ها و نمودهای ارتباطی استاد و شاگرد		
رابطه	**کنش گران**	**نمودهای ارتباطی**
ستیز (رابطه خصمانه)	**استاد با شاگرد**	- انتقال‌ندادن داده‌های علمی به شاگرد، به‌طور عمد و از روی آگاهی - ایجاد مانع در راه پیشرفت شاگرد - سرقت آثار شاگرد
	شاگرد با استاد	- تخریب شخصیت استاد به وسیله‌ی بیان و بنان - تظاهر به دوستی و فروختن استاد به دیگران - انتشار آثار و محصولات استاد به نام خود
	استاد و شاگرد با هم	

[17]) نگارنده در این زمینه نوشته‌ی مستقلّی با مشخّصات زیر منتشر کرده است: منصورنژاد، محمّد (1392) مقاله‌ی گونه‌های ارتباطی میان استادان و شاگردان، ضمیمه‌ی کتاب «روش ارزیابی نظر و عمل متفکّران سیاسی»: بررسی موردی تعارض آرا درباره‌ی دکتر حمید عنایت، تهران،انتشارات جوان پویا.

گریز (بی تفاوتی)	**استاد با شاگرد**	- بی تفاوتی به سرنوشت شاگرد
	شاگرد با استاد	- جدا کردن مبانی خود از استاد بدون محاجّه با او - فراموش کردن اندیشه یا زحمات و یاد و نام او
	استاد و شاگرد با هم	
پذیر (رابطه دوستانه)	**استاد با شاگرد**	- داشتن رابطه‌ی صمیمی و ویژه با شاگرد
	شاگرد با استاد	- اهتمام به شرح و بسط منطقی آثار و مبانی استاد - دفاع عاشقانه و چشم و گوش بسته از تمام یافته‌ها و ویژگی‌های استاد - بیان قوّت‌ها و ضعف‌های آثار استاد به قصد زنده نگه داشتن یاد او
	استاد و شاگرد با هم	

در بین روابط سه‌گانه‌ی بالا، رابطه‌ی مبتنی بر ستیز و کینه‌جویی، به ویژه از سوی شاگرد علیه استاد، نیاز به تأمّل بیشتر و عمیق‌تر دارد؛ زیرا، در رابطه‌ی پذیرانه و دوستانه، حق‌شناسی شاگرد از استاد، طبیعی و عادّی است و چندان نه تعجّب‌انگیز است و نه نیاز به تحلیل دارد، چون مطابق اصل است.

برخی معتقدند که رابطه‌ی استاد–شاگردی در نظام آموزش سنّتی از جایگاه ارزشمندی برخوردار بوده است و متأسّفانه با ورود الگوهای آموزش غربی، این مهم کمرنگ شده است، البتّه این خصیصه‌ی بارز، در نظام آموزشی حوزه همواره پابرجا بوده و هست، امّا با اندکی دقّت، ملاحظه خواهد شد که دامنه‌ی زمانی و مکانی، حتّی در زمینه‌ی «خیانت» شاگرد به استاد حوزوی و دانشگاهی، غرب و شرق، قدیم و جدید و سنّتی و مدرن، نمی‌شناسد. (و حتّی در میان شاگردان

پیامبران و اشخاص صاحب کرامت نیز، شاگردان خائن پیدا می‌شده‌اند؛ همچون حضرت عیسی (ع)و یکی از حواریّون)

بدون توقّف در موضوع و برای ترسیم آرمان مطلوب، فصل‌الخطاب در این موضوع، کلام زیبای امام سجّاد(ع) در رسالةالحقوق (که متن کامل آن‌را از جمله می‌توان در تحف العقول ص 261 یافت) درباره‌ی حدّ و رسم روابط استاد و شاگرد است که در فرهنگ شیعی، حجّیّت و اعتبار دارد:[18]؛ عین ترجمه‌ی این دو حق به شرح زیر است:

حقّ پیشوای علمی و معلّم آن است که او را بزرگ داری و مجلسش را محترم شماری و درست به گفتارش گوش سپاری و دل به او دهی و وی را در آموزش دانشی که به آن نیازمندی، یاری دهی؛ یعنی فکر و فهمت را در کف او نهی و حضور ذهن داشته باشی و با وانهادن لذّت‌ها و کاستن شهوت‌ها قلبت را برای او پاک کنی و دیدگانت را جلا دهی و بدانی که در آن‌چه به تو می‌آموزد، پیک او هستی. به هر نادانی برمی‌خوری، باید پیام استاد را خوب به او برسانی و چون این

[18]) البتّه توجّه به حقوق استاد و شاگرد در فرهنگ اسلامی همواره مورد نظر بوده است؛ به عنوان مثال، امام محمّد غزالی در کتاب «میزان العمل» (1376) فصلی را به بیان وظایف متعلّم و معلّم در علوم سعادت‌بخش اختصاص داده و وظیفه‌ی هر یک را به تفکیک و به تفصیل بیان نموده است. غزّالی همچنین در رساله‌ی «بدایة الهدایة» درباره‌ی آداب دانش‌آموز می‌نویسد: «پس آداب متعلّم در نزد استاد آن است که با سلام و تحیّت آغاز کار کند و نزد استاد کم حرف بزند و تا استاد سؤال نکرده است، حرفی نزند و تا اذن داده نشده، سؤال نکند و...». (غزّالی، 1414، بدایة الهدایة: 79). برای مطالعه‌ی بیشتر مراجعه شود به: منصورنژاد، محمّد(1389) تربیت دینی، تهران ، انتشارات جوان پویا، صص9-183.

برای نگاهی اجمالی بر «آداب المتعلّمین»ها و جایگاه آن در نظام اخلاقی حوزه" (اثر عطایی نظری حمید) ، مراجعه شود به:

http://daftarmags.ir/Journal/Text/Akhlagh/Article/index.aspx?ArticleNumber=26997

رسالت را پذیرفتی، بر توست که در ابلاغ و انجام آن خیانت نورزی و لاحول و لا قوّة الاّ باللّه.

حقّ فرودست علمی و شاگردت آن است که بدانی علمی که خدا به تو داده و خزانه‌ی حکمتی که به تو سپرده است، برای خدمت گزاری به آنهاست. اگر کاری را که به عهده‌ات نهاده است، درست انجام دهی و چونان خزانه‌دار مهربانی رفتار کنی که خیر ارباب را در میان فرودستانش پاس می‌دارد و شکیبا و مخلص است و چون نیازمندی را ببیند، از اموالی که در دست دارد در اختیارش می‌گذارد، ره-یافته و خدمت گزار و با ایمان خواهی بود، وگرنه خائن به خدا و ظالم به خلق هستی، و سزاواری که خدا علمش را از تو بازگیرد و قاهرانه با تو رفتار کند.

شاگردان مورد بحث در این نوشتار،آیات عظام حسن‌زاده و جوادی آملی‌اند که با تبعیّت کامل از فرهنگ اسلامی و شیعی، همواره احترام استادان‌شان را در زمان حیات و پس از رحلت‌شان پاس داشته‌اند؛ به عنوان شاهد، آیةالله حسن‌زاده آملی نقل می‌کنند:

« یک وقتی، در محضر مبارک جناب آقای قمشه‌ای بودم، ایشان فرمود:آقا، شما خیر می‌بینید! من عرض کردم: الهی آمین، امّا آقا، شما چرا این فرمایش را، می‌فرمایید و روی چه لحاظی، این بشارت را به من دادید که من خیر می‌بینم؟

ایشان فرمود: چون شما را، زیاد نسبت به اساتید،متواضع می‌بینم. خیلی مراعات ادب با اساتیدت می‌کنید و آنها را در نام بردن، نیک نام می‌برید .این ادب و تواضع سبب می‌شود که شما به جایی می‌رسید و خیر می‌بینید.

بنده، حریم اساتید را، بسیار بسیار حفظ می‌کردم؛ سعی می‌کردم در حضور استاد، تکیه به دیوار ندهم، سعی می‌کردم چهار زانو ننشینم. حرف را مواظب بودم زیاد تکرار نکنم، چون و چرا نمی‌کردم که مبادا سبب رنجش استاد بشود، مثلاً من یک وقتی، محضر همین آقای قمشه‌ای بودم، ایشان در حالت چهارزانو نشسته بود، پای ایشان را، بوسیدم. ایشان برگشتند و به من فرمودند: چرا این کار را کردی؟! گفتم : من لیاقت ندارم که دست شما را ببوسم، همین که پای شما را ببوسم برای بنده خیلی مایه‌ی مباهات است. خوب ! چرا من این کار را نکنم؟... یکی از سعادت‌هایی که خداوند متعال نصیبمان کرده، از همان آمل، اساتید ما، علاوه بر پختگی در درس و بحث، خیلی مهربان و دلسوز و مربّی بودند، خیلی آقایی و پدری داشتند. محضر اساتید من، همه شریف و عزیز بود.» (مجلّه‌ی حوزه:1382)

د) نتیجه‌گیری

در مقدّمه درباره‌ی هویّت‌یابی با اتّکای به ذخایر علمی در لاریجان سخن به میان آمد. در الگوی نظری مقاله نیز گام نهایی الگو، مقام تجویز و نکاتی برای شرایط حاضر بود؛ در پایان این نوشتار، برخی دستاوردها و راهکارهای تحقّق این غایت، به عنوان برآیند بحث مورد تذکّر و تأکید قرار می‌گیرد.

1)بزرگداشت استادان و بزرگان لاریجانی، که سنّت حسنه‌ی آیات عظام است، باید به عنوان یک فرهنگ به دیگر نخبگان و زبدگان لاریجان تعمیم یابد و این تجلیل نیز شامل بزرگان علمی و عملی گذشته و حال می‌شود. گام نخست این اقدام، شناسایی دقیق این بزرگان در تاریخ لاریجان و ثبت و ضبط شخصیت و

اقدامات علمی و عملی آنان است. در این راستا مراجعه به آرامگاه‌ها و توجّه به سنگ مزار برخی از درگذشتگان، داده‌های مستند و دست اوّلی را برای هر پژوهشگر فراهم می‌آورد. چه خوب است در اقدامی فرهنگی و هنری، نسل جدید و فرهیخته لاریجان مستندی از مقبره‌های مشاهیر و معاریف لاریجان تهیه و ارآیت کند.

2) شایسته است «خانه‌ی تاریخ لاریجان» تأسیس شود و تمام اطّلاعات تاریخی این بخش، بویژه آن‌چه که به بزرگان علمی و فرهنگی مربوط می‌شود،در آن گردآوری و نگهداری شده برای معرّفی پیشینه‌ی لاریجان در معرض نمایش و بازدید دیگران قرار گیرد.

3) شایسته است مسؤولان و دلسوزان بخش لاریجان، چهره‌های ماندگار و درخور تقدیر بخش را شناسایی و تعیین کنند و در همایشی از آنان و یا از بازماندگان آن‌ها تجلیل نمایند؛ تجمّع خانواده‌های بزرگان لاریجان، خود سرمنشأ خدمات دیگر خواهدشد.

4) استمرار پژوهش‌ها درباره‌ی مشاهیر لاریجان نیاز به اقدامی نهادینه و مستمر دارد و برای تحقّق این مقصود، تأسیس بنیاد و نهاد ویژه‌ی «لاریجان شناسی» ضرورت دارد.

فهرست منابع

- اسماعیل پور قمی - به اهتمام(1389) یگانه دوران: شناخت... حسن‌زاده آملی، نشر رسانش(چاپ دوم)

- برزگر، محسن (الف) (1380)، جمع پراکنده، قم، ناشر: مؤلّف.

- برزگر، محسن (ب) (1380)، نیم‌نگاهی به زندگی‌نامه‌ی آیۀالله حسن حسن‌زاده‌آملی

- جوادی‌آملی، عبدالله (1381)، مهر استاد، قم، مرکز نشر اسراء.

- حرّانی، ابومحمّد حسن علی(1363) تحف العقول، ترجمه احمد جنّتی، تهران: انتشارات علمیّه اسلامیّه.

- دهخدا، علی اکبر. لغت نامه

- غزّالی محمّد*(1376)،میزان العمل*، تهران، انتشارات سروش (چاپ دوم)

- غفّاری، محمود(1386) بزرگان و اندیشمندان آمل، تهران، نشر رسانش

- کسایی، نورالله(1363) مدارس نظامیّه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن، تهران، مؤسّسه انتشارات امیر کبیر(چاپ دوم)

- گلشنی، مهدی-زیر نظر آیت حسن(1374)، جشن بزرگداشت استاد حسن-زاده آملی، تهران پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. و زندگی

- لاریجانی، صادق -به اهتمام(1377) آموزگار جاوید، قم، نشر مرصاد و انتشارات عزیزی

- مجلّه‌ی حوزه(1382)آیینه داران حقیقت -ج1، قم، بوستان کتاب

منصورنژاد، محمد (1393) رینه، نزدیکترین شهر به قله دماوند، چاپ دوم: تهران، انتشارات جوان پویا

- منصورنژاد، محمّد(1389) تربیت دینی، تهران، انتشارات جوان پویا،

- منصورنژاد، محمّد(1392) مقاله‌ی گونه‌های ارتباطی میان استادان و شاگردان ضمیمه‌ی کتاب روش ارزیابی نظر و عمل متفکّران سیاسی: بررسی موردی تعارض آرا درباره‌ی دکتر حمید عنایت، تهران، انتشارات جوان پویا.

- سایت ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد

مصاحبه ها

- غروی، جلال الدّین: تاریخ مصاحبه، 1386

- کیاسالار، عباسعلی: تاریخ مصاحبه، 1386

- کیوان، ابوطالب: تاریخ مصاحبه، 1386

- نجفی، حسین: تاریخ مصاحبه ، 92

مقدمه ای بر مقدمه تفسیر مقتنیات الدرر، اثر مفسر بزرگ لاریجانی

دکتر محمد منصورنژاد[19]

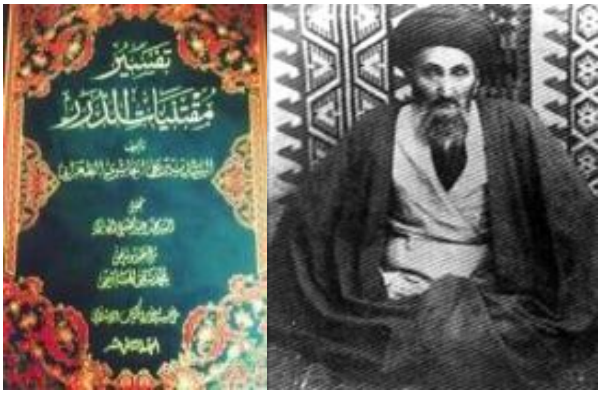

نوشتار حاضر تحت عناوین زیر سامان یافته است: الف) نکاتی پیش از مقدمه؛ ب) ترجمه مقدمه چاپ جدید، ج) نتیجه گیری

الف) نکاتی پیش از مقدمه

تفسیر «مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر»، اثر «میر علی لاریجانی حائری» (متولد سال 1270ق در کربلا و از شاگردان میرزای شیرازی، متوفی به سال 1353 در

[19] دکتری علوم سیاسی

تهران و قبرش در امامزاده عبدالله شهر ری)، به زبان عربی(که در «الذریعه»، سهوا تفسیر فارسی معرفی گردیده) ، از جمله تفاسیرِ تاریخ معاصر ایران است که از سوی مفسری شیعی به نگارش در آمده و محتوایش همه‌ی آیات قرآن مجید از ابتدا تا انتها را در بر می گیرد. متن این تفسیر که هم اکنون از طریق نرم افزار «جامع التفاسیر» به صورت کامل و به سهولت قابل دریافت می‌باشد، برای اولین بار در طی سال‌های 1377 - 1381 هجری قمری در 12 جلد در تهران توسط دارالکتب الاسلامیه به چاپ رسیده و به سرعت نسخه‌های آن نایاب گردیده است. این تفسیر که یادگار درس قرآنی آیت‌الله حائری لاریجانی است، پس از رحلت ایشان توسط ارادتمند وی مرحوم حاج میرزا عبدالحسین محسنیان به چاپ رسیده است. خوشبختانه پس از گذشت حدود بیش از نیم قرن از چاپ اول این کتاب، نوه‌ی دختری مفسر(سید محمد وحید حایری طبسی) توفیق یافته تا با انجام تحقیقاتی بر روی این کتاب، (استخراج مصادر و منابع آیات و روایات آن) و با مقدمه ارزشمند محقق توانا حجت الاسلام والمسلمین حاج «سید علی شهرستانی» و همت مؤسسه دارالکتاب الاسلامی قم، این تفسیر، مجدداً چاپ و به زیور طبع آراسته گردد.

گر چه مقدمه یاد شده نکات ارزشمندی را در باره مفسر و تفسیر به همراه دارد، اما نکات دیگری برای معرفی بیش‌تر و بهتر اثر لازم به نظر می‌آیند. از اینرو قبل از ارآیت ترجمه مقدمه از استاد شهرستانی بر تفسیر، برخی نکات مقدماتی در ابتدا مورد توجه و تامل قرار میگیرند.

1) نام‌های گوناگون مفسر: در منابع مختلف از مفسرِ مقتنیات الدرر، تحت عناوین گوناگونی یاد شده است.

دست کم 8 نام از 8 منبع زیر به عنوان شاهد در جدول زیر آمده‌اند:

نام‌های مفسر مقتنیات الدرر		
	نام مفسر	**منبع**
1	میر سید علی بهشتی	بهاء الدین خرمشاهی در کتاب تفسیر و تفاسیر جدید،
2	سید میرعلی حائری طهرانی	کتاب تفسیر مقتنیات الدرر - المجلد الاول، قم، موسسه دار الکتاب اسلامی: چاپ جدید.
3	سید علی بن حسین بن یونس لاریجانی حائری.	عبدالحسین شهیدی صالحی، کتاب تفسیر و تفاسیر شیعه جلد :1 ناشر:حدیث امروز. و عقیقی بخشایشی: طبقات مفسرات شیعه، جلد چهارم، ص316.
4	سید علی مفسر حائری طهرانی	روزنامه جمهوری اسلامی: 1392/5/16 مقاله جواهری نفیس به نام «تفسیر مقتنیات الدرر».
5	میر سید علی المفسر ابن الحسین بن یونس اللاریجانی	آقا بزرگ الطهرانی ، الذریعۀ إلی تصانیف الشیعه.
6	علی ابن حسین حائری لاریجانی آملی	مداحی، اختران جاوید: مشاهیر آمل
7	سید علی بن حسین موسوی حایری تهرانی بهشتی	هزار، علی رضا(1382) دانشمندان و مشاهیر حرم حضرت عبدالعظیم حسنی و شهر ری-ج1، قم، سازمان چاپ و نشر دار الحدیث
8	علی بن حسین الموسوی الطهرانی	معرفی مفسر از خود در مقدمه تفسیر مقتنیات الدرر

2) ویژگی‌های شخصیتی مفسر: در باره شخصیت آیت‌الله حائری لاریجانی داده‌ها محدود و متفرقند. بد نیست برخی مشخصات ایشان به صورت متمرکز مورد توجه قرار گیرند:

یک: گفته‌اند و درست هم گفته‌اند که «معرِف باید اوضح و اجلی از معرَف باشد»، یعنی لازم است شناخت یک پدیده و وجود از طریق واسطه‌های شناخته شده‌تر صورت پذیرد. درست است که از شخصیت آیت الله حائری لاریجانی شناخت کافی و وافی نداریم، اما اگر بدانیم که ایشان حق استادی، بلکه بالاتر، حق مرادی و مرشدی بر برخی چهره‌های بسیار مشهور در گفتمان اخلاقی و عرفانی دارند، آن‌گاه تا حدودی به جلالت شانشان پی خواهیم برد. از جمله این افراد آقا «شیخ محمد حسین زاهد» و آیت الله «عبدالکریم حق شناس» هستند.(جعفری: 1382)[20]

یکی از شاگردان آیت الله «حق شناس» (حاج شیخ حسن خداوردیان) به نقل از آیت الله، خاطره‌ای نقل می‌کنند که موید مدعای یاد شده است. ایشان می‌گویند: اولین معلم اخلاق و استاد معنوی آقای حق شناس، مرحوم شیخ محمد حسین زاهد بود. اما پس از مدتی به استاد می‌گویند: « قلبم در یک حجاب‌هایی است که با فرمایشات و دستورات شما، برداشته نمی شود.» قرار می‌شود که با هم خدمت حاج

[20]) از آنجا که کتاب شیخ محمد حسین زاهد (ره)، تالیف حمید رضا جعفری، از روی «نرم افزار»(مکتبه الشامله) مورد ملاحظه نگارنده قرار گرفت، صفحات چاپی آن در این اثر بازتاب نیافته و برای راهنمایی اجمالی گفته می‌شود که استادی صاحب مقتنیات الدرر بر شیخ محمد حسین زاهد در همان صفحات ابتدایی کتاب و استادیشان بر آیه الله حق شناس درست در صفحات پایانی کتاب یاد شده آمده است. لازم به ذکر است که شیخ محمد زاهد، گر چه از نظر سواد و تحصیلات هرگز به امثال آیه الله حائری لاریجانی نمی رسید، ولی از جهت طی مراتب سلوک از اوتاد و مورد احترام استادش و هم نشین با او بود.

میر سید علی آقا؛ مفسر تهرانی(لاریجانی) بروند. اولین صحنه‌ی جالبی که در آن مجلس اتفاق می افتد، مربوط به آقا شیخ محمد حسین و آقای مفسر بود. آن روز آقای مفسر مقداری میوه آورد و به ما تعارف کرد. مرحوم آقا شیخ محمد حسین که در زهد و پرهیز از اضافات بسیار سختگیر بود، نمی‌خواست چیزی بخورد. اما جالب این بود که آن روز آقای مفسر کمی با عتاب با ایشان بر خوردن کردند و آقا شیخ محمد حسین اطاعت کرده و شروع به خوردن کمی میوه نمود.

بعد از مقداری صحبت و حال و احوال پرسی ابتدایی، آقا شیخ محمد حسین به آقای مفسر گفت: آقا جان! این آقا عبدالکریم ما اظهار می‌دارد نیاز به استادی دارد که حجاب قلبیش را بر طرف کند.

و مرحوم آقای مفسر لبخند زنان همراه با تحسین و تشویق فرمود: به به! به به! احسنت. ایشان اگر دوست دارند در این جلسات تشریف بیاورند، ما از احادیث و بیانات اهل بیت عصمت و طهارت برای ایشان نقل می‌کنیم تا انشاء الله این حجاب‌ها کم کم از روی قلبشان برداشته شود. در این جا حاج آقای حق شناس همراه با تاکید می‌گفت: و به واقع، درست همان طور بود که آقای مفسر ادعا می‌کرد. (سیف اللهی: 1390، ص184)

بد نیست درباره رابطه آیت الله حق شناس با استادش به نکات بیشتری اشاره شود. یکی از شاگردان و مریدان مفسر مورد بحث، «آیت الله حق شناس» می‌باشند که در دهه‌های اخیر در تهران به عنوان یکی از چهره‌های بسیار شاخص اخلاق و عرفان شناخته شده بوده و وجود خالی ایشان طی سال‌های اخیر و پس از رحلتشان، در تهران برای اخلاق جویان کاملا محسوس است.

در این زمینه حجه الاسلام و المسلمین آقای «عباس قائم مقامی»در سایتشان اینگونه توضیح می‌دهند:

شیخ عبدالکریم پس از مدّتی بهره‌گیری معنوی از آقا شیخ محمدحسین زاهد، خود را در آستان آن مرد الهی سیراب یافت و در جستجوی استادی دیگر برآمد. ازهمان آغاز در رؤیایی صادقه، استاد آینده‌اش را به او نمایانده بودند، و وی هرجا که می‌رفت نشان از همان شخص می‌گرفت. بالاخره پس از مدّت‌ها تلاش و کنکاش، گمشده خود را نزد عارفی کامل و استادی کارآزموده یعنی مرحوم آیت الله سیدعلی حایری (معروف به آسیدعلی مفسّر) یافت، دقیقاً همان کسی که در رؤیا دیده بود. پس از مذاکره‌ای که میان آن دو انجام گرفت، این استاد خبیر راز و نیاز «عبدالکریم جوان» را شناخت و او را به شاگردی خاصّ خود پذیرفت و تصریح کرد که «من خود باید عهده‌دار کار تو شوم.» و بدین سان آسید علی مفسّر، خود شخصاً تربیت او را بر عهده گرفت وعبدالکریم نیز که رؤیای خویش را تعبیر شده یافته و خود را در سر چشمه معرفت او سیراب می‌بیند، به وی دست ارادت می‌دهد.[21]

آیت الله حق شناس به تفسیر استادش (مقتنیات الدرر) توجهی ویژه داشت.

آیت الله حق‌شناس نیز تحت تأثیر استاد، به تفسیر قرآن اهتمام جدّی داشت و بارها از مهجوریت قرآن، حتّی میان روحانیان و طالبان علوم دینی به شدّت اظهار تأسف می‌نمود. وی قرائت روزانه حداقل 50 آیت از قرآن کریم و 5 آیت همراه

[21]) روایتی نزدیک به همین مطلب را از استاد محمد علی جاودان از معلمان کنونی اخلاق در تهران را ببینید در: (سیف اللهی: 1390، صص3-32.)

با تفسیر آن را از لوازم سلوک معنوی می‌دانست. گویا جلسات عمومی درس اخلاق ایشان در شب‌های دوشنبه نیز که مشحون از آیات قرآن و روایات اهل بیت(ع) بود، در ادامه سنّت درس‌های شب‌های دوشنبه استاد خویش بود.

http://ghaemmaghami.halghe.ir/1392/12/08

و نیز ایشان در ادامه می نویسند:

عارف بزرگ ملاحسینقلی همدانی (یکی از اساتید آسیدعلی حائری مفسر)، شاگردان بسیاری داشت که هر کدام خود عارفی کامل و استادی تمام بودند. نظیر «میرزا جواد ملکی تبریزی»[22] و ... . امّا آیت الله حق‌شناس با آن‌که از نظر سنّی، در رتبه متأخر از این بزرگان قرار داشت ، از این امتیاز برخوردار بود که فقط با یک واسطه به ملاحسینقلی می‌رسید. آقا سیدعلی حائری (مفسّر)، که نقش اصلی را در شکل‌گیری شخصیّت معنوی استاد حق‌شناس داشت، از دوستان و هم طبقه‌های آیت الله سید احمد حایری بود که گویا با هم، در درس مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی شرکت می‌کردند. آقا سید علی حایری به تعبیر استاد، «دائم المراقبهٔ» بود و روحی بَس لطیف و حسّاس داشت و همواره یادآور می‌شد که: «سالک در عین مراقبت و کشیک نفس (تعبیری که گهگاه بَدَل از «مراقبه» به کار می‌برد) باز در پایان روز مشاهده می‌کند به دلیل انجام پاره‌ای مباحات، پرده‌ای نازک قلب او را در بر گرفته است و لذا نیازمند استغفار و انابت می‌باشد.»

/ http://ghaemmaghami.halghe.ir/1392/12/08

[22]) در عظمت ملا حسینقلی همدانی همین بس که شاگردانی چون میزا جواد ملکی(استاد اخلاق امام خمینی) و سید جمال‌الدین اسدآبادی (سر سلسله جنبان نهضت‌های اخیر در تاریخ معاصر ایران) و... را دارد. از این همدرس و بحثان میر سید علی حائری می‌تواند به جلالت شان او نیز پی برد.

دو: یکی از اشکالاتی که در جهان اسلام به شیعیان وارد می‌کنند آن است که شما شیعیان به قرآن کم توجهید. از دردها و مشکلات آن است که تفسیر قرآن در حوزه‌های شیعی در حد لازم و حتی در حد فقه و اصول مورد توجه قرار نمی‌گیرند. تعداد محدودی از بزرگان شیعی با دقت‌های خاص و با تشخیص بسیار درست به عظمت قرآن و تفسیر و علوم قرآن بها داده و بخش قابل توجهی از عمرشان را به‌آن اختصاص داده‌اند. در زمره این افراد و از شخصیت‌های پیش از انقلاب می‌توان به مفسر بزرگ شیعی «علامه طباطبایی»، صاحب تفسیر «المیزان» اشاره داشت که به فضل الهی راه ایشان از سوی شاگرد برجسته حضرتشان، آیت الله «جوادی آملی» پس از انقلاب اسلامی تا زمان حاضر ادامه یافته و از جمله محصولات آن تفسیر ترتیبی «تسنیم» است که در حال تکمیل می‌باشد.

در باره مهجوریت قرآن و کار تفسیری نقل قول زیر از استاد مطهری به اندازه کافی گویاست: «این نکته را توجه داشته باشید که خیلی وقت‌ها افرادی وقتی که می‌خواهند کاری انجام دهند که آن کار خدمت است، اگر از مسیر عمومی کارهای حوزه‌های علمیه خارج باشد، این مساوی است با خرد شدن و ازبین رفتن آن‌ها و این جریانات به هر حال هست. در حوزه‌های علمیه اگرکسی در رشته فقه و اصول کار کند و استعداد زیادی داشته باشد به مقامات عالیه‌ای می رسد و مردم هم از او تقدیر و تجلیل می کنند ... . ایشان(علامه طباطبایی) احساس کرد که ما از نظر تفسیر خیلی جای خالی داریم و در این زمینه احتیاج داریم. ولی تفسیر یک علمی است که اگر کسی چهل سال هم روی آن کار کند هیچ وقت اجتماع

برایش قدری قائل نیست. ایشان بیست سال تمام زحمت کشید تا این‌که این تفسیر المیزان را در بیست جلد نوشت.

همین حضرت آقای خویی که الان مرجع تقلید هستند، مدتی در نجف درس تفسیر شروع کردند و یک جلدش هم از چاپ بیرون آمده به نام «البیان» که مقدمه‌ای است.این کتاب نشان می‌دهد این مرد چقدر در این کار استعداد دارد، و ای کاش ادامه می‌دادند، ولی ادامه ندادند. دریک سخنرانی گفته‌ام که یکی از علمای تهران وقتی با ایشان صحبت کرده بود، گفته بود: دیگر نمی‌توانم، دارم از بین می روم. طلبه‌های فاضلی که تادیروز به درس من می‌آمدند دیگر نمی‌آیند. از ایشان پرسیده بود پس آقای طباطبایی چطور در قم این کار را کردند؟ ایشان پاسخ داده بود: ایشان تضحیه کردند، یعنی خودشان را قربانی کردند.»(مطهری: 1368، صص11-9)

از کسانی که در این میدان با درکی درست، تاکید بر نگاه قرآنی را در میان شیعیان ضروری تشخیص دادند، آیت الله حائری لاریجانی بودند که نسبت به بزرگان یاد شده (علامه طباطبایی و آیت الله جوادی آملی)، «فضل تقدم» دارند. چون ایشان در حدود یک قرن پیش(سال 1337 ق این تفسیر به اتمام رسیده است.) و چند سالی پس از اینکه در سال 1312 ق (12 سال پیش از مشروطه) از سامرا به ایران و تهران بازگشته بودند، در اواخر عهد قاجاریه و در حالی‌که حوزه علمیه قم هنوز اقتدار خود را باز نیافته بود، در تهران اهمیت پرداختن به قرآن را تشخیص داده و بحث تفسیر را مطرح نمودند، که از جمله محصولات آن تفسیر مقتنیات الدرر است. ضمنا آیت الله حائری لاریجانی دارای تفسیر دیگری به زبان

فارسی است که برای شاگردان خود در تهران در مجمعی (مجمع طالبان قرآن) و به صورت هفتگی در دوشنبه‌ها بیان نموده است و اکنون مخطوط می‌باشد.

سه: از ویژگی شخصیتی آیت الله حائری لاریجانی آن بوده که مشی‌ای عرفانی را در شیوه تفکر و در سیره عملیشان تعقیب می‌نمودند و از اینرو نه تنها از مسایل سیاسی عصرشان استقبال نمی‌کنند، بلکه حتی از زعامت دینی و حوزوی نیز استنکاف می‌کردند. یکی از پژوهشگرانی که در باره صاحب تفسیر المقتنیات مقالاتی را به نگارش در آورده اند، استاد «سید محمد علی ایازی» اند.[23] در مکالمه‌ی نگارنده با ایشان، جناب ایازی به دستاوردهای جدیدشان درباره مفسر مورد بحث اشاره داشتند و می‌گفتند که رویکرد عرفانی شان در تفسیر جدی‌تر از آن است که تاکنون می‌پنداشتند و معرفی کرده‌اند، زیرا او از منابعی چون «فتوحات مکیه» (اثر محی الدین عربی پدر عرفان نظری در جهان اسلام) بهره می‌برد.

چهار: لاریجانی بودن این مفسر، در مقدمه‌ای که از استاد علی شهرستانی می‌آید تایید می‌شود. ضمنا در کتاب «اختران جاوید: مشاهیر آمل» نام صاحب تفسیر مقتنیات الدرر به عنوان مشاهیر آمل (بدون ارآیت سندی) اینگونه نقل شده است: علی ابن حسین حائری لاریجانی آملی: زاده آمل و مسکنش تهران (مداحی: 1377، ص7). نگارنده موضوع را با استاد «ایازی» به عنوان یکی از کسانی که در باره تفسیر مورد بحث صاحب تالیفند در میان گذاشت. ایشان گفت گر چه سند

[23]) در این زمینه مراجعه شود به دو منبع زیر از نویسنده یاد شده: المفسرون حیاتهم و منهجهم، ویرایش دوم، با اضافات، از یک جلد به سه جلد ، تهران، سازمان چاپ و انتسارات وزارت ارشاد اسلامی، 1387 . و آشنایی با تفاسیر، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، 1371.

مکتوبی در این زمینه ندیده‌ام، ولی همواره پسِ ذهنم این بود که صاحب تفسیر اهل لاریجان مازندران می‌باشد. از نگاه صاحب قلم، به نظر می‌رسد محل تولد ایشان چنان‌که در برخی منابع پیشین (مثلا کتاب نقباءالبشر آقا بزرگ طهرانی) تایید شده است، کربلا می‌باشد.

نگارنده از طرق مختلفی به‌دنبال کسب داده‌های بیشتر درباره نسبت این شخصیت با لاریجان برآمد: از ارسال نماینده نزد «حاج آقای شیخ محمد علی جاودان»، در تهران گرفته، تا تماس با آقای «وحید طبسی»، نوه دختری ایشان در مشهد که بانی تجدید چاپ تفسیر مقتنیات الدرر می‌باشند. اما تاکنون به نکات بیش از آنچه در این منبع آمده، نرسیده است. تنها معبری که تاکنون امکان ارتباط با آن به وجود نیامده است، نوه پسری ایشان به نام «سید صاحب بن یونس حائری» (نام تنها پسرشان یونس بود) می‌باشد که در کربلا مستقرند. در تماسی که با «شیخ علی آقای جاودان»، در قم داشتم، ایشان ضمن این‌که داده‌ای بیش از اطلاعات کتاب «نقباء البشر»، اثر آقا بزرگ تهرانی در باره صاحب تفسیر مقتنیات نداشتند، لاریجانی و مازندرانی بودن آیت الله حائری را بنا به شناخت خانوادگی و ارتباط با نزدیکان آن بزرگ مرد تایید می‌کردند. همچنین اظهار می‌داشتند، که با نوه پسری ایشان در کربلا (صاحب بن یونس) ارتباط داشته و او(نوه آیت الله) چیزی بیش از آن‌چه ایشان می‌دانند، در باره آیت الله حائری لاریجانی نمی‌دانند.

آقا بزرگ طهرانی در دو منبع مهمش، طبقات اعلام الشیعه (نقباء البشر) و نیز در الذریعه الی تصانیف الشیعه (ج 22، ص 35) به معرفی مفسر تفسیر مقتنیات الدرر می‌پردازد. او در کتاب «نقباء البشر»، با تعبیر زیر: «للحاج میر سید علی المفسر ابن الحسین بن یونس اللاریجانی الأصل»، به لاریجانی بودن مفسر اذعان دارد، اما در «الذریعه» به لاریجانی بودنش اشاره‌ای ندارد.

پنج: در تاریخ اسلامی یکی از مشکلات فرهنگی جهان اسلام این بود که برخی بزرگان دینی با رویکردهای مختلف به جای مدارا، با هم چالش نموده و بعضا خسارت های جبران ناپذیری نیز از تقابل‌ها ایجاد شده است. از منازعات ریشه‌دار میان بزرگان دینی بحث بین عرفا و فقهاست که بسیار مشهور است و چه بسا

عرفایی با فتوای فقهی به کام مرگ افتادند.(مثل سهرودی، منصور حلاج و....) و چه سختی‌ها که برخی حکما و عرفا در این راه تحمل نمودند.

اما برخی از بزرگان با نگاهی وسیع‌تر و عمیق‌تر این شکاف‌های صوری را پشت سر نهاده و جامع رویکردهای مختلف علمی بودند. آیت الله حایری لاریجانی را می‌توان از این دسته افراد برشمرد. ایشان در حالیکه در علم فقه تا حد مرجعیت پیش رفتند، در عرفان نظری ادامه دهنده راه بزرگانی چون محی الدین عربی بودند و در عرفان عملی نیز انسان وارسته و صاحب دم مسیحایی بودند که نه تنها در زمان حیات، مشتاقانی مثل آیت الله حق شناس از محضرش بهره‌ها بردند، بلکه امروزه نیز مزارش برای اهل دل جذاب و ارتباط با روح پاکش گره گشاست.

شش: تفسیر مقتنیات در قرن چهاردهم از سوی برخی از مفسرین در آثارشان مورد استقبال و استفاده قرار گرفته است. برابر داده‌های نرم افزار «جامع التفاسیر» به صورت مشخص سه تفسیر زیر از تفسیر مورد بحث ما یعنی مقتنیات الدرر به عنوان ماخذ بهره گرفته‌اند: تفسیر «انوار درخشان»، اثر سید محمد حسین حسینی همدانی، (که اتفاقا رویکردی فلسفی- عرفانی دارد) و «ترجمه و تفسیر رهنما»، اثر آقای زین العابدین رهنما و در آخر «تفسیر عاملی»، اثر آقای ابراهیم عاملی، که مورد ارجاع او به تفسیر مقتنیات بیش از دو تفسیر یاد شده است.[24]

[24]) به تفاسیر بالا باید تفسیر جوامع الجوامع اثر الشیخ ابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی را نیز افزود که برابر نرم افزار «المکتبه الشامله» در مقدمه آن یک بار از تفسیر مقتنیات الدرر بهره جسته است. لازم به ذکر است که مرحوم طبرسی از متفکران قرن ششم جهان اسلام هستند و از اینرو ذکر نام تفسیر مقتنیات از سوی شارحان و حاشیه نویسان قرن چهاردهم صورت پذیرفته است. برابر همین منبع (نرم افزار «المکتبه الشامله»)که قابلیت 25000 هزار کتاب مرتبط با فرهنگ اسلامی را دارد، بیشترین استفاده از تفسیر مقتنیات الدرر را هاشم حبیب العمیدی در کتاب «دفاع عن الکافی» نموده است.

هفت: نگارنده برای شناخت نزدیک از مقبره آیت الله حایری لاریجانی و تهیه گزارش و عکس از مزار این بزرگوار به امامزاده عبدالله «شهر ری» (جنب سه راه ورامین) مراجعه نمود. در فضای بیرونی این امامزاده برخی بزرگان، علمای دیگر و نیز سه دانشجویی شهید در تظاهرات 16 آذر 1332 (مهدی شریعت‌رضوی، احمد قندچی، مصطفی بزرگ‌نیا) مدفونند.

و از دفتر امامزاده جویای قبر صاحب تفسیر مقتنیات الدرر شدم. آنها مقبره خانوادگی مرحوم ناصری که در شمال قبرستان یاد شده واقع شده بود را نشان دادند و گفتند که فردی در گوشه ای از امامزاده کلید دار آن مقبره است. ایشان را با پرداخت مبلغی راضی کنید و از نزدیک مقبره صاحب تفسیر مقتنیات الدرر را ببینید. به آن فرد مراجعه کردم و ایشان مدعی بود که آن مرحوم وصیت کردند (به تعبیر آن شخص که با فرهنگ و ادب چندان نسبتی نداشت، در وصیت نامه 3 متری‌اش) که از مقبره ایشان عکس نگیرند و مرمت نکنند و .... به هر حال گفتگوی ما به ثمر نرسید و ایشان می‌گفت که از خاندان ناصری فردی در بازار تهران به نام «منصور ناصری» متولی این مقبره است و ایشان کلید دار و از آن فرد هم هیچ نشانه‌ای نداشت و یا این که نمی‌داد.

در هر شکل مجبور شدم از حیاط قبرستان و از پشت میله ها مقبره آیت الله حایری لاریجانی را زیارت کنم. از آثار شمع های فراوانی که در پشت میله و نرده این مقبره خانوادگی به جای مانده بود به راحتی استنباط می‌شد که مقبره این عارف و معلم قرآن مورد اقبال افراد زیادی است و نوشته‌ای در پشت شیشه این مکان نیز به گره گشایی مشکلات دیگران از طریق این قبر اشاره شده بود. از آیت

الله «حق شناس» هم نقل شده است که به زیارت این مزار می‌رفتند. در یکی از صبح‌های زود حاج آقا حال خاص و متفاوتی داشت و در آن حال می‌گفت:«من همیشه از این قبر اقا سید علی مفسر، الهاماتی می‌گیرم».(سیف اللهی: 1380، ص 55) از میان میله‌ها، مقبره آن شخصیت معنوی که با پارچه‌ای پوشانده شده بود، دیده می‌شد و با اینکه ساعت حوالی 10 صبح بود، اما چراغ قدیمی بر سر مزارش روشن بود. چند عکس از دور و بیرون از آن فضا گرفتم که نمونه‌هایی از آن در زیر آمده است.

ب) ترجمه مقدمه چاپ جدید: همانگونه که اشاره شد اصل تفسیر به زبان عربی است و مقدمه چاپ جدید نیز به زبان عربی که در اینجا به فارسی، ترجمه شده است. چه خوب است فرهیخته ای به ترجمه فارسی اصل تفسیر اهتمام ورزد. در این قسمت ترجمه کامل مقدمه استاد «علی شهرستانی»که در چاپ جدید تفسیر المقتنیات بازتاب یافته است، می‌آید:

تقدیم

دو کلمه زیبا در کنار هم قرار گرفته‌اند تا عنوانی برای کتابی ارزشمند در تفسیر قرآن باشند، این دو کلمه عبارتند از: «مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر».

کلمه مقتنیات جمع کلمه مقتناة مونثة مقتنی است. در فرهنگ لغت صحاح در ذیل این کلمه آمده است: «اقتنی المال و غیره: اتخاذه (مال و غیره آن را به دست آورد: آن را کسب کرد.) در فرهنگ لغت العین اینچنین آمده است: واقتنی یقتنی اقتناءاً: اتخذه لنفسه لا للبیع (آن را برای خود، نه برای فروش به دست آورد).

در لسان العرب نیز این گونه معنا شده است: «و منه قولک: قد أقتنیت کذا و کذا، أی علمت علی أنه یکون عندی: و سخن تو که می‌گویی: قد أقتنیت کذا و کذا یعنی می‌دانی که آن نزد توست و از دست تو خارج نشده است.

و کلمه دُرر جمع دُرّهٔ، آن طور که در فرهنگ لغت تاج العروس آمده به معنای مروارید بزرگ است و در کتاب جمهرهٔ اللغه نیز به معنای مروارید بزرگ و درشت است.

مولف قصد دارد با جمع میان این دو کلمه، به این نکته اشاره کند که وی از گوهرهای معرفتی، گران‌بهاترین آن‌ها، و از میوه‌های علم و دانش، بهترین و پاکیزه‌ترین آن‌ها را برگزیده است به طوری که آن‌ها را برای خود ذخیره نکرده، بلکه در دسترس همگان قرار داده است. پس آن‌ها در حقیقت گوهرهایی است که وی با تامل و تدبر در مباحث اساتید خویش به دست آورده و گلچین‌هایی است که در حین مطالعه کتب تفسیری فقه و کلام و زبان و ادبیات کسب کرده است.

وی در کلام آغازین کتاب خویش به این نکته تصریح کرده است:

«... با این وجود، گوهرهایی از دریاهای جوشان علم به دست آوردم، و میوه‌های ناب دانش را از کتب تفسیر در حضور اساتید و بزرگان، با استعانت از خداوند متعال، چیدم. و سپس مشغول تألیف مطالب جمع‌آوری شده شدم و نام آن را «مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر»[25] نامیدم.»

به نظر من مولف با این سخن خود قصد دارد که به دیگران بفهماند که درنزدش گنجینه‌هایی است. این گنجینه‌ها، أمانتی در دست و ودیعه‌ای بر دوش اوست که

[25] گوهرهای کسب شده و میوه‌های چیده شده

باید آن‌ها را نشر دهد. چرا که زکات علم، نشر آن است. مولف در ابتدا معلومات خود را به صورت تدریس درس در مسجد جامع تهران ارائه می‌دهد، سپس به منظور استفاده همگان از مطالب، آن‌ها را در اوراقی برش داده شده می‌نویسد. اما مولف در زمان حیات خویش هیچ گاه موفق نشد کتاب خود را به صورت چاپ شده ببیند. سرانجام کتاب وی بعد از گذشت تقریبا سه از دهه از وفاتش با کمی اشکال و اشتباه، در سال 1380، با هزینه حاج محمود کاشانی و همت شاگرد ایشان حاج عبدالحسین محسنیان در انتشارات دار الکتب الاسلامیه (تهران) به چاپ رسید. خداوند همه آن‌ها را مورد رحمت قرار داده و بسیار جزای خیر دهد.

مصحح کتاب در اثناء کار خود، به برخی از این اشتباهات اشاره کرده است. مثلا در تفسیر آیت 87 سوره نساء (یعنی در جلد 3، صفحه 149) آورده است: «در اینجا چند برگه که ما به نص کتاب طبرسی در مجمع البیان ارجاع دادیم افتاده و به مسائل اعراب و قراءت و ارائه دلیل برای آن، به منظور حفظ متن کتاب نپرداختیم.

این کتاب بدون نظارت مولفش به چاپ رسیده است. هرچند نمی‌توانیم نقش آقای کاظم موسوی میاموی در تصحیح چاپ اول این کتاب را انکار کنیم، ولی امیدواریم افراد دیگری که قصد چاپ این کتاب را دارند، بتوانند نواقص علمی و فنی همچون استخراج احادیث و سخنان بزرگان، اطمینان از ارجاعات مولف، ضبط و ثبت متن‌های منقول شده از منابع، توجه به نکات فنی از جمله پارگراف‌بندی عبارات، علامات تعجب، استفهام، ویرگول و ... را مرتفع سازند.

عالم آگاه و بصیر، خود به کثرت و تنوع شاخه‌های معرفتی تفسیر، به دلیل تعدد مفاهیم و علوم موجود در قرآن کریم آگاه است. این کثرت خود باعث اختلاف

در شیوه‌های مفسرین شده است به طوری که هر مفسر بسته به گرایش‌های فکری، عقیدتی و مذهبی خود، بخشی را در تفسیر رها کرده و به بخشی دیگر پرداخته است.

به طور مثال بعضی از مفسرین مانند سیوطی در «الدر المنثور»، طبری در «جامع البیان»، ثعلبی در «الکشف و البیان»، ثعالبی در «الجواهر الحسان»، هاشم بحرانی در «البرهان»، حویزی در «نور الثقلین» حویزی، و نیز عیاشی و قمی تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع)، فقط به سخنان و احادیث معتبر پیامبر(ص) و صحابه و اهل بیت(ع) پرداخته‌اند.

برخی نیز فقط به ذکر احکام قرآن و مسائل فقهی اهتمام داشته‌اند، مانند قرطبی در «الجامع لأحکام القرآن»، الحصاص الحنفی، ابن العربی المالکی، امام شافعی، الکیا الهراس الشافعی در تفسیر «أحکام القرآن»، قطب راوندی در «فقه القرآن»، سیوری در «کنز العرفان»، مقدس اردبیلی در «زبدة البیان»، فاضلی جواد کاظمی در «مسالک الأفهام».

بعضی دیگر به مسائل عرفانی و صوفیگری پرداخته‌اند، همچون ابن عربی در «الفتوحات الملکیه» و «الفصوص»، و سلمی، و قشیری در «لطائف الإشارات»، آلوسی در «روح البیان» و ملاصدرا نیز در تفسیر معروف خود.

بعضی دیگر نیز فقط به مسائل ادبی و زبانی اهتمام ورزیده‌اند، مثل زمخشری در «الکشاف»، الحیانی أندلسی در «بحر المحیط»، واحدی در «البسیط»، طبرسی در «جامع البیان»، زجاج و ابن نحاس در «اعراب القرآن»، فرّاء و أخفش در «معانی القرآن» و ... .

برخی نیز به علوم عقلی و سخنان حکیمان و فلاسفه و پاسخ به آن‌ها در پاره‌ای موارد پرداخته‌اند، مثل فخر رازی در «مفاتیح الغیب» و ... .

روش‌های زیاد دیگری نیز وجود دارد که از پرداختن به آنها خودداری می‌کنیم.

و اما مفسر لاریجانی؛ استاد حائری، در این کتاب از آن دسته نخبه‌هایی است که بر تفسیر جزء به جزء و ساده سازی، ارائه و ذکر مثال، روانی عبارات و پرهیز از ابهام و غموض در بیان آراء و نظریات خود، به عنوان روش و خط و مشی عملی در تفسیر خود تکیه داشته‌اند، بدین صورت که آن‌ها در ابتدا تفسیری از آیت را ذکر کرده و در صورت نیاز به بیان شأن نزول و تفسیر غیرمشهور و غریب آن، رفع مشکلات، توضیح معانی و اعراب می‌پردازند. مفسر تلاش می‌کند بتواند قرآن را با قرآن و سپس با سنت و بعد هم با سخنان علماء تفسیر کنند.

جناب استاد حائری در ولادت و سکونت، و در اصل و نسبِ لاریجانی و مدفن خود در تهران و نیز در شهرت و آوازه‌اش در تفسیر، از مفسران بزرگ و فقهای عالیقدری هستند که بعضی از بزرگان همچون شیخ آغا بزرگ طهرانی در کتاب نقباء البشر در قرن چهاردهم به شرح حال وی پرداخته است:

«ایشان عالم جلیل القدر و مفسری توانا است که حوالی سال 1270 در شهر کربلا دیده به جهان گشود. مدت زیادی در محضر علمای کربلا و نجف اشرف بود. وی توانست علم خود را با عمل همراه کرده و بهترین استفاده را از آن ببرد. سپس به سامرا رفت و در آنجا مدتی در محضر مجدد شیرازی بود و با اجازه ایشان در سال 1312 یعنی اندکی قبل از وفاتش، به تهران آمد. ایشان به خاطر شدت تقوا

و پرهیزکاری و بی‌رغبتی به دنیای فانی، شایستگی مرجعیت شیعی را داشت، ولی هیچ گاه آن را نپذیرفت.

وی صالح و عابدی کامل بود که از خلق بریده و معاشرت با مردم را ترک گفته بود. تمام تمرکز خود را روی تالیف تفسیر قرآن (مقتنیات الدرر و ملتقطات الثمر) نهاده بود تا بتواند آن را تمام کند. کتابی که اخیرا در دوازده جلد از سال 1377 تا 1381 به چاپ رسیده است.

وی به تدریس خود ادامه داده وقت خود را صرف کارهایی بی‌فایده نمی‌کرد و به عبارت درست‌تر صرف کارهایی که او را به خدا نزدیک نمی‌کند و باعث خشنودی او نمی‌شود، نمی‌پرداخت. ما نیز رابطه و دوستی خوبی با هم داشتیم، تا اینکه خداوند او را برای خانه‌ی ابدی برگزید و مصیبت و فغانش حدود بیستم شوال سال 1353 ما را فرا گرفت. بارگاه جدش یونس در کربلا ، نزدیک طاق النقیب معروف و مشهور است و فرزندش سید مهدی شمس الفقاء در آنجا زندگی می‌کرد.»

آقای حائری در حالیکه سنی متجاوز از 83سال داشت دار فانی را وداع گفت و در مزار امامزاده عبدالله تهران، به خاک سپرده شد. قبر ایشان حتی امروزه نیز مشخص و معلوم است و مردم برای قرائت فاتحه و دعا به مزار ایشان می‌روند.

کتاب تفسیر وی کتابی بسیار عالی و محکم است. چرا که او میان معلومات اکتسابی و دریافت و ادراک خویش ارتباط برقرار کرده و آن را در یک جمله ارائه می‌کند به طوری که خواننده یا شنونده نمی‌داند که این مطلب از خود آقای حائری یا از پیشینیان اوست.

من در تفسیر ایشان به نکات ناب و کم‌یابی دست یافتم که در مطالعه دیگر تفاسیر به آنها پی نبرده بودم. تفسیر استاد حائری دارای مطالب ارزشمندی در علم کلام، فقه و حتی زبان و بدیع است که از همگی زاییده اندیشه خود اوست و بخش کمی از آن را از دیگران آموخته است.

هرچند مولف روش خود را در تفسیر توضیح نداده و کتاب نیز مقدمه مفصلی ندارد که به شرح کار او بپردازد، ولی خواننده می‌تواند به اهتمام مولف و تسلطش به تمامی علوم تفسیری و قراءات پی ببرد. او به راستی شایسته لقب «مفسر» است.

به هر حال، در این کتاب نکات و لطائف زیبا و ظریفی وجود دارد که هر خواننده با آن انس می‌گیرد. این تفسیر مانند تفاسیر فلسفی پیچیده، رمزی، عرفانی و یا اشارات صوفیانه که فقط اندکی از مردم قادر به فهم آن هستند، نیست.

این تفسیر مشتمل بر مطالب ضروری و مفید است و از غموض و پیچیدگی به دور است. در این کتاب نه از پیچیدگی‌های ابن عربی و نه از آن‌چه ملا صدرای شیرازی ایراد می‌کند خبری نیست. کتاب، کتابی بسیار سودمند هم برای طلبه‌ها و دانش‌پژوهان تازه‌کار و هم برای علماء و پژوهشگران به شمار می‌آید. این تفسیر حد وسط ایجاز و اطناب است. زبان کتاب هم زبان عوام است و هم زبان خواص. نه مانند تفسیر جلالین سیوطی، الوجیز سید عبدالله شبر، أصفی (یا مصّفی) از فیض کاشانی و التسهیل ابن جزی کلبی غرناطی، مختصر و کوتاه است و نه مانند تفاسیر جامع و معروف، طولانی است. و همانطور که خود مولف بیان داشته این کتاب گوهرهای گران‌بهایی است که آن‌ها را کسب کرده و میوه‌های دانشی است که آن‌ها را چیده است.

این تفسیر بیشتر شبیه به نمایشگاهی از أشیاء گران‌بها، نادر و ارزشمندی است که مولف در روزهای تحصیل خود به دست آورده و به منظور استفاده و بهره‌برداری در دسترس مومنین قرار داده است. ایشان در تفسیر خود، با تکیه بر ذکر مثال و نظیر، در تلاش است تا خواننده مطالب را راحت‌تر بفهمد . خواه این مثال‌ها برگرفته از قرآن یا احادیث پیامبر(ص) یا سخنان علماء و عرفا و یا حتی از جانب خودش باشد.

مولف در باب اهمیت ذکر مثال در تفسیر آیت زیر می‌گوید:

«مثلهم کمثل الذی استوقد نارا ...» (مثل آن‌ها مانند مثل کسی است که آتشی برافروزد ...)

تمثیل، لطیف‌ترین ابزار برای بیان احکام «و مجسم ساختن حقائق پوشیده عقلی در قالب مثل‌های حسی است، چرا که اکثر مردم در مسائل حسی قوی‌ترند.» تا این که می‌گوید:

«بدان که مثل‌ها از نظر درجه و رتبه با هم تفاوت دارند. بعضی پست و به سمت پایین می‌روند مانند: «مثلا ما بعوضه فما فوقها» (مثال پشه یا بالاتر از آن)، و بعضی دیگر والا بوده و به بالا می‌روند تا این که به محمد و آل محمد(ص) ختم می‌شوند چنانکه در زیارت جامعه آمده است «مثال‌های والا مرتبه» که بالاتر از آن‌ها دیگر مثالی نیست. خداوند در سوره‌های قرآن برای این حکمت مثال‌هایی را در سوره‌های بقره، آل عمران، انعام، اعراف، یونس، هود، رعد، ابراهیم، نخل، بنی اسرائیل، کهف، حج، نور، فرقان، عنکبوت، روم، یس، زمر، زخرف، محمد، فتح، حدید، حشر، جمعه، تحریم، مدثر و ... ذکر کرده است.»

سپس در ضمن تفسیر آیت «إنّ الله لایستحیء أن یضرب مثلا ما بعوضه» می‌گوید: «ذکر مثل برای فهم مخاطب است خواه این مثل ما، همچون پشه کوچک و یا مانند فیل بزرگ باشد. در کلام عرب زبان‌ها و غیر عرب‌زبان درباره تمثیل آمده است: شجاع‌تر از مگس و شنواتر از کَنِه.» عرب‌ها گمان می‌کردند که کنه صدای بسیار آهسته سم شتر را از مسافت هفت شب و یا هفت میل می‌شنود، و در مثل آمده: فلانی بیشتر از کنه عمر می‌کند» چراکه کنه هفتصد سال عمر می‌کند. و این که می‌گویند «با جرأت‌تر و شجاع‌تر از مگس» به خاطر این است که مگس حتی روی بینی پادشاه و پلک چشم شیر می‌نشیند و هنگامی که دفع شود فرار کرده و باز می‌گردد و برای همین به مگس ذباب می‌گویند (از ریشه ذبّ به معنا دفع کردن). و در ضرب المثل گفته شده که «مگس کوچک‌تر از یک ذره است.»

گمان می‌کنند که مگس غذای هفت سال خود را ذخیره می‌کند، خواننده عنایت داشته باشد که چگونه خداوند هر عضو و ابزاری که به فیل قوی و سترگ داده به مگس و پشه، علی رغم اندازه کوچکشان نیز داده است. علاوه بر آن، دو بال و جرأت به پشه و مگس بخشیده که در هنگام پروازشان بر روی صورت مردم، علی‌رغم دفع آن‌ها با پشه‌کش، آشکار می‌شود.

و چگونه ترس را در وجود شیر قرار داده است و شیر این ترس را در زمان دوری از خانه‌ها، راه‌ها و مکان‌های مردم از خود بروز می‌دهد. اما اگر شیر، جسارت مگس و پشه را می‌داشت همه مردم کشته می‌شدند. پس خداوند با قدرت

خود جرأت را در ضعیف و ترس را در قوی قرار داده است. و عجیب‌تر از این دو، آن که تو از این ضعیف، عاجز و بر آن قوی، توانا هستی.

گفته شده روزی مأمون در حال ایراد خطبه بود که مگسی روی چشم او نشست. مأمون مگس را طرد کرد ولی مگس مرتب به سمت او رفته و مانع خطبه او شد. مأمون به ناچار خطبه را قطع کرد. بعد از نماز، مأمون أبا هذیل، شیخ معتزلی‌ها را احضار کرد و از او پرسید: چرا خداوند مگس را خلق کرده است؟ پس او جواب داد: تا متکبران را خوار کند، سپس مأمون در جواب گفت: درست گفتی.

روح و طبیعت معتدل، دیدگاه متعادل، روانی بیان، جامع‌گرایی و دارا بودن نکات دقیق و ظریف جدید از ویژگی‌های تفسیر حائری است.

آقای حائری وقتی می‌خواهد به تبیین حکمی یا شرح موضوعی بپردازد سعی می‌کند به تمامی جوانب پرداخته و با به کارگرفتن عقل به علم و دانش رهنمون می‌گردد. همچنین به ذکر روایات مرتبط و استشهاد به اشعار و امثال عرب پرداخته و اقوال مختلف فقهی و کلامی را مورد کنکاش و بررسی قرار می‌دهد. تفسیر ایشان نه تفسیر طولانی و خسته‌کننده و نه تفسیر کوتاه و ناقص، بلکه تفسیری در حدی بین این دو است.

پس اگر او از چیزی صحبت کند به تمام حق آن را ادا کرده و در غالب اوقات به انتقاد از سخنان فلاسفه و عارفان پرداخته و سخن خود را به صراحت بیان و از آن دفاع می‌کند.

سخن در باب این کتاب زیاد است و در این چند صفحه نمی‌گنجد. به نظر من این کتاب آنچنان که باید و شاید مورد انصاف پژوهشگران واقع نشده و ارزش

کتابشان در مجامع علمی شناخته نشده است. من نیز به قدر توانایی خود سعی کردم تا این پرده تاریکی ناخواسته را از آن بزدایم. چرا که خیلی کم پیش می‌آید مفسران به کتاب ایشان رجوع کنند. این کتاب فقط یک بار به زیور طبع آراسته شده است و من نیز این چند صفحه را در اجابت به درخواست دوست عزیزم «نوه‌ی مولف»آقای وحید بن علی‌نقی طبسی حائری(که بنده را در جمع‌آوری کتاب و نشر آن خشنود ساخت) به رشته تحریر درآوردم. امیدوارم ایشان در چاپ کتاب جدشان به بهترین شیوه و زیباترین سبک موفق شوند. از خداوند متعال نیز می‌خواهم که ایشان را در زنده نگاه داشتن آثار اجداد بزرگوارشان یاری رساند. و سخن پایانی ما شکر و ستایش پروردگار جهانیان است. (علی شهرستانی . 18 محرم الحرام 1423هـ ق)

ج) نتیجه گیری:

1. مشاهیر تاریخ معاصرِ لاریجان فراوانند، (تعدادشان از 100 شخصیت نامی نیز در می گذرد)، اما ویژگی عمده‌ای که آیت الله حائری لاریجانی را از قریب به اتفاق آن‌ها متمایز می‌کند رویکرد قرآنی ایشان در ارآیت مباحث دینی است. به عبارت دیگر لاریجان مورخان شاخص، فقهای نامدار، عرفای برجسته، ادیبان شناخته شده و... کم ندارد، اما مفسرین قرآنی که اصالتا لاریجانی باشند بسیار محدودند و صاحب تفسیر المقتنیات الدرر تنها کسی است که مجموع 6666 آیات قرآن مجید را با زبانی روان، عمیق و خواندنی تفسیر نموده اند.

البته افراد محدودی از علمای لاریجانی در دو سده اخیر بوده اند که به تفسیر برخی از آیات قرآن مجید اهتمام ورزیده اند. مثلا «سید محمد علی بن سید مهدی حسینی تهرانی لاریجانی نیاکی» (م 1321 ه)، معروف به تیر فروش، یکی از اعیان کلامی و تفسیری قرن چهاردهم هجری می باشد. او 1 جلد تفسیر تحت عنوان تفسیر «آیات الائمه [26]» دارد که شرح و بیان و تاویل آیاتی که مربوط به ائمه و فضایل اهل بیت است و از طریق روایات و کلام به بررسی و تفسیر پرداخته است. این تفسیر در سال 1316 در 342 صفحه وزیری در تهران چاپ سنگی گردیده است.(عقیقی بخشایشی: 1377، ص 255)

در سال‌های اخیر کتاب «سدره المنتهی فی تفسیر القرآن» از علامه حسن زاده آملی نیز منتشر شد. این تفسیر قرآن از مجموع آثار علامه توسط عده‌ای از شاگردانش استخراج شده است.در جلد اول این مجموعه که به تازگی منتشر شده، به تفسیر سوره های فاتحه الکتاب، بقره و نساء پرداخته شده است.این کتاب در 539 صفحه و ناشر این مجموعه انتشارات الف لام میم است.

شایسته است تا در این میدان خالی و مهم سایر اهالی قلم و پژوهش لاریجان راه این بزرگان را ادامه دهند. [27]

---

[26]) تفسیر دیگری تحت عنوان تفسیر آیات الائمه از سوی مفسری به نام میرزا علی نقی همدانی(م 1279 ق) با رویکرد عرفانی د ر اختیار است که در سال 1274 ق در یک مجلد به آیات مربوط به ائمه پرداخته است.(عقیقی بخشایشی- ج 4: 1377، ص 175)

[27]) در سالهای اخیر از نگارنده برخی کارهای قرآنی به صورت موضوعی(تفسیر موضوعی) و با رهیافتی عقلی و نقلی(قرآن به قرآن) منتشر گردیده است. مشخصات برخی از این آثار به قرار زیرند:
منصورنژاد، محمد (1388) جنگ روانی از منظر قرآنی، نشر جوان پویا
منصورنژاد، محمد (1385) دنیا در قرآن، نشر جوان پویا
منصورنژاد، محمد(مرداد 1384) هدایت در قرآن، دوهفته‌نامه‌ی گلستان قرآن، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (مرکز توسعه و ترویج فعالیتهای قرآنی)، ش 213.

2. بزرگداشت آیت الله حائری لاریجان و برگزاری نشست، همایش و ... ویژه ایشان در لاریجان می‌تواند منشا برکات فراوان برای بخش باشد، همانگونه که، ترجمه فارسی تفسیر و نشر آن نیز می‌تواند از اقدامات شایسته قرآن دوستان باشد.

3. پیشنهاد می‌شود در جلسات قرآنی لاریجان، (استادان از این منبع بسیار سودمند بهره جسته و بر اساس آن نکاتی را برای علاقه‌مندان به فرهنگ قرآنی عرضه دارند.

منصورنژاد، محمد(1381) تأملی بر ارتباط موسی با دختران شعیب (الگوی قرآنی از رفتار معقول دو جنس مخالف)، منتخب اول همایش آسیب‌شناسی روابط دختر و پسر، بسیج دانشجویی دانشگاه پیام‌نور تهران.

منصورنژاد، محمد (بهمن 1377)جایگاه شورا در قرآن مجید، منتخب برای ارایه و چاپ در مجموعه مقالات همایش شوراهای اسلامی و مشارکت مردمی، وزارت کشور و پژوهشکده‌ی علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.

فهرست منابع

-ایازی، محمد علی(1387) المفسرون حیاتهم و منهجهم، ویرایش دوم، با اضافات، از یک جلد به سه جلد ، تهران، سازمان چاپ و انتسارات وزارت ارشاد اسلامی

-ایازی، محمد علی (1371) آشنایی با تفاسیر، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

-جعفری حمیدرضا (1382) شیخ محمد حسین زاهد، تهران، نشر دارالکتب الاسلامیه

-حائری طهرانی، سید میرعلی(1433 ق) تفسیر مقتنیات الدرر- المجلد الاول، قم، موسسه دار الکتاب اسلامی

-خرمشاهی، بهاء الدین(1364) تفسیر و تفاسیر جدید، تهران، سازمان انتشارات کیهان

-سیف اللهی، محمد حسن(1390) عبدِ کریم، قم، انتشارات نبوغ

-شهیدی صالحی، عبد الحسین(1381)تفسیر و تفاسیر شیعه جلد :1، قزوین، ناشر:حدیث امروز

-طهرانی، آقا بزرگ(بی تا) الذریعه الی تصانیف الشیعه- ج 22 ، بیروت، دار الاضواء(چاپ دوم)

-طهرانی، آقا بزرگ(1404 ق) طبقات اعلام الشیعه- نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، مشهد، دار المرتضی(طبعه الثانیه)

-عقیقی بخشایشی،احمد (1377) طبقات مفسران شیعه- ج چهارم، قم، دفتر نشر نوید اسلام(چاپ دوم)

-مداحی آملی، محمد رضا (1377) اختران جاوید: مشاهیر آمل، بابل، انتشارات مبعث

-مطهری، مرتضی (1368) آشنائی با قرآن 7 (تفسیر سوره های صف، جمعه، منافقون، و تغابن) تهران، انتشارات صدرا

-هزار، علی رضا (1382) دانشمندان و مشاهیر حرم حضرت عبدالعظیم حسنی و شهر ری-ج1، قم، سازمان چاپ و نشر دار الحدیث

گزارش رساله دانشجویی: شرح حال آراء و آثار عارف گمنام حاج حبیب الله شاکر آملی

علی محمد غلامرضا زاده[28]

رساله یاد شده در یک مقدمه و چهار فصل تحت عناوین زیر سازماندهی شده است:

فصل اول: زندگینامه و خدمات فرهنگی شاکر؛ فصل دوم: تفاسیر و حواشی شاکر بر کتاب، سنت و عترت؛ فصل سوم: آرا و اندیشه های عرفانی شاکر؛ فصل چهارم: مسایل اجتماعی، مواعظ، حکم و قصص.

شاکر که اهل سلوک شبانه، روزه داری، خدمت به مردم (در مقطعی به عنوان شهردار آمل) و ... بود، انس فراوان با کلام امیرالمومنین داشت و صاحب اشعار طولانی نهج البلاغه منظوم بود. آثار این مرد بزرگ که عمدتا خطی است، اکثر

[28] استاد راهنما هادی وکیلی

استاد مشاور محمد تقی فعالی

دانشگاه آزاد واحد تهران، علوم و تحقیقات، سال 1382

هنوز منتشر نشده است. از اشعار او در این منظومه ها به نظم کشاندن پرسش صعصعه ابن صوحان از حضرت امیر در ادامه به عنوان شاهد می‌آید:

کرد از مولی علی ذوالکمال — صعصعه فرزند صوحان این سوال
که به من گو ای بَری از کُل شر — تو مقـــاما برتـری یا بوالبـشر
گفت باشد خودستایی گر قبیح — حق ولکن طبـق فرمان صریح
گفت هر نعمت که بخشیدت خدا — با حدیثش شکـر آن را کـن ادا
آری آری مـــن ز آدم برتـــرم — کاو چو جسم است و بجسمش من سرم
صعصعه گفتش اَیا شاه جلـیل — بهر این دعـوا بیان فرما دلیل
گفت حق او را ز اکل یک ثمر — نهی کرد و وی بچیدش از شجر
خورد از آن و بِدَر شد از جنان — لیک بهرم خالق روزی رسان
کرد آن را رزق پاکی و حلال — من برای قـرب حی لایـزال
نه ز گندم خورده و نی می خورم — تا که اکـل آن نریزانـد پرم
چون کرامت جمله بر تقوی بود — زین سبب قدرم از او اولی بود

صاحب رساله خاطره ای از دیدار با آیت الله حسن زاده آملی در دی ماه 1380 را نقل می کنند که از ایشان در باره حبیب الله شاکر پرسش نموده و ایشان از جمله فرمودند: آن بزرگوار مرحوم شاکر معلم بود، مفسر بود، سه چهارم قرآن را حفظ بود. پدرشان محمد قلی ذره و مادرشان گوهر ملک. سر درب منزلش نوشته بود: دارالشکر شاکر واقع در اسپه کلای آمل. زادگاهش روستای اسک لاریجان بود. شاکر خوش زیست. اگر به تور درس و بحث و حوزه می خوردند، خوب رشد می کردند... بنا به وصیت خودشان زیر پای مادر عزیزش او را دفن نمودند به لحاظ

سخن پیامبر که بهشت زیر پای مادران است. او که در 1354/6/11 رحلت فرمودند، دستور داد این چند بیت را روی سنگ مزارش بنویسند:

زیر این خاک آنکه پنهان است
شاکر شاعر سخندان است
چونکه او بود حافظ قرآن
مدفنش مخزنی ز قرآن است
من آن ابر خشکم که بارش ندارد
گناهم حدود و شمارش ندارد
وصیت ندارم که شاکر ز دنیا
اموری ضرور نگارش ندارد
بجز مغفرت جویی از رب غافر
به خلق خدایش سفارش ندارد

نگاهی به اوضاع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و زمین‌داری لاریجان در دوره قاجاریه

رضا هومند[29]

مقدمه

قبل از هر چیز لازم است بدانیم هدف از این پژوهش چیست و انجام آن چه سود و فایده‌ای دارد؟ هدف از انجام این تحقیق و نوشتن این مقاله در درجه اول برای نگارنده، ادای دینی است که به سرزمین آباء و اجدادی‌اش لاریجان دارد و در درجات بعد، کالبد شکافی و تجزیه و تحلیل تاریخ معاصر ناحیه‌ای کهن، اساطیری و تاریخ‌ساز در خطه دارالمرز به نام لاریجان می‌باشد.

در این مقاله، نگارنده تلاش دارد با کنکاش در اسناد و منابع تاریخی ایران در دوره قاجار و هم‌چنین سفرنامه‌هایی که اروپاییان در دوره قاجار در خصوص سفر به لاریجان نوشته‌اند، به وضعیت زندگی مردم لاریجان و شرایط اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و فرهنگی آنان در طول دوران 130 ساله سلطنت قاجاریه پی

[29]. کارشناس ارشد تاریخ

برده و دوستان و به‌ویژه علاقه‌مندان به منطقه لاریجان را با گوشه‌هایی از آداب و سنن و نحوه زندگی اجداد و نیاکان خود آشنا سازد.

در خصوص سابقه و ضرورت انجام این تحقیق، لازم است بدانیم که متأسفانه با وجود میل و علاقه فراوان ساکنین لاریجان به دانستن تاریخ سرزمین خود و شرایط زندگی نیاکانشان و هم‌چنین با توجه به انبوهی از کتاب‌های تاریخی، دست نوشته‌ها، سفرنامه‌ها، داستان‌ها و روایت‌ها و نقل‌قول‌هایی که سینه به سینه توسط اهالی این ناحیه حفظ و اکنون به نسل ما رسیده‌است، هنوز پژوهش جامعی که درخور و شایسته تاریخ و فرهنگ این سرزمین باشد، انجام نشده‌است. امید است که این پژوهش گامی هر چند کوچک، در راستای آشنایی با زندگی و سرگذشت پیشینیان ما بردارد. چرا که در قرآن کریم، احادیث پیامبر (ص)، ائمه (س) و سایر بزرگان و اندیشمندان، مکرراً به مطالعه و کنکاش درباره تاریخ سرزمین‌های مختلف و سرگذشت پیشینان تأکید شده است.

اوضاع اجتماعی لاریجان در دوره قاجاریه

صحبت از اوضاع اجتماعی ایران در دوره قاجاریه بحثی عظیم و به قولی مثنوی هفتاد من است، که خارج از مقوله ماست. اما در مورد وضعیت اجتماعی منطقه لاریجان در دوره قاجاریه باید گفت که تفاوت چندانی با سایر ولایات و نواحی ایران نداشت. مردم این ناحیه از لحاظ رفاه اجتماعی هم‌چون اهالی سایر نواحی کشور در وضع بدی زندگی کرده و از امکانات آسایشی ابتدایی هم‌چون امنیت، راه ارتباطی، وسایل حمل و نقل، آب تصفیه شده، امکانات بهداشتی و درمانی و ... بی‌بهره بودند، ضمن این‌که شرایط دشوار طبیعی و اقلیمی لاریجان و نیز

دشواری‌های زندگی ایلی و کوچ نشینی، آن هم با توجه به صعب‌العبور بودن کوه‌های منطقه بر این سختی‌ها می‌افزود. گرچه ساکنین لاریجان از حیث خوراک، پوشاک و مسکن چندان در تنگ‌دستی نبودند، اما به طور کلی زندگی دشواری داشتند. در واقع روند تخریب مناطق روستایی که پس از سقوط صفویه آغاز شده بود، در دوره قاجار نیز ادامه یافته و شاهان قجر به ندرت به رونق مناطق روستایی، احیای کشاورزی، بازسازی شبکه آبیاری دهات، راه‌سازی و رسیدگی به سایر مشکلات معیشتی روستاییان توجه نشان می‌دادند و اگر هم معدود اقدامات عمرانی از سوی حکومت در مناطقی مانند لاریجان انجام می‌گرفت (هم‌چون تعمیر و بازسازی راه هراز)، در حقیقت با هدف رفاه حال شاه و درباریانی بوده که تابستان‌ها برای تفریح به آن‌جا سفر می‌کردند.

از اظهارنظرهای اروپاییان و ایرانیانی که راجع به مشاهداتشان در لاریجان چیزی نگاشته‌اند، چنین برمی‌آید که علی‌رغم رکود نسبی روستانشینی در ایران در دوره قاجار، روستاهای لاریجان در این دوره از جمعیت و رونق قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده و اکثراً دارای چند مسجد، حسینیه و تکیه، گرمابه، مکتب‌خانه و کاروان‌سرا بوده‌اند. بدیهی است رونق و شلوغی این روستاها بیشتر مربوط به ماه‌های گرم سال بوده و در دیگر ایام سال، تنها یک سوم اهالی در روستاهای لاریجان می‌ماندند. رابینو جمعیت لاریجان را 4 تا 5 هزار نفر دانسته و عنوان داشته که حدود سه چهارم آن‌ها در فصل زمستان به آمل و سایر قشلاق‌های مازندران می‌روند. (ه.ل رابینو، سفرنامه مازندران و استرآباد، ص 76)

اعتضاد السلطنه، از مورخین و نویسندگان عصر ناصرالدین شاه، به آبادانی و رونق قصبات لاریجان اشاره نموده و به عنوان مثال روستای رینه را بسیار آباد و دارای 200 خانوار دانسته که پر از مسافران ایرانی و اروپایی است که برای صعود به دماوند، استفاده از آب‌گرم درمانی رینه و لذت بردن از طبیعت زیبای آن به آن-جا رفت‌وآمد می‌کنند. وی هم‌چنین روستای اَسک را حاکم‌نشین لاریجان و دارای 500 خانوار و 4 هزار نفر جمعیت دانسته‌است. (نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه، ص 336)

در خصوص روستای اسک و حکومت لاریجان در دوره قاجار باید گفت، که در طول دوره قاجاریه حکومت لاریجان و آمل و ...، و فرماندهی فوج دلاور لاریجان، در یَد با کفایت خاندان سرداریه اسک، یعنی امیر مکرم و اجدادش (میرزا محمد خان لاریجانی معتمد الحرم، عباسقلی خان و غلامعلی خان معروف به عباسقلی خان ثانی) بوده است.

در خصوص آبادانی و رونق لاریجان در دوره قاجار روایات زیادی در دست است. ناصرالدین شاه در سفرنامه‌اش به کرات، دهات لاریجان را آباد و معتبر توصیف کرده و هم‌چنین اظهار داشته است که اردوی سلطنتی را می‌توان به‌راحتی در این روستاهای خوش آب و هوا برپا نمود. (همان ، صفحه 325)

اعتمادالسلطنه هم دهکده اَسک را پر جمعیت و دارای چندین و چند محله آباد به نام‌های درزی محله، رئیس محله، قادی محله، امیر محله و ... و رینه را نیز دارای محلات زیاد به نام‌های سالار محله، گرجی محله، کفش‌گر محله، کرد محله، منصور محله و ... دانسته‌است. (همان، صفحات 269 و 270)

بی‌تردید آن‌چه که بر رونق روستاهای لاریجان می‌افزود، اهمیت جغرافیایی این ناحیه بود، زیرا که نزدیک‌ترین راه مواصلاتی پایتخت به ایالت مازندران به‌شمار می‌رفت و مهم‌تر از آن، از جاذبه گردشگری لاریجان نیز به شمار می‌رفت که بسیاری از درباریان، اشراف، نمایندگان، سفرا، سیاحان و کوهنوردان اروپایی و غیر اروپایی را به آن‌جا می‌کشاند. در اکثر سفرنامه‌ها، خاطرات و یادداشت‌های روزانه این دوره به زیبایی‌ها و دیدنی‌های طبیعی این دیار هم‌چون چشمه‌های جوشان، آبشارهای زیبا، قله زیبای دماوند، رودهای خروشان و هوای خنک و دل‌پذیر لاریجان در تابستان اشاره شده که هر بیننده را مبهوت خود می‌کرده‌است. سفرنامه مادام کارلا سرنا، بانوی ایتالیایی که در سال 1294ه.ق تک‌وتنها به لاریجان سفر کرد و با ظرفت و نازک‌خیالی زنانه‌اش به توصیف این ناحیه پرداخته است، نمونه خوبی از این دست است. او روستای اسک را که دارالحکومه لاریجان بوده و در کنار رود خروشان هراز قرار دارد، به آمفی تئاتری زیبا تشبیه نموده که چشم‌اندازی رویایی داشته‌است. (کارلاسرنا، سفرنامه مادام کارلاسرنا، آدم‌ها و آیین‌ها در ایران، صفحه 54)

یکی از ویژگی‌های مهم اخلاقی و اجتماعی اهالی لاریجان در دوره قاجار، مهمان‌نوازی آنان است که از چشمان مورخین و سیاحان دور نمانده و هم‌چنین در رونق گردشگری این ناحیه بی‌تأثیر نبوده‌است و اکثر آن‌ها به این ویژگی اخلاقی ساکنان لاریجان اشاره کرده‌اند. (مادام مری شیل، خاطرات لیدی شیل– صفحه 244)

از دیگر دلایل رونق نسبی لاریجان و تعدد کاروان‌سراهای بین راهی در آن در دوره قاجار، یکی وجود آب‌گرم‌های متعدد با خواص درمانی اعجاب‌انگیز است که نظر شاه، درباریان و بسیاری از پزشکان، جهان‌گردان و بیماران اروپایی را نیز به خود جلب نموده‌بود. محمد شاه قاجار نیز که در سال 1258ه.ق به درد مفاصل و نقرص دچار شده‌بود، به آب‌گرم لاریجان رفته و آن‌قدر در چمن دریوک در نمارستاق لاریجان استراحت کرد، تا بهبودی حاصل شد. (رضا قلی خان هدایت، روضه الصفا، جلد 15، صفحه 8288)

ناگفته نماند حمام‌هایی نیز توسط عده‌ای از درباریان و اشراف پایتخت جهت رفاه حالشان در آب‌گرم لاریجان ساخته شده‌بود. (افضل الملک رکن الاسفار، ص81)

دشت لار در بلوک بالا لاریجان، محل پرورش بیش از هزار مادیان ایلخی (اسب‌های سواره نظام حکومتی) بود که توسط مهترهای سلطنتی پرورش می‌یافتند و شاهان قاجار علاقه خاصی به آن‌ها داشتند و گه‌گاه برای سرکشی از آن‌ها و به اصطلاح، دیدن از اسب‌ها به لاریجان می‌آمدند. (دکتر فووریه، سه سال در دربار ایران، صفحه21)

بدیهی است که ارسال محصولات مازندران نظیر برنج، هیزم، زغال، سبزی، مرکبات و ... به پایتخت که عموما از طریق لاریجان انجام می‌شد نیز، بر رونق این ناحیه می‌افزود.

معیشت و نوع زندگی اهالی لاریجان در دوره قاجار

درباره نوع معیشت مردم لاریجان باید گفت که با توجه به زندگی کوچ‌نشینی اغلب سکنه لاریجان، که تابستان‌ها در لاریجان بودند و زمستان‌ها به آمل و دشت‌های اطراف کوچ می‌کردند، شغل اول آن‌ها دامداری محسوب می‌شد. خانوارهای روستایی در کنار آن به زراعت و باغداری نیز اشتغال داشته و معیشت خود را از این طریق تأمین می‌نموده‌اند. بر اساس یافته‌ها و شنیده‌های ما در سفرنامه‌ها و کتب تاریخی، بیشتر اهالی لاریجان به کشت گندم، غلات و درختان میوه و پرورش حیوانات اهلی مشغول بوده‌اند. عده قابل توجهی نیز هم زمان به نظامی‌گری اشتغال داشته و از راه خدمت در فوج لاریجان امرار معاش می‌نمودند.

صنایع دستی هم‌چون حصیربافی، گلیم‌بافی، بافت شمد و چادرهایی به نام چوخا، باشلق، نمد و جوال نیز در لاریجان رواج داشته و در سفرنامه‌های این دوره به بافت انواع البسه پشمی برای محافظت از سرمای لاریجان اشاره شده‌است. ظاهرا مردم لاریجان در خراطی و کار با چوب هم هنرمند بوده‌اند، ضمن این‌که با توجه به سفرنامه‌های این عصر، به طور حتم عده‌ای نیز به واسطه وجود معادن آهن، زاج، گوگرد و ...، در لاریجان کسب درآمد می‌کردند. (مری شیل، خاطرات لیدی شیل – ص249)*(ژوبر، مسافرت در ارمنستان و ایران، ص 349)

ملگونف، سیاح روسی، معتقد است اهالی لاریجان هر ماه یک یا دو بار، ازکوه دماوند بالا رفته و گوگردهای آن را جمع آوری کرده و آن را به سرتاسر ایران صادر می‌کنند. (ملگونف، کرانه‌های جنوبی دریای خزر- ص 51)

دکتر فووریه، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه نیز که بارها برای تفریح و استفاده از آب‌گرم به لاریجان آمده، بیان داشته است که اهالی لاریجان تابستان‌ها برای جمع نمودن گوگرد به دهانه دماوند رفته و از گوگرد برای مصارف شخصی و ساخت باروت استفاده می‌کنند. (فووریه، سه سال در دربار ایران– ص173)

بدیهی است جاذبه گردشگری لاریجان در دوره قاجار که به خاطر وجود آب‌گرم، کوه دماوند، ییلاق‌های باصفا، زیبایی منحصر به فرد، آب‌وهوای لطیف آن و البته مهمان نوازی اهالی آن هم، خود به نوعی از راه‌های کسب درآمد برخی سکنه آن در دوره قاجار به شمار می‌آید.

همان‌طور که می‌دانیم، بسیاری از اهالی لاریجان به خاطر شرایط تاریخی و اهمیت نظامی منطقه در طول تاریخ، نظامی بوده‌اند و در سربازخانه‌های لاریجان در اسک، رینه و ... خدمت می‌کردند. آن‌ها از حکومت مرکزی جیره و مواجب می‌گرفتند و در هنگام بروز شورش‌ها و حمله دشمنان خارجی مثل روسیه، عثمانی و ... به جبهه‌های جنگ اعزام می‌شدند.

از جمله دردسرهای سکنه لاریجان در دوره قاجار، همان روحیه کوهستانی یعنی سلحشوری و سرکشی آنان بود که اولاً سبب می‌شد این ناحیه در برخی ادوار (هم‌چون دوره‌ی به قدرت رسیدن آغا محمد خان و یا دوره تقابل امیر مکرم با دولت مشروطه) دست‌خوش تهاجم، تجاوز، غارت و چپاول شود و یا این‌که مانند سایر ادوار، مردان جنگی لاریجان همواره به دور از دیار و اقوام خود در مأموریت‌های نظامی به سر برند.

از دیگر مشکلات زندگی ساکنین لاریجان در این دوره می‌توان به نبود راه مناسب و هموار در لاریجان اشاره کرد که تقریبا تمامی کسانی که در این دوره قدم به لاریجان گذاشته‌اند، از دشواری‌های عبور و مرور در آن سخن رانده‌اند. شیوع بیماری‌های مُسری هم‌چون طاعون، وبا و ... نیز از دیگر مصائب زندگی سکنه لاریجان بود که مورخین و سفرنامه‌نویسان به برخی موارد آن در دوره قاجاریه اشاره کرده‌اند. ظاهراً در سال 1247ه.ق (اواخرسلطنت فتحعلی شاه) مرض طاعون بسیاری از نقاط مازندران از جمله لاریجان را فرا گرفته و عده‌ای را به کام مرگ کشانده‌است؛ به همین علت فتحعلی شاه مالیات مردم مازندران را در آن سال عفو نمود. (فریزر، سفرنامه فریزر، معروف به سفر زمستانی- ص 537 و 538)

مؤلف تاریخ مازندران نیز به شیوع وبا در سال‌های 1310 و 1321ه.ق، در لاریجان و نواحی اطراف آن اشاره کرده و بیان داشت که مردم بیچاره‌ای که فاقد بهداری و پزشک بوده‌اند، برای نجات خود، دست توسل به ائمه اطهار (ع) دراز کرده و در روستاها روضه خوانی می‌کردند. (اسماعیل مهجوری، تاریخ مازندران، ج2، ص326)

اعتمادالسلطنه نیز به شیوع وبا در سال 1310 ه.ق اشاره و اظهار داشته‌است که در طول دو ساعتی که وی در اسک حضور داشته، هفت نفر در اثر ابتلا به وبا مردند، که چهار نفرشان مرد بوده‌اند. وی در ادامه بیان داشته که بعد از مدت کوتاهی، هیچ اثری از وبا در اسک مشاهده نشده و در عوض این بیماری به روستای نیاک سرایت کرده‌بود و در واقع همین موضوع باعث شده‌بود که

ناصرالدین شاه که در آن زمان در دشت لار اردو زده بود و قصد عزیمت به لاریجان را داشت، از ماندن در لاریجان منصرف شود و به فیروز کوه برود. (نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه، ص 255)

علاوه بر شیوع بیماری، سایر بلایای طبیعی نیز بر زندگی ساکنان لاریجان تأثیرگذار بوده است. از مهم‌ترین آن‌ها رانش کوه‌های لاریجان و فرو رفتن برخی روستاها در دل زمین است که به دو مورد از آن در دوره قاجار اشاره شده‌است. یکی رانش کوه‌های اطراف روستای گزنک و جابه‌جا شدن این روستا و دیگری نیز فرو رفتن یکی از دهات‌های بخش بایجان در زمین و در مجاورت قریه بوالقلم است. (نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه، صفحات 284 و 327)

کمبود آب نیز از جمله مشکلات اهالی لاریجان محسوب می‌شد که اسنادی درباره اختلافات اهالی بر سر سهم آب روستاها موجود است. مؤلف کتاب آشنایی با رینه نیز به یک مورد اختلاف بر سر آب قریه رینه در زمان محمد شاه قاجار اشاره کرده‌است، که موجب درگیری و قتل تعدادی از اهالی شده و در نهایت با میانجی‌گری میرزا احسان نامی که از سوی دربار فرستاده شده‌بود، حل شد. (منصورنژاد، آشنائی با رینه، ص 64)

نظام زمین‌داری در لاریجان

همان‌طور که می‌دانیم، یکی از بارزترین ویژگی‌های اجتماعی ایران، نظام طبقاتی مبتنی بر رابطه ارباب و رعیت بود. در لاریجان نیز که دارای بافتی روستایی و غیر شهری بوده است، مانند سایر نقاط، دو طبقه حاکم و محکوم وجود داشت. طبقه حاکم، همان ملاکین متنفذ محلی و صاحبان اقطاع بودند که از دیرباز دارای

قدرت و زمین بوده و بیشتر املاک حاصل‌خیز و روستاهای لاریجان را در اختیار داشتند. بدیهی است که بخشی از این املاک در دست حکام موروثی لاریجان که فرماندهی فوج را نیز برعهده داشته و از خانواده سرداریه اسکی بودند، قرار داشت و سایر املاک لاریجان نیز عمدتاً به صورت تیول به دیگر صاحب منصبان فوج و اربابان محلی و حتی تعدادی از روحانیون محلی واگذار شده بود.

در واقع همان‌طور که گفته شد شاهان نالایق قاجار که بیشتر به عیش‌ونوش خود توجه داشتند تا سر و سامان دادن به اوضاع مملکت. آن‌ها ترجیح می‌دادند هر روستا یا منطقه را در قبال دریافت مبلغی معین، به عنوان تیول در اختیار حکام و فئودال‌ها قرار دهند. به اعتقاد ملگونف که در دوره ناصرالدین شاه به لاریجان و سایر نقاط مازندران سفر کرده، روستاهای این دیار اربابی بوده و از طرف حکومت به افراد اجاره داده می‌شد و به دو دسته تقسیم می‌شدند: یا خالصه بودند که بصورت تیول داده می‌شدند و یا موقوفه که طبق شرع، به روحانیون واگذار شده بودند. شاه هر وقت که مایل بود تیول را از فردی که از چشمش افتاده بود، پس می‌گرفت و به فرد دیگری که خوش خدمتی کرده بود، واگذار می‌کرد و تنها از املاک وقفی بهره‌ای نمی‌برد. ملگونف در ادامه بیان داشت هرکس که پول بیشتری برای اجاره کردن روستا یا املاک وسیع به حکومت می‌داد، ارباب آن ناحیه می‌شد و در آن صورت سکنه روستا رعایای او محسوب می‌شدند. (ملگونف، کرانه‌های جنوبی دریای خزر، ص 254)

ملاکین بزرگ و خرده ملاکان لاریجان همگی دارای اصل و نسبی لاریجانی بوده و وابستگی ایلی و طایفه‌ای با رعایای خود داشتند و به ندرت پیش می‌آمد که

املاک لاریجان به شخصی غیر لاریجانی واگذار شود. در خصوص کثرت املاک و روستاهای متعلق به عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی در لاریجان و البته درآمل، بارفروش، مشهدسر (بابلسر)، محمود آباد و سایر نواحی مازندران، شواهد زیادی در دست است. (مکنزی، سفرنامه شمال-ص 103) * (نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه، ص 167)

در واقع این روستاها از تیول وی و سایر صاحب منصبان فوج لاریجان به شمار آمده و هر یک از سرکردگان و بزرگان این فوج صاحب یک یا چند روستا در لاریجان و آمل بودند. ناصرالدین شاه در سفرنامه‌اش، روستای شاه زید لاریجان را مِلک عباسقلی خان لاریجانی و کومه کلا (کوم کلا) را ملک حسن سلطان امیری (از تیره امیری لاریجان که از صاحب منصبان این فوج بود) دانسته است. (نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه، ص167)

روستای زیبا و پرجمعیت اسک نیز منطقه حاکم‌نشین لاریجان بود و عباسقلی خان لاریجانی و خاندانش اهل همین روستا و از طایفه اَسکی بودند. (همان-کلنل برسفرد لوات، استرآباد نامه- ص 232- مری شیل، سفرنامه مادام ماری شیل، ص54)

لازم به ذکر است سایر بزرگان و صاحب منصبان لاریجان (افراد سرشناس غیر نظامی هم‌چون خاندان نوایی و اربابان محلی) نیز روستاهایی را در لاریجان، آمل و ... به عنوان تیول و ملک شخصی در اختیار داشتند، همانگونه که دهستان پرجمعیت اَلمدِه (در نزدیکی شهر نور)، تیول مهدی قلی خان پسر میرزا فضل الله خان نوایی لاریجانی، نائب ایشیک آغاسی ناصرالدین شاه، و روستای آباد و معتبر

سرخه رود محمودآباد، تیول ورثه مرحوم احمد خان نوایی لاریجانی (که در فصل بعد به شرح حال وی می‌پردازیم) بوده است، هم‌چنین روستای بازیارکلا را حاج صادق لاریجانی، ترک کلا را میرزا نصرالله و دشت سر و رودبار را ملا عباس اسکی از بزرگان و علمای لاریجان در اختیار داشته اند. (نوری، سفرنامه ناصرالدین شاه، ص168)

میرزا محمد خان سرتیپ لاریجانی معروف به امیر مکرم نیز بزرگ‌ترین زمین‌دار و فئودال منطقه در دوره مظفرالدین شاه، محمدعلی شاه و احمد شاه به حساب می‌آید. امیر مکرم از لحاظ قدرت نظامی و نفوذ سیاسی در مازندران با محمد اسماعیل خان امیر تومان (امیر مؤید)، فرمانده فوج دلیر سوادکوه رقابت داشته و از بابت ثروت و مکنت نیز، با فئودال‌های معروف مازندران هم‌چون سردار جلیل (سالار مکرم) و محمد ولی خان تنکابنی برابری می‌کرد. (مهجوری، تاریخ مازندران، جلد2، صفحه326) * (کتاب آبی، گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه، جلد 5، صفحه56)

شواهد تاریخی زیادی درباره املاک و دارایی‌های امیر مکرم در دست است که بیشتر این املاک در لاریجان، آمل، بارفروش و حتی استرآباد (گرگان) قرار داشتند و بسیاری از روستاهای حاصل‌خیز این نواحی، تیول او به حساب می‌آمدند. امیر مکرم علاوه بر املاک، منازل و باغ‌های زیبا و اعیانی در تهران و مازندران، عمارت‌های زیبا و باشکوهی نیز در ییلاق های خوش آب و هوای لاریجان هم‌چون رینه (افضل الملک، رکن الاسفار-ص 83)، اسک، آب‌گرم (عمارت معروف به خانه امیری)، (رکن الاسفار، ص 82، کتاب آبی، ج4،

ص937)، علی‌آبادِ پنجابِ دلارستاق (عمارت کلاه فرنگی)، رزکه (رکن الاسفار، ص 76) و ... برای خود و همسرانش ترتیب داده و بنا به رسم قدیمی اهالی لاریجان، ماه‌های گرم سال را در این ییلاق‌ها گذرانده و به امور لاریجان و فوج آن رسیدگی می‌کرد.

اکثر افسران و صاحب منصبان فوج لاریجان از طایفه اسک و از تیره سرداریه (که بعدها به خاندان‌های امیر مختاری، درزی و ... تقسیم شدند)، از خویشاوندان امیر مکرم بوده‌اند. البته از سایر طوایف لاریجان هم‌چون دلارستاقی، بهرستاقی و امیری نیز سرکردگان و سربازان زیادی در این فوج خدمت می‌کردند. با پایان یافتن تابستان و آغاز فصل سرما، امیر مکرم همانند عده زیادی از اهالی لاریجان به همراه خانواده و خدمتکارانش و نیز بخش قابل ملاحظه‌ای از افراد فوج لاریجان، به منازل مجللش در آمل و اوجی آباد (مقر زمستانی سرداران لاریجان) و یا بار فروش، تهران و ... رفته و امورات لاریجان و اداره سربازخانه آن‌جا را به سایر سرکردگان فوج هم‌چون علی‌آغا یاور (داماد امیر مکرم)، مهدی سلطان دلارستاقی و ... می‌سپرد. (ترکمان، اسناد امیرمؤید سوادکوهی، تهران، نشر نی، 1378– ص 88)

همان‌طور که ذکر شد، بزرگ ملاکین و خرده‌ی فئودال‌های لاریجان در دوره قاجار، همگی اصل و نسب لاریجانی داشتند. از این رو ملاکین لاریجان تعدی و تجاوز کمتری به کشاورزان و رعایای تحت امر خود می‌نمودند و اسناد به جای مانده نیز گواه این مدعاست. حاکمان لاریجان نیز که (به جز سیف الملک) همگی اهل همین ناحیه و از طایفه اسکی بودند، به برقراری نظم و امنیت در منطقه و

راضی نگه داشتن افراد ایل لاریجان توجه داشتند، البته بیشتر حاصل دست‌رنج طبقه محکوم بر اساس سنت دیرینه در اختیار اربابان محلی قرار می‌گرفت و سیستم ارباب-رعیتی مبتنی بر اعمال زور و سخت‌گیری بر رعایا و کشاورزان بود.

مؤلف تاریخ مازندران معتقد است که در اواخر سلطنت قاجار، سه ملاک بزرگ در مازندران وجود داشت. (امیر مکرم لاریجانی، سردار جلیل در ساری و محمد ولی خان تنکابنی در تنکابن و گیلان) که این ملاکین بزرگ، سایر اعیان و سرکردگان و ملاکان کوچک، روستاییان را بنده زر خرید خود دانسته و برای تهدید و تنبیه رعایا چوب و فلک و کند و زنجیر هم داشته و حتی در زمان مقتضی آنان را به عنوان گناهکار داغ می‌کردند، اما پس از انقلاب مشروطه، روستاییان جان تازه‌ای گرفته و روش ناگوار پیشین به نسبت بهبود یافت. (اسماعیل مهجوری، تاریخ مازندران، ج2، ص326)

در دوره قاجار اکثر زمین‌ها یا از سوی دولت به صورت اقطاع به رجال نظامی، دیوانی و حتی روحانیون منطقه داده می‌شد و یا این‌که به طور موروثی به افراد منتقل می‌شد و گاه نیز حاکم منطقه با استفاده از قدرت و نفوذ خود ملکی را به زور تصاحب می‌کرد. ملاکین ضمن بهره‌کشی از روستاییان و رعایای خود مسئول رسیدگی به امور آنان نیز بودند و همان‌طور که اشاره شد، از آن‌جایی‌که اربابان و ملاکین لاریجان خود عضوی از طوایف لاریجان بوده و تعصب ایلی داشتند و عمدتا نیز با رعایای خود هم طایفه بودند، اهتمام نسبتا زیادی برای آباد نمودن روستاهای لاریجان می‌نمودند. اسناد زیادی در خصوص ساخت و مرمت پل‌ها، راه‌های ارتباطی و نهرهای قصبات مختلف لاریجان توسط حکام این منطقه و سایر

سرکردگان و متنفذین محلی در این دوره در دست است؛ از جمله ساخت چندین پل (هم‌چون پل‌مون) و آباد کردن چندین ده و مرتع توسط عباسقلی‌خان و امیرمکرم لاریجانی. (ناصرالدین شاه، افضل الملک و اعتماد السلطنه به اهتمام عباسقلی خان در تعمیر نهر نمد جوق اشاره کرده‌اند.) (مصطفی نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه،ص 326.)

اعتضاد السلطنه که در سال 1297ه.ق جهت استفاده از آب‌گرم رینه و درمان درد مفاصل خود به لاریجان سفر کرده‌بود، به پلی سنگی در ناحیه بند بریده یا همان بامشی بند اشاره کرده که سردار سابق لاریجان یعنی عباسقلی‌خان سردار لاریجانی و یا پسرش عباسقلی‌خان ثانی آن را ساخته‌اند. (همان، ص328)

بافت طایفه‌ای لاریجان در دوره قاجار

یکی از ویژگی‌های اجتماعی عمده لاریجان در دوره قاجار، بافت طایفه‌ای آن بود. سکنه لاریجان از دیرباز دارای تیره‌ها و طایفه‌های متعدد بوده و هر یک از این طوایف بر اساس منطقه محل سکونت خود، هویت، اعتبار و پیشینه فرهنگی مشخصی داشته و در کنار تعصب ایلی، تعصبات طایفه‌ای را نیز دارا بوده‌اند. در واقع هر طایفه لاریجان، مربوط به یکی از روستاها و یا بخش مشخصی از بلوک چهارگانه لاریجان (بالا لاریجان، امیری، بهرستاق و دلارستاق) بوده و افراد هر طایفه با یک‌دیگر نسبت عشیره‌ای و خویشاوندی داشتند و فعالیت‌های اجتماعی خود نظیر کوچ، مراسمات مذهبی و آئینی و ... را به صورت طایفه‌ای انجام می‌دادند. از مهم‌ترین طوایف لاریجان می‌توان به طایفه اسکی، نیاکی، بهرستاقی، دلارستاقی، نوایی، رینه‌ای، ایرایی، شاهاندشتی، امیری، لاسمی و ... اشاره کرد.

هیبت‌الله بیانی در اثر ارزشمندش (رمز پیروزی حق) به طوایف آمل پرداخته و اشاره نموده‌است که بیشتر مردم آمل سکنه لاریجان بوده که تابستان‌ها به ییلاقات خود در لاریجان رفته و در هر دو طرف علایق ملکی دارند و مابقیِ اهالی آمل از سه طایفه غیر لاریجانی یعنی آملی، نوری و هاشمی هستند. جالب این‌که همان‌طور که هریک از طوایف لاریجان ییلاق‌های مستقل و شناخته شده‌ای دارند، در شهر آمل نیز هرکدام دارای محله‌ای جداگانه و مخصوص به خود بوده‌اند که امروزه نیز هنوز نام همان طایفه بر محله‌های این شهر به یادگار مانده‌است، هم‌چون نیاکی محله، اسکی محله (اسپه‌کلا)، مشایی محله، هارون محله (ایرایی محله) و ... . بیانی در بیان این طوایف به خصلت‌های عمومی آن‌ها نیز اشاره نموده است. او دارستاقی‌ها را به متانت، رینه‌آیت ا و شاهاندشتی‌ها را به دانش و امانت، اسکی‌ها را به حیلت، آملی‌ها را به سیاست، نوری‌ها را به سخاوت، مشایی‌ها را به ثروت، نیاکی‌ها را به سیادت و دیانت و ایرایی‌ها را به کمال و معرفت مشهور دانسته است. البته این توصیف او خالی از اشکال نیست. (هیبت الله بیانی، رمز پیروزی حق، ص 13)

اوضاع فرهنگی اهالی لاریجان در دوره قاجاریه

برای دانستن اوضاع تاریخی یک ناحیه لازم است به اوضاع فرهنگی آن نیز توجه شود. همان‌طور که می‌دانیم در دوره قاجار در مناطق روستایی، ایلی و حتی مناطق شهری بیشتر نگاه‌ها معطوف به افق‌هایی بوده که وصول به آن‌ها معمولا با جنگ، ماجراجویی، خشونت و سلحشوری میسر می‌شده و تحصیل علم و معرفت، امری چندان ضروری به حساب نمی‌آمده است. از این رو تعداد افراد با سواد بسیار

اندک و برداشت مردم از فرهنگ و دانش و سواد، عموماً چیزی در حد میرزا بنویسی بوده‌است.

با توجه به وجود چنین شرایطی در اکثر نقاط ایلی و روستایی کشور، دیده می‌شود که در منطقه کوچک و کم جمعیت لاریجان (آن هم با آن شرایط اقلیمی و طبیعت خاص و دشوار)، دانشمندان و چهره‌های سیاسی، ادبی و فقهی زیادی در دوره قاجار سر برآورده و بسیاری از آن‌ها به مناصب رده بالای دیوانی هم‌چون وزارت، بیگلر بیگی، ملک الشعرایی، ملّا باشی دربار و ... رسیده‌اند. بسیاری از آن‌ها هم‌چون خاندان نوایی علاوه بر انجام خدمات دیوانی، از عالمان، ادیبان و شعرای بنام بودند که قبلاً اشاره شد.

هر چند در منطقه لاریجان نیز به دلایلی که در ابتدای این پژوهش عنوان شد، روحیه اکثریت ساکنان، روحیه‌ای نظامی و توأم با سرکشی و ماجراجویی بود و بیشترین تأثیرگذاری لاریجان در صحنه سیاسی دوره قاجار نیز به حضور نظامی فوج لاریجان در جنگ‌های ایران و روس و سرکوب شورش‌ها و ... مربوط می‌شود، اما با این‌حال فضای فرهنگی حاکم بر لاریجان در دوره قاجار را می‌بایست تا حدودی مناسب‌تر از نمونه‌های مشابه آن در سایر نقاط کشور دانست. چرا که ساکنین این ناحیه من حیث المجموع، علاقه و اهتمام زیادی به مقوله دانش و کتابت و به ویژه سواد دینی داشته‌اند. این امر از میان اسناد و مدارک تاریخی کاملا مشهود است، چنان‌چه ناصرالدین شاه اهالی لاریجان را اهل علم توصیف کرده (نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه– ص325) و مادام مری شیل، زنان

روستای اسک از جمله همسر عباسقلی‌خان لاریجانی را انسان‌هایی روشن‌فکر و دانا دانسته‌است. (مری شیل، خاطرات لیدی شیل، ص 246)

تعداد قابل ملاحظه‌ی مکتب‌خانه‌ها، مدارس دینی و نیز کثرت رجال و شخصیت‌های سیاسی، دیوانی، علمی و دینی لاریجان در این دوره نیز مبین همین قضیه است. علت اصلی این موضوع را می‌بایست در پیشینه فرهنگی و سابقه علمی درخشان این ناحیه در طول تاریخ جست‌وجو کرد. چراکه نواحی آمل و لاریجان از کهن‌ترین نواحی اساطیری، پهلوانی و نیز فرهنگی ایران محسوب شده و ساکنین آن از دیرباز انسان‌های جویای علم و دانش، هنر، صاحب اندیشه و دارای فرهنگی غنی و آداب و رسومی کهن بوده و دانشمندان، ادبا، عرفا و شعرای زیادی هم‌چون جریر طبری، ابن‌اسفندیار کاتب آملی، طالب آملی و ... از این دیار سر برآوردند و آثار این فرهنگ عمیق و ریشه‌دار تا دوران معاصر تداوم داشته و دارد. مورخان و سیاحانی که در این دوره بنا به دلایل مختلفی به لاریجان سفر کرده‌اند، هر یک به نحوی به فرهنگ کهن و ریشه‌دار مردمان لاریجان و صد البته، تعصب عجیب آنان به حفظ سنن باستانی خود اشاره کرده‌اند. اعتضاد السلطنه که در سال 1297ه.ق به لاریجان سفر کرده، اهالی آن‌جا به ویژه ساکنین روستای اسک را اهل علم و اهالی لاریجان را دارای فرهنگ و رسومی کهن دانسته و معتقد است که حساب و کتاب اهالی لاریجان هنوز بر اساس سال شمسی و ماه‌های فرسی (پرسی) قدیم است و با زبان تبری صحبت می‌کنند. (نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه-ص 324)

جالب این‌که علاقه ساکنین لاریجان به حفظ نمادهای فرهنگی و آداب و رسوم کهن خود هنوز هم در لاریجان و آمل مشهود است و تلاش اهالی و

مخصوصا فرهیختگان این ناحیه، در حفظ و پاس‌داشت میراث فرهنگی نیاکان خود ستودنی است. همان‌طور که اشاره شد، مردمان لاریجان و برخی از قسمت‌های مازندران، تقویم و گاه‌شماری مستقلی داشته و در گذشته‌های نه چندان دور در کنار ماه‌های رسمی کشور از آن استفاده می‌نمودند و هنوز هم عده معدودی از کهنسالان، چوپانان و کوه‌نشینان این تقویم را به یاد داشته و از آن استفاده می‌کنند. این میراث کهن که می‌رفت به بوته فراموشی سپرده شود، در سال‌های اخیر به همت یکی از پژوهش‌گران بومی لاریجان (از تیره دلارستاقی) احیا و جاودانه شد و در حال حاضر تقویم مردمان مازندران و گیلان تحت عنوان «گاه‌شمار البرز» همه ساله استخراج شده و انتشار می‌یابد؛ جزئیات علمی مربوط به آن در کتاب «گاه‌شماری باستانی مردمان مازندران و گیلان» به تألیف «نصراله هومند» درج گردیده است.

زبان اهالی لاریجان نیز همان‌طور که گفته شد، زبان تبری است که بازمانده زبان ایرانیان قدیم یعنی پارسی میانه است و چون دیرتر و کمتر از زبان فارسی تحت تأثیر زبان‌های بیگانه قرار گرفته‌است، اصیل‌تر و ایرانی‌تر از زبان فارسی فعلی است و واژه‌های اوستایی و پهلوی بی‌شماری در آن وجود دارد.

همان‌طور که گفته شد، برخی مورخین و نویسندگان عصر قاجار به اهتمام اهالی لاریجان در برگزاری جشن و رسوم‌های باستانی و حفظ فرهنگ کهن لاریجان اشاره نموده‌اند. به گفته آنان، اهالی لاریجان هر ساله در شب 26 نوروز ماه باستانی تبری،(برابر با سوم تیرماه شمسی) مقدار زیادی گَوَن از کوه جمع آوری نموده و در پستی‌ها و بلندی‌ها آتش زدند و سپس بر قبور اموات چراغ

روشن نموده‌اند و عقیده داشتند که فریدون، ضحاک را در این تاریخ در دماوند به بند کشیده‌است. در آثار این دوره به دیگر آداب و رسوم کهن اهالی لاریجانی هم‌چون جشن تیرما سیزده شو، جشن 26 نوروز ماه، جشن میر روز، مراسم مادرمه، مراسم نوروز خوانی، مراسم ورف چال و .... اشاره شده است. (نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه– ص 239)

مراسم ورف چال که هنوز هم انجام می‌شود؛ از آیین‌های زیبا و منحصر به فرد لاریجان است که مورخان دوره قاجار نیز به آن پرداخته و اظهار داشته‌اند که حاکمین این ناحیه هم‌چون امیر مکرم و عباسقلی‌خان و ... نیز با افتخار در این مراسم شرکت نموده و آن را نشان وحدت و هم‌دلی تیره‌های مختلف لاریجان می‌دانسته‌اند. (راعی اسکی، اسک در گذر زمان، ص 166.) در این مراسم که در اواخر اردیبهشت ماه انجام می‌شود، قبل از آب شدن برف در کوهستان‌های اطراف روستای اسک، اهالی روستا گودال‌هایی به عمق 20 الی 30 متر حفر و آن‌ها را پر از برف می‌کنند. جالب این‌که در آن روز هیچ مردی اجازه ماندن در روستا را ندارد و اداره روستا بنا بر رسم قدیمی به عهده زنان است که برای خود حاکم، وزیر و .... انتخاب می‌کنند. (نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه، ص 240)

بافت مذهبی لاریجان در دوره قاجاریه

نکته حائز اهمیت در خصوص فرهنگ و مذهب مردمان لاریجان این است که اهالی لاریجان علی‌رغم حفظ رسوم باستانی خود، مردمانی بسیار متدین و متعصب به مذهب شیعه بوده‌اند و در واقع مهم‌ترین ویژگی فرهنگی لاریجان درعصر قاجار، همین بافت مذهبی آن است. اکثر سیاحان، اهالی لاریجان را انسان‌هایی

دین‌دار و پای‌بند به مذهب توصیف کرده‌اند. مادام شیل معتقد است، اهالی لاریجان مسلمانان بسیار متعصب‌اند و نوشیدن شراب در آن‌جا به طور کلی دیده نمی‌شود. (مری شیل، خاطرات لیدی شیل– ص 246)

از اظهارنظر سیاحانی که در این دوره از لاریجان گذر کرده و راجع به مشاهدات خود مطالبی نوشته‌اند، چنین بر می‌آید که «مذهب»، همانند ادوار گذشته به عنوان جزو لاینفکی از فرهنگ، نقش پر رنگی در زندگی ساکنین این دیار بازی کرده و سبب پیوستگی طبقات مختلف لاریجان به یک‌دیگر می‌شده‌است. همانگونه که در اسناد دوره قاجار می‌بینیم، سرکردگان و خوانین لاریجان در کنار سایر مردم در مراسم مذهبی حاضر شده و نه تنها ظاهری دین‌دار و معتقد داشته‌اند، بلکه قلباً نیز انسان‌های معتقدی بوده‌اند.

شواهد تاریخی و شفاهی زیادی درباره تعلقات دینی و تعصبات مذهبی سرداران لاریجان در دست است. به عنوان مثال عباسقلی‌خان سردار لاریجانی، اقدام به ساخت چندین تکیه و مسجد از جمله تکیه هارون محله آمل، در سال 1260 ه.ق (صمصام الدین علامه، یادگار فرهنگ آمل– ص12) و تکیه معروف سرداریه در روستای اوجی آباد آمل (مقر زمستانی سرداران لاریجان)، نموده است که جزئیات آن در مصاحبه مصطفی راعی با یکی از کهنسالان منطقه درج گردیده است. (راعی اسکی، اسک در گذر تاریخ، ص 106)

امیر مکرم نیز در سال 1315ه.ق طبق نذری که در هنگام بازگشت از جنگ ترکمن صحرا نموده بود، آب‌انباری در محوطه امامزاده ابراهیم آمل ساخته و

اطراف این امامزاده را دیوارکشی نموده که هنوز قسمت‌هایی از این دیوار گلی باقی مانده است. (صمصام الدین علامه، یادگار فرهنگ آمل، ص12)

امیر مکرم املاک زیادی را نیز در آمل و لاریجان برای ساخت ابنیه مذهبی و تکایا وقف نموده‌است که مهم‌ترین آن‌ها تکیه فعلی طایفه اسک در محله اسپه‌کلای آمل است. او همواره در مراسم عزاداری و تعزیه حضور داشته و به برپاکنندگان تعزیه خلعت‌هایی داده و برای مظلومیت شهدای واقعه کربلا اشک‌ها ریخته‌است.

همان‌طور که می‌دانیم، مازندران و به ویژه لاریجان و آمل، از دیرباز مأمن و مرکز شیعیان بوده و شرایط طبیعی آن و فطرت حقیقت‌جوی ساکنانش موجب استقرار حکومت‌های شیعی هم‌چون علویان، زیدیان و مرعشیان شده‌است. در واقع لاریجان از نخستین روزهای پذیرش اسلام به مسکن علویان تبدیل شد و شرایط جغرافیایی آن موجب جذب برخی نیروهای مخالف خلافت اموی و سپس عباسی گردید و فرقه‌های مذهبی شیعی در آن رشد نموده و شروع به تبلیغ و حکومت نمودند. لاریجان و آمل از آغاز سده سوم هجری محل زندگی فرزندان و نوادگان امامان معصوم (ع) بود و کثرت بقاع متبرکه‌ی امامزادگان، گواهی بر این مدعاست. با مطالعه سفرنامه‌ها و گزارش‌های تاریخی دوره قاجار، به تعداد قابل ملاحظه‌ای مسجد و تکیه در روستاهای لاریجان پی می‌بریم که نشان دهنده متشرّع بودن ساکنان آن است و همانطور، اغلب خوانین و ساکنین لاریجان در چنین مکان‌های مقدسی دفن شده‌اند. چنان‌چه امیر مکرم، همسرش خاور بانو را در جوار

امامزاده علی روستای اسک دفن نمود (راعی اسکی، اسک در گذر تاریخ، ص132) و خود امیر مکرم نیز در کنار مرقد امامزاده ابراهیم آمل مدفون شده‌است.

با دقت و ریزبینی در مدارک تاریخی به تعصبات مذهبی شدیدی که در دوره قاجار بر روح و فکر اکثریت سکنه لاریجان حکم‌فرما بوده و آنان را سخت پای‌بند شعائر مذهبی نموده، پی خواهیم برد. نکته قابل ملاحظه دیگر در این خصوص، وجود خاندان‌های سادات در لاریجان است که شاهان قاجار به آن‌ها دل‌بستگی و ارادت داشتند. در اسناد آستانه سید حسن ولی نیاک سندی به چشم می‌خورد که در آن متن فرمان فتحعلی شاه درباره بخشش سربازی و نوکری سادات قریه نیاک (در بلوک بالا لاریجان) دیده می‌شود. (اسناد آستانه درویش تاج الدین حسن ولی، در قریه نیاک از بلوک لاریجان، بی‌جا، بی‌نا، 1344، ص 161)

بسیاری از مورخین و سیاحان ایرانی و اروپایی به سیادت اهالی لاریجان اشاره داشته‌اند؛ از جمله ناصرالدین شاه در سفرنامه‌اش روستاهای شاهاندشت و نیاک را مسکن سادات دانسته‌اند. (نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه، ص 270)

اعتضاد السلطنه هم اظهار داشته که سلاطین قاجار، سادات قریه نیاک را از پرداخت مالیات معاف کرده‌بودند. (همان، ص326) سادات شاهاندشت نیز در لاریجان و آمل (روستاهای گلیرد و طارم اربابی) تیولاتی نیز از سوی حکومت دریافت نموده‌بودند. (همان، ص 169)

بر اساس اسناد و مدارک تاریخی، از جمله مهم‌ترین شعائر مذهبی و فرهنگی اهالی لاریجان در دوره قاجار، برپایی مراسم‌های مذهبی به ویژه عزاداری ایام

محرم است. برخی نویسندگان و سیاحانی که از لاریجان دیدن کرده‌اند، به برپایی تعزیه در لاریجان اشاره نموده‌اند. (نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین‌شاه، ص167)

اعتقاد عمیق اهالی به مکتب تشیع و نیز مراسمات خاص عزاداری و تعزیه‌خوانی ایام محرم در دوره قاجار در هر یک از آبادی‌های لاریجان و شور و حال مثال‌زدنی اهالی در برگزاری این برنامه‌ها (از جمله مراسم قدیمی نخل گردانی ماه محرم در روستای نوا)، مطلبی است که بسیاری از سیاحان ایرانی و اروپایی هنگام بازدید از لاریجان به آن پرداخته‌اند.

دانشمندان، اُدبا، علما و روحانیون لاریجان در دوره قاجاریه

نکته مهم دیگری که لازم است به آن اشاره شود، وجود تعداد کثیری از دانشمندان، علما و روحانیون لاریجان در دوره قاجار و حضور پر رنگ آن‌ها در صحنه اجتماعی و فرهنگی لاریجان و حوادث تاریخی آن است و در بیشتر اسناد موجود، ردپایی از آنان وجود دارد. به عنوان مثال در جریان جنگ گلوبند که میان اهالی لاریجان و قشون دولت مشروطه در زمان ح/کومت امیر مکرم رخ داد، سی‌وپنج روحانی از مکتب‌خانه حوزه علمیه قریه اسک (که در زمان عباسقلی‌خان سردار برپا شده‌بود)، حضور داشته‌اند. (راعی اسکی، اسک در گذر تاریخ – ص 327) در جلسات مهم مشورتی حکام و سرداران لاریجان نیز همواره چندین و چند روحانی از بخش‌ها و طوایف مختلف لاریجان حضور داشتند. (به عنوان مثال جلسه مشورتی امیر مکرم در آمل در خصوص نحوه نبرد با امیر اعظم بختیاری)

به گواه تاریخ، در دوره قاجار، تنها در روستای رینه، بیش از ده روحانی عالی‌قدر هم‌چون ملا ابوطالب لاریجانی که دوست، همدرس و هم حجره‌ای شیخ فضل الله نوری بوده، می‌زیستند. (منصورنژاد،آشنایی با شهر رینه، ص 177)

ناصرالدین شاه به کرات در سفرنامه‌اش از علمای لاریجان هم‌چون ملا ابوطالب شاهاندشتی و آغا میرزا حسن نیاکی نام برده و به استقبال آن‌ها از وی، در سفر لاریجان اشاره نموده‌است. (نوری، سفرنامه‌های عصر ناصرالدین شاه– ص 266) مدتی بعد از این استقبال، هنگام رسیدن ناصرالدین شاه به آمل نیز، علمای آن شهر هم‌چون ملاحسین بهرستاقی، میرزا حسن مجتهد نیاکی، ملا نبی بهرستاقی و ... که همگی اصلیتی لاریجانی داشته‌اند، به دیدار شاه آمده و به او خوشامد گفته‌اند. بی‌شک روحانیون لاریجان از حامیان سلطنت شاهان قاجار به شمار می‌آمده‌اند و از همین رو از جانب حکومت به اکثر آن‌ها املاک و روستاهایی به عنوان تیول داده شده‌بود. به عنوان مثال بازیار کلا تیول حاج صادق لاریجانی و دشت سر و رودبار تیول ملا عباس اسکی به شمار می‌آمده اند. (همان، ص 167) اعتماد السلطنه نیز در روزنامه خاطرات خود به برخی املاک آن‌ها (از جمله سهم آن‌ها در 3 دانگ از روستای شهرستانک تهران) اشاره کرده‌است. (اعتمادالسلطنه، روزنامه خاطرات اعتماد لسلطنه، ص159)

صمصام الدین علامه که اثر تاریخی ارزنده خود را در سال 1328ه.ش به رشته تحریر در آورده، به علمای لاریجانی شهر آمل اشاره نموده وی شیخ عبدالله نوایی متخلص به بیضاء را که احتمالا از همان خاندان نوایی معروف بوده، فردی عارف، ملاسید ابوطالب شاهاندشتی را از افاضل سلسله جلالیه توصیف نموده، آغا سید

محمد علی نیاکی را از ائمه جماعت تهران در دوره قاجاریه دانسته و هم‌چنین حاج سیدرضی لاریجانی را عالمی دانسته که در حکمت و علوم منقول از صنادید فحول بود که در اصفهان و تهران تدریس می‌کرد و در سال 1270ه.ق فوت نمود. هم‌چنین او به ملا عنایت‌الله لِهِری دلارستاقی اشاره نموده که از علمای بزرگ و مشهور در فقه و اصول بوده و در سراسر ایران مورد احترام عام و خاص بود. (صمصام الدین علامه، یادگار فرهنگ آمل - 135 و 136)

از دیگر روحانیون سرشناس لاریجان می‌بایست از میرزا ابراهیم لاریجانی، معروف به سعید العلمای لاریجانی نام برد. مورخان او را جزو علمای آزادی خواهی می‌دانند که با آغاز نهضت مشروطه پرچم‌دار ترقی‌خواهی شدند و مقدمات تأسیس مدارس جدید را فراهم کردند. عبدالله مستوفی (مورخ مشهور) او را آخوندی جوان و خوش سیما توصیف کرده که در یکی از مساجد تهران درس می‌داد و سپس مدرسه قدسیه تهران را تأسیس و خود در آن به تدریس پرداخت و بعدها به سعید العلمای لاریجانی معروف شد. (عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من - ج1 – ص 21 و ج2 – ص483)

از دیگر علمای مشهور لاریجان در دوره قاجار، سید نعمت‌الله فکرت لاریجانی از عرفا و فضلای معروف مازندران در دوران فتحعلی شاه و از سادات قریه نیاک است که شاعر و مقرب درگاه این شاه نیز بود و لقب شیخ الاسلام دربار را داشت. برخی نیز او را ملک الشعرای دربار فتحعلی شاه دانسته‌اند. او تابستان‌ها در لاریجان و به هنگام سرما در تهران اقامت داشت. (صمصام الدین علامه، یادگار فرهنگ آمل، ص136)

محمد خضرائی متخلص به مُذنَب، فرزند احمد سلطان دلارستاقی (از صاحب‌منصبان فوج لاریجان در زمان امیر مکرم) نیز از عرفای بنام لاریجان در اواخر دوره قاجاریه و دوره پهلوی بود که هرچند معمّم نبود، اما در عالم عرفان و تصوف سیر می‌کرد و اشعار زیادی در مدح ائمه و ذکر مصایب آنان سروده است. (مرتضی رحمتی نیا، جغرافیای تاریخی آ مل و لاریجان، ص 127)

به صورت قطعی، علمای لاریجان در صحنه سیاسی آن روزهای مازندران نیز جایگاه ویژه‌ای داشته‌اند. در عکسی که از دوران مشروطه به جای مانده و در کتاب تاریخ مازندران (جلد دوم) درج گردیده‌است، سران و سرکردگان مازندران در کنار روحانیون بنام لاریجان، چون حاج میرزا احمد اسکی، میرزا محمد باقر لاریجانی، سید صادق نیاکی، میرزا محمد امیری لاریجانی و شیخ حسین شیخ الرئیس لاریجانی ایستاده‌اند.

نقش علمی روحانیون لاریجان

نکته قابل تأمل دیگر این است که روحانیون لاریجان جایگاه محکمی در روح و فکر اهالی این ناحیه دارا بوده و قدرت و نفوذ معنوی هزار ساله‌ای داشته‌اند و مردم متشرع لاریجان خود را پیرو احکام و دستورات و خواسته‌های علمای خود می‌دانستند. در واقع علما، برای حفظ اعتبار و منافع خود در راه هدفی مشترک می‌کوشیدند و نوعی مبارزه پنهان، آرام و مسالمت‌جویانه میان آنان، خوانین و ملاکان لاریجان وجود داشته‌است. هرچند طبقه روحانی در اصل از خود مردم بودند و در میان آن‌ها زندگی می‌کردند، اما همان‌طور که خوانین و اربابان محلی از رعایای خود مالیات و بهره ملکی می‌گرفتند، روحانیون نیز خمس و زکات و

سهم امام دریافت می‌کردند، البته مردم این کار را با جان و دل و رضایت خاطر انجام می‌دادند. علاوه بر آن، علما به مردم درس زندگی می‌دادند و سعادت اخروی آنان را تضمین نموده و نیز حل‌وفصل دعاوی آن‌ها را تا حدی که در حیطه اختیاراتشان بود، انجام می‌دادند و از همه مهم‌تر به ترویج علم و رواج اخلاق پسندیده انسانی و اسلامی در میان مردم روستایی لاریجان می‌پرداختند. پوشیده نیست علمای لاریجان با رسوخ عقاید مذهبی، تأثیر به‌سزایی در تعلیم و تربیت دینی سکنه این دیار داشتند و تا حد زیادی مردم را از سقوط اخلاقی حفظ می‌کردند. در واقع مهم‌ترین مصداق تربیتی در این دوره، مسجد، منبر و مکتب‌خانه بود. البته در بین آموزش خواندن و نوشتن و یادگیری احکام و فضائل دینی، برخی اعتقادات خرافی نیز که رنگ و بوی مذهب گرفته بود (هم‌چون دعا نویسی و ...)، وجود داشت.

جمع بندی

از لحاظ اجتماعی، ییلاق‌ها و روستاهای لاریجان، علی‌رغم شرایط خاص اقلیمی، رونق، جمعیت، آبادانی و رفاه عمومی نسبتا بهتری در مقایسه با نمونه‌های مشابه خود داشتند که این امر معلول امکانات طبیعی خوب لاریجان، همت، دلسوزی و توجه سران لاریجان نسبت به آبادانی و رونق لاریجان، توجه شاهان قاجار به لاریجان و به ویژه راه هراز و تسطیح آن، چشم‌انداز زیبا و آب‌وهوای معتدل آن در تابستان، امکانات توریستی لاریجان و توجه گردشگران اروپایی به آن، وجود آب‌های معدنی گوترا با خواص درمانی و ... است.

مهم‌ترین رکن زندگی اهالی لاریجان در دوره قاجار، زندگی کوچ نشینی (ییلاق و قشلاق و دامداری) و نیز نظامی گری است.

با توجه به بافت روستایی و غیر شهری لاریجان در این دوره، بارزترین ویژگی اجتماعی لاریجان در دوره قاجار، نظام طبقاتی حاکم بر آن است که تحت تأثیر نظام زمین‌داری، جامعه را به دو طبقه ارباب و رعیت تقسیم می کرده است. لاریجان سرشار از املاک و مراتع سرسبز و حاصل‌خیز بوده و هست که در دوره قاجار بخشی از این املاک در دست حکام موروثی لاریجان که فرماندهی فوج را نیز برعهده داشته و از خانواده سرداریه اسکی بودند، قرار داشت و سایر املاک لاریجان نیز عمدتاً به صورت تیول به دیگر صاحب منصبان فوج و اربابان محلی و حتی تعدادی از روحانیون محلی واگذار شده‌بود.

در واقع حکومت مرکزی ترجیح می‌داد به جای کنترل مستقیم بر املاک، هر روستا یا منطقه را در قبال دریافت مبلغی معین به عنوان تیول، در اختیار حکام و فئودال‌ها قرار دهند. روستاهای لاریجان نیز اربابی بوده و از طرف حکومت به افراد اجاره داده شده و به دو دسته تقسیم می‌شدند: یا خالصه بودند که به صورت ملاکین و خرده فئودال‌های لاریجان همگی اصل و نسبی لاریجانی داشتند، از این رو ملاکین لاریجان تعدی و تجاوز کمتری به کشاورزان و رعایای تحت امر خود می‌نمودند و اسناد به جای مانده نیز گواه این مدعاست. حاکمان لاریجان نیز اکثراً اهل همین ناحیه و از طایفه اسکی بودند که به برقراری نظم و امنیت در منطقه و راضی نگه داشتن افراد ایل لاریجان توجه داشتند، البته بیشتر دست‌رنج طبقه محکوم بر اساس سنت

دیرینه در اختیار اربابان محلی قرار می‌گرفت و سیستم ارباب-رعیتی مبتنی بر اعمال زور و سخت‌گیری بر رعایا و کشاورزان بود.

یکی از ویژگی‌های اجتماعی عمده لاریجان در دوره قاجار، بافت طایفه‌ای آن بود. سکنه لاریجان از دیرباز دارای تیره‌ها و طایفه‌های متعدد بوده و هر یک از این طوایف بر اساس منطقه محل سکونت خود، هویت، اعتبار و پیشینه فرهنگی مشخصی داشته و در کنار تعصب ایلی، تعصبات طایفه‌ای نیز داشتند. در واقع هر طایفه لاریجان، مربوط به یکی از روستاها و یا بخش مشخصی از بلوک چهارگانه لاریجان (بالا لاریجان، امیری، بهرستاق و دلارستاق) بوده و افراد هر طایفه با یک‌دیگر نسبت عشیره‌ای و خویشاوندی داشتند و فعالیت‌های اجتماعی خود نظیر کوچ، مراسمات مذهبی و آئینی و ... را به صورت طایفه‌ای انجام می‌دادند.

از لحاظ فرهنگی باید گفت که فضای فرهنگی حاکم بر لاریجان در دوره قاجار تا حدودی مناسب‌تر از نمونه‌های مشابه آن در سایر نقاط کشور بود. چرا که ساکنین این ناحیه من حیث المجموع، علاقه و اهتمام زیادی به مقوله دانش و کتابت و به ویژه سواد دینی داشته‌اند. این امر از میان اسناد و مدارک تاریخی کاملاً مشهود است و تعداد قابل توجه مکتب‌خانه‌ها و مدارس دینی و نیز کثرت رجال و شخصیت‌های سیاسی، دیوانی، علمی و دینی لاریجان در این دوره نیز مبین همین قضیه است. علت اصلی این موضوع را می‌بایست در پیشینه فرهنگی و سابقه علمی درخشان این ناحیه در طول تاریخ جست‌وجو کرد.

این‌که از منطقه کم وسعت لاریجان عده قابل ملاحظه‌ای توانسته‌اند پله‌های پیشرفت را پیموده و به درجات بالای سیاسی، اجتماعی، علمی، دینی و ... برسند و در

عرصه‌های مهم مملکتی حضور یافته و در حوادث و تحولات گوناگون عصر خود اثر گذار باشند، بیشتر ریشه در پیشینه فرهنگی و سابقه علمی درخشان این ناحیه در طول تاریخ دارد. ساکنین لاریجان از دیرباز انسان‌هایی جویای علم و دانش، هنر، صاحب اندیشه، دارای فرهنگی غنی و آداب و رسومی کهن بوده و دانشمندان، ادبا، عرفا و شعرای زیادی از این دیار سر برآوردند و آثار این فرهنگ عمیق و ریشه‌دار تا دوران معاصر تداوم داشته و دارد. مورخان و سیاحانی که در این دوره بنا به دلایل مختلفی به لاریجان سفر کرده‌اند، هر یک به نحوی به فرهنگ کهن و ریشه‌دار مردمان لاریجان و صد البته، تعصب عجیب آنان به حفظ سنن باستانی خود اشاره کرده‌اند.

مطلب بعدی، بافت مذهبی لاریجان (در کنار توجه به حفظ سنن باستانی) و هم‌چنین نقش پر رنگ روحانیون و علمای لاریجان در پیشرفت علمی و اخلاقی اهالی لاریجان است. چرا که روحانیون به ترویج علم و ترویج اخلاق پسندیده انسانی و اسلامی در میان مردم روستایی لاریجان پرداخته و با رسوخ عقاید مذهبی، تأثیر به‌سزایی در تعلیم و تربیت دینی سکنه این دیار داشتند و تا حد زیادی مردم را از سقوط اخلاقی حفظ می‌کردند و در واقع مهم‌ترین مصداق تربیتی در این دوره مسجد، منبر و مکتب‌خانه بود.

به دلیل روحیه نظامی‌گری و ماجراجویی اهالی لاریجان و البته به خاطر بافت روستایی و نظام سنتی حاکم بر لاریجان و عدم آگاهی و تأثیرپذیری ساکنین آن از جریانات فکری و تحولات کشور در دوران مشروطه‌خواهی و هم‌چنین به سبب تعصب و وابستگی دیرینه سرکردگان نظامی لاریجان به شاهان قاجار، تفکرات ضد

استبدادی، آزادی‌خواهانه و مشروطه‌طلبی اجازه رشد و نمو در لاریجان را نیافته است و حتی پس از صدور فرمان مشروطه و وقوع حوادث مهم در آن سال‌ها نظیر به توپ بستن مجلس و دوران استبداد صغیر هم، نه تنها واکنشی در این ناحیه مشاهده نشد، بلکه اهالی لاریجان و سردار قدرتمند و با نفوذشان امیر مکرم لاریجانی رو در روی مشروطه قرار گرفتند.

تأثیرگذاری شخصیت‌های سیاسی لاریجان در تاریخ ایران در دوره قاجار، تنها منحصر به وقایع نظامی، جنگ و خونریزی، رقابت‌ها و کشمکش‌های سیاسی نیست و نقش ارزنده اهالی لاریجان در دو صحنه دیوانی و علمی کشور در دوره قاجار نیز به قدر کافی پر رنگ و مهم است. همانطور که چندین و چند وزیر و صاحب منصب دیوانی از خاندان و طایفه نوایی لاریجان از دوران سلطنت آغامحمد خان تا ناصرالدین شاه، در صحنه سیاسی کشور حاضر بوده و خدمات دیوانی گران‌بهایی به این مملکت نموده‌اند. علاوه بر شخصیت‌های سیاسی، نظامی و دیوانی لاریجان، روحانیون و علمای دینی لاریجان نیز نقش مهمی در حوادث سیاسی و نفوذ فوق العاده‌ای در جامعه آن روزهای کشور داشته‌اند و هم این‌که تربیت دینی و علمی اهالی لاریجان را به عهده داشتند و بسیاری از آن‌ها به مدارج بالای فقهی و حتی مناصب حکومتی هم‌چون ملاباشی و ملک الشعرایی دربار و ... رسیده و همواره مورد احترام شاهانی چون ناصرالدین شاه و فتحعلی شاه بوده‌اند.

فهرست منابع:

افضل الملک، غلامحسین، (1373)، رکن الاسفار (سفرنامه مازندران و وقایع مشروطه)، به کوشش صمدی، حسین، قائم‌شهر، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.

بیانی، هیبت‌الله، (1342)، رمز پیروزی حق، با مقدمه‌ای از عبدالعلی باقی، تهران: انتشارات موسسه مطبوعاتی توحید.

رابینو، ه.ل، (1343)، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران : انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

شیل، مری، (1362)، خاطرات لیدی شیل (همسر وزیر مختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه)، ترجمه دکتر حسین ابو ترابیان، تهران، نشر نو.

کوهی، مصطفی، (1371)، لاریجان، بی‌نا، ساری.

غفاری، محمود، (1386)، بزرگان و اندیشمندان آمل، بی‌جا، انتشارات رسانش.

فریزر، جیمز بیلی، (1364)، سفرنامه فریزر (معروف به سفرنامه زمستانی)، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران: انتشارات طوس.

مهجوری، اسماعیل، (1345)، تاریخ مازندران، جلد دوم، ساری ، بی‌نا.

هدایت، رضا قلی‌خان، (1380)، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، جلد 15، 14، 13تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، بی‌جا، انتشارات اساطیر.

علامه، صمصام الدین، (1328)، یادگار فرهنگ آمل، تهران، بی‌نا.

نوری، مصطفی، (1390) سفرنامه‌های عهد ناصرالدین شاه (مجموعه اول: نامه مازندران)، نشر البرز، تهران.

اسناد آستانه درویش تاج الدین حسن ولی (در قریه نیاک از بلوک لاریجان)، (1344)، بی‌جا، بی‌نا.

منصورنژاد، محمد،(1387) آشنایی با رینه. (نزدیک‌ترین شهر به قله دماوند)تهران، انتشارات جوان پویا.

فووریه، (1363)، سه سال در دربار ایران (از 1306 ه.ق تا 1309 ه.ق)، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، بی‌جا، موسسه مطبوعاتی علمی (علی اکبر علمی).

ملگونف، گریگوری، (1376)، کرانه‌های جنوبی دریای خزر، ترجمه امیر هوشنگ امینی، تهران: کتاب سرا.

کتاب آبی (گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه)، به کوشش احمد شیری، (1367)، تهران: نشر نو.

میرزا فضل الله شیرازی (خاوری)، (1380)، تاریخ ذوالقرنین، جلد اول، تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

مستوفی، عبدالله، (1377)، شرح زندگانی من (تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه)، جلد سوم، تهران: انتشارات زوار.

راعی، مصطفی، (1387)، اسک در گذر تاریخ، تهران، نشر انتخاب.

رحمتی نیا، مرتضی، (1388)، جغرافیای تاریخی آمل و لاریجان، آمل، انتشارات وارش وا.

جنگ‌های 7 ساله آغامحمدخان قاجار در لاریجان
(از سال 1193ه.ق الی 1199ه.ق)

رضا هومند[30]

مقدمه

قبل از هر چیز لازم است بدانیم هدف از انجام این پژوهش، کالبدشکافی برهه‌ای از تاریخ معاصر لاریجان و روشن کردن گوشه‌های تاریکی از تاریخ این ناحیه است. در این تحقیق تلاش گردیده تا با کنکاش در اسناد و منابع دست اول تاریخی و بهره‌گیری اصولی و علمی از آن‌ها به زوایای مبهم این موضوع پی برده و تاریخ دوستان و به ویژه علاقه‌مندان به سرزمین کهن لاریجان را با گوشه‌هایی از حماسه‌ها، دلاوری‌ها و از خودگذشتگی‌های اجداد و نیاکان خود آشنا سازیم.

متأسفانه علی‌رغم تاریخ کهن و اسطوره‌ای لاریجان و نیز علاقه و دل‌بستگی فراوان ساکنین لاریجان به دانستن سرگذشت پیشنیان و پاس‌داشت میراث گذشتگان خود، تاریخ پژوهی لاریجان در حال حاضر در جایگاه شایسته‌ای قرار نداشته و اندک اقداماتی که در این راستا صورت می‌گیرد، به دلایل گوناگونی

---

[30]. کارشناس ارشد تاریخ

چون غیر علمی بودن و نیز تعصبات طایفه‌ای ضعیف، غیرمستند و دچار تحریف می‌باشند.

بررسی تاریخ لاریجان با توجه به انبوهی از داده‌های تاریخی و هم‌چنین روایت‌ها و نقل‌قول‌هایی که سینه به سینه توسط اهالی این ناحیه حفظ شده و اکنون به نسل ما رسیده و در حال فراموشی است، همت همه جانبه‌ای را می‌طلبد و رسالت ما جوانان لاریجانی، تحقیق، ثبت و مستدل نمودن تاریخ لاریجان به صورت «علمی» است.

لازم به یادآوری است، پژوهنده با این‌که خود به لحاظ اصل و نسب به لاریجان منسوب است و نیاکانش همگی از لاریجان بوده‌اند، در تدوین و تألیف این اثر تلاش نموده‌است که تا حد امکان بی‌طرفانه قضاوت نماید. امید است این اثر آغاز پژوهش‌های جدی برای مطالعه تاریخ و فرهنگ مردمان لاریجان باشد و امیدوارتر این‌که دیگر پژوهندگان در آینده با بهره‌مندی از منابع دقیق‌تر و شناسایی اسناد تازه‌تر بتوانند با توجه به ابزارها و شیوه‌های علمی و پژوهشی، آثاری به مراتب وزین‌تر به علاقه‌مندان عرضه کنند.

اهمیت نظامی، استراتژیکی و ژئوپلوتیکی لاریجان

لاریجان در طول حیات طولانی خود به دلیل موقعیت خاص طبیعی، جغرافیایی و ژئوپلوتیکی خود، مورد توجه دولت‌ها بوده و همواره در مسیر حرکت حکومت-ها، فرهنگ‌ها و مذاهب و در معرض ستیزه‌جویی‌های گوناگون قرار داشته و دروازه ورود تبرستان محسوب می‌شود. این منطقه هم‌چنین به سبب داشتن موقعیت خاص و نزدیکی به جلگه و دریا و از همه مهم‌تر کوهستانی بودن،

از قدیم‌الایام دارای اهمیت بوده‌است. ضمن این‌که پناه‌گاه مناسبی برای فراریان و پنهان کردن خزائن و نیز محل خوبی برای دفاع از تهاجم بیگانگان بوده و شاهراه ارتباطی میان دو سوی البرز به حساب آمده و نجد مرکزی ایران را به صفحات شمالی، به ویژه شهر کهن آمل که تخت‌گاه باستانی مازندران بوده، متصل می‌نموده‌است.

در واقع آن‌چه که در طول تاریخ بیشتر موجب توجه به لاریجان بوده‌است، موقعیت استراتژیکی آن، روحیه نظامی و توان رزمی بالای اهالی آن بوده است. با توجه به اهمیت تبرستان، لاریجان نیز به دلیل حرکت نیروهای نظامی اهمیت داشته و نیز بر سر راه مسیر بازرگانی میان دریای خزر و عراق عجم قرار داشت و رابینو نیز راه هراز را شاهراه تجاری میان تهران و بندر مشهد سر (بابلسر) دانسته‌است. (سفرنامه مازندران و استرآباد ، ص 29)

صعب‌العبور بودن و محصور بودن لاریجان در میان کوهستان سر به فلک کشیده‌ی البرز، نقش به سزایی در روند تاریخی آن و نیز روحیات و خلق و خوی اهالی آن داشته است. رابینو در این‌باره می‌نویسد:

«لاریجان چنان از کوه‌ها و گردنه‌های تنگ محصور شده که در واقع هیچ تهاجمی نمی‌تواند به آن دسترسی یابد.» و تأکید دارد که لاریجان از لحاظ نظامی یکی از غیرقابل نفوذترین سرزمین‌ها و دشوارترین نواحی ایران برای انجام عملیات نظامی است؛ چرا که نفوذ به داخل آن به دلیل صعب العبور بودن جبال البرز و دلیر بودن مردمان کوهستان بسیار دشوار است و راه‌های طولانی و پیچیده‌ای که در

دامنه کوه‌ها و امتداد پیچ و خم رودخانه‌ها قرار دارند، اسباب سرگیجی‌اند. (سفرنامه مازندران و استرآباد، ص29)

در طول تاریخ، اهالی لاریجان به دلیل همین طبیعت سخت و شرایط جغرافیایی و ژئوپلوتیکی ویژه‌ای که اشاره شد، به انسان‌هایی سخت‌کوش، جنگ‌جو، سرکش و آزاده تبدیل شده‌اند. رابینو این موضوع را به خوبی دریافته و در سفرنامه‌اش می‌نویسد:

«به دلیل همین موقعیت خاص و دسترسی دشوار مهاجمین است که مردم لاریجان اکثراً سرکش، آماده شورش و مستعد خودداری از پرداخت مالیات بوده‌اند، این وضع شامل آن نواحی است که از رودخانه لار و قسمت‌های علیای آن که از رود هراز مشروب شده، می‌گردد.» (سفرنامه مازندران و استرآباد، ص75)

روحیه نظامی‌گری ساکنان لاریجان، شجاعت و مهارت آنان در جنگاوری یکی از مهم‌ترین علل اهمیت نظامی این ناحیه در طول تاریخ است. وجود قلعه‌های بی‌شماری هم‌چون قلعه شاهاندشت و ... که اکنون تنها خرابه‌ای از آنان بر جای مانده، گواهی بر این مدعاست.

یکی دیگر از دلایل اهمیت لاریجان در طول تاریخ، وجود امکانات مالی، املاک حاصل‌خیز، مراتع پهناور، روستاهای آباد، خزائن پنهان و نیز منابع طبیعی آن است. جوناس هنوی که در زمان نادر آمل و کوهستان آن را دیده، معتقد است به فرمان نادر، کوهستان آمل را به واسطه داشتن معدن‌های سنگ آهن زیاد مرکز ریخته‌گری و ذوب آهن کرده و در آن‌جا همه‌گونه گلوله توپ و تفنگ و نعل

اسب تهیه می‌شده‌است. منابع شفاهی نیز به منطقه‌ای به نام تفنگ‌گاه و وجود کارخانه اسلحه‌سازی در لاریجان اشاره نموده‌اند.

لاریجان به واسطه همین خصوصیات در بیشتر ادوار تاریخی دارای حکومتی محلی، مستقل و گاه نیمه مستقل از حکومت‌های مقتدر مرکزی ایران بوده‌است. اما با روی کار آمدن صفویه به تدریج بساط قدرت‌های محلی در مازندران و از جمله لاریجان برچیده شد. هم‌زمان با ظهور شاه اسماعیل صفوی، در آمل بر علیه وی شورش شد. صفحه مازندران و به ویژه لاریجان که دروازه آن به حساب می‌آمد، اهمیت بسیار زیادی برای شاه اسماعیل داشت، چرا که اولاً امکانات مالی، املاک حاصل‌خیز و نیروی نظامی کارآمدی داشت و ثانیاً برای فتح خراسان و مبارزه با شیبک‌خان ازبک، عبور از مازندران لازم بود. ثالثاً از دید شاه صفوی، حکام شیعی مازندران (بازماندگان مرعشیان) علاوه بر آن‌که رقبای سیاسی تمام عیاری بودند، از لحاظ مذهبی نیز مانع بزرگی برای حکومت یک‌پارچه ملی و شیعه مذهب صفوی محسوب می‌شدند. به ویژه این‌که «کیا حسین چلاوی» حاکم استقلال طلب لاریجان، فیروزکوه و رستم‌دار، نیم نگاهی نیز به فتح ری داشته‌است. (اسماعیل مهجوری، تاریخ مازندران، جلد دوم، ص69)

شاه اسماعیل در سال (917ه.ق) به جهت به انقیاد درآوردن تمامی مازندران و لشکرکشی به سمت اُزبک‌ها وارد لاریجان شد و در کنار دریاچه دریوک در بالای دهکده نمارستاق، در دامنه شمالی دماوند موضع گرفت. با استناد به کتاب ارزشمند تاریخ خاندان مرعشی، شاه اسماعیل که فتح آمل را دشوار می‌دید، با قساوت تمام دستور داد آن سمت از سد طبیعی یا همان دریاچه دِریوک را که

مشرف به آمل بود، بشکافند. آب عظیم آن دریاچه نیمه شب به آمل رسید و بسیاری از اهالی شیعه مذهب آمل را غرق نمود! جالب این‌که مورخین صفوی این جنایت شاه صفوی را ثبت ننموده و تنها امیر تیمور مرعشی در تاریخ خود به این واقعه پرداخته‌است. (میر تیمور مرعشی، تاریخ خاندان مرعشی، ص 83 - 85)

اولین رویارویی‌های اهالی لاریجان با ایل قاجار (1167ه.ق)

قبل از بررسی جنگ‌های هفت‌ساله آغامحمد خان قاجار در لاریجان، به ناچار می‌بایست حوادث سیاسی مهم لاریجان در دوران حکومت کریم‌خان زند و آغاز درگیری‌های سیاسی و نظامی اهالی لاریجان با محمد حسن خان قاجار (پدر آغامحمد خان) را بیان نماییم:

محمدحسن خان قاجار، رییس ایل قدرتمند و ترکمن قاجار (که در اطراف استرآباد و آن سوی رود اترک سکونت داشتند)، در زمان سلطنت نادر شاه افشار، بنای طغیان علیه او را گذاشته و توانست به کمک طوایف ترکمان، استرآباد و نواحی اطرافش را در سال 1148ه.ق تصرف کند. در سال 1163ه.ق کریم‌خان زند بر جانشینان و نوادگان نادر پیروز شد، به قدرت رسید. دو سال بعد هم به جنگ با محمد حسن خان قاجار که هم‌چنان در شمال ایران یکه‌تازی می‌کرد، شتافت. کریم‌خان برای حمله به استرآباد، مسیر مازندران را برگزید که بنا به نظر مورخین، این تصمیم به علت وجود قلعه‌های مستحکم و کمین‌گاه‌های عالی و معابر پردرخت بود. (هدایت، روضه الصفا، ص7090)

شاید علت اصلی این انتخاب این بود که از تنفر و بیزاری اهالی دارالمرز (مازندران) نسبت به ایل قاجار آگاه بود. کریم‌خان حدود چهل روز استرآباد را

محاصره کرد و سرانجام با تحمل صدماتی مازندران را ترک و به قول مورخین (ساروی و خورموجی) شکستی فاحش، بلکه اَفحش یافت و بعد رو به سمت اصفهان برتافت. آن‌گاه بود که محمد حسن خان قاجار، مازندران و لاریجان را منتظم فرمود. (ساروی، تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، ص32)، (خورموجی، حقایق‌الاخبار ناصری، ص4)

آوردن نام لاریجان در کنار نام مازندران اهمیت نظامی و استراتژیکی این ناحیه را در دوره زندیه بیان نموده و نشان‌گر آن است که آرام نمودن لاریجان به اندازه تمامی مازندران و شاید بیشتر از آن برای خان قاجار ارزشمند بوده‌است. چراکه فوج لاریجان به عنوان مهم‌ترین نیروی نظامی خطه مازندران، در لشکرکشی کریم‌خان به استرآباد، جانب خان زند را گرفته و او را در برابر ایل قاجار یاری داده بود. از همین‌رو خان قاجار بی‌درنگ به فکر انتقام‌جویی از اهالی لاریجان افتاد. مؤلف ناسخ التواریخ ضمن اشاره به حضور موثر فوج لاریجان در جنگ زندها و قاجارها، بیان داشته که محمد حسن خان قاجار پس از عقب‌نشینی خان زند از مازندران، به اشرف (بهشهر) رفته و برای گرفتن آمل و کوهستان آن اندیشه کرد. (سپهر، ناسخ التواریخ –ج1- ص9)

همان‌طور که اشاره شد اهالی لاریجان دشمنی زیادی با ایل قاجار داشتند. این امر در منابع تاریخی به وضوح روشن است. در حقیقت اهالی لاریجان و سایر اهالی مازندران از مدت‌ها قبل دل خوشی از ترکمانان قاجار نداشته و از تجاوزات و غارت‌گری‌های این صحرانشینان که هنوز خلق‌وخوی بیابان‌گردی خود را حفظ کرده‌بودند، آزارها دیده‌بودند. مضاف بر این‌که زندیه از خاندانی ایرانی و قاجارها

از تبار ترک و غیر ایرانی بودند و به خاطر همین کینه و دشمنی دیرینه بود که سرکردگان ناحیه لاریجان به ریاست «سبزعلی خان لاریجانی» و همراهی «مقیم‌خان ساروی»، (حاکم مازندران که از جانب کریم خان منصوب شده‌بود) کریم‌خان زند را در این نبرد یاری رسانده‌بودند و همین امر بر دشمنی ایل قاجار با خوانین لاریجان افزود. (محمود میرزای قاجار، تاریخ صاحب قرآنی، ص 11)

اولین نبرد دو طایفه قاجار و لاریجانی، میان محمد حسن خان قاجار و سبز علی خان لاریجانی (حاکم محلی آمل و لاریجان که رضاقلی خان هدایت او را « امیری کبیر در مازندران» دانسته‌است)، روی‌داد. (هدایت، روضه الصفا، ج13، ص7096)

محمد فتح‌الله بن محمدتقی ساروی، مورخ و ملازم آغامحمد خان نیز که «احسن‌التواریخ» یا همان «تاریخ محمدی» خود را به دستور فتحعلی شاه به رشته تحریر درآورده‌است، (ساروی، احسن‌التواریخ، ص10) در ذکر این نبرد می‌نویسد:

«سبزعلی‌خان لاریجانی که سرآمد سرکردگان لاریجان است، از دهشت پای طغیان پیش گذارده، سر اطاعت پس برد و تمرد، تغاطم و تفاخم ورزید. حضرت سلطانی، محمد ولی خان قاجار را به همراه مقیم‌خان ساروی که بزرگ پاکدامنِ باغیرتِ رعیت‌پرورِ با همت بود، با فوجی از ملازمان رکابی از اشرف مأمور گردانید که به آمل رفته اول به نصیحت احاله رأی و اماله قلب آن سخت‌دلان نمایند و الا به امر والا طریق مراحمت بسته، راه مزاحمت گشایند.» (همان، ص34)

خان قاجار، مقیم خان ساروی را که به تدبیر، نیک‌منشی و پارسایی شهره بود، جهت سازش و به اطاعت درآوردن سبزعلی خان لاریجانی، به آمل فرستاد. آنان

در آمل مشغول مذاکره بودند که محمد ولی خان قاجار دست تجاوز به دختران و پسران آمل و روستاهای اطراف دراز نمود و هر جنایت و هرزگی که دلش می‌خواست، انجام داد؛ به‌طوری‌که برخی مورخین قاجار این عمل ننگین را تقبیح و باعث شرمساری خان قاجار دانسته‌اند. (ساروی، احسن‌التواریخ، ص 34)، (هدایت، روضه‌الصفا ، ج13، ص 7096)

در پی جنایت و هرزگی ترکمانان قاجار در آمل، اهالی آمل و لاریجان که این رفتار نکوهیده را ننگی عظیم برای خود می‌دانستند، به خشم آمده، سپاهی تشکیل داده، محمد ولی خان قاجار را دستگیر و به بند کشیدند. آن‌گاه دیگر کدخدایان محلی مازندران را با خود همراه و مقیم‌خان ساروی را به ریاست خود برگزیدند. سپس به سوی خان قاجار حرکت کرده و در خیابان بارفروش (بابل) و یک فرسخی ساری سنگر گرفتند. محمدحسن خان قاجار خود را باشتاب به ساری رساند و جنگ خونینی آغاز شد. در هنگامه نبرد، سپاهیان اندک لاریجان که مورخین، آن‌ها را بسیار نیرومند توصیف کرده‌اند، تاب مقاومت در برابر خیل سپاهیان ترکمن را نیاورده و به داخل جنگل متواری شدند. تعدادی از سرکردگان مازندرانی از جمله سبزعلی خان لاریجانی نیز پس از پرداخت غرامت (بیست هزار تومان) به قتل رسیدند. (هدایت، روضه‌الصفا، ج13، ص 7097)، (ساروی، احسن،التواریخ، ص 35 و 11)

در نتیجه نبرد ساری که در سال 1167ه.ق رخ داد، سرتاسر مازندران به خصوص روستاها، مراتع و املاک ثروتمند لاریجان به انقیاد محمد حسن خان قاجار در آمد.

با قتل محمد حسن خان در سال 1372 ه.ق بزرگان و خوانین طوایف مختلف لاریجان، لاریجان و آمل و برخی نواحی اطراف را دوباره در اختیار گرفتند. در این هنگام محمدخان سوادکوهی معروف به «دادو» از جانب کریم‌خان زند به حکومت مازندران منصوب شد و اهالی لاریجان نیز تابع او شدند و آرامش در مازندران و لاریجان حکم‌فرما شد. اما با مرگ کریم‌خان زند در 13 صفر 1193ه.ق حوادث تازه‌ای رقم خورد که موضوع اصلی پژوهش ماست.

اولین نبرد خوانین لاریجان با آغامحمد خان قاجار (1193ه.ق) و از دست رفتن بارفروش:

با درگذشت کریم‌خان، آغا محمدخان قاجار که 16 سال انتظار چنین روزی را کشیده بود، از شیراز گریخت، خود را به اصفهان و سپس ورامین رسانید و ایل‌های آن سامان را با خود متحد نمود. ابدال خان کرد (رئیس ایل جهان بیگلو) و برخی سرکردگان محلی نیز به او پیوستند. آغا محمد خان که برای توسعه قدرتش مجبور به فتح مازندران و استرآباد و متحد نمودن طوایف مختلف ترکمان بود، ورود به مازندران از راه لاریجان را غیر ممکن دیده و به ناچار در 21 صفر 1193هـ.ق از راه فیروزکوه و با سپاهی نیرومند وارد خاک مازندران شد. از آن‌سو برادرانش مرتضی قلی‌خان و مصطفی قلی‌خان که در استرآباد بودند، با شنیدن خبر مرگ کریم‌خان به تکاپو افتاده و برای تصرف مازندران به آن‌جا لشکر کشیدند. مؤلف احسن‌التواریخ در این‌باره می‌نویسد:

«آنان (برادران ناتنی آغامحمد خان) در بارفروش که اعظم بلاد بود، مستقر شدند و کوچک و بزرگ مازندران و طوایف سیاه و سفید لاریجان اسلحه به دست به سوی آنان روانه شدند.» (ساروی، احسن‌التواریخ، ص 65)

در این زمان دو نفر از خوانین محلی لاریجان به نام محمد قلی خان سفید (خان دهستان گزنک) و محمدقلی خان سیاه (خان بلوک امیری) سرکردگان اصلی لاریجان بودند و سایر خوانین لاریجان از این دو تبعیت می‌کردند. با آمدن مرتضی قلی خان به بارفروش، این دو سرکرده به مرتضی قلی خان قاجار پیوستند. به قول رضاقلی خان هدایت:

«اهالی مازندران و اعاظم لاریجان، مرتضی‌قلی خان را متابعت کردند. مرتضی قلی خان گروهی از تفنگچیان مازندرانی خاصه لاریجانی‌های سیاه و سفید را که دو طایفه‌اند و معبر مازندران مسکن ایشان است، به سد طرق دارالمرز و منع واردین آن مأمور کرد.» (هدایت، روضه‌الصفا، ج13، ص7220) بنا به گفته مورخین، مرتضی‌قلی خان با شنیدن خبر ورود برادرش به مازندران، تحت تأثیر تحریکات و تفرقه‌افکنی‌های سرکردگان مازندران، بنای مخالفت با او را گذاشت. سپس فوج لاریجان را به همراه سایر دسته‌های مازندرانی به جنگ با آغا محمد خان در سواد کوه فرستاد. (همان، ساروی، احسن‌التواریخ، ص64) در نتیجه اولین رویارویی اهالی لاریجان با آغامحمد خان قاجار در پنجشنبه 18ربیع‌الاول سال 1193ه.ق در روستای میانکلای سوادکوه رخ داد که به پیروزی آغامحمد خان و تصرف بارفروش توسط وی و عقب‌نشینی خوانین لاریجان به آمل انجامید. دومین نبرد خوانین لاریجان با آغامحمد خان قاجار (1193ه.ق) و از دست رفتن آمل:

هم‌زمان با درگیری‌های آغامحمد خان در مازندران، زکی‌خان زند که رشته امور را در جنوب و مرکز ایران در دست گرفته‌بود، خواهر زاده‌اش «علی مراد خان زند» را به تهران فرستاد. خوانین سیاه و سفید لاریجان که از چشم‌داشت خان قاجار به لاریجان و حمله قریب‌الوقوع وی به لاریجان مطلع بودند، روزنه امیدی برای مبارزه با خان قاجار یافته، به سرعت خود را به تهران رسانده و به هر شیوه و شگردی که بود علی‌مراد خان را از قدرت و سلطه طلبی خان قاجار هراساندند و به سبقت جویی در نبرد ترغیب نمودند. (اعتماد السلطنه، اکسیر التواریخ، ص29)

خان سیاه و سفید لاریجان از علی‌مرادخان پرسیدند، آیا اطلاع داری خان قاجار در مازندران مشغول به چه کاری است؟ او قصد دارد حامیان ترکمان و اُمرای مازندران را گرد آورده و به تهران حمله کند. اگر می‌خواهید از خطر وی در امان باشید یا فرار کنید و یا قبل از آن‌که نیرومند گردد، بر او بتازید. خان زند پرسید: شما برای چه مشتاقید که او نابود شود؟ پاسخ دادند برای آن‌که از زمانی‌که محمد حسن خان قاجار زنده بود، هر آسیبی که به ما رسید، از ناحیه او بود و آغا محمد خان نیز چشم طمع به لاریجان دوخته و قصد تصرف املاک ما را دارد. اگر او نابود نشود ما و شما با هم نابود خواهیم شد. علی‌مراد خان دوباره پرسید: از کجا معلوم او هم مانند پدرش به شما آسیب برساند و آنان پاسخ دادند که چه دلیلی از این واضح‌تر که یک ماه قبل در ساری گفته‌است که لاریجان ملک موروثی ماست و باید به ما برسد؟ ما مطمئنیم که او قصد دارد از راه لاریجان به تهران حمله و آن‌جا را پایتخت خود کند. علی‌مراد خان اظهار داشت که برای جنگ با خان قاجار بهانه می‌خواهد و خوانین لاریجان مجدداً پاسخ دادند که چه بهانه‌ای بهتر از

این‌که او در مازندران مشغول جمع کردن قشون و مشق دادن به سربازان است و اصلاً به همین منظور از شیراز گریخته‌است. علی‌مراد خان که نگران شده بود از زکی‌خان و ابوالفتح‌خان زند کسب تکلیف کرده و سپس در نامه‌ای به خان قاجار از او دعوت کرد به تهران بیاید. هر چند خان سیاه و خان سفید پیش‌بینی کرده بودند که قبول دعوت او از سوی خان قاجار محال است. سرانجام علی‌مراد خان برای جنگ آماده شد و در این‌باره با خوانین لاریجان مشورت کرد و آنان این‌چنین ادعا کردند که اگر سرباز و اسلحه و پول کافی برای تهیه آذوقه و علیق به ما بدهید حاضریم خان قاجار را کت‌بسته به تهران بیاوریم. خان زند ابتدا قبول نکرد اما در نهایت قرار بر این شد که در صورت پیروزی ، معادل 200هزار تومان از املاک خانواده قاجار در مازندران به لاریجانی‌ها برسد». (کوهی، لاریجان، ص118 الی 120)

علی‌مراد خان دسته‌ای از چریکان افغانی را به رهبری محمود خان افغان با اهالی لاریجان همراه کرد و فرماندهی سپاه را نیز به خان سفید و خان سیاه سپرد و به گروهی از سپاهیان زند نیز مأموریت داد تا به فیروزکوه رفته و از راه سواد کوه به مازندران یورش برند. سپاه لاریجان و افاغنه در آمل سنگر بستند و آغا محمد خان نیز برادرش جعفرقلی خان را با هزار نفر سپاهی به آمل فرستاد. مؤلف احسن‌التواریخ که همواره در مدح قاجاریه مبالغه کرده شرح این نبرد را مشروح‌تر از سایرین این‌چنین نگاشته‌است:

«جعفرقلی خان با جانبازان وارد آمل گردید. لاریجانیه از استیلای خوف، اظهار غیرتمندی نموده جمعیت خود را افزودند. جعفر قلی خان در آن روز پیش‌دستی کرده، در محاربه سبقت جست و امر به قیام و به مضاربه اقدام نمود. نخست محمود خان افغان که سرآمد آن طایفه بود و از ضرب دست ترکمانی، عمر سر آمده بود، مقتول گردید ... جمعی از لاریجانیه و توابعین نیز هلاک و گروهی اسیر و بسته فتراک سواران چالاک گردیدند.» (ساروی، احسن‌التواریخ، ص67)

مصطفی‌کوهی، غرور و بی‌باکی بی‌دلیل اهالی لاریجان و نیز زیرکی و هوشمندی آغا محمد خان را که به عقیده او شخصاً در این جنگ حضور داشته‌است، دلیل غافلگیری و وقوع دومین شکست لاریجانی‌ها دانسته‌است. البته او تنگه عباس‌آباد را محل وقوع این جنگ می‌داند. (مصطفی کوهی، لاریجان، ص122) مؤلف روضه الصفا در شرح این پیکار می‌نویسد:

«در لاریجان دو محمدقلی نام بودند. یکی را سیاه و دیگری را سفید لقب بود و از آن‌جا که با مرتضی قلی خان موافقتی داشتند، پس از فرار او به استرآباد متوحش شده، از بیم شمشیر شهریار قاجار، ملتجی به علی‌مراد خان زند شدند و تعهد فتح مازندران و مدافعه با خان قاجار کردند. محمودخان افغان را سردار کرده، از ری به تنگه عباس‌آباد رسیدند و ... .» (هدایت، روضه الصفا – ج13، ص7225)

سومین نبرد خوانین لاریجان با آغا محمد خان قاجار (1193ه.ق) و پیروزی نسبی اهالی لاریجان:

آغا محمد خان قاجار، پس از تصرف آمل که محل زندگی و سکونت زمستانی اهالی لاریجان بود، رضاقلی خان قوانلوی ترکمان را حاکم آمل کرد و خود از راه سوادکوه به جنگ علی‌مراد خان و فتح تهران شتافت و تهران را فتح کرد. هنگامی‌که او در قزوین درگیر نبرد با ذوالفقار خان افشار بود، رضاقلی خان (برادرش) از اردوی وی در تهران گریخت و با افرادش به دماوند رفت. اهالی لاریجانی نیز که چند روز قبل در عریضه‌ای به آغا محمد خان اظهار پشیمانی و درخواست عفو کرده‌بودند (هدایت، روضه‌الصفا- ج13، ص7227- ساروی، احسن‌التواریخ، ص 70)، این فرصت را غنیمت شمردند. ساروی در این زمینه می‌نویسد:

«لاریجانیه به محض شنیدن این خبر به دماوند آمده از شعف هیاهو و به تمهید شرارت با یک‌دیگر گفت‌وگو نمودند و رضاقلی خان را با مهدی قلی خان (یکی از برادران ناتنی آغا محمد خان قاجار)، برداشته به لاریجان بردند.» (ساروی، احسن‌التواریخ، ص70)

آغا محمد خان که در فکر کشورگشایی بود، با شنیدن این خبر باز هم به مازندران بازگشت تا فتنه لاریجانی‌ها و رضاقلی خان را بخواباند. در این هنگام مرتضی قلی خان نیز مجدداً با سپاهی انبوه از استرآباد به فیروزکوه آمده و به اهالی لاریجان و رضا قلی خان پیوست و در نتیجه این‌بار سپاه آغا محمد خان شکست سختی از سپاهیان لاریجان و رضاقلی خان و مرتضی قلی خان خورد و از گردنه

گدوک به داخل جنگل‌ها متواری شد. (عبدالرزاق دنبلی، مأثرالسلطانیه، ص16، ساروی، احسن‌التواریخ، ص 71)

هر چند سومین رویارویی اهالی لاریجان و آغا محمد خان به پیروزی انجامید، اما علی‌رغم این موفقیت، اتحاد آن‌ها دوامی نیافت و خیلی زود مرتضی‌قلی خان به دلیل عدم تفاهم با رضاقلی خان به استرآباد برگشت و رضاقلی خان و اهالی لاریجان نیز به لاریجان مراجعه کردند.

چهارمین نبرد خوانین لاریجان با آغامحمد خان قاجار (1194هـ ق)، پیروزی در اَمیری و شکست در دریوک:

با آغاز سال 1194هـق رضاقلی خان قاجار که در لاریجان حضور داشت و به قول هدایت، با سیاه و سفید و اماء و عبید لاریجان درآمیخته بود، حمایت اکراد طایفه مدانلوی کجورِ نور را نیز به دست آورد. (دنبلی، مأثرالسلطانیه، ص16)، از این‌رو آغامحمد خان سپاهی به فرماندهی جعفرقلی خان روانه لاریجان کرد که در ناحیه خواجک کجور نور توانست سپاهیان رضاقلی خان را شکست داده و او را دستگیر نمایند. شگفت این‌که خان قاجار این بار هم از خون برادر گذشت. سپس جعفرقلی خان را مجدداً روانه لاریجان کرد تا به فتنه‌انگیزی‌های آنان خاتمه داده و آن سامان را از شورشیان لاریجانی پاک کند، چون تا زمانی‌که خیالش از بابت مازندران آسوده نمی‌شد، نمی‌توانست به شکست خان زند بیاندیشد.

در واقع خوانین و سرداران جسور، سرکش، مغرور و لجوج لاریجانی مانع بزرگی برای رسیدن آغامحمد خان به هدفش محسوب شده و همواره نگرانی‌هایی را برای وی بوجود می‌آوردند و به قول مؤلف احسن‌التواریخ:

«لاریجانیه از سرسختی و سخت‌جانی و لجاجت و مال مهمات ندانی با وصف صدمات و خرابی‌های نور و کجور باز هم تمرد و تغایر نزدیک و از انقیاد و اطاعت نفور می‌شدند و هرچند وقتی برای سبز کردن شجر تشاجر از این شاخ به آن شاخ جسته و به جهت ساز و برگ فتنه و شرارت تازه می‌کردند». (ساروی، احسن‌التواریخ، ص75)

جعفرقلی خان (فرمانده سپاه قاجار) با هزار نفر از راه نور به چمن دریوک (دریاوک) نمارستاق لاریجان رفته و اردو زد. از سوی دیگر ابدال خان کرد نیز با پانصد سوار از طایفه خود از راه روستای نشل وارد بلوک امیری شد و در چمن‌خو منتظر ماند و بدین ترتیب از دو طرف غرب و شرق، لاریجان را محاصره کردند. محمد قلی خان سفید به همراه محمد حسن خان ارجمندی فیروزکوهی از کوهی مرتفع که در کنار اردوی ابدال خان بود، بالا آمده شروع به تیراندازی نمودند. ابدال‌خان که غافلگیر شده بود با دادن تلفات زیاد به زحمت از همان راهی که آمده بود، بازگشت.

محمدقلی خان سیاه نیز که مؤلف احسن‌التواریخ وی را مردی شجاع توصیف کرده، با گروهی از تفنگچیان لاریجانی روی به اردوی جعفرقلی خان آورد و چون مرتع دریوک هم مانند چمن خو بوسیله کوه‌های بلندِ نمارستاق احاطه شده است، تصمیم گرفت مانند همتایش (محمد قلی خان سفید) از کوه‌ها بالا رفته و آنان را محاصره کند، غافل از این‌که جعفرقلی خان تعدادی از تفنگچیان نمارستاقی را فریب داده و با خود همراه نموده و سربازانی را هم به پیشنهاد آن‌ها

در بالای کوه‌ها به کمین گذاشته است. محمد تقی ساروی درباره این نبرد می‌نویسد:

« لاریجانیه مقابل از بلای ناگهانی پشت سر بی‌خبر و در نهایت طیش، مظهر صدگونه شور و شر بودند که ناگاه جزایرچیان مأمور از عقب کوه مانند رعد نالیدند و گلوله به تحریک ماشه و زبان دادن فتیله و تیزدستی دار و راه نمودن جزائر، گوش آن‌ها مالیدند. جوانان نمایان نمارستاقی در قتل جمعی از طایفه‌ی خود، خودکشی‌ها کردند و دلیران سراپا کینه از کاربردن گرز و تبرزین بر پشت و پهلو و سینه از درون دلاوران دلارستاق برآوردند. بلند بالایان لاریجانی که بر زیر کوه رفته بودند از آن بالا چون شاخه شکسته روی به نشیب نهاده و در سلوک طریق شکست ناگزیر شدند.» (همان، ص76 و 77) محمود میرزای قاجار نیز به شکست ابدال خان و پیروزی جعفرقلی خان در لاریجان در سال 1194ه.ق اشاره کرده است. (محمود میرزای قاجار، تاریخ صاحب قرانی، ص28)

جعفر قلی خان در پی این پیروزی ، اُسرا و سرهای کشتگان لاریجانی را برای آغامحمد خان قاجار فرستاد و بدین ترتیب چهارمین رویارویی نیز به شکست نسبی اهالی لاریجان انجامید. (روضه‌الصفا، ج13، ص7234 و 7235)

پنجمین نبرد خوانین لاریجان با آغامحمد خان قاجار (1195ه.ق)، اِسارت موقت آغامحمد خان :

تنها یک سال بعد، پنجمین نبرد ایل لاریجان و آغامحمد خان قاجار اتفاق افتاد. با آغاز سال 1195ه.ق خان قاجار برادرانش جعفرقلی خان و مصطفی قلی خان را با سپاهی بزرگ عازم گیلان کرد و رضا قلی خان را نیز برای مذاکره و مطیع نمودن

خوانین و سران لاریجان به روستای نِشِل در بلوک پائین لاریجان (بهرستاق) فرستاد و خود با تعداد اندکی از سربازان در بارفروش ماند. رضاقلی خان پس از رسیدن به لاریجان، دوباره اِغوا شده و مجدداً عهدشکنی کرد و به همراه تفنگچیان لاریجانی به بارفروش حمله و خانه آغامحمد خان را محاصره کردند. اهالی لاریجان پس از قتل اندک سربازان خان قاجار، خانه وی را به آتش کشیده و با دستگیر نمودن آغا محمد خان، برای دومین‌بار طعم پیروزی در برابر وی را چشیدند. (اعتماد السلطنه، اکسیر التواریخ ، ص30، ساروی، احسن‌التواریخ، ص80)

ابدال خان کرد نیز که به قصد کمک به خان قاجار به بارفروش آمده بود، با مشاهده اوضاع، او نیز به خان قاجار خیانت کرده و به اهالی لاریجان و رضاقلی خان پیوست. خوانین سیاه و سفید لاریجان ،ابدال خان، رضاقلی خان و عده‌ای دیگر از بزرگان منطقه برای تصمیم‌گیری در خصوص آغامحمد خان قاجار به شور نشستند. اهالی لاریجان اصرار بر قتل او داشتند، اما دو تن از سران و اعیان منطقه بندپی از طایفه «حلال‌خور» که به خان قاجار ارادت داشتند، تدبیری اندیشیده و وساطت کردند. در نهایت قرار بر این شد خان قاجار را با غل و زنجیر در بندپی به بند کشند. در همین هنگام رضا قلی خان قوانلو حاکم قاجاری آمل از ماجرا آگاه و پیکی بادپا به جانب گیلان و استرآباد فرستاد. (ساروی، احسن‌التواریخ، ص80- 84- سپهر، ناسخ‌التواریخ، ج1، صص20 و 21، هدایت، روضه‌الصفا، ج13، ص7240)

مرتضی قلی خان و دیگر برادران که در استرآباد بودند، با شنیدن این خبر خشمگین و با هفت‌صد تن سپاهی به مازندران بازگشتند. ابدال خان کرد و

محمدقلی خان سیاه و محمدقلی خان سفید لاریجانی را با چهارصد تفنگچی به ساری رسیدند. در نبردی که مابین ساری و نکا رخ داد، سپاه مشترک لاریجان و ابدال خان شکست خورد و ابدال خان کشته شد. (اعتماد السلطنه، اکسیرالتواریخ، ص3)

در همین حین آغا محمد خان نیز بوسیله آغاسی خان بندپی‌ای و میرزا فریدون، معروف به حاجی‌خان جان از طایفه «حلال خور» از زندان بندپی آزاد شد. (ساروی، احسن‌التواریخ، ص88- محمود میرزای قاجار، تاریخ صاحب قرآنی، ص29)

از آن‌سو، رضاقلی خان با شنیدن خبر شکست لاریجانی‌ها و ابدال خان و فرار خان قاجار از بند، بجای کمک به آن‌ها، سراسیمه از راه بندپی به سوی تهران و سپس اصفهان گریخت و بدین‌گونه این‌بار هم شیرینی پیروزی بر خان قاجار خیلی زود بر کام اهالی لاریجان تلخ شد. در این بین، یکی دیگر از خوانین محلی بلوک بالا لاریجان به نام «محسن بیک رینه‌ای» نیز به قصد حمله به آغامحمد خان حرکت کرده و خان قاجار عده‌ای از سربازانش را برای سرکوبی وی فرستاد که نتیجه این درگیری در اسناد و منابع تاریخی مشخص نیست. (ساروی، احسن‌التواریخ، ص91- هدایت، روضه الصفا ، ج13، ص 7247)

ششمین نبرد خوانین لاریجان با آغامحمد خان قاجار (1196ه.ق) :

یک سال پس از ماجرای نبرد نکاء، ششمین و آخرین نبرد اهالی لاریجان و آغامحمد خان رخ داد. ماجرا از لشکرکشی «امیر گونه خان افشار تارمی» که از سوی علی‌مراد خان زند به مازندران گسیل شده بود، آغاز شد. کوه‌نشینان لاریجان

که گویی خیال سازش و کنار آمدن با آغامحمد خان را نداشتند، به سپاه امیرگونه خان پیوستند. خان قاجار نخست برادر علیقلی خان را با فوجی به مقابله آن‌ها فرستاد که کاری از پیش نبرده و به ناچار آغامحمد خان خود به مقابله شتافت. مورخین محل وقوع این نبرد را محله «باغ شاه» یا همان سبزه میدان آمل دانسته‌اند. (ساروی، احسن‌التواریخ، ص96- محمود میرزای قاجار، تاریخ صاحب قرآنی، ص33- اعتماد السلطنه، اکسیر التواریخ، ص32)

نویسنده کتاب ارزشمند تاریخ مازندران نیز محله «سبزه میدان» آمل را محل وقوع این نبرد دانسته که در مجاورت باغ شاه قرار داشته‌است. (اسمعیل مهجوری، تاریخ مازندران- ج2، ص134) نتیجه این نبرد خونین، پیروزی آغامحمد خان بود. پسر امیرگونه خان در این نبرد کشته شد، اما خود وی توانست به زحمت با عده اندکی از یارانش از مازندران بگریزد. محمدقلی خان سفید در هنگامه نبرد کشته شد و محمدقلی خان سیاه نیز توسط سپاهیان ترکمن دستگیر و به دستور خان قاجار، دست و پا بسته از بالای عمارت باغ شاه آمل که در کنار رودخانه هراز واقع بود، به داخل رودخانه سرنگون شد و در دم جان داد. (دنبلی، مآثر السلطانیه، ص17، ساروی، احسن‌التواریخ، ص95 الی 98، هدایت، روضه‌الصفا، ج13، ص7255). برخی معتقدند بر پای محمدقلی خان سیاه امیری، سنگی بسته و او را به رودخانه هراز انداختند و سپس بستگانش جنازه وی را از آب درآورده و در لاریجان دفن نموده‌اند. (مصطفی کوهی، لاریجان، ص126). مؤلف کتاب تاریخی یادگار فرهنگ آمل معتقد است، محمدقلی خان سیاه و محمدقلی خان سفید بر اثر اغفال و تطمیع یکی از سرکردگان و علمداران فوج لاریجان که از طایفه

دلارستاقی بود و نیز به وسیله ابوالقاسم خان مشایی که هم‌دست آغامحمد خان بود، در آمل از سپاه قاجار شکست خورده و کشته شدند. (صمصام‌الدین علامه، یادگار فرهنگ آمل، ص1)

جنایت هولناک آغامحمد خان در سبزه میدان آمل: با قتل خوانین سیاه و سفید لاریجان در نبرد آمل، تمامی آمل و لاریجان به دست آغامحمد خان افتاد و خیال وی از بابت مازندران آسوده شد. اما ماجرای نبرد آمل به همین‌جا ختم نشد. آغامحمد خان که کینه عمیقی از اهالی لاریجان داشت و هفت سال وقت خود را صرف نبرد با آن‌ها کرده‌بود، سران و رؤسای جنگی لاریجان و اندک سربازان سپاه زند را دستگیر و چنان قساوت و سفاکی از خود نشان داد، که تا به ابد در تاریخ لاریجان ثبت گردیده‌است.

به دستور آغامحمد خان قاجار، تمامی اُسرای لاریجانی را در آمل قتل عام و از سر کشتگان کله‌مناره‌ای بلند در آمل ساخت. و سر محمد قلی خان سفید را نیز روی همه آن‌ها قرار داد. این اولین کله‌مناری است که آغامحمد خان بر پا کرد، وی بعدها این عمل را برای ارعاب دشمنان تکرار کرد. (صمصام‌الدین علامه، یادگار فرهنگ آمل،ص88، بامداد، شرح‌حال رجال نامی ایران، ج3، ص470، هیبت‌اله بیانی، رمز پیروزی حق، ص24، تاریخ مازندران، ج2، ص134)

البته در گفتار مورخین و پژوهش‌گران، اندک اختلافی به چشم می‌خورد. مثلاً بامداد، به اشتباه ساختن کله‌مناره را در لاریجان دانسته و سایرین که از مورخین محلی‌اند، این حادثه را در سبزه میدان شهر آمل و در کنار مرقد میربزرگ (میر قوام‌الدین مرعشی مؤسس سلسله مرعشیان) دانسته‌اند.

آغامحمد خان پس از این جنایت با خیال آسوده وارد لاریجان شد و به یمن این پیروزی بزرگ، بیست روز در سرزمین سرسبز و دل‌آرای لار، به تفریح و خوش‌گذرانی پرداخت و سپس برای فتح سمنان، دامغان و بسطام عازم آن سامان شد. (ساروی، احسن‌التواریخ، ص99، هدایت، روضه‌الصفا، ج13، ص7256)

آخرین مقاومت‌ها:

هرچند با قتل خوانین سیاه و سفید و جنایت هولناکی که آغامحمد خان در سال 1196ه.ق در آمل انجام داد، لاریجان بالاخره به تصرف وی درآمد، ولی ظاهراً سرکشی، شرارت و لجاجت اهالی این دیار هنوز پابرجا بود، چراکه به گواه تاریخ، در سال 1199ه.ق که شیخ ویس‌خان با دوازده هزار سپاهی از جانب علی‌مراد خان زند به قصد نابودی قاجاریه به مازندران لشکر کشید و در چمن لار اردو زد، باز هم عده‌ای از اهالی و سرکردگان بعضی طوایف لاریجان، به همراه اهالی فیروزکوه، دماوند و سمنان به وی گرویدند و او نیز چراغعلی خان را با دو هزار سپاهی برای جنگ به لاریجان فرستاد.

آغا محمد خان نیز یکی از سردارانش به نام رضاقلی خان دَوَلّو را برای مبارزه با آن‌ها گسیل کرد. دو سپاه در ناحیه‌ای در بلوک امیری لاریجان با یک‌دیگر روبرو شدند. چراغعلی خان و بسیاری از سپاهیانش کشته شدند، شیخ ویس خان هم پس از مدتی جنگ‌وگریز، کاری از پیش نبرد و عقب‌نشینی کرد، این آخرین تلاش ناأُمیدانه اهالی لاریجان برای نابودی خان قاجار بود. (ساروی، احسن‌التواریخ، ص99، هدایت، روضه‌الصفا، ج13، ص7256)

بدین ترتیب لاریجان پس از هفت سال جنگ‌وگریز، خوانین لاریجانی به اطاعت کامل در برابر قاجاریه گردن نهاد.

خورموجی مورخ مشهور دوره ناصرالدین شاه که همواره متملقانه جانب قاجارها را گرفته، ناعادلانه به پایان هفت سال نبرد خان قاجار و اهالی لاریجان پرداخت و می‌گوید:

«آغامحمد خان به اندک زمانی برادران عالی‌مقام را آرام، وحشی‌صفتان مازندرانِ لاریجان را رام فرموده و به تسخیر سمنان پرداخت. (خورموجی، حقایق‌الاخبار، ص 193)

پس از تصرف لاریجان، سرکردگان طوایف مختلف لاریجانی، به همراه سربازان تحت امرشان که حدوداً هزار نفر بودند، خود را تسلیم آغامحمد خان نموده و عملاً به سپاه وی پیوستند. میرزامحمد خان لاریجانی اَسکی که بعدها دلاوری‌های زیادی در جنگ ایران و روسیه، در زمان فتحعلی شاه، از خود نشان داد، از سوی آغامحمد خان به فرماندهی فوج دلیر لاریجان منصوب شد و در جنگ خان قاجار با لطفعلی خان زند نیز از مهم‌ترین فرماندهان سپاه قاجار محسوب گردید. مؤلف کتاب یادگار فرهنگ آمل که اثر خود را حدود هفتاد سال پیش نگاشته‌است، معتقد است آغا محمد خان پس از خاتمه جنگ لاریجان، حکومت و فرماندهی این ناحیه را به فردی از روستای اسک به نام محمد خان نائب لاریجانی سپرد.

موثق‌ترین سند تاریخی در خصوص پیوستن سپاهیان لاریجان به خان قاجار، تاریخ روضه‌الصفای ناصری است که در آن چنین آمده‌است:

«این سیاه و سپید لاریجان نیز مانند سیاه و سپیدِ لیل و نهار مضمحل شدند و لاریجان به تصرف اَندر آمد و یک هزار دلاور تناور جنگیِ هوش و هنگی، ضمیمه ملتزمینِ رکابِ داورِ هوشنگ هنگ شدند.» (رضا قلی خان هدایت، روضه‌الصفا - ج13- ص7256)

جمع‌بندی:

اهالی لاریجان به واسطه‌ی شرایطی که ذکر شد، به عنوان یک نیروی نظامی، وظیفه مرزبانی ناحیه دارالمرز (تبرستان) را برعهده داشته و در دفع تجاوز بیگانگان به ویژه قبایل صحراگرد ترکمن به داخل ایران، شرکت داشتند.

اهالی لاریجان به دلایل مختلفی از مدت‌ها قبل دشمنی زیادی با ایل قاجار داشتند. در حقیقت آنان و سایر اهالی مازندران دل خوشی از ترکمانان قاجار نداشته و از تجاوزات و غارت‌گری‌های این صحرانشینان که هنوز خلق‌وخوی بیابان‌گردی خود را حفظ کرده‌بودند، آزارها دیده بودند. به دلیل همین کینه و دشمنی دیرینه بود که در درگیری بین زندیه و قاجاریه، جانب کریم خان را گرفتند و از این‌رو تاوان سختی هم در برابر محمد حسن خان قاجار پس دادند.

با ورود آغامحمد خان به مازندران و آغاز لشکرکشی‌های وی، سران و خوانین لاریجان که همواره خوی غارت‌گری و سلطه‌جویی قاجارها را برای لاریجان خطرناک می‌دانستند، تصمیم به مقاومتی همه جانبه در برابر او گرفتند. آغامحمد خان نیز متقابلاً کینه و حساسیت ویژه‌ای نسبت به لاریجان داشت. ریشه اصلی این

حساسیت، موقعیت حساس استراتژیکی لاریجان و نیز طمع و حرص‌ورزی و چشم‌داشت آغامحمدخان به املاک ثروتمند لاریجان بود که این امر به منزله نابودی قدرت خوانین محلی لاریجان بود. از این‌رو اهالی لاریجان با در پیش گرفتن سیاست تفرقه‌افکنی و تحریک برادران ناتنی آغامحمد خان، علیه وی و آتش‌افروزی میان قاجاریه سعی بر محافظت از املاک ارزشمند خود در لاریجان و آمل نموده و در طی هفت سال، شش جنگ پی‌درپی با نیروهای نظامی قدرتنمد آغامحمد خان نمودند. اما تاریخ نشان داد که این تلاش اهالی لاریجان جز تحمیل زحمات و مصیبت‌های فراوان بر سکنه لاریجان و آمل وکشتار وسیعی از آن‌ها به دست خان قاجار، هیچ سودی نداشت.

پس از قتل‌عام سران جنگی و برخی سپاهیان فوج لاریجان در سال 1196ه.ق در آمل، تا حدود زیادی از سرکشی و قدرت نظامی اهالی لاریجان کاسته شد.

پس از این حادثه اهالی لاریجان به قدرت واقعی قاجاریه و ناتوانی خود در برابر آنان و بی فایده بودن لجاجت خود پی برده و سیاست جدید و کاملا متفاوتی را برگزیدند. چرا که پس از مدتی قسمت عمده سربازان لاریجانی به سپاه قاجار پیوسته و خیلی زود کینه و عداوت پیشین خوانین سابق خود را به فراموشی سپردند. منابع و اسناد تاریخی در ذکر حوادث این سال‌ها، به جز خدمات نظامی شایان‌توجه فوج لاریجان به سرکردگی میرزا محمد خان اسکیِ لاریجانی، به مورد بخصوصی در رابطه با لاریجان اشاره نکرده‌اند. با توجه به این موضوع و مرور حوادث گذشته، می‌توان این‌طور استنباط کرد که مسببان اصلی کینه و دشمنی طولانی‌مدت اهالی لاریجان با آغامحمد خان، خوانین سیاه و سفید لاریجان

بوده‌اند که بخش وسیعی از املاک لاریجان در تملک آنان بود و احتمالاً این دو برای حفظ قدرت و منافع خود، اهالی لاریجان را به دشمنی با خان قاجار تحریک می‌نموده‌اند.

فهرست منابع:

اعتمادالسلطنه، علیقلی میرزا، (1370)، اکسیرالتواریخ (تاریخ قاجاریه از آغاز تا سال 1259ه.ق)، به اهتمام جمشید کیانفر. تهران: موسسه انتشارات ویسمن.

بامداد، مهدی، (1357)، شرح حال رجال ایران در قرن 12، 13و14، جلد 3 و 4، تهران: انتشارات زوار.

بیانی، هیبت‌الله، (1342)، رمز پیروزی حق، با مقدمه‌ای از عبدالعلی باقی، تهران: انتشارات موسسه مطبوعاتی توحید.

خورموجی، محمدجعفر، (1344)، حقایق‌الاخبار ناصری (تاریخ قاجار)، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات زوار.

رابینو، ه .ل، (1343)، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ساروی، محمد فتح‌اله بن محمد تقی، (1371)، تاریخ محمدی(احسن‌التواریخ)، به اهتمام غلام‌رضا طباطبائی مجد، تهران: انتشارات امیرکبیر.

سپهر، محمد تقی خان، (1374)، ناسخ التواریخ. تهران امیر کبیر..

سیوری، راجر، (1371)، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران: نشر مرکز.

کوهی، مصطفی، لاریجان، ساری، بی‌نا.

غفاری، محمود، (1386)، بزرگان و اندیشمندان آمل، تهران ، انتشارات رسانش.

مهجوری، اسمعیل، (1345)، تاریخ مازندران، جلد دوم، ساری ، بی‌نا.

هدایت، رضاقلی خان، (1380)، تاریخ روضه‌الصفای ناصری، جلد 15، 14 و 13 تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، بی‌جا، انتشارات اساطیر.

مفتون دنبلی، عبدالرزاق، (1351)، مآثر السلطانیه (تاریخ جنگ‌های ایران و روس)، به اهتمام غلامحسین صدری افشار، تهران، انتشارات ابن‌سینا.

محمود میرزا قاجار، (1389)، تاریخ صاحب قرآنی (حوادث تاریخی سلسه قاجار از 1190 تا 1248ه.ق)، تصحیح نادره جلالی، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

میر تیمور مرعشی، (1352)، تاریخ خاندان مرعشی مازندران، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

علامه، صمصام الدین، (1328)، یادگار فرهنگ آمل، تهران، بی‌نا.

اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، (1367)، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی، تهران، دنیای کتاب.

نقش لاریجان در جنگ های ایران و روس.

رضا هومند[31]

مقدمه: تاریخ معاصر ایران پر از حوادث تلخ و شیرین و در عین حال عبرت آموز است. از جمله آن‌ها، جنگ‌های نسبتاً طولانی ایران با کشور روسیه است که دوره اول آن از سال 1218 ه.ق آغاز و دوره دوم آن بین سال‌های (1241-1243ه.ق) رخ داده است. همان‌طور که می‌دانیم این جنگ تبعات بسیار مهم و گسترده و نیز پیامدهای مثبت و منفی زیادی برای سرزمین ما در پی داشت، از جمله معاهدات ننگین گلستان و ترکمانچای، از دست رفتن بخش پهناوری از خاک ایران و جدائی اجباری تعداد عظیمی از مسلمانان منطقه قفقاز از جامعه ایران، نیز جریحه دار شدن غرور ملی ایرانیان و البته آگاهی ایرانیان از میزان عقب ماندگی سیاسی، نظامی ، علمی ، صنعتی ، اقتصادی و فرهنگی خود نسبت به کشورهای اروپائی و در نتیجه آغاز جنبش اصلاح طلبی و ترقی خواهی و بیداری اجتماعی مردم ایران.

---

[31]. کارشناسی ارشد تاریخ

در جریان جنگ‌های ایران و روسیه، گروه‌ها ، طوایف، ایلات و افواج زیادی از گوشه و کنار ایران حضور داشته‌اند. ایشان علی رغم نابرابری نظامی و لجستیکی (تجهیزاتی و تسلیحاتی) با قوای روس، فداکاری‌ها و رشادت‌های زیادی از خود نشان داده‌اند که در تاریخ به ثبت رسیده است. این موضوع سبب شده است تا برخی تاریخ پژوهان به بررسی و کنکاش درباره آن‌ها بپردازند. لیکن هنوز بخش‌هایی از این حماسه‌ها ناشناخته مانده و علی‌رغم این‌که علاقه مندان به تاریخ تشنه دانستن آن‌ها هستند، متأسفانه پژوهش جامع و مدونی درباره آن‌ها انجام نگردیده است. یکی از این موضوعات، نقش پر رنگ فوج لاریجان در جنگ‌های ایران و روس است که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود.

قبل از هر چیز لازم است بدانیم هدف از انجام این پژوهش، کالبد شکافی یکی از وقایع مهم تاریخ معاصر ایران و بررسی سهم بسزای منطقه لاریجان در این واقعه و زدون غبار ابهام و روشن کردن گوشه‌های تاریکی از تاریخ معاصر ناحیه لاریجان است. در این تحقیق تلاش گردیده با کنکاش در اسناد و منابع دست اول تاریخی و بهره‌گیری اصولی و علمی از آن‌ها (بر اساس روش تحقیق علمی و کتابخانه‌ای) به تمامی زوایای مبهم این موضوع پی برده و تاریخ دوستان و به‌ویژه علاقه‌مندان به سرزمین کهن لاریجان را با گوشه‌هایی از حماسه‌ها، دلاوری‌ها و از خود گذشتگی‌های اجداد و نیاکان خود آشنا سازیم.

پیشینه و ضرورت تحقیق: متاسفانه با وجود نیاز مبرم جامعه ما به دانش تاریخ و افزایش آگاهی‌های تاریخی و نیز علاقه شدید ساکنین لاریجان به دانستن سرگذشت پیشنیان و پاسداشت میراث گذشتگان خود، روند تاریخ‌پژوهی در این

ناحیه با توجه به تاریخ کهن و اسطوره‌ای آن در حال حاضر در جایگاه شایسته‌ای قرار ندارد. همچنین اندک اقداماتی که در این راستا صورت می‌گیرد نیز به دلایل گوناگونی چون غیر علمی بودن، تعصبات طایفه ای و قومی، سیاست‌زدگی، ایدئولوژی‌زدگی، عوام‌زدگی و .... ضعیف و غیر مستند و دچار تحریف می-باشند.

لازم به یادآوری است در این پژوهش از انواع منابع تاریخی همچون تواریخ عمومی (همچون روضه الصفا، ناسخ التواریخ و ...)، تواریخ محلی(همچون تاریخ خاندان مرعشی،تاریخ مازندران، رمز پیروزی حق، یادگار فرهنگ آمل و ...)، سفرنامه‌ها و خاطرات (همچون رکن الاسفار ، سفرنامه ناصرالدین شاه به مازندران ، سفرنامه فریزر، کتاب ایران جرج کرزن و ...) و البته کتب و پژوهش‌های جدید تاریخی استفاده شده است.

نقش لاریجان در جنگهای ایران و روس:

قبل از پرداختن به موضوع اصلی ، لازم است اشاره‌ای به اوضاع سیاسی ایران در آن برهه داشته و به شمه‌ای از پیشینه نظامی لاریجان نیز اشاره‌ای داشته باشیم:

دوران سلطنت 38 ساله فتحعلی شاه قاجار (1211ه.ق- 1249ه.ق) که در پی قتل آقامحمد خان آغاز شد، از لحاظ وقوع حوادث مهمی چون جنگ ایران با دول روس و عثمانی و نیز آغاز فصل تازه‌ای از تاریخ دیپلماسی و رقابت دول اروپائی در ایران، از مهمترین ادوار تاریخی کشورمان به شمار می‌آید.

شاه جوان هنوز از سرکوب شورش‌های داخلی فارغ نشده بود که در سال 1218ه.ق مطابق با 1803.م با حمله سیسیانف به شهر گنجه، دوره اول جنگ‌های

ایران و روس آغاز شد. تهاجم بیگانه‌ای غیر مسلمان سبب شد حس وطن دوستی و تعصب دینی ایرانیان تحریک شده و به طور موقت اختلافات و رقابت‌های داخلی را فراموش کرده و با فتوای مراجع و دستور دولت به جبهه‌های نبرد درقفقاز و آذربایجان بشتابند.

اوضاع نظامی و وضعیت قشون ایران در آن زمان بسیار نامساعد و غیر قابل مقایسه با قشون دول اروپائی بود. آقامحمد خان توانسته بود سپاهی عظیم از دسته‌ها و ایل‌های مختلف ایرانی تشکیل دهد که محور اصلی آن را سربازان مازندرانی و ترکمن تشکیل می‌دادند. اصول سربازگیری به همان شیوه سنتی عصر صفوی و نادری بود و او تنها شاخ و برگ‌هائی بر آن افزوده بود. قشون ایران به سه دسته پیاده نظام، سواره نظام و توپخانه تقسیم می‌شد. هر دویست سرباز تشکیل یک دسته و 10 دسته تشکیل یک فوج را می‌دادند و ده فوج تشکیل یک تومان می‌دادند و از تجمع چند تومان، اردو تشکیل می‌شد. در مواقع لزوم صورت‌هائی بنام « بُنیچه» تهیه می‌شد و از ایلات و طوایف هر منطقه از ایران به فراخور جمعیت آن ناحیه عده‌ای سواره و پیاده به خرج خودشان برای شرکت در جنگ-ها آماده می‌شدند و تهیه اسب و سلاح هم به عهده خودشان بود. کشاورزان روستائی هم بعضاً در برابر دریافت ماهیانه اندکی که به آن «جیره» می‌گفتند جوانان خود را به جنگ می‌فرستادند. فرمانده سپاهیان هر منطقه از میان خودشان انتخاب می‌شد و در واقع نظم و قانون مدونی در سپاه ایران وجود نداشت. دسته‌های محلی هر روشی را که از سپاهیان قدیم آموخته بودند در میدان رزم به کار می‌بردند. جمع‌آوری سپاه نیز واقعاً کار دشواری بود و گاه ماه‌ها طول

می‌کشید تا سپاهی سازماندهی شود. هر دسته از سپاه، سلاح و سبک جنگی مخصوص به خود داشت، همانطورکه برخی از ترکمانان هنوز به شیوه اجدادی خود با تیر و کمان می‌جنگیدند و اساس کارشان، جنگ و گریز، چابکی و غافلگیر نمودن دشمن بود. توپ‌ها و تفنگ‌های قشون ایران نیز ابتدائی و به هیچ وجه قابل قیاس با سلاح‌های اروپائی نبود.

با مرگ آقامحمد خان عمده‌ی سپاهیان وی پراکنده شدند. برخی از سران سپاه به مخالفت با شاه جدید پرداختند و مدت‌ها طول کشید تا فتحعلی‌شاه توانست سپاه مقتدر عمویش را احیاء کند. لوئی لانگلاس نویسنده فرانسوی معاصر فتحعلی‌شاه درباره اوضاع سپاه در زمان این شاه می‌نویسد:

« قسمت عمده قشون ایران سواره‌های منظم‌اند که از قبایل و عشایر جنگی برگزیده می‌شوند و تحت فرماندهی روسای قبیله خود قرار دارند. ایرانیان هنوز پیاده نظام را نمی‌شناسند در حالی‌که بدون پیاده نظام نه ارتش وجود دارد و نه تاکتیک. البته شاهزاده عباس میرزا یک واحد پیاده نظام سبُک به سبک اروپائی تشکیل و آموزش می‌دهد.»(لانگلاس، ایران فتحعلی شاهی، انتشارات کتاب روشن، 1389 ، صفحه 271)

با آغاز تهاجم روسیه، عباس میرزا که به فرماندهی کل قوا برگزیده شده بود در اولین اقدام فرمانی بدین مضمون برای تمامی سرکردگان افواج و رؤسای ایلات صادر کرد:

« ... مطلع باشید که بنا به تعارضات ارتش روسیه به این دولت اعلان جنگ دادیم و صحنه عملیات را در قفقاز و تمرکز نیرو را در کنار رود ارس قرار دادیم

. مقرّر می‌فرمائیم به اتفاق ملازمان مسلح و مجهز خود در 20 ذیحجه 1218 به آن مکان بیائید. کلیه عده مربوطه شما باید به وضعی باشند که به هر جانب جنگ مأمور شوید بتوانید فوراً بروید. به این صورت که باید اسلحه و افراد جنگی و غیر جنگی و همه نوع آلات حربیه و ملبوس و آذوقه و دواجات همراه بیاورید. هرسوار می‌بایستی اسلحه جنگی داشته باشد. از نزدیک‌ترین راه‌های عمده سوق الجیشی بیائید و از سکنه بین راه جز علیق اسب و آب نستانید.». (مهجوری ،تاریخ مازندران ، ج2، ص144).

در اندک مدتی 60 هزار پیاده،142 هزار سواره ، 2500 توپچی و 4هزار نفر گارد مخصوص سازماندهی شدند. از سوی عباس میرزا، مبارزین آذربایجانی «سرباز» و تفنگچیان مازندران و عراق «جانباز» نامیده شدند. مورخان، قسمت عمده سپاهیان فتحعلی شاه را اهالی مازندران دانسته که هم جنگجویان ماهری محسوب شده و هم همیشه وفادار و پا در رکاب بودند. (روضـه الصفا- ج13- ص7587).

از جمله مهمترین دسته‌های مازندران، فوج لاریجان بود که تفنگچیان آن به فرماندهی میرزا محمد خان لاریجانی(اَسکی) و سرداری فرزندانش (جعفرقلی خان، طهماسب قلی خان و عباسقلی خان) خدمات شایانی به ارتش ایران نموده و در کنار سایر افواج مازندرانی نظیر سوادکوهی، فندرسکی، هزارجریبی، عبدالمالکی، خواجه‌وند، دماوندی و فیروزکوهی ستون اصلی ارتش ایران را تشکیل می‌دادند و بلافاصله با شنیدن فرمان بسیج عمومی خود را به میدان نبرد رسانیده و تا پایان جنگ در دفاع از خاک وطن مبارزه کردند.

اهالی لاریجان از قدیم الایام به واسطه موقعیت جغرافیائی و طبیعی و اهمیت ژئوپولوتیکی لاریجان، دارای روحیه جنگجوئی و مهارت نظامی بودند. ایشان چه در دوران قبل از اسلام و چه پس از آن، ضمن حفاظت از سرزمین خود، همواره از خاک ایران نیز در برابر هجوم بیگانگان دفاع نموده و به عنوان مرزبانان نواحی شمالی ایران یعنی دارالمرز(مازندران) شناخته می‌شدند.در منابع تاریخی زیادی به دلاوری سربازان لاریجانی اشاره شده‌است. «فریزر» ضمن اشاره به دلیری و مهارت سربازان لاریجانی در تیراندازی، «قراچوقی های لاریجانی» (دارای چادرهای سیاه) را معتمدترین افراد سپاه قاجار دانسته که فتحعلی شاه و آقامحمد خان در هنگام رویاروئی با دشمن و خطر واقعی شب را در چادر لاریجانی‌ها می‌گذراندند و از همین رو «لاریجانیان را پیراهن تن شاه نام نهاده اند.». او مکرراً به دلاوری مازندرانیان اشاره داشته و نوشته که مازندرانی‌ها مردمانی آرام و بی‌آزار و در عین حال سربازانی دلیر و خوب با تفنگ‌هائی فتیله ای و تیراندازانی ماهرند و 12 یا 14 هزار نفر سربازی که این ولایت برای خدمت در قشون آماده می‌کند از جمله سپاهیان معتمد و موثقی هستند که مازندران به وجود آن‌ها می-بالد. (فریزر، سفر معروف به زمستانی، ص 566 و 565).

در تاریخ عضدی آمده اهالی لاریجان و مازندران وفادارترین افراد سپاه قاجار بوده و آقامحمد خان و فتحعلی شاه به طور ویژه از آن‌ها سان می‌دیدند و فتحعلی‌شاه همواره اهالی دارالمرز (مازندران) را پیراهن تن خود خطاب می‌کرده است. (عضدالملک قاجار، تاریخ عضدی، ص 162 و79). مؤلف روضه الصفا نیز ضمن اشاره به این موضوع، مهارت مازندرانیان در تیراندازی را مربوط به دوران

شاه عباس صفوی و اعزام افسری فرانسوی از سوی وی به مازندران دانسته و از تیراندازان لاریجانی به‌عنوان سرآمد سربازان مازندرانی نام برده است. (هدایت، روضه الصفا،ج14 ،ص 7869).

مادام مری شیل نیز درباره لاریجانیان نظر جالبی دارد. او که در زمان ناصرالدین شاه به لاریجان سفر کرده، معتقد است: شجاعت لاریجانی‌ها می‌تواند به خاطر همسایگیشان در طول تاریخ با ترکمانان باشد که سبب گردیده آن‌ها همواره از خود در برابر هجوم وحشیانه ترکمانان مواظبت کنند و به ندرت بدون اسلحه دیده شوند و حتی در هنگام کشت و کار نیز مسلّحند و همین مسئله آن‌ها را به سربازانی شجاع و ماهر تبدیل کرده است که در جنگ‌های نا منظم تبحر خاصی دارند.(خاطرات لیدی شیل ، ص247 و 248).

با استناد به داده‌های تاریخی، اولین حضور فوج لاریجان در جنگ ایران و روس ، مربوط به سال 1224ه.ق است که شاهزاده محمد علی میرزای قاجار با 20هزار پیاده و سواره و 5 هزار توپ عازم تفلیس شد. در این لشکرکشی میرزا محمدخان لاریجانی اسکی؛ فرمانده فوج لاریجان و حاکم لاریجان و آمل یکی از فرماندهان سپاه ایران بود که با افراد فوج لاریجان در این لشکرکشی حضور داشت.(هدایت، روضه الصفا، ج13، ص7613 و 7614). این سپاه در نزدیکی ایروان به سپاه روسیه رسید که بین آنان جنگ شدیدی درگرفت و در نهایت روس‌ها شکست خورده و تسلیم ایشان شدند. شاهزاده محمد علی میرزا به آنان امان داده و به همراه سرهای بریده مقتولین سپاه روس به اردوی فتحعلی شاه در

سراب اردبیل فرستاد و خود ناجوانمردانه به غارت و قتل عام ایروان پرداخت.(میرزا فضل اله شیرازی (خاوری)، تاریخ ذوالقرنین، ، جلد اول، ص303)

فوج لاریجان که از مهمترین افواج قشون ایران به حساب می‌آمد، در همین سال در دو نبرد بسیار مهم در شهرهای گنجه و ایروان حضور یافت و سپس برای کمک به نیروهای فرج الله خان افشار (از سرداران قشون ایران) به قلعه جامیشوان اعزام شد. سردار افشاری که جهت سرکوبی مصطفی خان طالش و سپاه روسیه به منطقه «سالیان» رفته بود توانسته بود قلعه لنکران در منطقه سالیان و سپس قلعه جامیشوان را محاصره نماید. با رسیدن فوج تازه نفس لاریجان حلقه محاصره تنگ تر گردیده و مصطفی خان طالشی مجبور به تسلیم شده و اَمان خواست و قائم مقام فراهانی نیز او را شفاعت کرد. (هدایت، روضه الصفا – ج13- ص7615) و (خاوری، تاریخ ذوالقرنین –ص 306)

برابر اظهارات مورخان عصر قاجار، در اواخر دوره اول جنگ‌های ایران و روس (سال 1227ه.ق) مصطفی خان طالشی دوباره به روس‌ها گروید، لاجرم فوج لاریجان به سرکردگی جعفر قلی خان لاریجانی فرزند ارشد میرزا محمد خان، به همراه فرماندهانی همچون صادق خان عزالدین لو و محمد خان سرهنگ ایروانی با سه عراده توپ به حفظ قلعه لنکران مأموریت یافتند و فرماندهان دیگری نیز به حفظ قلعه اَرگوان مأمور شدند. در سال 1228ه.ق سپاه روسیه به قلعه ارگوان حمله و تمامی فرماندهان محافظ آن را کشت. سپس به قلعه لنکران حمله و آن را محاصره کرد و نبرد خونینی را رقم زد که به شهادت جعفرقلی‌خان

و بسیاری از سربازان شجاع لاریجانی منجر شد. خاوری در شرح این نبرد می نویسد:

« روسیه‌ی رو سیَه خیره گشته در شب تاسوعای 1228ه.ق به قلعه لنکران یورش برده به مدد نردبان از برجی صعود کردند، در آن شب ظلام فی مابین طوایف کفر و اسلام مقاتلات خشنی اتفاق افتاد. علی الصباح معلوم گردید که کِشتی احدی از سپاه اسلام از آن بحر خونخوار به سلامت نگذشته و عرضه قلعه لنکران به مثابه روز عاشورا چون دشت کربلا از خون شهیدان دین رنگین گشته است. شمار شهدای اسلام در اصلاندوز و اَرگوان و لنکران از پنج هزار گذشت و صادق خان قاجار عزالدین لو و محمد بیک سرهنگ ایروانی و جعفرقلی خان لاریجانی و جمعی دیگر در آن نبرد شربت شهادت بچشیدند».(خاوری ، تاریخ ذوالقرنین ، ص309).

دوره اول جنگ‌های ایران و روس پس از 11 سال با انعقاد عهدنامه گلستان در سال 1228ه.ق پایان یافت. فوج لاریجان به سرکردگی میرزا محمد خان لاریجانی اسکی و سرداری فرزندانش و حضور سربازانی از طوایف مختلف لاریجان همچون دلارستاقی، بهرستاقی، امیری، اَسکی، نوائی و ... رشادت‌های زیادی نشان دادند که در تاریخ به ثبت رسیده است.

دوره دوم جنگ‌های ایران و روس بنا به دلایلی که ذکر آن در این مقال نمی‌گنجد در سال 1241ه.ق آغاز شد و 4 سال به‌طول انجامید. در این نبردها نیز فوج لاریجان حضوری اثرگذار داشت و در نبردهای زیادی شرکت نمود. از جمله این نبردها، نبرد تبریز و مأموریت دسته‌ای از فوج لاریجان برای حفظ شهر

تبریز است.که بسیاری از مورخان به این موضوع پرداخته‌اند. رضاقلی خان هدایت درباره این واقعه می‌نویسد:

« مقارن سال 1243ه.ق شهر تبریز به هم برآمده و هیاهو برخاست. مازندرانیان دل بر قلعه داری نهادند و آقا میرفتاح که پس از فوت پدر به حکم وراثت، امام و پیشوای اهل تبریز بود و ساغر خاطرش از باده غرور و جوانی لبریز، در حفظ شهر و شهریان اطاعت ژنرال روسیه را اولی و به صرفه وقت اقراب دانسته تن به متابعت آصف الدوله درنداد و از تسلیم و تمکین روسیه سخن راند و عموم اهالی شهر را با خود مطابق و موافق کرد. میرزا محمد خان لاریجانی که مردی سالخورده، کار دیده، خیرخواه و راز آگاه بود با این اعدای داخلی و خارجی، سکون عیال و حرم محترم نواب نایب السلطنه را در تبریز صلاح دولت ندانسته با تمام دسته‌ها و تفنگچیان مازندرانی به درب اندرون آمده، همگی ایشان را در کمال جلال حمل و نقل تخت روان نموده و راه عراق برگرفت. ژنرال ارستوف، خوانین مرند را با هزار سوار و دو عراده توپ به سوی حرم محترم نواب فرستاده به ضرب گلوله جانسوز دلیران لاریجانی که سرآمد تفنگچیان مازندرانی‌اند، جمعی بر خاک هلاک درافتاند و جان دادند». (هدایت، روضه الصفا، ج14، ص 7869)

میرزا محمد خان لاریجانی اَسکی که در سنین کهنسالی بود و مورخان از وی به‌عنوان افسری سالخورده یاد کرده‌اند، به هر نحوی که بود به همراهی تعداد کمی از سربازان لاریجانی، حرم عباس میرزا را سالم به اردبیل رساند و در آنجا محمد میرزا که بعدها به پادشاهی ایران رسید، حرمسرای پدر را از اردبیل روانه

تهران کرد و میرزا محمد خان لاریجانی به همین علت به لقب معتمد الحرم معروف شد.(همان، ص 7873).

مورخان عصر قاجار به شهامت و فداکاری فوج لاریجان و سایر افواج مازندرانی در دفاع از خانواده عباس میرزا اشاره داشته و البته برخی از آن‌ها، طهماسب قلی خان لاریجانی، (فرزند دیگر میرزا محمد خان لاریجانی که بعدها در اثر بیماری درسنین جوانی وفات یافت) را فرمانده فوج لاریجان در تبریز ، دانسته‌اند.(محمود میرزای قاجار، تاریخ صاحب قرانی، ص260)، (خاوری، تاریخ ذوالقرنین، ص210)

سال‌ها بعد ناصرالدین شاه در سفرش به مازندران در سال 1283ه.ق (40 سال پس از پایان جنگ ایران و روس) هنگام عبور از لاریجان در روستای گزنک در بلوک بالالاریجان، به پیرمرد صد ساله‌ای به نام «حاجی حسینقلی» برخورد نمود. وی از سربازان قدیمی فوج لاریجان بوده، در جنگ‌های ایران و روس اسیر شده و مدتی را در ناحیه استاوراپل روسیه به اسارت گذرانیده بود.(نوری، سفرنامه های عصر ناصرالدین شاه، ص 270)

از تاریخ وفات میرزا محمد خان لاریجانی اَسکی و محل دفن او اطلاع دقیقی در دست نیست.آنچه مسلم است وی در هنگام حمله ژنرال پاسکویچ به تبریز در سال 1243ه.ق افسری کهنسال بوده است (روضه الصفا، ج14، ص 7869)، (شرح حال رجال نامی ایران، ج3، ص241).

افضل الملک از رجال عصر مشروطه نیز در سفرنامه‌اش (رکن الاسفار) از میرزا محمد خان لاریجانی به عنوان یکی از سرداران مازندران در زمان آقامحمد خان و فتحعلی شاه یاد کرده و می‌نویسد:

« فتحعلی شاه به مرحوم میرزا محمد خان سردار لاریجانی فرمود که مسجد جامع ساری را مرمت کند. او خرابی مسجد را ساخت و در کتابه دور بنا اسم خود را رقم زد.به فتحعلی شاه خبر دادند و از او سعایت کردند. شاه او را 10 هزار تومان مصادره کرد». (افضل الملک، رکن السفار، ص56).

جمع بندی:

لاریجان که همچون نگینی در دل کوه‌های به هم تنیده البرز جای گرفته و کوه پرابهت و تاریخی دماوند را به عنوان نماد پایداری و استقامت ایرانیان در خود جای داده است ، جزء لاینفکی از تاریخ و فرهنگ ایران زمین به شمار می-رود. لاریجان از قدیم الایام دارای اهمیت استراتژیکی بوده و به سبب کوهستانی بودن، پناهگاه مناسبی برای فراریان و پنهان کردن خزائن و نیز محل خوبی برای دفاع از تهاجم بیگانگان بوده است. ضمن اینکه لاریجان، شاه‌راه ارتباطی میان این سو و آن سوی البرز بوده و نجد مرکزی ایران را به صفحات شمالی به‌ویژه شهر کهن آمل که تختگاه باستانی مازندران بوده متصل می‌نموده است. از این رو لاریجان از لحاظ سیاسی، نظامی، فرهنگی و تجاری اهمیت فوق‌العاده‌ای داشته و راه هراز از قدیمی‌ترین راه‌های مواصلاتی ایران محسوب می‌شده و دو شهر کهن ایران یعنی ری و آمل را به هم مرتبط می کرده است. راه هراز علی رغم داشتن

مسیری دشوار و خطرناک همواره مورد استفاده اقوام مختلف بوده است. با توجه به برخوردهای ساکنین این منطقه همچون تپورها و آماردها با دولت‌های بزرگی چون مقدونیان، اشکانیان، اعراب مسلمان و ... ، این راه بدون شک مسیر تهاجمات و لشکرکشی‌ها بوده است.

روحیه نظامی‌گری ساکنان لاریجان و شجاعت و مهارت آنان در جنگاوری و ساختن قلعه‌های نظامی مستحکم و غیر قابل نفوذ همچون قلعه شاهاندشت، قلعه لوندر رینه، قلعه کارود (کهرود) ،قلعه گلندان، قلعه انگه مار، قلعه دختر امامزاده هاشم، قلعه قلابن، کافر قلعه و .... از مهمترین نشانه‌های اهمیت نظامی این ناحیه است.

ردپای لاریجان در بیشتر حوادث تاریخی ادوار گذشته به چشم خورده و اهالی آن از دیرباز در کنار تلاش‌های فرهنگی و علمی و پرورش نخبگان علمی و پارسایان دینی، به سلحشوری و جنگاوری و رشادت معروف بوده و دردفاع از تمامیت ارضی ایران کهن، جان خود را فدا نموده اند. یکی از این نمونه های تاریخی، جنگ‌های ایران و روسیه است. اجداد و نیاکان لاریجانی ما که از شجاع‌ترین و معتمدترین افواج ایران و معروف به پیراهن تن شاه بودند، به فرماندهی میرزا محمد خان لاریجانی اَسکی در هر دو دوره جنگ‌های ایران و روس حضور داشته و بسیاری از آن‌ها در این جنگ‌ها به شهادت رسیدند و برگ زرینی از تاریخ این ناحیه را رقم زدند. درود به روان‌های پاک و وطن پرست سرداران و سربازان شجاع لاریجانی.

ناگفته نماند فوج لاریجان خدمات نظامی بسیار زیادی در طول سلطنت طولانی فتحعلی‌شاه و ادوار بعدی، به میهن انجام داده و در سرکوبی بسیاری از شورش‌ها و ناآرامی‌های داخلی و نیز جنگ‌هایی همچون جنگ ایران و عثمانی و حمله به شهر هرات و ... حضور داشته است که بررسی آن‌ها نیاز به همت علاقه مندان و تاریخ پژوهان است.

فهرست منابع:

ابن اسفندیار کاتب آملی، بهاء الدین محمد بن حسن ، (1366) تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، بی جا، نشر پدیده خاور.

افضل الملک، غلامحسین،(1373) رکن الاسفار (سفرنامه مازندران و وقایع مشروطه)، به کوشش صمدی، حسین ، قائمشهر، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی.

بامداد، مهدی،(1357) شرح حال رجال ایران در قرن 12و13و14، جلد 3 و 4، تهران: انتشارات زوار.

بیانی، هیبت الله،(1342) رمز پیروزی حق، با مقدمه ای از عبدالعلی باقی، تهران: انتشارات موسسه مطبوعاتی توحید.

خورموجی، محمد جعفر،(1344) حقایق الاخبار ناصری (تاریخ قاجار)، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات زوار.

رابینو، ه.ل،(1343) سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران : انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، 1343

سپهر، محمد تقی خان،(1378) ناسخ التواریخ.تهران.انتشارات امیر کبیر.1378

شیل، مری، خاطرات لیدی شیل (1362) (همسر وزیر مختار انگلیس در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه)، ترجمه دکتر حسین ابو ترابیان، تهران، نشر نو.

کوهی، مصطفی،(1371) لاریجان، بی نا، ساری،

غفاری، محمود،(1386) بزرگان و اندیشمندان آمل، بی جا، انتشارات رسانش،

نجفی، سید محمد باقر،(1357) بهائیان، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری.

فریزر، جیمز بیلی،(1364) سفرنامه فریزر (معروف به سفرنامه زمستانی)، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران: انتشارات طوس.

مهجوری، اسمعیل،(1345) تاریخ مازندران، جلد دوم، ساری ، بی نا،

هدایت، رضا قلی خان ،(1380) تاریخ روضه الصفای ناصری، جلد 15، 14 ، 13 تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، بی جا، انتشارات اساطیر ،

مفتون دنبلی ، عبدالرزاق،(1351) مآثر السلطانیه (تاریخ جنگهای ایران و روس)، به اهتمام غلامحسین صدری افشار، تهران، انتشارات ابن سینا،

محمود میرزا قاجار،(1389) تاریخ صاحب قرانی (حوادث تاریخی سلسه قاجار از 1190 تا 1248ه.ق)، تصحیح نادره جلالی، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

میرزا فضل اله شیرازی (خاوری)،(1376) تاریخ ذوالقرنین، جلد اول، تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی،

کرزن، جرج ناتائیل،(1320) ایران و قضیه ایران، ترجمه و اقتباس علی جواهر کلام ،تهران: کتابفروشی سینا.

لوئی لانگلاس،(1389) ایران فتحعلی شاهی، ترجمه ع. روح بخشان، به کوشش ایرج افشار، تهران: انتشارات کتاب روشن

میر تیمور مرعشی،(1352) تاریخ خاندان مرعشی مازندران، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

علامه، صمصام الدین،(1328) یادگار فرهنگ آمل، تهران، بی نا.

نوری، مصطفی،(1390) سفرنامه های عهد ناصرالدین شاه (مجموعه اول: نامه مازندران)، نشر البرز، تهران،

مأموریت نظامی فوج لاریجان به بهبهان و کهکیلویه به فرماندهی عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی در زمان ناصرالدین شاه

رضا هومند[32]

مقدمه:

دوران پرفراز و نشیب سلطنت قاجاریه در ایران سرشار از حوادث ریز و درشت و جنگ‌ها و ستیزه جوئی‌های مختلف و درگیری‌های نظامی، سیاسی و اجتماعی در گوشه و کنار این سرزمین است. یکی از عمده مشکلات حکومت قاجار وقوع شورش ها و سرکشی‌ها در ولایات دورافتاده بودکه تبعات منفی زیادی از جمله ناامنی در ولایات و اخلال در ارسال مالیات آن نواحی و نیز نارضایتی مردم داشت. دوران سلطنت 50 ساله ناصرالدین شاه قاجار نیز اگر چه دوران ثبات وآرامش نسبی در کشور و کاهش شورش‌های داخلی و تجاوزات خارجی است، لیکن در همین دوران نیز طغیان‌ها و ناامنی‌ها و سرکشی‌های زیادی در گوشه و کنار کشور اتفاق می‌افتاد که دردسرهائی را برای حکومت مرکزی پدید می‌آورد.

[32]. کارشناسی ارشد تاریخ

اهالی لاریجان از قدیم‌الایام به واسطه موقعیت جغرافیائی و طبیعی و اهمیت ژئوپولوتیکی لاریجان، دارای روحیه جنگ‌جوئی و مهارت نظامی بودند. ایشان چه در دوران قبل از اسلام و چه پس از آن ، ضمن حفاظت از سرزمین خود ، همواره از خاک ایران نیز در برابر هجوم بیگانگان دفاع نموده و به‌عنوان مرزبانان نواحی شمالی ایران یعنی دارالمرز(مازندران) شناخته می‌شدند.

در منابع تاریخی زیادی به دلاوری سربازان لاریجانی اشاره شده است. فریزر ضمن اشاره به دلیری و مهارت سربازان لاریجانی در تیراندازی، « قراچوقی‌های لاریجانی» (دارای چادرهای سیاه) را معتمدترین افراد سپاه قاجار دانسته که فتحعلی شاه و آقامحمد خان در هنگام رویاروئی با دشمن و خطر واقعی شب را در چادر لاریجانیان می‌گذراندند و از همین رو «لاریجانیان را پیراهن تن شاه نام نهاده‌اند.». او به طور مکرر به دلاوری مازندرانیان اشاره داشته است. فریزر می‌گوید: مازندرانی‌ها مردمانی آرام و بی آزار و در عین حال سربازانی دلیر و خوب با تفنگ‌هائی فتیله‌ای و تیراندازانی ماهرند و 12 یا 14 هزار نفر سربازی که این ولایت برای خدمت در قشون آماده می‌کند از جمله سپاهیان معتمد و موثقی هستند که مازندران به وجود آن‌ها می‌بالد. (فریزر، سفر معروف به زمستانی، ص 566 و 565).

با توجه به وضعیت نظامی آشفته ایران در دوره قاجار، امید اصلی حکومت برای سرکوب اینگونه شورش‌ها ،افواج محلی زبده و وفاداری همچون فوج لاریجان و سایر افواج مازندرانی و ... بود. فوج لاریجان در طی این دوره از تاریخ به فرماندهی عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی (فرزند میرزا محمد خان سردار

لاریجانی) خدمات نظامی بسیار شایانی را به کشور انجام داد که مهمترین آن‌ها دفع شورش بهبهان و نیز دفع شورش بابیه در قلعه طبرسی مازندران است.

با توجه به تاریخ کهن لاریجان و فداکاری‌ها و رشادت‌های زیادی که ساکنین این ناحیه در طول تاریخ از خود نشان داده‌اند بررسی تاریخ این ناحیه امری ضروری می‌باشد؛ چرا که هنوز بخش‌هایی زیادی از تاریخ این منطقه حماسه آفرینی‌های مردمانمان ناشناخته مانده و علی‌رغم اینکه علاقه‌مندان به تاریخ تشنه دانستن آن‌ها هستند، متأسفانه پژوهش جامع و مدونی درباره آن‌ها انجام نگردیده است.

هدف مقاله: هدف از انجام این پژوهش، بررسی سهم به سزای منطقه لاریجان در دوره قاجار و بررسی خدمات نظامی لاریجانیان در برقراری امنیت کشور و روشن کردن گوشه‌های تاریکی از تاریخ معاصر ناحیه لاریجان است. در این تحقیق تلاش گردیده با کنکاش در اسناد و منابع دست اول تاریخی و بهره‌گیری اصولی و علمی از آن‌ها (بر اساس روش تحقیق علمی و کتابخانه‌ای) به تمامی زوایای مبهم این موضوع پی برده و تاریخ دوستان و به‌ویژه علاقه‌مندان به سرزمین کهن لاریجان را با گوشه هایی از حماسه ها، دلاوری ها و از خود گذشتگی های اجداد و نیاکان خود آشنا سازیم.

نگاهی به زندگی سیاسی عباسقلی خان لاریجانی و خدمات نظامی فوج لاریجان در زمان ناصرالدین شاه:

میرزا محمد خان لاریجانی معتمدالحرم؛ حاکم لاریجان و آمل و فرمانده فوج لاریجان، که در هنگام تصرف تبریز توسط روس‌ها افسری سالخورده بود در سال-های پایانی سلطنت فتحعلی شاه قاجار وفات یافت. او دارای سه فرزند پسر بود که یکی از آنان به نام جعفرقلی خان در شهر لنکران در قفقاز و در جریان جنگ‌های ایران و روس به شهادت رسید. پسر دیگر او طهماسب قلی خان نام داشت که او نیز در جنگ‌های ایران و روس حضور داشته و یکی از سرداران سواره نظام سپاه ایران به شمار رفته و فرماندهی فوج لاریجان را در دوران کهولت میرزا محمد خان لاریجانی بر عهده داشته‌است. جیمز بیلی فریزر که در اواخر سلطنت فتحعلی شاه (1237ه.ق برابر با 1821.م) وارد ایران شده است، طهماسب قلی خان لاریجانی را از اعیان و رادمردان مازندران دانسته که قسمتهائی از راه تهران به آمل را تعمیر و مسطح نموده و قصد داشته تمامی راه لاریجان را هموار کند، اما مرگ وی این کار بزرگ را متوقف نمود. .(فریزر، سفرنامه فریزر (معروف به سفر زمستانی) ، ص531).

طهماسب قلی خان در 30 سالگی هنگام عزیمت از تهران به لاریجان در قریه «آه» در نزدیکی آبعلی فعلی وفات یافت و برادر دیگرش عباسقلی خان لاریجانی که مرد شجاع و باکفایتی بود جنازه برادر را در قم مدفون و خود فرماندهی فوج لاریجان و اداره این ناحیه را از سوی دولت برعهده گرفت. این رسم در بسیاری از

ولایات ایران وجود داشت و حکومت بطور موروثی در خاندانی که مورد اعتماد حکومت بود تداوم می‌یافت.

عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی مدت نسبتاً زیادی (از اواخر سلطنت فتحعلی شاه تا اواسط سلطنت ناصرالدین شاه) فرماندهی فوج لاریجان و حکومت آمل و لاریجان را در دست داشته و از جمله رجال سرشناس دربار محمد شاه و ناصرالدین شاه و یکی از فرماندهان اصلی قشون ایران در آن زمان به حساب می-آمد و همین که او درسنین جوانی و آغاز سلطنت محمد شاه به درجه سرتیپی و سرداری رسیده، خود نشانگر لیاقت و درایت او در امور نظامی است.

عباسقلی خان علاوه بر اشتغال به امور نظامی و انجام مأموریت‌های مهمی چون شرکت در جنگ هرات، دفع شورش بهبهان و کهکیلویه، دفع فتنه بابیان و ... به عنوان یکی از معتمدین نزدیک ناصرالدین شاه ، در دربار او حضور داشته و از رجال سرشناس آن زمان محسوب می‌شده است. در سال 1237ه.ق که فریزر به لاریجان آمده، عباسقلی خان در غیاب پدر و برادران مسئولیت حکومت منطقه را بر عهده داشته است و فریزر او را بلوک باشی لاریجان معرفی کرده است.(همان)

عباسقلی خان که به ادعای برخی ها مربی شکار و تیراندازی ناصرالدین شاه در دوران کودکی و نوجوانی او بود (راعی اسکی، اسک در گذر تاریخ، ص267)، در دوره سلطنت او به عنوان یکی از رجال سرشناس دربار و فرماندهان نظامی برجسته و یکی از افراد نزدیک و مورد اعتماد شاه شناخته شد. تا جائی که مورخان از او با لقب «مقرّب الخاقان» و فردی که اباعن جد خدمتگزار وفادار شاهان قاجار بوده یاد کرده و این عنوان نشان دهنده نزدیکی و همنشینی او با ناصرالدین شاه

است. عباسقلی خان در بسیاری از سفرهای داخلی شاه به‌ویژه عزیمت وی به قصد شکار همراه وی بوده و در این مواقع مسئولیت تأمین شاه و نزدیکانش را به عهده داشته است. (رضا قلی خان هدایت، روضه الصفا، ج15، ص8486).

سربازان لاریجانی از ورزیده‌ترین ،کارآمدترین و وفادارترین سربازان قشون دولتی به حساب آمده و همچون سایر افواج مازندرانی مورد اعتماد و اطمینان شاهان قاجار بوده‌اند. همانطور که در مقدمه ذکر شد وضعیت ارتش ایران در دوره قاجار علی‌رغم تغییرات کوتاه مدت امیرکبیر، بسیار نابسامان بود. در واقع قشون دولتی ایران در عهد ناصری اگرچه روی کاغذ دارای صدهزار سرباز بود اما در هنگام وقوع شورش‌ها و جنگ‌ها، امیدِ شاه تنها به همین افواج وفادار محلی بود. از همین رو نیروی اصلی گارد مخصوص سلطنتی یا همان افواج خاصه که نگهبانان شاه بودند از سربازان مازندرانی تشکیل می‌شدند. سلاح‌ها فرسوده و قدیمی و سربازان نیز اکثراً افرادی ولگرد و بی‌فایده بودند. بیشتر متصدیان قشون همچون کامران میرزا (وزیر جنگ) به فکر منافع خود بوده و با امور نظام فرسنگ‌ها فاصله داشتند.درجات نظامی هم در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه اعتبار خود را از دست داده و دریافت درجات و مسئولیت‌های نظامی معمولاً با رشوه و رابطه انجام می‌شد و به همین دلیل بود که ناصرالدین شاه تصمیم به تشکیل بریگاد قزاق گرفت.

هر فوج محلی، تیول فرمانده همان فوج بود که رییس ایل و معمولاً دارای درجه سرهنگی، سرتیپی و گاه امیرتومانی بود محسوب می‌شد. البته «امیرتومان» لقبی بود که به فرمانده قشون دولتی یک ایالت داده می‌شد. افراد یک فوج برای فرمانده آن، حکم یک ده شش دانگ را داشتند. فرماندهی افواج نیز معمولاً

موروثی بود و گاه اتفاق می‌افتاد که به کودکی ده دوازده ساله می‌رسید اما در هر صورت افراد فوج اطاعت پذیری خوبی از فرمانده شان داشتند و البته این امر از نظر لرد کرزن عیب بزرگی بود، چرا که سربازان جز از صاحب منصب خود از هیچ فرد دیگری حرف شنوی نداشتند. هر فوج شامل چند دسته بود (معمولاً 10 دسته) و هر دسته حدود صد نفر بود و یک سرکرده داشت که اغلب از میان نزدیکان و خویشاوندان فرمانده فوج انتخاب می‌شد. همچون فوج لاریجان که غلامعلی خان سرهنگ (پسر عباسقلی خان و معروف به عباسقلی خان ثانی) و محمد سلطان یاور و مهدی سلطان و چند تن دیگر از صاحب منصبانش، همگی از طایفه اسکی و از بستگان نزدیک عباسقلی خان بودند و مابقی سرکردگان از تیره‌های دیگر لاریجان به ویژه امیری و دلارستاقی بودند.

سلسله مراتب نظامی یک فوج محلی در عهد ناصری عبارت بودند از: یک سرتیپ (فرمانده فوج)، یک سرهنگ، دو یاور، ده سلطان، یک آجودان، ده نائب اول، ده نائب دوم، ده نماینده، یک وکیل باشی، یک موزیکان باشی، چهار سرجوخه ، هشت نفر ده باشی و سربازان، که این ترتیب توالی در افواج گوناگون با توجه به سواره نظام بودن یا پیاده نظام بودن اندکی تفاوت داشت.

قشون ایران در اواخر عهد ناصرالدین شاه مجموعاً دارای 53 فوج بود که سپاه لاریجان ، فوج 3 از تومان 5 به شمار می‌آمد . میزا ابراهیم که در سال‌های 1286 تا 1277 ه.ق به مازندران سفر کرده در سفرنامه‌اش ضمن اشاره به فوج لاریجان می نویسد:

«بزرگ لاریجان، عباسقلی خان سردار است و پسرش غلامعلی‌خان سرهنگ که پانصد تومان مواجب سرهنگ است.» او فوج لاریجان را دارای 802 نفر سواره نظام و 164 نفر نوکر سرباز دانسته‌است. (میرزا ابراهیم- سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان، ص 134). این رقم با آن‌چه سایر مورخین ارائه داده‌اند کاملاً مطابقت دارد. مَکِنزی نیز که در سال 1276ه.ق به مازندران آمده قوای نظامی این ایالت را به دو بخش تقسیم می‌کند: قشون نامنظم که 2516 نفر و قشون منظم که 2814 نفرند شامل فوج سوادکوه(800 نفر)، هنگ بندپی(412نفر)، هنگ لاریجان(802 نفر).(مکنزی، سفرنامه شمال، ص74).

جالب است بدانیم در بیشتر مواقع که عباسقلی خان سردار به همراه فوج لاریجان به مأموریت های مختلف اعزام می شد، همسر اول وی اداره لاریجان را بر عهده داشته و به امور حکومتی و مشکلات سکنه لاریجان و آمل رسیدگی می‌کرده است. مادام مری شیل که در ایام مأموریت چند ساله فوج لاریجان به ایالت فارس، بهبهان و کهکیلویه، چند روزی در لاریجان مهمان بوده، ضمن اشاره به این موضوع بیان داشته است که همسر وی ملقب به «گت بانو» و «خانم» زنی زیرک و محترم بوده، از شهرت بسیار خوبی برخوردار است و مناطق تحت حکمرانی شوهرش و نیز املاک شخصی‌اش را به عالی‌ترین وجه سرپرستی می‌کند. (مری شیل، خاطرات لیدی شیل ص242).

حال به بررسی یکی از خدمات نظامی ارزنده فوج لاریجان که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه انجام شده است می‌پردازیم.

مأموریت فوج لاریجان به بهبهان، فارس و کهکیلویه:

یک سال پس از ختم غائله قلعه شیخ طبرسی و دفع فتنه بابیه توسط فوج لاریجان و قوای مرکزی، فوج لاریجان به سبب ابراز لیاقت و رشادت، به دستور شخص ناصرالدین شاه برای برقراری امنیت و سرکوب شورش‌ها به ایالت فارس اعزام شد. (مری شیل خاطرات لیدی شیل، ص 243). ایالتی که در آن سال‌ها به جهت وجود اشرار و سرکشی و تمرد برخی یاغیان و حکام محلی و سران قبایل، بسیار ناامن و بعضی ولایات آن عملاً از اداره حکومت مرکزی خارج شده بود و معمولا مالیات آن با تأخیر به تهران واصل می‌شد. دفع شورش بهبهان و کهکیلویه در همین زمان که فوج لاریجان در شیراز خدمت می‌کرد رخ داد، که منابع تاریخی آن زمان همچون روضه‌الصفا، ناسخ التواریخ، فارسنامه ناصری، حقایق الاخبار ناصری و ... به شرح آن پرداخته اند.

کهکیلویه یکی از ولایات فارس بود و بهبهان مهمترین شهر آن محسوب می‌شد. بیشتر ساکنان آن را لُرها و عده‌ای را هم عرب‌ها تشکیل می‌دادند. این ولایت از مدت‌ها قبل ناآرام بوده و درگیری‌های فراوانی در آن رخ داده بود. در اواخر سلطنت فتحعلی‌شاه، شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما، حاکم ایالت فارس، کهکیلویه را به فرزند نوجوانش نجف قلی میرزا واگذار و انجام امور آن‌جا را به میرزا منصور خان بهبهانی سپرد؛ اما طولی نکشید بر سر مسائلی مانند مالیات بین این دو اختلاف پیش آمد و تا مدتی این ولایت صحنه نزاع و قتل طرفداران این دو بود. تا اینکه میرزا قوام الدین (بنابه گفته هدایت برادر میرزا منصور خان بهبهانی) که چند سالی را به علت نافرمانی از حاکم فارس در تبعید بود در دوران

حکمرانی نصرت الدوله فیروزمیرزا در فارس (اوایل سال 1266 ه.ق) بدون اجازه دولت به کهکیلویه بازگشت و قلعه گل و گلاب در پنج فرسخی بهبهان را تسخیر کرد، مالیات دیوانی آن ناحیه را تصاحب و صرف استحکام ،تعمیر و آبادانی قلعه کرد. با استناد به فارسنامه ناصری، (که این وقایع را مفصل‌تر از سایر منابع شرح داده) میرزا قوام (قوما) پس از این اقدام به فتح نارین قلعه بهبهان و تصرف مناطقی از رامهرمز پرداخت. وی با شیوخ عرب شریفاتِ ایالت عربستان(خوزستان) نیز متحد شد. سپس به درگیری با سلطان محمدخان (والی بهبهان و پسر میرزا منصورخان) پرداخت و تا مدتی هر روز تعدادی از طرفین کشته می‌شدند.

دولت در ابتدا از والی عربستان (خوزستان) درخواست کرد مسئله کهکیلویه را حل کند. والی، سهام الدوله را مأمور محاصره نارین قلعه و دستگیری میرزا قوام کرد اما او نتوانست کاری از پیش ببرد.(حسنی فسائی، فارسنامه ناصری، ج1، ص796).

محمدخان، نامه‌ای به حاکم فارس نوشت و از عموی خود شکایت کرد. نواب نصرت الدوله فیروز میرزا نیز، مقرب الخاقان عباسقلی خان لاریجانی و فوج لاریجان را مأمور نظم دادن به کهکیلویه و پایان دادن به ناامنی‌های آنجا نمود. (هدایت. روضه الصفا، ج15، ص8531، فسائی، فارسنامه ناصری، ج1، ص796، سپهر، ناسخ اتواریخ ، ج3، ص349، خورموجی، حقایق الاخبار ص48).

هدایت معتقد است عباسقلی خان در آن زمان ساخلوی ایالت فارس بود، یعنی فرماندهی نظامی آن ناحیه را به عهده داشت و به همین دلیل حکمران فارس برای

قلع و قمع اشرار کهکیلویه به او متوسل شد. همگی منابع بر این مطلب توافق دارند که فیروزمیرزا از عباسقلی خان لاریجانی درخواست نموده تا این فتنه را بخواباند.

حال عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی پس از دریافت دستور بلافاصله از شیراز عازم کهکیلویه شد و هنوز به بهبهان نرسیده توانست به مقصود خود برسد. بنا به گفته های خورموجی، میرزا قوام شورشی، بی خبر از مأموریت عباسقلی خان، در حال فرار از نیروهای سهام الدوله بود که به دام سواران لاریجانی افتاد. سهام الدوله که وضعیت را چنین دید به احترام جایگاه و درجه نظامی عباسقلی خان دخالتی نکرد و به خوزستان بازگشت و به قول خورموجی نظم آن ناحیه را به کف با کفایت عباسقلی خان واگذار کرد. البته برخی معتقدند سربازان لاریجانی مدت مدیدی با میرزا قوام جنگیده اند تا توانستند او را اسیر نمایند.

فسائی می‌نویسد عباسقلی خان ، میرزا قوام را با احترام وارد بهبهان نمود و سه ماه بعد به دستور صدراعظم امیر کبیر روانه تهران کرد.

فیروز میرزا (حاکم فارس) بدلیل سابقه طولانی درگیری ها و نا امنی‌های ناحیه بهبهان و کهکیلویه، به عباسقلی خان دستور داد جهت برقراری کامل امنیت مدتی در بهبهان باقی بماند. نگرانی او بی دلیل نبود، چرا که چند ماه بعد فردی به نام محمد باقر نوئی (که رضاقلی خان هدایت او را لُر و فسائی او را عرب دانسته) یکی از قلاع کهکیلویه را تصاحب و به دستورها و احکام عباسقلی خان بی‌اعتنائی نمود. عباسقلی خان به دلایل نامعلومی (شاید بنا به مصلحت) مدتی با او مدارا کرد. اما در نهایت تعدادی از سربازان لاریجان و چریک‌های کهکیلویه را روانه قلعه «پـُلی»

نمود و او را نیز اسیر و ظاهراً به شیراز فرستاد. (فارسنامه ناصری، ص 798، روضه الصفا، ج 15، ص8531، ناسخ التواریخ، ج3، ص349).

البته برخلاف سایر مورخین، فسائی معتقد است سردار لاریجانی، محمدباقرخان نوئی را در بهبهان کشته است. (فارسنامه ناصری، ص 798).

مطلب دیگری که از لابلای منابع تاریخی استنباط می‌شود این است که فیروزمیرزا حاکم فارس عباسقلی خان را نه فقط برای آرام نمودن این ناحیه به آنجا فرستاده، بلکه حکومت کهکیلویه و بهبهان را نیز به او محول نموده است. سپهر در ذکر حوادث سال 1266ه.ق اظهار داشته که در این سال عباسقلی خان حکومت بهبهان را برعهده داشته است.(ناسخ التواریخ، ج3، ص 350).

مؤلف فارسنامه ناصری نیز با سپهر، هم عقیده بوده و در شرح وقایع بهبهان می‌نویسد:

« .... پس عباسقلی خان بی مداخلت غیر به اداره ایالت کهکیلویه و بهبهان بپرداخت و هر ناحیتی را به سرکرده ای لاریجانی سپرد و مشغول عاملی گردید.» (فارسنامه ناصری - ص 798).

بنا به گفته هدایت، عباسقلی خان به خاطر این خدمت، از سوی ناصرالدین شاه مورد تفقدات سلطانی نیز قرار گرفته است(روضه الصفا، ج15، 8531).

در مورد این‌که عباسقلی خان و فوج لاریجان تا چه زمانی در کهکیلویه مانده‌اند اطلاع دقیقی در دست نیست، اما یقینا مدت آن کمتر از دو یا سه سال بوده است، چرا که هدایت و سپهر در شرح وقایع این ایالت در سال‌های 1268 و 1269 ه.ق اسمی از وی به زبان نیاورده‌اند.

جمع بندی:

همانطور که ذکر شد لاریجان از قدیم الایام به سبب کوهستانی بودن، موقعیت ژئوپلوتیکی، داشتن قلعه های نظامی غیر قابل نفوذ و همچنین نیروی نظامی زبده و ماهر و پادررکاب، دارای اهمیت استراتژیکی بوده و از لحاظ سیاسی، نظامی ، فرهنگی و تجاری اهمیت فوق العاده ای داشته است.

روحیه نظامی‌گری ساکنان لاریجان و شجاعت و مهارت آنان در جنگاوری و ساختن قلعه‌های نظامی مستحکم و غیر قابل نفوذ از مهمترین علل اهمیت نظامی این ناحیه است.

فوج لاریجان در طول سلطنت طولانی قاجاریه خدمات نظامی بسیار زیادی به میهن انجام داده و در سرکوبی بسیاری از شورش‌ها، ناآرامی‌های داخلی و نیزدفاع در برابر تجاوزات دشمنان خارجی همچون روسیه، عثمانی و ... حضور داشته است.

یکی از خدمات ارزنده فوج لاریجان در دوره ناصری، سرکوب شورش‌ها و ناامنی در ولایات مختلف کشور است. چرا که به دلیل نابسامان بودن اوضاع قشون کشور که در متن این مقاله بطور کامل به آن پرداخته شد، امید شاه و حکومت مرکزی در اینگونه موارد به افواج محلی زبده و وفادار بود.

فوج لاریجان به سبب ابراز لیاقت و شجاعت در دفع فتنه بابیه در قلعه طبرسی مازندران، بلافاصله به فارس اعزام شد و عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی ملقب به مقرب الخاقان که از نزدیکان شاه بود به مقام فرماندهی ساخلوی فارس منصوب

شد و توانست به کمک سربازان فوج لاریجان، یاغیان و آشوب گران این ناحیه را سرکوب و امنیت را به این ایالت بازگرداند.

فهرست منابع:

خورموجی، محمد جعفر،(1344) حقایق الاخبار ناصری (تاریخ قاجار)، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات زوار.

رابینو، ه.ل، سفرنامه مازندران و استرآباد،(1343) ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران : انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

سپهر، محمد تقی خان،(1378) ناسخ التواریخ.تهران.انتشارات امیر کبیر.

شیل، مری، خاطرات لیدی شیل (1362) (همسر وزیر مختار انگلیس در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه)، ترجمه دکتر حسین ابو ترابیان، تهران، نشر نو.

فریزر، جیمز بیلی، سفرنامه فریزر (1364) (معروف به سفرنامه زمستانی)، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران: انتشارات طوس.

هدایت، رضا قلی خان، (1380) تاریخ روضه الصفای ناصری، جلد 15، 14 ، 13 تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، بی جا، انتشارات اساطیر.

میرزا ابراهیم، (1355) سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

حسینی فسائی، میرزا حسن، (1367) فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسائی، جلد دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر،

مکنزی، چارلز فرانسیس، (1359) سفرنامه شمال، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، نشر گستر، تهران،

راعی، مصطفی، (1387) اسک در گذر تاریخ، تهران، نشر انتخاب.

نقش لاریجانی‌ها در دفع «فتنه‌ی باب» در مازندران به سال 1265ه.ق

مصطفی راعی اسکی[33]

چکیده:

مقاله‌ی تحقیقی پیش رو، حاوی مطالبی است که چگونگی شکل‌گیری فرقه‌ی ضالّه‌ی بابیّه، نفوذ آنان در مازندران و نحوه‌ی ترویج افکار و عقاید آنان در جهت رسیدن به اهداف شوم و پلیدشان را بازگو می‌کند و به بیان حوادث و خاطراتی در برهه‌ای از حکومت قاجار در مازندران می‌پردازد. همچنین تا حدودی در مقام پاسخ به سؤالات و ابهاماتی از این دست برآمده که علما و حاکمان مازندران در برخورد با این فرقه‌ی ضالّه چه عملکردی داشتند و این عملکردها چه آثاری بر اذهان مردم باقی گذاشت؟ مردم مازندران، به ویژه لاریجانی‌ها در این زمینه چه نقشی ایفا کردند و...نیز به طور مشخّص سؤالاتی از این دست که :

1-بابیه یعنی چه و بنیان‌گذار آن چه کسی یا کسانی بودند؟

2-ملا حسین بشرویه‌ای چگونه فردی بود و چه افکاری داشت؟

[33] کارشناسی ارشد تاریخ

3-وضع حکومتی ایران در عصر پیدایش فرقه‌ی بابیّه چگونه بود؟

4-چرا این فرقه در میان آن همه مناطق ایران، به مازندران روی آورد؟

5-چه کسانی از مجتهدان و علمای آن عصر در قبال این شبیخون فرهنگی موضع گرفتند؟

6-چه کسانی به این مذهب خودساخته و پرداخته ایمان آوردند؟

7-در آن دوره، حاکمان مناطق و نواحی مازندران چه کسانی بودند؟

8-چرا مجتهدان بنام وقت مازندران، خصوصاًآیت الله سعید العلمای مازندرانی جهت سرکوبی فرقه‌ی بابیّه از عباسقلی خان سردار لاریجانی (اسکی) استمداد طلبید؟

9- عباسقلی خان سردار لاریجانی چه پاسخی در جواب نامه‌ی سعیدالعلمای مازندرانی نگاشت؟

10- ملا صابر اسکی چه نقشی در دفع فتنه‌ی باب ایفا کرد؟

11- سرانجام جنگ بین عباسقلی خان لاریجانی و ملاحسین بشرویه‌ای به کجا انجامید؟

کلید واژه:مازندران،لاریجان،سعیدالعلمای مازندرانی، ملا صابر، عباسقلی خان لاریجانی، محمّد بیک یاور، شیخ احمد احصائی، سیّد کاظم رشتی، ملاحسین بشرویه،قرّةالعین و باب.

مقدّمه

«لاریجان» از قدیمی‌ترین نواحی ایران به شمار می‌رود که در طول تاریخ با فراز و نشیب‌های فراوانی روبه‌رو بوده است. مردم غیور این دیار کهن، شیرینی‌ها و تلخی‌های بسیاری را به کام خود چشیدند؛ معرّفی شخصیت‌ها و چهره‌های برجسته-ی فقهی،علمی، کشوری و لشکری در طول قرون به جامعه‌ی ایرانی، و حتّی به جامعه‌ی جهانی،که هنوز هم با گذشت سالیان سال آثار خدمات آنان در اذهان و قلوب مردم نقش بسته‌اند، جزء شیرین‌کامی‌های مردم لاریجان می‌باشد.

امّا از تلخ‌کامی‌های مردم لاریجان نیز می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: حمله‌ی بی رحمانه و ناجوانمردانه‌ی آقامحمّد خان قاجار به لاریجان و مقاومت مردم در مقابل این سفّاک زمانه که موجب گردید با کشته شدن شماری از مردم لاریجان، از سرهای‌شان در میربزرگ آمل مناره برپا کنند؛ نبرد خونین بین امیرمکرّم لاریجانی و امیراعظم بختیاری در سال 1298ه.ش (که البتّه با پیروزی لاریجانیان به پایان رسید)؛ وقوع زلزله‌های شدید در دهه‌های گذشته که عامل ویرانی و تخریب خانه‌ها و کشته و زخمی شدن بسیاری از مردان و زنان لاریجانی در زیر آوارها شد و....

مردم لاریجان،استواری و پایداری را از قلّه‌ی همیشه سرفراز دماوند به ارث برده‌اند و جوش و خروش را ازآب صاف، زلال و خروشان رودخانه‌ی کبیر و پرپیچ و خم و متلاطم هراز آموخته‌اند. مردم دیار لاریجان شجاعت را از سالار شهیدان امام حسین (ع) فراگرفته‌اند و آموخته‌اند که در مقابل ظلم و ستم سر تعظیم فرود نیاورند و تا آخرین قطره‌ی خون خود مبارزه کنند.

لاریجان، پاره‌ی تن طبرستان، این دیار علویان، است و وجود امامزادگان بزرگوار در اکثر نقاط منطقه‌ی لاریجان مؤیّد این مدّعاست که آنان بااعتقاد واعتماد به مردم لاریجان به این خطّه‌ی قهرمان پرور وارد شده‌اند.

بااین توضیح مختصر، مقاله‌ی تحقیقی خود پیرامون «نقش لاریجانی‌ها در دفع فتنه‌ی باب» در اوایل سلطنت ناصرالدّین شاه قاجار در سال 1265ه.ق را برای خوانندگان و تاریخ پژوهان گرامی ارائه می‌نمایم تا نسل جوان جامعه نسبت به حوادث گذشته و ایثارگری‌ها و خدمات ارزشمند اجداد و نیاکان خود مطّلع شوند و سند افتخاری را که پیشینیان برای آنان به یادگار گذاشته‌اند، براحتی در ورطه‌ی نسیان نسپارند.

منشأ و پیدایش باب:

شیخیّه و باب:[34] شیخ احمد پسر زین‌الدّین اهل یکی از دیه‌های دهستان (احصاء) جزء جزیره‌ی بحرین است که به سال 1160 ه.ق درآن‌جا به جهان آمد. امّا نیاکان او از چند پشت به بالا بادیه نشین بوده‌اند.

شیخ احمد در مکتب علم به نبوغ ذاتی به سرمنزل کامل رسید، امّا مذهب تازه‌ای را به وجود آورد که از اصول دین اسلام و شیعه، دو اصل را مردود دانست: یکی معاد جسمانی و دیگری عدالت. او گفت: معاد با این جسم نیست؛ یعنی در روز قیامت و عرصات محشر، آدمی بااین جسم ظاهر نمی‌شود، بلکه به هیأتی است که در اصطلاح به (هور قلیایی) تعبیر می‌شود. همچنین عدالت یکی از صفات خدای تعالی است و ذکر خاص مورد ندارد و با این طریق از اصول دین و مذهب،

[34]. مطالب این قسمت از متن خلاصه‌ای است از: تاریخ مازندران، اسماعیل مهجوریان، جلد دوم، ص 164 تا 176

سه اصل (3 رکن) را باقی گذاشت و در این ادّعا البتّه خود را رکن رابع نام نهاد و منظورش این بود که در ایّام غیبت امام عصر، یک نفر رابط و واسطه‌ی میان امام و شیعیان می‌باشد که با امام مراوده و ارتباط دارد و او امر لازم را به امّت می‌رساند. واجد این شرط شیعه‌ی کامل است که خود او باشد و بعد جانشین یا پیروانش که به شیخیّه معروفند.

جمعی به او معتقد شدند و گروه کثیری هم او را تکفیر کردند. پس از مرگ شیخ احمد احسایی، «سیّد کاظم رشتی» جانشین وی شد. او نیز در سال1259ه.ق فوت نمود. پس از مرگ سیّدکاظم، «حاج میرزا کریم خان کرمانی» به جای او نشست. چیزی نگذشت که «سیّدعلی محمّد شیرازی» در سال 1260ه.ق ادّعای بابیّت و بعد مهدویّت کرد. ولی قاطبه‌ی عُلما و جمعیّت مسلمانان به دشمنی و نابودی او برخاستند و پس از دو سال او را گرفته در قلعه‌ی چهریق آذربایجان زندانی و در سال 1266 ه.ق، به فتوای علمای تبریز و به فرمان ناصرالدّین شاه، در تبریز اعدامش کردند.

«ملاحسین بشرویه‌ای» از شاگردان مکتب سیّدکاظم رشتی بود که به میرزا علی محمّد ایمان آورد. باری، واقعه‌ی علی محمّد باب در شهرها و آبادی‌های ایران فتنه‌ها ایجاد نمود که یکی از آن‌ها واقعه‌ی قلعه‌ی شیخ طبرسی مازندران می‌باشد که در ادامه توضیح داده خواهد شد.

نگاهی گذرا به تفکّر و پیدایش باب:

در قرن سیزدهم با پیدایش دو مذهب جدید روبه‌روییم؛ دو مذهبی که هدیه‌ی غربی‌ها به جهان اسلام و تشیّع است؛ یکی وهابیّت به سرکردگی «محمّد بن عبدالوهّاب» است که آن را به مقتضای افکار اهل سنّت ساختند و به سرزمین وحی که کعبه، قبله‌ی آمال مسلمانان در آن قراردارد، روانه کرده‌اند.

دیگری فرقه‌ی بابیّت به سرکردکی «سیّدعلی محمّد شیرازی» متولّد 1235است که آن را هم به سرزمینی اهدا کردند که مسأله‌ی انتظار و مهدویّت به مثابه‌ی یک آرمان در رگ و خون شیعه وجود داشت تا از این طریق اهداف خود را به سرمنزل مقصود برسانند و با این نوع ترفند، سلطه‌ی خود بر کشورهای اسلامی را گسترش دهند. حامی جریان بابیّت در ایران نیز «پرنس دالگورگی روسی» بود.

بابیّه فرقه‌ای دینی است که در نیمه‌ی دوم سده‌ی 13ق/19م به سرکردگی سیّدعلی محمّد شیرازی(محرّم1235، شعبان1266ق/نوامبر1819، ژوئیه1850م) در ایران پدید آمد. ادّعای باب با یک هندسه مثلثی به نام‌های: ملاحسین بشرویه‌ای، ملا محمّدعلی بارفروشی، (قدوس) و قرّه‌العین برغانی قوّت و بالا گرفت. آن‌ها حرکت تبلیغی خود را بر اساس هندسه‌ی پنج ضلعی آغاز و پنج منطقه مهمّ کشور؛ یعنی: مشهد، شیراز، اصفهان، قزوین و مازندران را هدف قرار دادند.

وضع حکومت ایران در این عصر:

پس از مرگ محمّدشاه قاجار و به سلطنت نشستن ناصرالدّین شاه، مردم سخت درگیر بحث روز پیرامون مرگ شاه، و سلطنت پادشاه جوان بودند. ناصرالدّین شاه

در 14 سالگی با دختر یکی از شاهزادگان قاجار ازدواج کرد و در سال 1264ه.ق رسماً حکومت آذربایجان، که خاصّ ولیعهد بود، به وی تفویض شد و بدین ترتیب او عازم دارالسلطنه‌ی تبریز گشت.

اندک مدّتی بعد از رفتن ناصرالدّین میرزا به تبریز، پدرش محمّدشاه درگذشت و مادرش در دارالخلافه‌ی تهران تا رسیدن فرزند به پایتخت، زمام امور را به دست گرفت و نایب‌السّلطنه شد.

شاه جوان که در 16 سالگی در تبریز سکّه به‌نامش زده و خطبه به نامش خوانده شد، «میرزا تقی خان» (امیر کبیر) را به صدارت خویش برگزید.

شورش‌ها و انقلابات دیگر تاج‌خواهان قاجاری در گوشه و کنار کشور، قدرت‌گیری مادر پادشاه (مهد علیا)، دخالت روس و انگلیس در امور کشور و مسایل حاشیه‌ای، همگی دست به دست هم دادند تا توجّه مردم -و تا حدّی علما را از فرقه‌ی باب و اندیشه‌های آنان دور کنند؛ این فرصت مناسبی بود برای بابیان. بنابراین آنان فعّالیّت تبلیغی فرقه‌ی خویش را در ایران بخصوص در مازندران شروع کردند.

در این میان شخصی به‌نام «ملاحسین بشرویه‌ای» یکی از هجده حواریّونی که بیش از همه فعّالیّت داشت، از مکّه به ایران آمد. ابتدا در اصفهان به تبلیغ پرداخت و به ترویج اندیشه‌های باب، که در کتابی به نام «بیان» جمع آوری شده بود، همت گماشت. در اصفهان سودی نجست، لذا به تهران آمد؛ حتیّ در دربار هم نفوذ کرد، امّا نتوانست کاری از پیش ببرد.

پس از آن بود که ملاحسین بشرویه با همراهان خود و از آن جمله زن زیبارویی به‌نام «قرّه‌العین»، که در سخنوری یگانه‌ی دهر بود، به خراسان رفتند و مدّتی درآن-جا به سر بردند و بعد از آن وارد شهرهای سبزوار و شاهرود و روستاهای اطراف شدند و به تبلیغ افکار خویش پرداختند و عدّه‌ای از مردم نیز به آنان پیوستند. آن‌گاه از طریق شاهرود و بسطام وارد خاک مازندران شدند و در شهرهای سوادکوه و شاهی (قائم‌شهر فعلی) با انجام فعّالیّت‌هایی توانستند توجّه عدّه‌ای از مردم آن نواحی را نیز به سوی خود جلب کنند. سپس با پشتوانه‌ی «ملا محمّدعلی بارفروشی» -که از قبل در بارفروش (بابل امروزی) سکونت و فعّالیّت داشت- و با سخنرانی‌ها و تبیین افکار باب، تعدادی از صنعت گران و پیشه وران و بخصوص دهقانان و کشاورزان را گرد خود جمع نمودند. ورود ملا حسین بشرویه‌ای به مازندران باعث اتحاد و انسجام بیشتر پیروان باب در این سامان شد.

ناصرالدّین شاه، این جوان کم تجربه و تازه به سلطنت رسیده، به خوانین مازندران دستور سرکوبی مبلّغان و پیروان باب را صادر کرد و در رأس نیروهای حکومتی، شخصی به‌نام «عباسقلی خان سردار لاریجانی» فرماندهی و مسؤولیّت این مأموریت عظیم را برعهده داشت.

عدّه‌ای از تابعین سیّدعلی محمّد باب مانند ملا حسینعلی و ملا یحیی نوری و ملا محمّد علی بارفروشی معروف به «قدوس»و ملاحسین خراسانی به سمت شیخی جوان به‌نام «سیّدعلی محمّد باب» کشیده شدند. پیروان و شاگردان علی محمّد باب در سراسر ایران مشغول تبلیغ این فرقه‌ی ضالّه شدند. افرادی چون قرّه‌العین در قزوین، ملا محمّد علی زنجانی در زنجان، ملا حسین خراسانی در خراسان و ملا

محمّد علی بارفروشی در بارفروش (بابل) و ملا حسینعلی و ملا یحیی نوری در نور مازندران با همفکری و ارتباط نزدیکی که با یک‌دیگر داشتند، به تبلیغ و ترویج افکار خود پرداختند.

درواقعه‌ی قلعه‌ی شیخ طبرسی، یکی از علمای بابل که حاج ملامحمّدعلی نام داشت، به سیّدعلی محمّد باب ایمان آورد و سپس برای تبلیغات به خراسان رفت و از آن‌جا با همراهان به سوی موطن اصلی خود بازگشت. مسیر ایشان از دامغان به چشمه‌علی بود. سران بابیّه در انتهای هزار جریب و بخش نیالا از هم جدا شدند؛ برخی به سوی بهشهر(اشرف) رفتند؛ طاهره ملقّب به قره‌العین راه نور را پیش گرفت و حاج ملامحمّد علی، پوشیده از چشم‌ها، به بارفروش رفت امّا آرام ننشست.

ملّا حسین پس از این‌که به یک فرسخی مشهد نقل مکان نمود، بر حسب دستور سیّدعلی محمّد باب، با عَلَمی سیاه و عمّامه‌ای سبز در 19 شعبان 1264 ه.ق به طرف مازندران به راه افتاد. مسافرتش از مشهد تا دامغان دو ماه و اندی به طول انجامید و برای اغفال دولت، همه جا وانمود می‌کرد و می‌گفت که ما عازم کربلاییم. در این بین محمّدشاه فوت نمود و هرج و مرج در ایران بیش از پیش فراگیر شد. ملّا حسین، موقع را مغتنم شمرد و بااصحابش، که در این هنگام تعداد آنان به 313 نفر رسیده بود، ابتدا به کاروانسرای سبزه میدان بار فروش وارد شد و بعد به قلعه‌ی طبرسی پناهنده شد.

در شهر بارفروش، دو نفر از مجتهدان، سرآمد دیگر علما بودند؛ درجه‌ی اوّل، «سعیدالعلمای بارفروشی» مجتهد مسلّم و مرجع تقلید و نفر دوم نیز «ملا محمّد

حمزه». (مردم به ملا محمّد حمزه عقیده‌ی خاصّی داشتند و درباره‌ی او کرامات بسیار قایل بودند و قصص و حکایات معجزه‌آسایی که به او نسبت داده بودند، هنوز هم ورد زبان‌هاست.)

نگاهی کوتاه بر زندگی نامه‌ی سعیدالعلما مازندرانی

ملا محمّد سعید بارفروشی، ملقّب به سعیدالعلمای مازندرانی بارفروشی در سال 1187ه.ق در یکی از روستاهای بابل امروزی به نام «دیو کلا» دیده به جهان گشود و تحصیلات ابتدایی و مقدّماتی را در بارفروش و شهرهای اطراف مثل آمل و ساری به پایان رسانید. سپس در عنفوان جوانی رهسپار کربلا و نجف اشرف شد. چرا که درآن زمان این دو شهر پایتخت علمی و دینی جهان اسلام بخصوص شیعیان بوده است؛ در این باره مؤلّف کتاب «تاریخ ادبیّات مازندران» نوشته است:

«ملا محمّد سعید، زمان جوانی در خدمت شریف‌العلمای مازندرانی آملی تحصیل کرده است و بعدها به عتبات عالیات رفته و در فقه و اصول مدارج تحصیلی خود را با کمال موفّقیت به اتمام رسانید و از افاضل زمان گردید» (تاریخ ادبیّات مازندران، ص200).

در کتاب «شرح حال رجال ایران» (نوشته‌ی مهدی بامداد، جلد 2ص71)آمده است که: «ملا محمّدسعید بار فروشی ملقّب به سعید العلما از ملاهای منتفّذ مازندران و مقیم بارفروش بود.»

یکی از امتیازات علمای اسلام، جانفشانی در راه اسلام و پیشگامی در مبارزه با گروه‌های منحرف و الحادی است. فقهای بزرگوار شیعه (همچون سعیدالعلما) نیز علی‌رغم تمام اشتغالات علمی و دینی،هیچ‌گاه از مسایل اجتماعی و فعّالیّت‌های دشمنان شریعت و مذهب غافل نبودند، بلکه یکی از نکات بر جسته‌ی زندگانی این فقیه عالی‌قدر و نام آور بابل، مبارزات ایشان علیه بابیّه بوده است. سعید العلما از مؤثرترین افرادی بود که در انهدام اساس بابیّت کوشش بسیار نمود و با فرقه‌ی شیخیّه نیز میانه‌ی خوبی نداشت، بلکه به دشمنی و مبارزه علیه آنان پرداخت؛ در بعضی منابع آمده است که:

«آن جناب مبارزات دامنه‌داری را با فرقه‌ی ضالّه‌ی بابیّه و سران‌شان «ملا حسین بشرویه‌ای» و «قره‌العین» نمود و نگذاشت آن‌ها وارد شهر بابل شوند.» (رازی، محمّد، گنجینه‌ی دانشمندان، ج3، ص159)

سرانجام آیةالله سعیدالعلمای مازندرانی، این عالم ربّانی پس از گذراندن عمری پر تلاطم در سال 1270ه.ق در سنّ 83 سالگی در اثر ابتلا به بیماری وبا روی در نقاب خاک کشید. مقبره‌ی سعیدالعلما در کنار مسجد جامع شهرستان بابل (بارفروش قدیم) واقع شده که بنایی است شامل یک حیاط و یک پیش صحن و صحنی پنج ضلعی که البتّه خیلی ساده و بی آلایش است.

موضع‌گیری سعیدالعلما در مقابل ملا حسین بشرویه‌ای

همین که آیت الله سعیدالعلما به اندیشه‌ی ملا حسین بشرویه‌ای پی برد، برای مقابله با بابیّت سه سیاست را در پیش گرفت:

1-اولین اقدام ایشان، فرستادن نامه برای فرماندهان عالی رتبه‌ی نظامی بود؛ از جمله‌ی آنان برای «سردار عباسقلی خان لاریجانی» نامه نگاشت و در آن از او خواست تا برای مبارزه و دفع فتنه‌ی بابیّت وارد میدان شود.

2- دومین سیاست سعیدالعلما، بسیج مردمی بود که این مسؤولیّت را خود بر عهده گرفت. او که به گفته‌ی مدرّس تبریزی «در فصاحت بیان و نطق، یگانه‌ی زمان» بود، جارچی در شهر گماشت و به مردم اعلان کرد که در مسجد حاضر شوند؛ وقتی مردم در مسجد حاضر شدند، سعیدالعلما به منبر رفت و به ایراد سخن پرداخت. از جمله خطاب به مردم بارفروش گفت: «آیت االنّاس، بیدار شوید، دشمنان ما در کمین‌اند، می‌خواهند اسلام را از بین ببرند، مقدّسات اسلامی را محو کنند، رییس این جماعت (ملاحسین بشرویه‌ای) روزی به مجلس درس من آمد و وقتی که من مطابق میل او رفتار نکردم، در حضور شاگردان مرا تحقیر کرد و خشمگین از مجلس درس بیرون رفت و همّت گماشت که به منازعه با من قیام نماید و... همه‌ی شما فردا صبح حاضر شوید و خود را مهیّا کنید تا جلوی این گروه منحرف را بگیرید.» (نجفی، بهائیان، ص599و560 و تلخیص تاریخ نبیل زرندی ص331).

3-سیاست سوم سعیدالعلما صدور فتوا بود؛ آن‌گاه که متوجّه شد مردم به گِرد ملاحسین بشرویه‌ای حلقه زده‌اند، آن جناب احساس خطر کرد و با آگاهی که از پیشینه‌ی این گروه داشت، لازم دید که علیه این فرقه‌ی ضالّه، فتوای جهاد صادر کند؛ عباس افندی در مقاله‌اش چنین آورده است:

«به فتوای اشهر علما حکومت عامّه ناس در جمیع اطراف به قوّه‌ی قاهره بنای تالان و تاراج گذاشتند، از جمله در مازندران ملاحسین بشرویه‌ای و تابعانش را به حکم رییس الفقها سعیدالعلما عامّه شهر بارفروش هجوم جمهور نمودند....» (بهائیان ص564).

بنا بر نوشته‌ی مورّخان بابیّه، (از جمله میرزا جانی در نقطهٔ الکاف، ص 156 تا 158) برای پیشگیری، دست به کار شد. به دستور او علما و اصناف در مسجد جمع شدند، سپس جمعی از مسلمانان برای انجام تکلیف شرعی به پیشواز رفتند. این جمعیّت در نزدیک شهر به گروه بابیان برخوردند و برای ممانعت از ورود آنان به شهر، دست به اسلحه بردند. ملاحسین بشرویه‌ای نیز شمشیر به کف پیکار می‌کرد. طرفین هر یک چندین کشته دادند و اهل بارفروش بدون نتیجه برگشتند. ملاحسین پس از رسیدن به شهر در سبزه میدان جای گرفت و عصر آن روز به کاروانسرا رفت و چند نفر را برای خرید نان و فراهم کردن آب به بیرون فرستاد، امّا مسلمانان از فروش نان و دادن آب دریغ کردند. ملاحسین از ترس هجوم مردم دروازه‌ی کاروانسرا را بست و برای آن‌که استقامت تابعان خود را بنماید، سه نفر از مردم خود را یکی پس از دیگری به مکان مرتفع کاروانسرا فرستاد که با صدای بلند اذان مغرب را ادا کنند، ولی هر سه‌ی ایشان با گلوله‌ی تفنگ مسلمانان سرنگون شدند. گذشته از این رجال، یکی از بابیان را به چاه انداخته خاکریز کردند.این رفتار، ملاحسین را عصبانی کرد چندان‌که با جمعی از بابیان از کاروانسرا بیرون جَست و به سوی مهاجمین حمله برد. چند نفر از بزرگان شهر که وضع را بدان‌گونه دیدند

به میانجی‌گری برخاستند و مردم را از گِرد کاروانسرا دور کرده بابیان را به جایشان برگردانیدند.

سعیدالعلما و جمعی از علمای مازندران، برای حراست خود عدّه‌ای تفنگچی گماشتند. سعیدالعلما همچنین، به شاهزاده خانلر میرزا احتشام الدّوله حاکم مازندران گزارش داد که جماعت بابیّه به سوادکوه رفتند ولی پس از آن‌که از تغییر مأموریّت حکمران و رفتن او به تهران آگاه شدند دوباره برگشتند.آن‌گاه، مراتب را به عباسقلی خان لاریجانی گزارش نمود و عباسقلی خان لاریجانی نیز محمّدبیک یاور را با سیصد سپاهی به بارفروش فرستاد. محمّدبیک در سبزه میدان آن شهر با بابیان نبرد کرد. دوازده نفر از ایشان کشته شدند و چندین نفر هم از سپاه لاریجانی زخمی گردیدند. ملاحسین و حاج ملا محمّدعلی چون جنگ در شهر را صلاح ندیدند، به کاروانسرا واقع در سبزه میدان پناهنده شده سنگر بستند. پس از مدّتی، سربازان لاریجانی به سرکردگی محمّد بیک یاور به کمک مردم شهر بارفروش رسیدند و پس از جنگی سخت و خونین با مهاجمان بابی، آنان را وادار به عقب نشینی به کاروانسرای سبزه میدان کردند. با این حال، رعب و وحشت حضور بابیان در شهر به قدری بود که ساکنان محلّه‌ی سبزه میدان، خانه‌های خود را ترک کردند و در دوردست سنگر گرفتند.

این وضعیت به مدّت 6 روز به طول انجامید تا این‌که عباسقلی خان سردار لاریجانی وارد شهر شد. در این هنگام، عباسقلی خان لاریجانی سرکرده‌ی برجسته‌ی مازندران در بارفروش بود و به‌وسیله‌ی دامادش محمّد بیک یاور برای

ملاحسین پیام فرستاد که از مازندران چشم بپوشند و آزادانه به هرکجا که می‌خواهند بروند.

ملا حسین که خود و یارانش را در حصار قوای دولتی و مردمی اسیر می‌دید، طی نامه‌ای، با اعلام این‌که ما با کسی جنگ نداریم و بر آنیم که از این شهر برویم، از سردار لاریجانی خواست تا اجازه دهد از شهر خارج شوند.

عباسقلی خان نیز به آنان اجازه‌ی خروج داد. بامداد دیگر روز، به دستور عباسقلی خان جمعی از تفنگچیان لاریجانی به همراه ایشان تا شهر شاهی (علی‌آباد) رفتند و چون برگشتند خسروخان قادی‌کلایی با جمعی از روستاییان مسلّح که همراه لاریجانی ها بودند، بابیان را از رفتن بازداشتند. ملاحسین هرچه خواست بی پیکار از چنگ خسرو برهد نتوانست؛ چه آن‌که نامبرده (خسروخان) به اسب او دل بسته بود و قصد آزارشان را نیز داشت. ملا حسین سپس به ناچار دست به شمشیر برد و خسروخان را کشت (یا آن‌که به دستور او خسروخان را کشتند) بابیان نیز بر سواران قادی‌کلایی حمله برده ایشان را از خود دور کردند.

ملاحسین یاران خود را از رفتن به شیرگاه بازداشت و محیط مقبره‌ی شیخ طبرسی را منزلگاه خود قرار داد (14 ذیقعده 1264 قمری)؛ پس از این ماجرا بابیان از خارج شدن از مازندران منصرف شدند و در بقعه‌ی شیخ طبرسی پناه گرفتند.

پس از مدّتی حاج محمّدعلی (قدّوس)نیز از نابسامانی اوضاع مازندران استفاده کرد و خود را به اردوی ملاحسین رسانید و در حالی که تعدادی از کشاورزان و صنعت‌گران بابل و دیگر شهرهای اطراف را با شعارهای ظاهرفریبانه‌ای چون لغو مالکیّت عمومی، اعلام دارایی همگانی و برابری برای همه‌ی مردم، به گِرد

ملاحسین جمع آوری نمود، دستور داد به ساختن قلعه‌ای در کنار بقعه‌ی شیخ طبرسی اقدام نمایند.

وقتی این خبر به بار فروش و سعیدالعلما رسید، او حکم تحریم نزدیکی باافراد بابی را صادر کرد و به حکم دفع افسد به فاسد -چنان‌که در گذشته نیز بزرگانی چون شیخ بهایی، میرداماد،میر فندرسکی، ملا مهدی نراقی و سیّدمحمّد مجاهد به آن رفتار نموده اند- نامه‌ای به ناصرالدّین شاه که به تازگی به کمک امیر کبیر و مهد علیا بر شاهزادگان دیگر فائق آمده سرگرم تاج‌گذاری بود، نوشت و جریان امر را به اطّلاع وی رسانید. (محمّدشاه در ششم شوّال فوت نمود و پسرش ناصرالدّین میرزا که در تبریز بر تخت نشسته‌بود، در 21 ذیقعده‌ی سال مزبور به تهران آمد و تاج‌گذاری نمود.)

بدین‌ترتیب و در شرایطی که بزرگان و سرکردگان برای عرض تهنیت به پایتخت رفته بودند، ملاحسین بشرویه‌ای و یارانش فرصتی پیدا کردند و در بنای قلعه و ساختمان برج و کندن خندق و استحکام آن‌ها کوشیدند و برجی ساختند که بلندیش بیش از پنج متر بود. بر بالای برج نیز از درختان تنومند بنای دیگر درست کردند و پیوسته به خندق، به تساوی برج خاکریز نمودند. (بنا به نوشته‌ی مورّخان بابیّه، میرزا حسینعلی نوری به قلعه رفت و از آن‌جا روانه‌ی آمل گشت و مدّتی در آن‌جا زندانی بود و پس از آزادی، از راه نور به سوی ری مراجعت کرد.)

امّا از طرف دیگر،عباسقلی خان لاریجانی به محمّدسلطان یاور و همچنین حاج مصطفی خان سورتیج چهاردانگه‌ای هزار جریبی به برادر خود عبدالله خان مأموریّت دادند، علی خان سوادکوهی هم برای فراهم کردن سپاه سوادکوه و هزار

جریب، نماینده فرستاد و از طرف پایتخت نیز به سعیدالعلمای مجتهد و میرزا آقای مستوفی دستورهای لازم داده شد و محمّدسلطان یاور در بارفروش ماند. آقا عبدالله سورتیج با دویست تن از چریکان برگزیده‌ی چهاردانگه که برخی از ایشان درجه-دار بودند به ساری آمد و میرزا آقا مستوفی نیز سپاه کُرد و تُرک و افغان ساری را به او واگذاشت و تا شهرک علی آباد (شاهی کنونی) باایشان رفت و سواران قادی‌کلایی را نیز با آنان همراه کرد. آقا عبدالله با آن عدّه از سپاه به سوی قلعه روانه شد و پس از عبور از رود تالار دهکده‌ی لار در خانه‌ی «نظرخان گراییلی» پیاده شد و روز دیگر با سپاه خود به کنار قلعه رفته عدّه‌ای را برای ساختن سنگرها مأمور کرد و گروهی از «گودارها» را که دارای تفنگ بودند برگماشت تا دراطراف قلعه پاسداری کنند و خودش با سپاهیان همراه در دهکده‌ی افرا که به قلعه نزدیک بود، جای گرفت.

در شب پنجم محرّم سال 1265 ه. ق که هوای سرد زمستانی و باران و برف، رفت و آمد را دشوار نموده بود، ملاحسین از قلعه بیرون تاخته، نخست به‌سوی گودارها رفت؛ صدای گلوله‌ها، آقا عبدالله سورتیج را سراسیمه نمود و بی درنگ با سپاه نامنظّم به میدان جنگ شتافت. ملاحسین پس از آن‌که کار گودارها را ساخت، به سپاه آقا عبدالله حمله برد و در آن میان با جوانی افغانی روبه‌رو شد. دو حریف در پیکار با یک‌دیگر سخت کوشیدند تاآن‌که پای اسب افغانی بر گودالی افتاد و ملّاحسین بر او دست یافت و به زندگی‌اش پایان داد. بابیان از هر سو بر آقا عبدالله و سپاهیانش هجوم بردند و جمعی را کشتند؛ بقیه نیز از ترس جان، گریختند.

آقاعبدالله به علّت لنگی پا توان شتاب نداشت؛ ناچار خود را در میان درختان انبوه (که به واسطه‌ی احاطه‌ی گودال، رفتن به آن‌جا دشوار بود) پنهان ساخت. ملّا حسین به دنبالش شتافت و اسب خود را به جَستن درآورده از خندق گذشت و او را کشت؛ بسیاری از یارانش (130 نفر چریک و چندین صاحب منصب، من جمله دو سرکرده‌ی افغانی به‌نام حبیب الله خان و نورالله خان) را کشتند، دهکده‌ی افرا را نابود کردند و آذوقه‌ی دو ساله‌ی خود را نیز از نظرخان گرفتند.

ملاحسین و حاج محمّدعلی با یاران به قلعه برگشتند و در نظر گرفتند که بر گرد قلعه خندقی کنده شود. چیزی نگذشت که به دستور سران بابیّه، کندن خندق انجام شد. در همین هنگام شاهزاده مهدی قلی میرزا به حکمرانی مازندران برگزیده و فرستاده شد. او با جمعی از سرکردگان در آخر محرّم 1265 قمری از راه سوادکوه به سوی مازندران آمد. امّا عباسقلی خان لاریجانی برای آن‌که سپاهیان آمل را جمع آوری کند به لاریجان رفت.

در شب نیمه‌ی صفر سال مزبور (1265 ه.ق) که ریزش برف سطح زمین را پوشانیده بود، ملاحسین اندیشه‌ی شبیخون نمود و با سیصد نفر از بابیان، آهنگ شاهزاده کرد و به وسیله‌ی خیک‌های پر از باد، از رود تالار گذشت. چون اردوی شاهزاده چشم به راه عباسقلی خان لاریجانی بودند، آقا رسول بهمنیری و یکصد و بیست نفر از بابیان اهل مازندران، همین که به واسکس رسیدند به لهجه‌ی محلّی گفتگو می‌کردند و چنان وانمود کردند که ما دسته‌ی عباسقلی خان هستیم و سردار ما از دنبال می‌رسد و با این نیرنگ، قورخانه‌ی دولتی را متصرّف شدند و دروازه‌ی بسیار محکم بیرونی خانه‌ی میرزا سعید را به آسانی شکستند و از تفنگچیان

سوادکوهی و غیره، هرکه را دیدند از دم شمشیر گذراندند و خانه را آتش زدند. سلطان حسین میرزا پسر فتحعلی شاه و داود میرزا پسر ظلّ السّلطان و میرزا عبدالباقر مستوفی به دست بابیان کشته شدند و اجساد آن دو شاهزاده در آتش سوخت و بیشتر سپاهیان گریختند.

ملاحسین بشرویه‌ای، پس از آن به حیاط درونی رفت و مهدی قلی میرزا در یکی از اتاق‌های درونی بود؛ چون هجوم بابیان را دید که آهنگ او دارند، به سوی‌شان تیراندازی کرد و دو تن از آنان را کشت. آن‌گاه با پای برهنه از دریچه‌ی اتاق به پایین پرید و از روی برف‌ها دوان دوان به سوی جنگل گریخت و مسافتی را پیمود تا آن‌که به گوشه‌ای پنهان شد. سپاهیان نیز، جز گروهی ناچیز، همه به کوه و جنگل گریختند. بابیان، شمشیر حکمران و یک صندوق باروت و لوازم جنگی و هر چه را که می‌خواستند چپاول کردند. شمشیر ملاحسین بر اثر اصابت گلوله از کار افتاده بود و او با شمشیر حاج محمّدعلی بارفروشی می‌جنگید تا آن‌که شمشیر متعلّق به شاهزاده به او رسید.عدّه‌ای از سپاهیان بهشهر (اشرف) برای حفظ جان خود بر دیواری سنگر گرفته بودند؛ حاج محمّدعلی هم با جمعی از فرقه‌ی بابیّه در گوشه‌ای مجهّز بود. سربازان بهشهری چون دشمن را در کمین دیدند به نشانه آنان تیراندازی کردند و یکی از بهشهریان، حاج محمّدعلی را هدف گلوله قرار داد. آن تیر، دهان او را زخمی کرده چند دندانش را در هم ریخت؛ ملاحسین بشرویه‌ای که از دور آن منظره را دید، شتابان خود را به او رسانید. سران بابیّه پس از انجام مقصود به سوی قلعه روانه شدند. حاج محمّدعلی مدّتی از خوردن غذا عاجز بود.

ششصد تن از لشکریان شاهزاده، بابیان را به هنگام برگشت با چشم دیدند ولی از ترس به عقب برگشتند. (25 محرّم 1265)

مهدی قلی میرزا در میان گل و لای سرگردان بود که یک روستایی به او برخورد. روستایی او را بر اسب سوار نموده به گاوسرا برد و سپاهیان پراکنده‌ی او را نیز آگاه نمود. شاهزاده، از ترس، توقّف در واسکس را صلاح ندید؛ شب را در قادی کلا ماند و فردا به ساری آمد و چریکان شهر و پیرامون را با بیم و امید جمع آوری و مجهّز گردانید؛ مؤلّف «فتنه‌ی باب» در این باره می‌نویسد:

«...شب دهم ربیع‌الاوّل،سه ساعت قبل از طلوع صبح ملّاحسین چهارصد نفر تفنگچی از شجعان قشون انتخاب کرده از قلعه‌ی شیخ طبرسی بیرون آمد؛ مانند دیو دیوانه و گرگ گرسنه از دروازه‌ی غربی قلعه تا کنار قشون‌گاه براند و خود با چند سوار در یک سوی قشون‌گاه کمین کرد تا اگر کسی راه فرا گیرد او را به قتل آورند. در این وقت قشون در خواب بود که به ناگاه بابیّه در آمدند. نخست با تیغ-های آخته بر قشون سوادکوهی و هزارجریبی تاخته، در اوّل حمله ایشان را منهدم ساختند و عزیمتیان را برداشته به میان سپاه قادی‌کلا در بردند و هر فوج را از پیش رانده در قشون سورتی و اشرفی داخل کردند و تمام این افواج را چون گوسفندان که از گرگان رمیده باشند، به سنگر لاریجانی بردند و خانه‌هایی را که لشگریان از چوب ساخته بودند، آتش زدند. چون صبح شد از نعره‌ی گیرودار بابیّه، چنان دل قشونیان ضعیف شد که دوست را از دشمن نمی‌شناختند و یک‌دیگر را هدف گلوله می‌ساختند.

عباسقلی خان در خفیه، گاهی تفنگ می‌انداخت؛ محمّد سلطان یاور نیز در قشون‌گاه مردم را به جنگ ترغیب می‌کرد. ناگاه جمعی از اصحاب ملّاحسین به او رسیدند، گمان کرد که قشون شاهزاده‌اند؛ فریاد کرد که این مردم بی دین را بکشید؛ هنوز سخن در دهان او بود که او را با تیغ پاره پاره کردند. دراین گیرودار، هشتاد نفر از بابیّه نیز مقتول گشت.»[35] ... « سپاهیان، سراسیمه از جای برخاستند و به میدان جنگ رفته دست به پیکار زدند.عباسقلی خان لباس رسمی نپوشید، ولی پسرعمویش محمّدبیک یاور با لباس رسمی وارد میدان نبرد گردید و در جولانگاه زد و خورد، چون بابیان را به اشتباه سپاه خویش پنداشت، فرمان پایداری و جهاد داد. پس جماعت بابیّه توانستند به آسانی او را دریابند و کارشان را بسازند.»

ناگفته نماند که در شبیخون قبلی که ملاحسین بشرویه به قتل رسیده بود، سی و پنج تن از صاحب منصبان اردوی دولتی نیز به قتل رسیدند که تعدادی از آنان از اقوام عباسقلی خان لاریجانی بودند.این اجساد را به آمل انتقال دادند و عباسقلی خان نیز به دنبال آنان به راه افتاد. جنازه‌ی محمّد سلطان یاور را به شهر آمل بردند و مردم شهر مجتمعاً با شیون‌های دلخراش به پیشواز رفته به گورش سپردند.

بازگشت عباسقلی خان سردار لاریجانی به آمل، سعیدالعلما را مشوّش کرد و گمان برد که عباسقلی خان از مبارزه طفره می‌رود. پس، نامه‌ای به وی نگاشت و پس از بیان شجاعت و دلاوری وی، او را از این که ممکن است این پیروزی به نام دیگری ثبت شود، بیم داد. نامه‌های علمای آمل هم از هر طرف او را تحریک به بازگشت نمود. عباسقلی خان سردارلایجانی که از اصرار آنان رنجیده بود، خود

[35]. فتنه باب، صص 50-49 و ر. ک. ناسخ التواریخ، ص 67 و حقایق الاخبار، صص 64-60.

آنان را به جنگ دعوت کرد؛ دراین‌باره صاحب «الکواکب الدرّیّه فی مآثرالبهائییه» چنین می‌نویسد:

«...عباسقلی خان لاریجانی از اصرار علما رنجیده آن‌ها را پاسخ داد که اگر جنگ، جهاد است شما که مروّج شرعید براین امر مقدّمید،چرا در فراش راحت خفته و روی از جهاد نهفته دیگران را به کشتن و کشته‌شدن تحریک می‌نمایید؟! البتّه باید شما اقدام فرمایید تا دیگران به شما اقتدا کنند.» (آیتی:1343، ص 4-163)

و البتّه این پاسخ، بی تأثیر نبود؛ علمای آمل و بارفروش، جارچی به خیابان‌ها فرستادند و مردم را به جهاد علیه کفّار فرا خواندند.در نتیجه بسیاری از مردم و طلاب که ناآشنا به سلاح بودند،آماده‌ی پیکار با بابیان شدند و عباسقلی خان لاریجانی چون چنین دید، با سپاهیان به طرف قلعه بازگشت. بنا به نوشته‌ی «الکواکب الدرّیّهٔ فی مآثرالبهائیّهٔ»، بابیان بیشتر در جنگل‌ها پنهان شدند و هنگامی که سپاهیان دولتی به سوی قلعه می‌رفتند بر آنان تیر انداخته تعدادی از آنان را دستگیر کردند. (همان منبع، ص65-154)

عباسقلی خان لاریجانی، که هنوز سرگرم فراهم کردن سپاه بود، پس از شنیدن آن پیشامد، بی‌درنگ از آمل به سوی قلعه شتافت و به شاهزاده نامه نگاشت که: «من به تنهایی بابیان را نابود می‌کنم و هیچ نیازی به سپاهیان شاهزاده ندارم. من بدون پشتیبانی سپاه شاهزاده، مصمّم به نابودی بابیان هستم.» پس با سپاهیان لاریجانی، خود را به قلعه‌ی طبرسی رساند و آن‌جا را در محاصره گرفت. »

امّا حکمران به نوشته‌ی او توجّه ننمود و محسن خان سورتیج و جمعی از سران افغان و میرزا کریم خان اشرفی را با سپاهیانش و خلیل خان سوادکوهی را با مردم

قادی‌کلا به یاری او فرستاد و این سپاه به فرمان سردار لاریجانی در اطراف قلعه، نُه سنگر بستند تا هر یک برای دشمن مانع عبور باشد. پس از آن چنان بر اهل قلعه تنگ گرفتند که بیرون آمدنشان سخت دشوار شد. پناهندگان قلعه برای فراهم کردن آب به کندن چاه ناچار شدند و چون در تنگنای سختی افتادند، برای شکستن محاصره تصمیم گرفتند. ملاحسین به عادت همیشه منتظر فرصت بود تا آن‌که بارش برف و باران شدید، سپاه عباسقلی خان را به گوشه‌گیری و عدم انضباط نظامی مجبور نماید. ملاحسین بشرویه‌ای در دو یا سه ساعت مانده به صبح شب نهم ربیع‌الاوّل سال 1265 ه.ق با پیروان از قلعه بیرون رفت و نعره زنان سنگرها را ویران کرد.

بنا به نوشته‌ی «فتنه‌ی باب»، پس از پیوستن عباسقلی خان سردار لاریجانی به اردوی حکمران مازندران در اطراف قلعه‌ی طبرسی،این دو به ساختن سنگری محکم مشغول شدند. در روز چهارم با قشونی کینه‌توز به کنار قلعه رسیدند.حاکم مازندران هر یک از سران را در سمتی از قلعه گمارد؛ عباسقلی خان لاریجانی و نصرالله خان بندپئی و حاج مصطفی خان را با تفنگچیان اشرفی و سورتی و قشون دودانگه و بالا رستاقی و جماعت کُرد و تُرک، مأمور محاصره کرد. به دستور او برج‌های محکم در اطراف قلعه ساختند به طوری که آمد و شد افراد درون قلعه نمایان بود. ملّا محمّد علی بارفروشی برای بی اثر کردن این اقدام، دستور داد در تاریکی شب، خاک ریزه‌های پشت دیوار را چنان مرتفع کردند که داخل قلعه دیده نمی‌شد و آنان به آسودگی به کار خود مشغول بودند. اقدامات حاکم

مازندران، به این‌جا ختم نشد؛ وی از دولت، دو عرّاده توپ و سلاح‌های دیگر درخواست کرد و پس از رسیدن توپ‌ها، قلعه را به توپ بستند.

در کتاب نقطه الکاف (ص 169 تا 171) آمده است، که عباسقلی خان لاریجانی با دو پیش خدمت از اردو بیرون رفته و در عقب تَلی نشسته بود. از قضا اصحاب منزل‌های حضرات را آتش زده بودند؛ چون که بارش می‌آمد و هوا به شدّت تاریک بود، ترسیدند که اصحاب خود را بکشند، چون که مخالفین نیز از ترس ذکر ایشان را می‌خواندند. پس شعله‌های آتش میدان جنگ را روشن ساخته بود. دراین هنگام که ملاحسین بشرویه‌ای گرم نبرد بود، پای اسبش به یکی از طناب‌های خیمه‌ای گیر کرد همین که پیاده شد تا آن را بگسلاند، ناگاه دوبار هدف تیر جان‌گیر عباسقلی خان لاریجانی گردید. ملاحسین باآن حال، خود را نباخت و به زودی براسب نشست و چنان وانمود کرد که چندان صدمه ندیده‌است. سپس دست بر روی شکاف گلوله نهاده به وسیله‌ی دستیارش خود را به قلعه رسانید و بعد از یکی دو ساعت جان داد و دور از چشم دیگران در زیر دیوار مقبره‌ی شیخ طبرسی مدفون گردید.

باری، همین که سپیده‌ی صبح دمید، میرزا کریم خان اشرفی به دیواری بالا رفت و برای جمع کردن سپاه پراکنده اذان گفت. سپاهیان از شنیدن صدای اذان به هم پیوستند و کشتگان خود را به خاک سپردند. امّا بدنهای بابیان را گردن زدند و سرها را به شهرهای مازندران فرستادند تا مردمان را از بیم و ترس ایشان بازدارند. بابیان نیز پس از آن‌که کشته‌های قلعه را دفن کردند، برای یافتن بقیه‌ی یاران،

بیرون رفتند. چون کشتگان خود را بی سر دیدند، اجساد مسلمانان را از خاک بیرون آورده، سربریدند و سرها را بر چوب نهاده در باختر قلعه نصب کردند.

مهدی قلی میرزا پیش از آن‌که از آن وضعیت موجود آگاه شود، با لشکری ساخته از شهر ساری بیرون شد و به آهنگ قلعه‌ی شیخ طبرسی راه پیمود. عباسقلی خان با نامه و چند سرنیزه در میان راه به او رسید. عباسقلی خان برای آن‌که مبادا لشکر شاهزاده ترس و گریز کنند، در نامه به او از شبیخون بابیّه و کشته‌های خود چیزی ننوشت.

مهدی قلی میرزا پس از خواندن نامه و دیدن سرها چنان پنداشت که کار قلعه نزدیک به پایان است و شادکام تا پل سیاهرود (قراسو) راند و درآن‌جا بود که عبدالله خان افغانی از علی آباد (شاهی شهر کنونی) به پیشواز آمد و آن‌چه به چشم دید با میرزا عبدالله نوایی پسر حاجی میرزای نوایی در میان نهاد و او نیز آن‌چه شنید به مهدی قلی میرزا گزارش داد. حکمران نیز نخست از بیم بابیان فرمان داد که بار و بنه‌اش را که پیشاپیش فرستاده شد، متوقّف کنند تا به دست دشمن نیفتد و یکایک سران سپاه را نیز از چگونگی آگاه ساخت. پس از آن به سوی کیاکلا راند و یک تا چهار روز در آن‌جا ماند؛ آن‌گاه به کنار قلعه‌ی شیخ طبرسی رفت و چشمش به کشتگان سپاه خود افتاد که بعضی نیم سوخته و برخی نیم خورده‌ی جانورانند و سرهایشان در کنار قلعه بر چوب‌ها نمایان است. پس فرمان داد تا سپاهیانش با ابواب جمعی عباسقلی خان در یک جا باشند و به دستور او در پشت قلعه سنگرها ساختند و خندق و مارپیچ کندند و برج‌ها بنا کردند. مهدی قلی میرزا از آن‌ها بازدید کرد و هر قسمتی را به گروهی واگذاشت و هادی خان نوری و پسر

نصرالله خان میرآخور نوایی را به پاسداری برگماشت و عباسقلی خان لاریجانی و حاج مصطفی خان سورتیچ و میرزا خلیل خان سوادکوهی و نصرالله خان پسر اسماعیل خان سرهنگ بندپئی را با کُرد و ترک و افغان و سپاه دودانگه بر گِرد قلعه وادار کرد،عدّه‌ی پراکنده‌ی بابیان، پس از چند روز خود را به قلعه رسانیدند. از تهران به خواهش مهدی قلی میرزا دو عرّاده توپ قلعه‌کن و دو عرّاده خمپاره و قورخانه به میدان جنگ فرستادند و یک نفر هراتی که در میان سپاه بود، فشنگی ساخت که از هفتصد متر فاصله به قلعه می‌خورد و خانه‌های اهل قلعه را که از خس و خاشاک درست شده بود به باد آتش می‌داد.

توپچیان و خمپاره اندازان با نیروی گلوله‌های پی در پی قلعه را به لرزه درآوردند. ملامحمّدعلی به ناچار از قلعه بیرون رفته بر خاکریز جای گرفت و دیگر بابیان در میان نقب‌ها نشستند. ناصرالدّین شاه نسبت به سرکردگان مازندران در خشم شد و سلیمان خان افشار را با سپاه به مازندران فرستاد. ترکان به فرمان سلیمان خان گِرد قلعه را گرفتند، آن‌گاه از سوی باختر و خاور قلعه نقب زدند و تا پنجاه ذرع پیش رفتند و در منتهای آن‌ها ظرف باروت نهاده آتش می‌زدند و آن را چند بار تکرار می‌کردند. در نتیجه، برج و باروی قلعه را ویران کردند.آن‌گاه سپاهیان، دسته جمعی با نواختن شیپور و طبل به سوی قلعه هجوم بردند.»

به استناد ص 172 نقطهٔ الکاف، حاج محمّدعلی بارفروشی که پس از ملاحسین بشرویه‌ای بر قلعیگان ریاست بالا نفر را داشت، آذوقه‌ی دو ساله‌ی موجود در انبار را به گاوان و اسبان قلعه دادند و همین کردار، مردم قلعه را به رنج و گرسنگی دچار ساخت.همین که قلعگیان دچار درد گرسنگی شدند، جمعی نتوانستند طاقت

بیاورند. میرزا سیّد محمّدحسین که از نامداران شهر قم بود، به عباسقلی خان لاریجانی نامه نوشته و از قلعه خارج شد. شاهزاده مهدی قلی میرزا او را به احترام پذیرفت، ولی از او بدگمان شده به شهر ساری‌اش فرستاد. سعید نام هم که برای حاج ملامحمّدعلی به بازار رفته بود تا برایش قند و چای خریداری کند، او را نیز دستگیر کرده با کُند و زنجیر به ساری آوردند. رضاخان پسر محمّدخان میرآخور هم با دو تن از همراهان از قلعه بیرون رفت و از شاهزاده امان گرفته به دست هادی خان نوری سپرده شده ولی پس از فتح قلعه با پسر ملاعبدالخالق و جمع دیگر به دست تفنگ‌چیان سورتیج و لاریجانی کشته شد.

آقا رسول بهنمیری نیز با سی تن از همراهان برای عرض توبه از قلعه بیرون رفت؛ همین که به اردوگاه نزدیک گشت سپاه عباسقلی خان او و یارانش را به گلوله بستند و عدّه‌ای که از دام سپاهیان دولتی رسته به قلعه برگشتند، بابیان آن‌ها را زنده نگذاشتند. البتّه نظر مؤلّف نقطهٔ الکاف غیر این است؛ به نوشته‌ی او:« آقا رسول بهنمیری را لشگریان کشتند، لیکن سی نفر همراهانش را دستگیر کرده به سه دسته بخش نمودند. ده نفر را به ساری، ده نفر را به بابل و ده نفر را به آمل(اوجی آباد) فرستادند و در شهرهای مزبور به دستور علما و مجتهدین سر بُریدند.امّا به آن حال، قلعه پایدار بود. هنگامی که حکمران برای رسیدگی به وضع سپاهیان به قلعه نزدیک شده بود، باران گلوله به سوی او و عباسقلی خان شلیک گشت، ازاتّفاق تیری از لا به لای درختان گذشته به شانه‌ی عباسقلی خان سردار لاریجانی نشست ولی زخم جانکاه به بار نیاورد. بابیان چون آذوقه نداشتند، خود را با گوشت اسب سیر می‌کردند. پس ازآن هر چه علف دیدند خوردند و به هر درختی که دسترسی

داشتند از برگ آن شکم را پر کردند، آن‌گاه با استخوان‌های نیم سوخته محصول به آب و از پوست بریان شده اسب‌ها درد گرسنگی را اندکی فرو می‌نشانیدند.»[36]

مؤلّف «الکواکب الدرّیّة فی المآثر البهائیّة»، قاتل ملّا حسین را،عباسقلی خان لاریجانی می‌داند؛ وی می‌نویسد:

«...و عباسقلی خان در بالای درخت برخود می‌جوشید و می‌کوشید که فرصتی به دست آورد، ناگاه چشمش به باب الباب افتاد که براثر روشنایی آتش می‌رود، او را شناخته به چابکی گلوله‌ای به سمت وی انداخت؛ آن تیر به هدف رسیده بر سینه‌ی باب الباب کارگر شد و به زودی تیر دیگر رسیده آن نیز به هدف مقرون گشت.» (آیتی: 1343، ص162)

سرانجام در جنگ سختی که بین طرفین(دولتیان و بابیان)در نزدیکی بقعه‌ی شیخ طبرسی روی داد، با گلوله‌ی عباسقلی خان لاریجانی که به شکم و سینه‌ی ملاحسین اصابت کرد(ربیع الثانی 1265 هـ ق) در سنّ 36 سالگی کشته شد و پس از او، حاج محمّدعلی قدوس عمّامه‌ی سبز را بر سر برادر کوچکش میرزا محمّدحسن گذاشته شمشیرش را نیز به وی داد و به جای ملّا حسین سردار سپاه گردید تا این‌که پس از مدّت کمی در جنگ قلعه‌ی طبرسی او هم کشته شد.

پس از کشته شدن میرزا محمّدحسن، فرماندهی قوای بابی‌ها به میرزا محمّد قاینی معروف به هراتی از علمای منتفّذ و متمکّن مشهد که به وسیله‌ی ملّا حسین بشرویه‌ای به آیین سیّد محمّد علی باب گرویده در قلعه‌ی طبرسی نیز با پسرش حاضر بود، واگذار گردید. او هم بعد از مدّتی کشته شد.

[36]. ناسخ التواریخ، ص 546/7/8/9 – روضةالصّفا فتنه‌ی باب 8 و 7 و 26

مهدی قلی میرزا پس از آن‌که دید کار بر بابیان تنگ شد، یکی را به نزد حاج ملامحمّدعلی فرستاد و پیام داد که ماندن در قلعه سودی ندارد؛ اگر به خواهش من از قلعه بیرون آیید از مجازات رهایی می‌یابید. پس شاهزاده برای اطمینان بابیان بر پشت یکی از صفحات قرآن مجید امان نامه نوشت که اگر بابیان به اختیار خود از قلعه بیرون آیند مورد تعرض و سخط هیچ‌کس قرار نمی‌گیرند و ذیل آن را مهدی قلی میرزا و عباسقلی خان لاریجانی مهر کردند و با این نیرنگ، حاج ملا محمّدعلی و اتباعش را از قلعه بیرون کردند. ولی بسی روشن است که این امان نامه اگرچه بر پشت قرآن نوشته شد، ولی اعتبار شرعی نداشت؛ زیرا مجتهدین،آنان را مرتد و کشتن شان را فرض می‌دانستند. باری، از طرف شاهزاده اسبی برای حاج ملا محمّدعلی فرستاده شد و او نیز به پیروان خود فرمان خروج از قلعه را داد. شاهزاده، حاج محمّد علی و چندین نفر از سران بابیّه را محترمانه در نزدیک چادر خود جای داد و بقیّه را در چادر دیگر فرستاد. آن شب به همه شام دادند و روز دیگر به جز سران بابیّه، همه را پس از گستردن سفره و نوید غذا تیرباران کردند. بعضی هم نوشته‌اند که شکمشان را دریدند.حاج محمّدعلی و یاران خاصّ او را به بابل بردند و به دستور سعیدالعلمای مجتهد، همه را کشتند و خود شیخ را به استناد تواریخ بابیّه، ضمن کشتن، چند قطعه کردند و بدن نیم سوخته‌ی او را به خواهش ملامحمّدطاهر حمزه به خاک سپردند.

بهائیان محلّ قبر او (حاج محمّدعلی) را در مدرسه‌ی میرزا زکی می‌دانند، چنان‌که در حدود سال هزار و سیصد و شانزده و هفده شمسی، مدرسه‌ی مزبور را ضمن تبدیل به احسن تصاحب نمودند.

باری، پیشامد قلعه‌ی شیخ طبرسی که در ماه ذیقعده سال 1264 هـق آغاز شده بود، در اوایل جمادی الثانی سال 1265 هق خاتمه یافت. بیشتر علما و مجتهدین مازندران به متابعت از مرحوم سعیدالعلما و مستقلاً حکم جهاد داده بودند.

نقش ملا محمّد صابر اسکی در جریان فتنه‌ی باب

نوادگان ملّا محمّدصابراسکی به نقل از نیاکان خود در باره‌ی واقعه‌ی قلعه‌ی شیخ طبرسی چنین بیان می‌کنند که: عباسقلی خان لاریجانی از مرحوم ملّاصابر اعلام جهاد می‌گیرد و با هنگ لاریجانی و دوازده هزار نفر از مردم در نظام آباد (کته پشت فعلی) آمل جمع می‌شوند که هزار نفر از آنان، استجابت امر فتوی نموده و به سمت قلعه‌ی طبرسی اعزام می‌شوند. پس از استقرار آنان، از طرف ملاحسین بشرویه‌ای به قوای عباسقلی خان سردار لاریجانی شبیخون زده می‌شود که در طیّ آن، جدّ جعفر شهیدی (محمّد بیک یاور)، چون با لباس ترمه بوده قطعه قطعه می‌شود و شخص عباسقلی خان با لباس چوخاپشت، شمخال (نوعی تفنگ) که روی دوش یکی از پسرعموهایش بود تیراندازی می‌کند. دو تیر شلیک شده‌ی عباسقلی خان لاریجانی به هدف (ملا حسین بشرویه‌ای) اصابت نمی‌کند و زمانی که عباسقلی خان لاریجانی می‌خواهد تیر سوم را به سمت او شلیک کند، با صدای بلند می‌گوید: خدایا، اگر این تیر به هدف (ملاحسین)اصابت نکند دین آنان برحق است و من با دولت خواهم جنگید؛ تیر سوم به ملّاحسین اصابت می‌کند و سردار لاریجانی می‌گوید :اصحاب من، برگردید.

بابیان پس از دفن جسد ملا حسین بشرویه به میدان جنگ رفتند،امّا اجساد یاران خود را بدون سر دیدند. پس آنان هم در خشم شده، اجساد سپاهیان دولتی را از خاک در آوردند، سرهای آنان را بریدند و بر سر چوب‌ها گرفتند و بر دروازه‌ی غربی قلعه نصب کردند؛آن‌گاه تن‌های آنان را در بیابان افکندند و تن‌های اصحاب خود را در خاک نهادند.(سپهر: 1335، ص68 و نوایی: 1332، ص51)

افسرانی که در میدان جنگ حضور داشتند، به جز افسران جزء، کسانی که نامشان نوشته نشد، برابر سیاهه‌ی زیر بیست نفر بودند:

مهدی قلی میرزا عموی ناصرالدّین شاه که سمت حکمرانی مازندران و ریاست کل سپاه را داشت؛ سلیمان خان افشار که مأمور مخصوص شاه و دولت بود؛ عباسقلی خان سردار لاریجانی که در منصب و درجه بر دیگر صاحب منصبان برتری داشت؛حاج مصطفی خان سورتیچ هزار جریبی که پس از عباسقلی خان بالاتر از دیگر درجه‌داران بود؛ خلیل خان سوادکوهی، جعفرقلی خان سرخ گریه-ای، سرتیپ فوج کلباد، محمّد سلطان یاور پسرعموی عباسقلی خان لاریجانی، عبدالله خان برادر حاج مصطفی خان، میرزا کریم خان اشرفی، آقا محمّدحسن خان لاریجانی، حسن خان سورتیج، علی اصغرخان دودانگه‌ای، خدامراد خان کُرد، میرزا عبدالله خان نوایی، عبدالله خان افغان، نورالله خان افغان، حبیب الله خان افغان، ذوالفقار خان و زکریا قادی‌کلایی (خسروخان).

پس از ختم غائله و فتنه‌ی باب، از طرف ناصرالدّین‌شاه در ازای فداکاری «محمّدبیک یاور شهید»، آبادی(خردون کلا) به ورثه‌ی او داده شد و اهالی آن حدود معتقدند اصل این کلمه (خون تاوان کلا) بوده است که بعدها به زبان محلّی

و عامیانه به خردوم کلا تلفظ گردید. (نقل از بیانات آقای کسرایی از بازماندگان عباسقلی خان لاریجانی ساکن شاهی (قائم شهر فعلی) (نوایی:1332، ص251)

مهم‌ترین عوامل گرایش عدّه‌ای از مردم مازندران به فرقه‌ی بابیّه

1- مردم طبرستان، در آن دوره برای روحانیّت و گفتار و دستوراتشان احترام زیادی قایل بودند. ملامحمّد علی بارفروشی از جمله کسانی بود که افکار باب را در مازندران رواج داد و از آنجا که مردم این حرف‌ها را از زبان یک روحانی می‌شنیدند و از طرفی حرف‌های یک روحانی برایشان حجّت بود،در نتیجه عدّه‌ای بدون تأمّل و تحمّل به فرقه‌ی باب پیوستند.

2- گرویدن بسیاری از رجال سیاسی عصر و مردم سرشناس کشور به این فرقه، عاملی برای تشویق و ترغیب عدّه‌ای از طبرستانی‌ها شد که دور اندیشه‌ی باب گرد آیند.

3- همان‌طور که اشاره شد، بسیاری از افرادی که در مازندران، اندیشه‌های باب را پذیرا شدند، از طبقه‌ی شغلی کشاورزان و صنعت‌گران بودند. از آنجا که این دسته از مردم درآمد چندانی نداشتند، جهت دستیابی به منافع مادّی و اقتصادی خود به سمت این فرقه گرایش پیدا نمودند.

4-اندیشه‌های باب در نگاه اوّل، منطقی و درست به نظر می‌رسید و مردمی که از سلاح دانش و سلامت دینی برخوردار نبودند، با کوچک‌ترین تحریک به حمایت از افکار باب پرداختند.

5- عامل دیگر گرایش مردم طبرستان به فرقه‌ی باب، ظلم و ستم و بی‌اعتنایی بعضی از خوانین و حکمرانان منطقه به مردم بوده است که برای منافع شخصی خود فشار و سختی‌های بی‌موردی را بر طبقه‌ی رعیّت و کشاورزان و پیشه‌وران وارد می‌کردند؛ مردم برای رهایی از این وضعیّت به رهبران فرقه‌ی باب پناه آوردند.

6- همچنین در بین علمای آن دوره، کسانی بودند که عمّامه‌ی غرور بر سر و عبای تکّبر بر دوش انداخته و دین را وسیله‌ی کسب ثروت، قدرت و پُست قرار داده بودند و مردم ساده و دین‌دار را از خود خسته و دور کرده بودند. این دسته از روحانیّون، خود عاملی بودند که مردم به فرقه‌ی باب گرایش نمایند.

7- اگر اوضاع و زمان فعّالیّت بابیان در مازندران را مطالعه نماییم، مشاهده می‌کنیم که اتحاد و وحدت رویه‌ای میان علما و روحانیّون آن عصر وجود نداشت و هر یک به دنبال برداشت‌ها و منافع شخصی خود بوده‌اند.

8- در کنار عوامل فوق، قدرت بیان و سخنوری و سفسطه‌گری رهبران و مبلّغان فرقه‌ی بابیّه، عامل مهمّ دیگری بود که عدّه‌ای از مردم ساده‌لوح طبرستان به دور این دسته جمع شوند و از جان و مال خویش برای آنان مآیت بگذارند. مبلّغان این فرقه آن چنان از قدرت بیان برخوردار بودند که صدها نفر، مدّت‌ها در سخنرانی آنان شرکت می‌کردند و محو گفته‌های آنان می‌شدند. از جمله سخنرانی‌هایی که تاریخ به آن اشاره می‌کند، سخنرانی «ملا حسین بشرویه» و «قره‌العین» در سوادکوه و قائم‌شهر و بابل می‌باشد.

طرح چند سؤال پیرامون فتنه‌ی باب در مازندران

1- چرا آیت الله سعیدالعلمای مازندرانی بارفروشی از بین این همه فرماندهان نظامی و حاکمان مازندران، برای عباسقلی خان لاریجانی نامه نگاشت ؟

پاسخ: مرحوم آیت الله سعیدالعلما دریافته بودند که نیروهای لاریجانی افرادی غیور و متهوّر می‌باشند و با فرماندهی عباسقلی خان لاریجانی هیچ‌گونه رعب و وحشتی به دل راه نخواهند داد و پیروزی آنان در این نبرد حتمی خواهد بود.

2- جواب صریح و روشن عباسقلی خان به نامه‌ی دوم سعیدالعلما بارفروشی چه پیامدی داشته‌است؟

پاسخ: جواب صریح و بی پرده‌ی عباسقلی خان به نامه‌ی دوم سعیدالعلما موجب گردید تا ایشان اعلام جهاد نمایند و در عمل نیز وارد صحنه‌ی کارزار شوند و در نتیجه، مردم جهاد واقعی را دریافته بدان اعتقاد یابند.

3- چرا ملاحسین بشرویه‌ای شهر بابل یا بارفروش را برای نقشه‌ی شوم خود انتخاب نمود؟

پاسخ: چون ملا حسین از طریق ملا محمّد علی بارفروشی که در بابل سکونت اختیار کرده بود، از نفوذ او و تحت تأثیر قرار گرفتن تعدادی از افراد ساده لوح و سست ایمان از این تفکر، اطمینان خاطر داشت.

4 - چرا از بین آن همه روحانیّون مازندران فقط آیۀالله سعیدالعلمای مازندرانی و ملا محمّد اشرفی در برابر فتنه‌ی باب موضع گرفتند؟

پاسخ:اعلام موضع سعیدالعلما در مقابل این هجمه و شبیخون فرهنگی در واقع محکی بود برای اسلام نماها و روحانیّون تا برای مردم روشن شود که چه کسانی به اسلام واقعی متعهّد و پای بند هستند و چه کسانی منافع دنیایی خود را ترجیح داده موضع منفعلانه و یا بی خِردانه می‌گیرند؟

5- چرا از بین آن همه روحانیّون آمل و لاریجان فقط ملا صابراسکی اعلام موضع نمود ؟

پاسخ: صدور فتوا از طرف ملا صابر اسکی و پذیرش آن از سوی عباسقلی خان سردار، از دو جنبه قابل بررسی می‌باشد:

نخست احساس مسؤولیّت واقعی ملا صابر، به عنوان یک روحانی و مجتهد وقت در قبال فتنه‌ی پیش آمده و تجمّع دوازده هزار نفری از مقلّدین و متابعین وی در آن عصر جهت شرکت در نبرد و لبّیک به ندای مرجع خود (ملا صابر) که بیانگر جایگاه والای این مرجع در میان مردم بوده است.

دوم آن‌که کسب تکلیف عباسقلی خان لاریجانی از یک مجتهد بنام وقت مازندران، در واقع برای جلوگیری از خون ریزی‌های بی مورد و ناحق بوده است؛ همچنین پاسخگو بودن نسبت به بازماندگان شهدای واقعه‌ی قلعه‌ی طبرسی و این- که خون‌های ریخته شده برای اسلام و قرآن بوده است؛ چنان‌که پس از گذشت نزدیک به دو قرن، از آنان به عنوان ایثارگر و شهید نام می‌برند. (به عنوان نمونه خانواده‌هایی از طایفه‌ی اسک وجود دارند که شهرت خود را به یاد جدّ خود، محمّد بیک یاور[شهیدی] منتسب کرده‌اند.)

6- چه طبقات و اقشاری به ندای مجتهدین وقت لبّیک گفتند؟

پاسخ: طبق نوشته‌ی تواریخ، اکثر افرادی که به ندای مجتهدین وقت لبّیک گفته‌اند، از طبقه‌ی کارگر و قشر محروم جامعه بوده‌اند؛ اینان نسبت به دین و دینداری حسّاس بودند و خود را آماده‌ی جهاد و شهادت نمودند. (در این زمینه،این سخن امام خمینی -ره- مصداق پیدامی‌کند که:«انقلاب را پا برهنه‌ها کرده‌اند و جنگ را محرومین و مستضعفین جامعه به پیش برده اند.»؛ زیرا در بین افراد مرفّه و بی درد جامعه کمتر اشخاصی پیدا می‌شوند که جان و مال خود را به مخاطره بیندازند.)

7- چه عواملی باعث گردید که عدّه‌ای از مردم در مقابل دو گروه (اسلام شیعه و اسلام باب) ساکت و یا مرّدد بمانند؟

پاسخ: یکی از عواملی که موجب گردید مردم آن دوره در مقابل دو گروه حقّ و باطل (شیعه‌ی واقعی و شیعه‌ی خود ساخته) مات و متحیّر بمانند، وجود افراد معمّم و سادات و حوزه‌ای در هر دو گروه بوده است که داشتن تعداد زیادی مقلّد به عنوان پیرو و مطیع، کار را برای مردم در انتخاب و شناخت حقّ از باطل، شب از روز و سیاهی از سفیدی بسیار سخت و مشکل کرده بود.

8- چرا با گذشت حدود دو قرن از این واقعه، نقش روحانیّون آمل و لاریجان در مقابل این خدمات بزرگ؛ یعنی ایثارگری‌های مردم و فرماندهی سردار بزرگ مازندران، عباسقلی خان لاریجانی نادیده انگاشته شد و نسل‌های حاضر نسبت به حوادث تلخ گذشته اظهار بی‌اطّلاعی می‌نمایند؟

پاسخ: چه در سراسر مازندران، چه در آمل یا لاریجان، احتمالاً روحانیّونی بوده‌اند که به‌طور آشکارا یا پنهانی با این فرقه‌ی ضالّه مبارزه می‌کردند، امّا از این-

که تنها نام تعدادی از مجتهدین وقت در تواریخ ثبت شده‌است، به نظر نگارنده به چندین عامل بستگی دارد :

الف)احتمال می‌رود تعدادی از معمّمین تقیّه کرده باشند و جهت جلوگیری از تنش‌های قبیله‌ای و شغلی و ریختن خون‌های به‌ناحق، مستقیماً وارد میدان و عمل نشده‌اند و در نتیجه نامشان از زبان و قلم افتاد.

ب) ممکن است روحانیّونی با لباس شخصی وارد میدان کارزار شده‌باشند و چون خود را برتر از دیگران ندیده‌اند، در نتیجه احدی از موقعیّت شغلی آنان مطّلع نشده‌است.

ج) از دیگر عوامل، قصور و کوتاهی تعدادی از مبلّغین و روحانی نماهای وقت بوده است که این واقعه‌ی عظیم را برای مستمعین خود روایت و بازگو نکرده‌اند.

د) احتمال می‌رود که حکومت، مجالی برای تحریر و تقریر واقعیّت حادثه را به مورّخان وقت نداده باشد.

ه) شاید هم تعدادی از مورّخان گذشته، به سادگی از این موضوع مهم و حادثه-ی تلخ عبور کرده این اتّفاق را امر مهمّی ندانستند تا آن را به قلم بیاورند.

و) به نظر می‌آید که راویان و مبلّغان دلسوزی که دارای فرصت کافی بوده بتوانند حادثه‌ی پیش آمده را برای نسل‌های آینده بازگو کنند، کمتر وجود داشته‌اند. (همانند راویان فتح امروزی که خدمات و جانفشانی‌های رزمندگان هشت سال دفاع مقدّس را برای راهیان نور که متشکّل از دانش آموزان و دانشجویان و سایر اقشار جامعه می‌باشند، بیان می‌کنند) و همچنین برداشت‌ها و تحلیل‌های دیگر.

نتیجه‌گیری

از مطالعه‌ی منابع درباره موضوع بحث، چنین استنباط می‌شود که دشمنان اسلام، بخصوص استعمار و استکبار همیشه در کمین و درصدد هستند تا با ایجاد رخنه و شکاف در بین مسلمانان، وحدت آنان را از بین ببرند و فرصت اندیشیدن، ابداع، اختراع و مبارزه با ظلم و ستم را از آنان بگیرند تا جهت گذران زندگی خود همواره محتاج به شرق و غرب باشند و به مرور زمان، فرهنگ ناب محمّدی (ص) را از روی کره‌ی خاکی محو نمایند.

از زمان ظهور اسلام در سرزمین وحی، دشمنان با مشکل فرهنگی و اقتصادی مواجه بوده‌اند. حتّی اگر نگاهی کوتاه به تاریخ داشته باشیم، متوجّه خواهیم شد که در طول تاریخ، یکتاپرستی با واکنش‌هایی روبه‌رو بوده است.

در ادامه‌ی این حوادث تلخ و ناگوار که بر سر اهل‌بیت نیز آورده‌اند، حکومت-هایی به قدرت رسیده‌اند که با تعبیر و تفسیر غلط و انحرافی، سلسله‌ی جلیله‌ی سادات را در هر زمان و مکان به شهادت می‌رسانیدند. زمانی بود که منصور دوانیقی طفلی از سادات به‌نام عقیل را در جرز دیوار مدفون ساخت.

مردم پس از رحلت پیامبر عظیم الشأن اسلام به دو گروه بزرگ شیعه و سنّی تقسیم شدند. گروه سنّی را به شعبات چهارگانه‌ی مالکی، شافعی، حنبلی و رافعی تجزیه کردند و از این شعبات هم، اسلام وهابیّت را به تأسّی از «محمّد بن عبدالوهّاب» گسترش دادند و بر مسلمانان جهان حتّی در حرم امن الهی و دیگر ممالک جهان عرب حکومت و حکمرانی می‌نمایند.

گروه شیعه‌ی خاصّ مولا علی (ع) را نیز به شیعه‌ی زیدی، اسماعیلی، اثنی عشری و شاخه‌ی بابیّه به پیروی از «سیّدعلی محمّد باب» تجزیه نمودند. اینان بر افکار و عقیده‌ی خویش اصرار ورزیده تعدادی از افراد ساده لوح را به دور خویش جمع نمودند و در نهایت به دین ستیزی و برادر کشی روی آوردند.

به هر حال، دشمنان اسلام در حال حاضر چند ترفند و هدف کلّی را جهت اجرایی شدن سرلوحه کار خویش قرار داده‌اند که به نظر نگارنده، این اهداف به-شرح ذیل اعلام می‌گردد :

1- از بین بردن فرهنگ ناب محمّدی (ص)در همه‌ی جوامع اسلامی.

2- ایجاد تفرقه و از بین بردن وحدت مسلمانان از طریق ایجاد گروه‌های خودساخته(شیعه، سنّی، وهّابی، بابی، بهایی، شیطان پرستی و...)

3- درگیر نمودن کشورهای اسلامی از طریق جنگ‌های ناخواسته و فروش تسلیحات مدرن روز و بررسی نتایج آثار تخریبی و روانی سلاح‌های ساخته شده.

4- کشته شدن نیروهای نظامی طرفین درگیر و کاسته شدن نیروهای نظامی متخصّص مسلمان در جهان اسلام.

5- استقرار پایگاه‌های نظامی ابرقدرت‌ها به بهانه‌ی نیروهای حافظ صلح و استفاده از منابع مالی و شناسایی مناطق منابعی و معدنی کشورهای جهان سوم و مسلمانان.

6- دریافت وام از کشورهای پیشرفته جهت بازسازی مناطق جنگ‌زده و مقروض نمودن کشورهای مسلمان برای همیشه.

7- اعزام کارشناسان خارجی به ممالک اسلامی جهت طرّاحی و ساخت تأسیسات مراکز نظامی، اقتصادی، سیاسی و کسب اطّلاعات لازم از کشورهای عقب مانده.

8- وابسته نمودن کشورهای جهان سوم برای همیشه جهت مستعمره بودن و محتاج بودن به ابر قدرت‌ها.

9- تجزیه‌ی کشورهای اسلامی از طریق قیام‌ها و شورش‌ها به بهانه‌ی استقلال و سلب قدرت نظامی آنان

10- تشویق کشورهای کوچک مسلمان جهت خرید تسلیحات نظامی از کشورهای پیشرفته به بهانه‌ی تهدیدات نظامی و همچنین اهدافی دیگر.

پیشنهادها

حقیر به عنوان قطره‌ای از دریا، به همه‌ی پژوهندگان، مورّخان و فرهنگ دوستان پیشنهاد می‌نمایم که برای ارج نهادن به زحمات و خدمات بزرگان زمان و منطقه‌ی خویش همّت نموده جهت پاسخ‌گویی به نسل جوان و آینده‌ی جامعه، نسبت به جمع آوری خاطرات و خطرات، عناوین ذیل را مدّ نظر خود قرار دهند :

1- با تشکیل هیأتی مرکّب از شورای اسلامی، پایگاه مقاومت، هیأت امنای مساجد و تکایا، معتمدین محلّی و اساتید دانشگاه‌ها، جهت شناسنامه‌ی آبادی خود از نظر تاریخی، فرهنگی، مذهبی و...تعجیل نمایند.

2- با فراخوان مقالات در روستاها به مناسبت‌های مختلف (اعیاد، مراسم ملّی، مذهبی و...) نسبت به شناسایی بزرگان، اندیشمندان، سرداران، شهدا، آزادگان و...اقدام نمایند.

3- با فهرست نمودن و جمع بندی مطالب گردآوری شده، آن‌ها را به ستاد منطقه- که متشکّل از افراد حقیقی و حقوقی و مطّلع در تمام زمینه‌ها می‌باشند-ارائه نموده پس از بررسی و ویرایش، کتاب‌هایی در فصول مختلف و عناوین گوناگون در چند جلد چاپ و منتشر نمایند.

4- در چند آبادی پرجمعیت لاریجان، کتابخانه‌ی عمومی تأسیس شود و نسبت به عضوگیری و اهدای کتاب به کتابخانه اقدام عاجل صورت پذیرد.

5- در مناسبت‌های مختلف همانند یادواره‌ی شهدا و نیز بحث لاریجان شناسی مطرح و تقویت گردد.

6- مناسبت‌های مهمّ تاریخی لاریجان با تدوین «تقویم تاریخ»، ثبت گردد و یا در صورت امکان با انجام مکاتبات اداری، جهت ثبت در تقویم سال کشور جمهوری اسلامی ایران اقدام شود.

7- با ایجاد سایت‌هایی نسبت به معرّفی تمام آبادی‌های لاریجان از طریق مرکز بخش و یا هیأت متشکّله‌ی روستاها اقدام شود.

8- همایش نکوداشت افراد شاخص در زمینه‌های مختلف در منطقه‌ی لاریجان برگزار شود.

9- از وجود افراد ذی‌نفوذ و تأثیرگذار در کشور و استان، جهت پیشبرد اهداف منطقه استمداد شود.

10- در نشستی صمیمانه با مسؤولان منطقه و لاریجانی‌های صاحب منصب در کشور، نسبت به توسعه و پیشرفت منطقه‌ی لاریجان راهکارهایی ارائه شود.

-ضمیمه:

نگاهی گذرا بر زندگی نامه‌ی عباسقلی خان سردار لاریجانی

عباسقلی خان سردار لاریجانی فرزند میرزا محمّدخان لاریجانی یکی از سرداران و حاکمان بزرگ مازندران، در روستای تاریخی اسک لاریجان دیده به جهان گشود. با توجّه به موروثی‌بودن حکومت، پس از فوت «میرزا محمّدخان لاریجانی» -که زمانی معتمدالحرم دارالخلافه‌ی قاجار بود- حکومت به فرزندش عباسقلی خان لاریجانی منتقل گردید و حکومت منطقه‌ی آمل و لاریجان رسماً بر عهده‌ی او واگذارشد. زمان حکومت ایشان، مصادف گردید با مرگ محمّدشاه قاجار و روی کار آمدن ناصرالدّین شاه قاجار در 14سالگی و جلوس او بر تخت سلطنت.

در این ایّام شورش‌ها و انقلاباتی، سراسر ایران را فرا گرفت که یکی از وقایع مهمّ این دوره، فعّالیّت فرقه‌ی ضالّه‌ی بابیّه در مازندران بوده است.

سردار عباسقلی خان لاریجانی، که فرماندهی سپاه لاریجان و آمل را بر عهده داشت، در پاسخ به ندای علمایی چون آیت الله سعیدالعلما مازندرانی، مجتهد بنام وقت مازندران و آیت الله محمّد صابر اسکی و...در دفع و ختم غائله‌ی فتنه‌ی باب در مازندران نقش ویژه‌ای داشت؛ این سردار بزرگ و نیروهای تحت امر وی ایثارگری‌ها و رشادت‌های فراوانی را از خود نشان دادند که این زحمات ارزشمند آنان در تاریخ نیز ثبت شده است.

سردار لاریجانی و نوادگان او، البتّه این شجاعت را از جدّ خود؛ یعنی «مختارابوعبیده ثقفی منتقم خون سیّدالشّهدا» به ارث برده‌اند؛ چه آن‌که طبق اسناد به‌دست آمده از کتابخانه‌ی بیوتات سلطنتی کاخ گلستان، طایفه‌ی درزی اسک لاریجان از نوادگان مختار ثقفی بوده‌اند که به‌خاطر ظلم و ستم بنی‌امیّه به اسک لاریجان وارد شده‌اند و طایفه‌ی درزی از وجود شخصی به نام عبیده شکل گرفته است.

عباسقلی خان لاریجانی از اسک به عنوان مقرّ ییلاقی و از اوجی آباد آمل به عنوان مقرّ قشلاقی خود استفاده می‌کرد. حتیّ در محلّ اوجی آباد تکیه‌ای را در زمان خویش بنا نمود که به تکّیه‌ی سرداریّه مشهور است. (این تکّیه نزدیک به دو قرن قدمت دارد و در سال‌های اخیر در فهرست آثار باستانی ثبت گردیده است.)

از دیگر خدمات سردار لاریجانی، ساختن تکّیه‌ی قدیمی نیاکی محلّه به سال 1255ه.ق و تکّیه‌ی هارون محلّه به سال 1260ه.ق را می‌توان نام برد.

و دیگر این‌که در کتاب اندیشمندان و بزرگان آمل تألیف دکتر محمود غفّاری در قسمت مربوط به معرّفی آیت الله غروی مطالبی بدین مضمون آمده است:

«جدّ بزرگ حقیر معروف به ملاّ ابوطالب در قریه‌ی رینه زندگی می‌کردند. در زمان جوانی اهل تحصیل و طلبه بود، چون سابقاً در قرای لاریجان سرباز می‌گرفتند، ایشان را بااین که مشغول تحصیل علوم دینیّه بودند، به سربازی دعوت کردند. چاره‌ای نداشتند جز اجابت و لباس سربازی پوشیدن. فوج سرباز لاریجان به سرکردگی سردار لاریجان عباسقلی‌خان بود که پس از او پسرش امیرمکرّم سردار لاریجان شد، به سوی اصفهان حرکت کردند تا مأموریّت خود را انجام دهند و در

این زمان ریاست عامّه‌ی شرعیّه‌ی مسلمین با مرحوم حضرت حجّةالاسلام مطلق و مرحوم حاج سیّدمحمّد باقر شفتی اعلی‌الله مقامه بود. مرحوم جدّ بزرگ حقیر، چون از طلاب علوم دینیّه بود و عشق به تحصیل داشت، در زمان فراغت در مجلس درس و بحث آن حضرت حاضر می‌شد. با لباس سربازی و در صف النعال می‌نشست و گاهی هم با طلبه‌ای که پهلویش بود صحبت و بحث می‌کرد. مرحوم حجّةالاسلام ملتفت شد که این سرباز با مجاور خود بحث و مذاکره می‌کند، تعجّب نمود. بعد از آن که درس تمام شد و طلبه‌ها برای رفتن حرکت کردند، مرحوم حجةالاسلام توجّه فرمود و فرمودند: سرباز، تو بنشین و او نشست. از ایشان حالات او را استفسار فرمودند و ایشان تمام کیفیّات خود را عرض کردند. فرمودند: فرمانده‌ی شما کیست؟ عرض کرد: سردار لاریجانی، شاید عباسقلی خان بزرگ بود. مرحوم سردار را احضار فرمودند و امر فرمودند که این سرباز را معاف و مرخص کن و به خدمت سربازی احضار نکن. سردار مرحوم هم اطاعت کرد و ایشان را مرخص نمود.» (غفاری محمود:ص234)

فهرست منابع:

1-آیتی، عبدالحسین، (1343ه.ق) کواکب الدّریّهٔ فی مآثرالبهائیّهٔ، چاپ قاهره،.

2- بهرام، (1366) بهائیّت به روایت تاریخ، نشرپرسش، .

3- محمد حسن خان ،المآثر والآثار، چهل سال تاریخ ایران ،جلد اوّل.

4- بامداد، مهدی، (1371) شرح رجال ایران، ج 2چاپ تهران،.

5- برزگر،اردشیر، (1380) تاریخ طبرستان، تهران، نشر رسانش،.

6- راعی اسکی، (1387) مصطفی،اسک در گذر تاریخ، نشرانتخاب، تهران ،.

7- راعی اسکی، (1389) مصطفی، نبردهای لاریجان و آمل، نشر انتخاب، تهران، .

8- زعیم الدّوله، میرزا مهدی خان، مفتاح الابواب (تاریخ باب و بهاء).

9- سپهر، میرزا محمّد تقی، (1335) ناسخ التّواریخ، جلد3، نشر اسلامیّه، تهران، .

10. غفاری، محمود.(1387) اندیشمندان ودانشمندان آمل، تهران، نشر رسانش، چاپ اول

11- محمّدی، محمّد، بابی گری و بهایی گری.

12- مهجوری،اسماعیل،(1342) تاریخ مازندران، جلداوّل، چاپ اثر، تهران .

13- نوایی، عبدالحسین، (1332) فتنه‌ی باب، چاپ سال .

14- نیاکی، جعفر، (1383) بابل شهر زیبای مازندران با همکاری پوراندخت حسین، جلدسوم، چاپ دوم ،نشرسالمی،.

15- مجموعه مقالات کنگره ملّی علامه سعیدالعلمای مازندرانی و ملا محمّد اشرفی، (1388) بابل، جلد اوّل ، ساری، چاپ شلفین،.

گزارشی تحلیلی از لاریجان و جنبش مشروطه

دکتر محمد منصورنژاد[37]

نوشتار حاضر تحت عناوین زیر سامان یافته‌اند: الف) مقدّمه؛ ب) توصیف و تحلیل نقش لاریجانی‌ها در جنبش مشروطیّت؛ ج) نتیجه‌گیری

الف) مقدّمه

1)طرح مسأله: جنبش مشروطیّت از تحوّلات اساسی ایران در تاریخ معاصر به شمار می‌آید. با این‌که حدود 110 سال از زمان صدور فرمان مشروطه از سوی مظفّرالدّین شاه می‌گذرد، این نهضت، هنوز زوایای ناگفته و ناپیدای فراوان دارد. از جمله نکات ناگفته در جنبش مشروطه، نقش نژادهای گوناگون و اقوام و آحاد شهرهای مختلف در این حرکت مهمّ است؛ زیرا جریان مشروطیّت در این سامان، بر اساس شهرهای محدود و اقوام انگشت‌شماری شناخته شده‌است، حال آن‌که شهرهای مختلف و اقوام گوناگون ایرانی در این تحرّک سیاسی و اجتماعی نقش آفرینی کرده‌اند که هنوز نقش آن‌ها بر اساس اسناد به جا مانده روایت نشده‌است، چه رسد که تحلیل و تبیین شده باشد.

---

[37] دکتری علوم سیاسی

درباره‌ی ارتباطات مازندران و نهضت مشروطه نیز منابع موجود بسیار نارساست. با این وصف، طبیعی است که درباره‌ی تأثیر و تأثّر لاریجانی‌ها در برابر این جنبش نیز نکات جدّی مطرح نشده‌باشد و نه تنها کتاب، که مقاله‌ی مستقلّی درباره‌ی نقش لاریجانی‌ها در این جنبش در اختیار نباشد.[38] تنها در برخی منابع، از منازعات حاکم لاریجان و آمل (امیر مکرّم) با سپاه مشروطه، گزارش‌های پراکنده‌ای در اختیار است، بدون این‌که همین داده‌های اندک نیز با نگاهی علمی تجزیه و تحلیل شده باشد.

بر اساس طرح مسأله‌ی بالا، مقاله‌ی حاضر به این پرسش اساسی می‌پردازد که آیا لاریجانی‌ها در جنبش مشروطه نقشی داشته‌اند؟ و در صورت پاسخ مثبت، جهت‌گیری آنان چه سمت و سویی داشته است؟

فرضیه‌ی نوشتار حاضر نیز آن است که لاریجانی‌ها در جنبش مشروطه جهت-گیری متنوّعی داشتند.

2) قالب بحث: برای این‌که مباحث مقاله در مقام توصیف و تبیین نقش لاریجانی‌ها در مشروطه، از تمرکز و الگوی مناسب و علمی برخوردار باشد،

---

[38]) کمبود منابع درباره‌ی نقش لاریجان در مشروطه به منابع داخلی محدود نمی شود؛ زیرا در جلد نخست کتاب آبی، که گزارش محرمانه‌ی وزارت خارجه‌ی انگلستان را از زمان مشروطه تا حدود 2 سال بعد(1326ه.ق) پوشش می‌دهد، در کلید واژه‌ی کتاب، نه تنها از شهر آمل و بخش لاریجان هیچ نامی به میان نیامد، که به مازندران نیز تنها یک بار ارجاع داده شده است؛ حال آن‌که ارجاع به آذربایجان، تبریز،اصفهان، رشت، شیراز، فارس، کرمان، مشهد و یزد فراوان بوده است؛ به عبارت دیگر، خطّه‌ی مازندران، برابر این منبع که به صورت روزنوشت، حوادث مشروطه را ثبت می‌کرد، در 2 سال بعد از مشروطه، تحرّک قابل توجّهی از خود نشان نداده و جزء شهرها و استان‌های کم‌تحرّک کشور محسوب می‌شود. (بشیری:1363)

عدّه‌ای، شهر آمل در زمان مشروطه را -بر خلاف پیشینه‌اش- کم اهمیّت و تحت‌الشّعاع ساری و بابل (بار فروش) دانسته‌اند. (رحمتی نیا: 1388، ص74)، اگرچه در همین منبع، «شورش امیرمکرّم»، از معدود حوادثی ذکر شده است که در این مقطع علیه دولت مرکزی در تاریخ ثبت شده است؛ زیرا او به رجال تهران هم بی‌اعتنا بود. به‌هرحال، ورود قوای مرکزی برای مواجهه با این سرکشی، می‌طلبید تا مورّخان در این باره به صورت مستقل دست به قلم ببرند.

جنبش مشروطه از جهت زمانی به سه مقطع تقسیم می‌شود و آن‌گاه نقش لاریجانی‌ها در هر کدام از این سه مقطع، به صورت تفکیک شده طرح و بررسی می‌شوند. مقاطع سه گانه‌ی یادشده در جدول زیر آمده‌است:

نقش لاریجانی‌ها در مشروطه	
پیش از مشروطه	سال‌های پیش از مشروطیّت
حین مشروطه	از سال 1324ه.ق (1285ه.ش) تا پایان دوران قاجار
پس از مشروطه	بعد از دوران قاجار

مقطع اوّل (پیش از مشروطه)، به زمینه‌های فکری و خاستگاه مشروطه مربوط می‌شود. واضح است که هیچ پدیده و کنش سیاسی و اجتماعی در خلأ شکل نمی‌گیرد و نیاز به بسترهای مناسب دارد. جنبش مشروطه نیز بسترهای فکری و فرهنگی گسترده‌ای دارد که در این نوشتار، تنها تأثیر و تأثّر نخبگان و زبدگان لاریجانی در این زمینه مورد توجّه قرار می‌گیرد.

در مقطع دوم، که کوران نهضت است، نقش و سهم لاریجانی‌ها در موافقت یا مخالفت با این حرکت گزارش شده مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در مقطع سوم، که جنبش نهادینه شد یا دست‌کم از پویایی باز ایستاد، اندک-اندک تحلیل‌گران برجسته در تحلیل این کنش سیاسی و اجتماعی وارد عمل شدند. در این مقطع، آیا نویسندگان لاریجانی هم سهمی در تبیین نهضت مشروطه داشته‌اند؟ پاسخ مثبت بدین پرسش در مقطع سوم مورد مداقّه قرار می‌گیرد.

3) مفهوم‌بندی: برای این‌که از توقّف گسترده در مقدّمات جلوگیری‌شود، درباره‌ی لاریجان و جنبش مشروطه، به اشاره نکاتی مطرح می‌شود:

3-1)لاریجان: مراد از «لاریجان»، که یکی از مناطق اسطوره‌ای ایران به شمار می‌آید، موقعیّتی جغرافیایی در پای قله‌ی دماوند، (نماد ملّی ایران) و در دامنه‌ی رشته‌کوه البرز در استان مازندران و یکی از بخش‌های شهرستان آمل است که مرز جنوب غربی این استان را به استان تهران متّصل می‌سازد. مرکز این بخش، با پایتخت کشور کمتر از 100 کیلومتر فاصله دارد.

3-2)مشروطه (مشروطیّت): در نوشته‌های پژوهشگران تاریخ جدید ایران، واژه‌ی مشروطه به عنوان معادلی برای لغت Constitutionalism یا حکومتی که بر اساس یک قانون اساسی و سیستم پارلمانی تشکیل یافته باشد، به کار برده شده‌است.

در ایران دو واژه‌ی مشروطه و مشروطیت، به سیستمی اطلاق می‌شود که پس از جنبش سال 1324ه ق/ 1285ه.ش، پدیدآمد. برخی نیز معتقدند مشروطه که از شرط عربی گرفته‌شده‌است، در واقع به نوعی سیستم حکومتی اطلاق می‌شود که قدرت حکومت و سلطنت را محدود و مشروط به شرایطی می‌کند. (حایری:1368، ص215)

همچنین درباره‌ی مشروطه‌ی ایرانی، این نکته نیاز به تذکّر دارد که تعبیر «انقلاب مشروطه» که در بسیاری از منابع، برای این تحرّک سیاسی و اجتماعی مردم ایران مستعمل است، از نگاه صاحب این قلم تعبیر دقیقی نیست و شایسته‌تر آن است که این تلاش را «جنبش مشروطه» نامید؛ زیرا این حرکت، به تحوّل

اساسی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در ایران منتج نشده‌است. به عنوان شاهد، یکی از مورِّخان ایرانی که تعبیر انقلاب را برای مشروطه به‌کار می‌برد، در باره‌ی ویژگی‌های این حرکت می‌نویسد:

«انقلاب مشروطه» در ایران دو چهره‌ی متضاد دارد: از یک‌سو، بافت سنّتی جامعه تغییری نکرده و طبقه‌ی حاکمه بر سر قدرت باقی‌ماند و از سوی دیگر، تدوین قانون اساسی، محدودکردن قدرت شاه، تشکیل مجلس و... را می‌توان رویدادی انقلابی محسوب کرد که نهادهای جدید و تفکّر مدرن را وارد جامعه کرده است. (اتحادیه:1375، ص15)

امّا، هم او در مقدّمه‌ی همین کتاب می‌نویسد:

در عمل نیز «مجلس مشروطه»، که دستاورد اصلی این نهضت بود،سرنوشت زیر را یافت: در طول 17 سال؛ یعنی از 1324 تا 1342، مجلس شورای ملّی فقط 7 سال برقرار بود (مجلس اوّل،پس از به توپ بسته‌شدن،18 ماه تعطیل شد، مجلس دوم با اولتیماتوم روس‌ها در سال 1329ه.ق، به مدّت 2سال و 11ماه بسته‌شد و مجلس سوم نیز در جنگ اوّل جهانی، با پیشروی روس‌ها به سوی تهران در سال 1334 تعطیل شد و...)؛ فترت‌های طولانی و بسته ماندن مجلس، نه تنها باعث تضعیف مجلس و دولت می‌شد، که قانون مشروطه و حتّی استقــلال کشور را در اذهان، بی‌اعتبار می‌گرداند. (اتحادیه، :1375، ص5 و 6)

حال می‌توان پرسید که اگر متعاقب مشروطیّت، بافت سنّتی کشور تغییر نکرد و نهاد مدرن نیز ناتمام مانده است، بر این اساس، چگونه می‌توان این تغییر محدود و سطحی ایران در سده‌ی پیش را انقلاب نامید؟ به نظر می‌رسد مفهوم «جنبش» یا

«نهضت»، برای کنش سیاسی اجتماعی مردم ایران در عهد مشروطه، اصطلاحی مناسب‌تر و با مسمّی‌تر از مفهوم «انقلاب» است؛ زیرا اگر از ویژگی‌های انقلاب، دگرگونی سریع، بنیادین و اساسی در جامعه است، جنبش اجتماعی می‌تواند بطئی و دارای مطالبات غیراساسی باشد و ممکن است حتی به توفیق شایسته‌ای هم نرسد.

البتّه می‌توان فرض نمود که برخی جنبش‌های اجتماعی، اندک اندک ساختی انقلابی، رادیکال و اساسی پیدا کنند که در آن صورت از جنبش به حرکت انقلابی بدل می‌شود.[39] با این وصف، نهضت مشروطه نه به تغییری اساسی منتج شد و نه حتی در عمل توانست مطالبات محدود مطرح شده را نیز جامه‌ی عمل بپوشاند؛ از این‌رو، در همان مرحله‌ی جنبش ماند، آن هم جنبشی که به تمام غایاتش نرسید.

ب) توصیف و تحلیل نقش لاریجانی‌ها در جنبش مشروطیّت

گفته شد که بررسی نقش لاریجان در نهضت مشروطه در سه مقطع زیر صورت می‌پذیرد:

1) پیش از مشروطه؛ 2) حین مشروطه؛ 3) پس از مشروطه.

1)پیش از مشروطه

درباره‌ی نهضت مشروطه، این نکته مورد قبول همه‌ی کارشناسان است که سهم روحانیّت در رهبری این نهضت، برجسته و ممتاز است، همان‌گونه که نقش روحانیّت در مخالفت با جنبش نیز بی‌بدیل می‌باشد؛ چه روحانیّونی که در خارج از

[39]) نگارنده، تعبیر « جنبش انقلابی» برای انقلاب فرانسه را نیز، آن‌گونه که برخی به‌کار برده اند، (کوئن: 1382، ص317) تعبیری غیردقیق و نا موجّه می داند.؛ زیرا ماهیت، ساختار و خروجی جنبش با انقلاب تفاوت دارد.

ایران و به ویژه در حوزه‌ی علمیّه‌ی نجف، که آن زمان از شکوفایی خاصّی برخوردار بوده است، نسبت به مشروطه عکس العمل نشان دادند و چه علمایی که در داخل در رابطه با این نهضت فعّال بودند.

در میان موافقان نهضت مشروطه، چند نفر از علمای حوزه‌ی نجف که نقش برجسته‌ای در آن داشتند، بسیار مشهور بودند: مراجع ثلاث یا آیات ثلاث یا ارکان ثلاثه، عنوانی است که در جنبش مشروطه‌ی ایران به «محمّد کاظم خراسانی» (صاحب کتاب کفایةالاصول)، «میرزا حسین خلیلی تهرانی» و «عبدالله مازندرانی»، اطلاق می‌شود. به این بزرگان، باید نام صاحب کتاب «تنبیه الامة و تنزیه الملة»؛ یعنی مرحوم «نایینی» را نیز افزود که بهتر از دیگران، بسیاری از مبانی و اصول مشروطیّت را بر اساس فقه شیعی تئوریزه کردند. در میان علمای داخل ایران نیز نام آیات عظام «طباطبایی» و «بهبهانی» از اشتهار لازم برخوردار است.

در میان مخالفان مشروطه، در حوزه‌ی نجف، مرحوم «سیّد محمّد کاظم یزدی»، صاحب کتاب «عروةالوثقی» بسیار شاخص بوده در داخل نیز نام «شیخ فضل‌الله نوری» بیش از دیگران برای ایرانیان آشناست، کسی که از نظر علمی نیز نسبت به دیگران بسیار برجسته‌تر بود.

موضع گیری علمای ایرانی در مشروطه		
جهتگیری علمای برجسته	داخل ایران	حوزه نجف
موافقان	طباطبایی، بهبهانی	محمّدکاظم خراسانی، میرزا حسین خلیلی تهرانی، عبدالله مازندرانی و نایینی
مخالفان	شیخ فضل‌الله نوری	سیّدمحمّدکاظم یزدی

در این قسمت، از ارتباطات برخی علمای لاریجانی با برخی از این بزرگان یاد-شده سخن به میان آمده، نیز این مدّعا آزمون می‌شود که علمای لاریجانی با شیوه-ی نگاه سیاسی و اجتماعی علمای مؤثّر در جریان مشروطه از نزدیک آشنا بودند و اگر موضعی نداشتند، در واقع به مبانی فکری آنان باز می‌گشت.

یکی از بزرگان لاریجانی که حوزه‌ی تهران و نجف را همراه شیخ فضل‌الله نوری درک کرده ولی در مراحل بعد، وارد جریانات سیاسی روز نشد، مرحوم «ابوطالب غروی» (پدر آیةالله محمّد غروی) بود. این شخصیت برجسته، اصالتاً اهل رینه‌لاریجان و از بزرگان طایفه‌ی غرقشه‌ی این محل بودند. مرحوم آیةالله محمّد غروی- که حقّ استادی بر آیات عظام جوادی آملی و حسن‌زاده آملی داشته اند- در دست‌نوشت مفصّلی، درباره‌ی شجره‌نامه‌ی زندگی‌شان، اذعان داشتند که پدرشان مرحوم آیةالله ابوطالب، با مرحوم شیخ فضل‌الله، هم‌دوره و دارای رفاقت بود؛ با هم به تهران و سپس به عتبات عالیات رفتند و اجازه‌ی اجتهاد یافتند. (غفّاری: 1386، صص 9-236) شرح گسترده‌تر داستان، در مصاحبه‌ی نگارنده با ابوطالب کیوان (نوه‌ی مرحوم آیةالله ابوطالب) به نحو زیر بیان شده است:

« جدّ بزرگوار من در درجه‌ی اوّل، مرحوم آقا ملا ابوطالب است که قبر او در امامزاده ابراهیم آمل قرار دارد. مرحوم جدّم، تا آنجایی که من می‌دانم، با مرحوم شیخ فضل‌الله نوریِ معروف، هم دوره و هم حجره و هم مباحثه بود؛ چه در مازندران، در ایّامی که بودند در آمل و نور، و چه در مدّتی که در تهران بودند و به صورت طلبگی با هم زندگی می‌کردند. و بعد از آن هم رفتند نجف؛ دوره‌ی تخصّص یا دوره‌ی نهایی تحصیلات حوزوی را در نجف با هم گذراندند. بعد از

مراجعت به ایران، مرحوم شیخ فضل‌الله خیلی علاقه‌مند بود که جدّ من در تهران بماند، امّا مرحوم جدّ من به بهانه‌ی این‌که من با هزینه‌ی مردم آمل و مازندران به نجف رفتم و تحصیلاتم را به پایان رساندم، به آن‌ها مدیونم و باید برای هدایت و ارشاد و راهنمایی مردم به آمل بروم و به همین علّت، به آمل برگشت. در عین حال، آن‌چه که برداشت من از مرحوم جدّم است، این است که با این‌که مرحوم شیخ فضل‌الله علاقه‌مند شرکت در مسایل سیاسی بود، جدّ من از دخالت در امور سیاسی ابا داشت. می‌گفت سیاست کار روحانیّت نیست؛ روحانیّت وظیفه‌ی دیگری دارد.»(منصورنژاد: 1387، ص180)

اگر آیةالله ابوطالب غروی(پدر آیةالله محمّد غروی)، هم‌درس و بحث شیخ فضل‌الله نوری بود، پس باید در نجف، شاگرد میرزای شیرازی، شیخ راضی و میرزا حبیب رشتی باشد.[40] نیز از استادان او عبارتند از: «میرزا هادی نوری»، «شیخ مولی عبّاس» (پدر شیخ فضل‌الله نوری)، «میرزا حسن آشتیانی»، «میرزا ابوالحسن جلوه»، "فاضل اردکانی" و حاج شیخ "زین‌العابدین مازندرانی". (منصورنژاد: 1387، ص176)

[40]) شیخ فضل‌الله نوری، مقدّمات تحصیلی‌اش، ابتدا در نور و بعد تهران بود.سپس برای تکمیل دانش خویش به نجف هجرت کرد و نزد استادان بزرگ حوزه‌ی نجف میرزا «حبیب‌الله رشتی» و شیخ «راضی» به تحصیل پرداخت. بعد از مدّتی در درس میرزای شیرازی بزرگ شرکت کرد. هیبت، وقار و تیزهوشی استاد، طلبه‌ی جوان را آن‌چنان شیفته‌ی وی ساخت که با هجرت میرزای شیرازی به سامرا وی نیز حوزه‌ی نجف را رها کرد و راهی سامرا شد. در بین دوستداران شیخ شهید، بیش از همه باید به دو استاد بزرگوار شیخ؛ یعنی «میرزای بزرگ شیرازی» پرچمدار نهضت تنباکو و میرزا حبیب‌الله رشتی، قائم مقام خلف صالح شیخ «مرتضی انصاری» در کرسی تدریس نجف اشرف اشاره کرد. شیخ شهید در فقه و اصول، پرورش یافته‌ی میرزای شیرازی بود و از «خواصّ اصحاب» او به شمار می‌رفت. مرحوم آیةالله میرزا حبیب‌الله رشتی نیز - که عمدتاً از اعطای اجازه‌ی اجتهاد به دیگران اکراه داشته و نوعاً در این امر بسیار احتیاط می‌کردند- در تقریظ بر رساله‌ی فقهی شیخ فضل‌الله با عنوان "قاعدهٔ ضمان الید"مقام علمی و تحقیقی شیخ را به نحوی شگفت و کم‌نظیر ستوده است. (دانشنامه ویکی پدیا و ویکی فقه.)

در این نقل قول‌ها، پیداست که چرا در جریان‌های سیاسی پیش از مشروطه (برای نمونه، داستان تنباکو) از آیةالله ابوطالب غروی، که حدود 5 سال پیش از مشروطه دار فانی را وداع گفتند (1319ه ق)، ذکرخیری به میان نمی‌آید؛ زیرا ایشان، اساساً رسالت روحانیّت را تربیت نیروی انسانی و تهذیب اخلاق می‌دانست.

همچنین این نکته مشخّص شد که ایشان، به جهت حشر و نشر نزدیک با مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، با مواضع سیاسی و اجتماعی ایشان- که در جریان مخالف مشروطه، شناخته می‌شوند- بیش از دیگران آشنایی داشته در عین حال، از جهت رسالت روحانیّت، با دیدگاه ایشان به نوعی اختلاف‌نظر داشتند.

فرزند ایشان، آیةالله «محمّد غروی» (متولّد سال 1296ه.ق) نیز از طریق دیگری با بزرگان موافق مشروطه در حوزه‌ی نجف محشور بودند. هم ایشان در اتوبیوگرافی‌شان می‌نویسند که پیش از نجف، در تهران، با شیخ فضل‌الله نوری از طریق پدرشان، آشنا شدند و شیخ هم ماهی 15 قران شهریه برای حقیر معیّن فرمودند. ایشان در سال 1323ه ق (یک سال پیش از مشروطه) از تهران به سوی نجف، برای ادامه‌ی تحصیل حرکت کردند و جالب این‌جاست که دو تن از افرادی را که در مشروطه مواضع مخالف هم داشتند، شاگردی نمودند و البتّه بیشتر مرید آخوند خراسانی شدند؛ چنان‌که در دست‌نوشته‌ی به یادگار مانده از ایشان آمده‌است که در درس آخوند خراسانی و اندکی درس سیّد محمّد کاظم یزدی بهره برده است. (غفّاری: 1386، صص 9-236)

با این وصف، ایشان نه تنها در سال پیش از مشروطه، از نزدیک در جریان مسایل مشروطه در نجف قرار گرفتند، بلکه در حین مشروطه نیز شاهد کنش و

واکنش‌های حوزه‌ی نجف و بویژه استادانش درباره‌ی مشروطه بودند. متأسّفانه اطّلاعات لازمی برای بیان مواضع دقیق ایشان در این نهضت در اختیار نیست. دست‌کم نکته‌ای که در این ارجاع قابل ذکر باشد، آن است که این بزرگوار، در جریان مبانی فکری زبدگان و مراجع موافق و مخالف مشروطه در نجف(و حتی ایران به جهت آشنایی با شیخ فضل‌الله، هم مستقیم و هم از طریق پدر) قرار داشتند و اگر از جهت سیاسی راه پدر را پیموده باشند، در واقع عالمانه و عامدانه از دخالت در مسایل سیاسی خودداری می‌کردند.

2) حین مشروطه

در این قسمت، که به مقطع شروع نهضت تا فروکش کردن امواج آن می‌پردازد، می‌توان از دو بعد درباره‌ی موضوع اظهار نظر نمود: اوّل، از بعد "علمی" که در این قسمت، موقعیّت علمای لاریجانی در عهد مشروطه مورد توجّه قرار می‌گیرد؛ دوم از بعد «عملی» که در آن، اقدامات عملی و میدانی لاریجانی‌ها در سه جهت مخالف، موافق و بی‌طرف نسبت به مشروطه، بررسی می‌شود:

موضع لاریجانی‌ها حین مشروطه		
ردیف	ماهیّت موضع‌گیری	جهت‌گیری‌ها
1	علمی	موقعیّت علما
2	عملی	مخالفت با مشروطه
		موافقت و همراهی با مشروطه
		بی‌طرف

اوّل- بعد علمی: چنان‌که در قسمت قبل اشاره‌شد، آیۀالله محمّد غروی، از علمای رینه‌ای، در زمان مشروطه در نجف حضور داشت و از شاگردان برجسته‌ی مرحوم آخوند خراسانی، (از مراجع بزرگ حامی مشروطه،)به شمار می‌آمد. متأسّفانه، درباره‌ی مواضع ایشان در برابر مشروطه، داده‌ای در اختیار نیست و از طرفی، برخی از نوشته‌هایشان نیز از بین رفت.[41]

می‌توان به مورد بالا، نام بزرگان دیگری از لاریجان را افزود که شاگردی رهبران و حامیان مشروطه را نموده دست‌کم از اندیشه‌های سیاسی رهبران روحانی مشروطه‌خواه از نزدیک آگاهی داشتند.

یکی از این مجتهدین بنام، آیۀالله «ابوالقاسم فرسیو» بود که به روستای ایرایِ لاریجان تعلّق داشتند. درباره‌ی ایشان، یکی از زبدگان شهر آمل و بلکه تشیّع در زمان حاضر، گفته‌اند:

«شهریور 6-1325 ه.ق. مرحوم پدرم پیشنهاد دادند که وارد حوزه‌ی علمیّه‌ی آمل شوم. آن زمان حوزه‌ی علمیّه‌ی آمل، علمایی بنام داشت؛ مانند مرحوم آیۀالله ابوالقاسم فرسیو و مرحوم آیۀالله غروی(ره)، که از برجسته‌ترین شخصیّت‌های علمی آن روزگار به شمار می‌رفتند و هر دو از شاگردان مرحوم آیۀالله آخوند

[41]) آیۀالله محمّد غروی صاحب تألیفات متعدّد بودند. فرزندشان در مصاحبه ای نقل می‌کردند که: "ایشان از شاگردان بنام مرحوم حاج شیخ آقا ملّا محمّدکاظم خراسانی بودند. وقتی مرحوم آیۀالله خراسانی در کربلا فوت کردند، ایشان عازم آمل شدند و چون همه‌ی نوشته‌های خود را نمی‌توانستند بیاورند (و تأسّف هم زیاد خوردند)، در آن‌جا گذاشتند که البتّه ازبین‌رفت. بخشی از نوشته در اختیار ماست و در صورتی که این توفیق حاصل‌شود یا نه که تنفیذ بشود و منقّح کنیم، إن‌شاءالله اگر بشود چاپ‌شود، در مورد درسی‌است که در خدمت آیۀالله خراسانی می‌خواندند. در طلبگی‌ها معمولاً جزوه جزوه است؛ یعنی باب‌الصّلاۀ خودش چند عنوان دارد، صلاۀ مسافر، صلاۀ جماعت... منتها این‌ها متفرّق است و برخی از آن‌ها چاپ‌شده‌است".(منصورنژاد: 1387، ص185).

خراسانی (صاحب کفایه) و زحمت‌کشیده و فارغ‌التّحصیل حوزه‌ی علمیّه‌ی نجف اشرف بودند.» (جوادی آملی، 1381: 23-22).

ستاره‌ی دیگر این دیار، آیۀالله «حسن‌زاده آملی» نیز درباره‌ی آیۀالله فرسیو گفته‌اند:

«مرحوم آیۀالله میرزا ابوالقاسم فرسیو و آیۀالله محمّد غروی، حوزه‌ی تهران و نجف را درک کرده‌بودند و هر دو از شاگردان بنام حوزه‌ی نجف و از شاگردان مرحوم نایینی و مرحوم اصفهانی و دیگر آقایان بودند و مجتهد مسلّم زمان خودشان به شمار می‌رفتند و برای همین بود که پس از خلع لباس روحانیّون، در شهر ما این دو نفر ملبّس به لباس روحانیّت بودند.» (برزگر، 1380: 42-41).

نتیجه‌ی این قسمت از بحث آن است که، اگر آیۀالله آخوند خراسانی و آیۀالله نایینی، از رهبران کاملاً ممتاز و از روحانیّون موافق و مدافع مشروطه بودند، دست-کم سه تن از بزرگان لاریجان(غروی، فرسیو و هاشم آملی) شاگردان مستقیم آنان بودند و با اندیشه‌های‌شان درباره‌ی مشروطه آگاهی لازم را داشتند. گرچه متأسّفانه از مواضع این بزرگان درباره‌ی جنبش مشروطه، اطّلاعات شایسته‌ای در اختیار نیست.

دوم- بعد عملی: لاریجانی‌ها در قبال جنبش مشروطه چه موضعی داشته و چگونه عمل کرده‌اند؟

در پاسخ به این سؤال، سه واکنش یا موضع متفاوت، مورد بررسی قرار می‌گیرد: مخالفت با مشروطه، موافقت و همراهی با مشروطه و بی‌طرف.

2-1) مخالفت با مشروطه: اسناد روشنی وجوددارد که بیان‌گر موضع‌گیری مخالف بخشی از لاریجانی‌ها علیه «حکومت پس از مشروطه» هستند؛ نقل جزییّات داستان، از آن‌رو که در منابع دیگر کم و بیش آمده و بازتاب یافته است، نیاز به تکرار ندارد.(برای نمونه، ر.ک: مهجوری: 1345، جلد دوم، صص3-260)؛ بنابراین، در این‌جا به اختصار و در حدّ اشاره‌ای که زمینه را برای درک اجمالی و تحلیل در موضوع فراهم‌آورد، بسنده‌می‌شود.

مخالفت‌ها و تنازعات بخشی از لاریجانی‌ها با دولت مشروطه، در «دو» بازه‌ی زمانی مختلف رخ داده‌است که خلاصه‌ی آن به شرح زیر است:

اوّلین برخورد، ظاهراً به منازعه‌ی امیرمکرّم لاریجانی حاکم لاریجان و آمل (و اصالتاً اهل روستای اسک) در حمایت از محمّدعلی‌شاه، با سپاه دولت مشروطه به فرماندهی امیر اعظم در سال 1289ه.ش (سال به تخت نشستن احمدشاه) مربوط است.[42] در این نبرد، گرچه سپاه مشروطه در ابتدا موفّقیّت‌هایی به‌دست آورده وارد لاریجان شدند، امّا در نهایت شکست خوردند و به تهران بازگشتند. این حوادث ابعاد ناگفته‌ای با خود دارد که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

---

[42]) از همکاران لاریجانی امیر مکرّم می‌توان به حاج مهدی سلطان (درگذشته به سال 1307هجری شمسی)، که افسر عهد محمّد علی شاه بود، اشاره داشت. او اصالتاً اهل امیری لاریجان بوده و در روستای پردمه‌ی سفلای این دهستان دفن-شده‌است.

مهدی سلطان در سال 1285 در روستای پاشاکلای دشت سر، قصری بنا نمود که این قصر در تاریخ 8 مرداد 1381 با شماره‌ی ثبت 5936 به عنوان یکی از آثار ملّی ایران به ثبت رسیده است.

از دیگر همکاران لاریجانی امیرمکرّم، می‌توان از رضا میرشکار، اصالتاً اهل روستای نوا لاریجان نام‌برد که از تک تیراندازان معروف آمل و افسر مخصوص مهدی سلطان در زمان خود بود.

در مقطع دوم نیز، پس از عزل محمّدعلی‌شاه و روی کار آمدن «احمد شاه»، با تلاش‌های شاه معزول و حمایت روس‌ها، این جنگ و گریزها در لاریجان به سود امیرمکرّم جریان می‌یافت، امّا در نهایت، سپاه مشروطه کاملاً بر اوضاع مسلّط شدند؛ محمّدعلی میرزا به روسیّه متواری‌شد و به‌دنبال آن، با حکّام و خوانین حامی او در مازندران (از جمله حاکم لاریجان) از سوی دولت مرکزی، برخورد صورت پذیرفت.

منازعه‌ی اوّل- نکات قابل ذکر درباره‌ی منازعه‌ی اوّل (به رهبری امیرمکرّم از لاریجان و امیراعظم از دولت مرکزی) به قرار زیر است:

یک- در برخی منابع، ریشه‌ی مشکل بدین نحو گزارش شده‌است که پس از پیروزی انقلاب مشروطه و برقراری آرامش نسبی، امیرمکرّم از دولت مشروطه، مطالبه‌ی حقوق معوقّه‌ی فوج لاریجان را داشت و در این مورد پافشاری می‌کرد. دولت نیز مالیات‌های معوقّه‌ی تیول مازندران را از ایشان مطالبه می‌کرد. بنابراین از طرف نیابت عظمای سلطنت، به دلیل اختلاف مالی و سیاسی به مرکز فراخوانده شد. امیر در طول اقامت خود در تهران، 3 بار با شاهزاده نایب‌السّلطنه ملاقات کرد.... قبل از شرکت امیر در جلسه‌ی هیأت دولت، نیمه شب به ایشان خبر رسید که قصد بازداشت وی را دارند. او پیش‌دستی کرد و شبانه، مرکز را به مقصد لاریجان ترک کرد و دفاع از حوزه‌ی حکومتی خود را تدارک دید. (غفّاری: 1386، ص225)

اگرچه مطلب فوق می‌تواند درست باشد، اما خاستگاه رخداد یادشده پیچیده‌تر از آن چیزی است که نقل شده‌است. اصل واقعه به حدود سه سال پس از پیروزی

اوّلیّه‌ی مشروطه‌طلبان (در سال 1327ه.ق) و صدور فرمان مشروطیت از سوی مظفّرالدّین شاه مربوط است؛ بنا به نقل کتاب «تاریخ معاصر مازندران: ساری در نهضت مشروطه»، در منازعه‌ی بین لاریجان و دولت مرکزی، ظاهراً سپهدار تنکابنی، که با رقبای سیاسی بر سر قدرت رقابت داشت، از وجود امثال سردار مکرّم (حاکم لاریجان) استفاده‌ی ابزاری می‌نمود تا از سردار اسعد امتیاز بگیرد که البتّه در این امر موفّق نیز شد؛ در این کتاب می‌خوانیم:

« سپهدار محمّدولی‌خان تنکابنی[43] می‌خواهد همان‌گونه که علیه او عمل شد و کابینه‌اش سرنگون شد، او هم تلاش می‌کند تا کابینه‌ی مستوفی، که زیر نظر سردار اسعد شکل گرفت، سقوط کند. در دعوای سپهدار تنکابنی و سردار اسعد (سران دولت)، سپهدار چون در مازندران نفوذ داشت، سنگر را در سال 1289ه.ش (1327ه.ق) و در زمان به سلطنت نشستن احمدشاه به مازندران می‌کشاند و خوانین مازندران را بر ضدّ دولت مستوفی برمی‌انگیزاند. دولت، ناچار به اعزام نیرو به مازندران می‌شود که در این مأموریّت، امیر اعظم توفیق ندارد و شکست خورده باز می‌گردد. سردار اسعد ناچار می‌شود با سپهدار بسازد تا حدّاقل در آشوبی که سراسر کشور را فرا گرفته از جانب مازندران آسوده شود. پس، با سپهدار آشتی می‌کند و فتنه‌ی ساخته شده در مازندران فرو می‌نشیند. » (اسلامی :1383،صص 6-255)

[43]) محمدولی‌خان تنکابنی، همان فردی است که فرماندهی سرکوب مسجد جامع در دوره‌ی مظفّرالدّین شاه و از آن مهم‌تر سرکوب انقلابیّون تبریز به رهبری ستّارخان را بر عهده داشت. او بعدها رهبری مشروطه طلبان گیلان در فتح تهران را بر عهده گرفت. سردار اسعد بختیاری نیز، نه تنها هیچ سابقه‌ای در مبارزه با ظلم قاجار نداشت، بلکه سالیان سال در فرنگ به سر برده در بحرانی‌ترین شرایط، از طرف رجال انگلیس احضار شد و با تسلیح و سازماندهی عشایر بختیاری، به عنوان فاتح تهران , نظام مشروطه‌ی نوین را نوید داد. (بهشتی سرشت:1380، ص209)

با این وصف، گرچه در این نبرد، حاکم لاریجان علیه دولت نوپای مشروطه دست به شورش زد، امّا در واقع به جهت عدم شناخت از پیچیدگی‌های روابط و منازعات سیاسی، از ایشان برای مقاصد سیاسی سوء استفاده شد؛ چنان‌که پس از مصالحه‌ی اقطاب قدرت موضوع نیز فروکش نمود. در این صورت، چقدر رواست که این حرکت را اقدامی سنجیده علیه مشروطیت تصویر و تحلیل نمود؟ به عبارت دیگر، اگر در برابر گفتمان مشروطه‌ی ایرانی که در حال شکل گیری بود، می‌توان سه گونه عکس العمل فرض نمود: پذیر (همچون واکنش مردم گیلان، تبریز و اصفهان)، گریز (مانند اکثر شهرها) و ستیز، قطعاً حرکت حاکم آمل و لاریجان در ستیز و مقابله با جنبش مشروطیت و همکاری با محمّدعلی شاه قابل تحلیل است؛ امّا از اسناد به جای مانده درباره‌ی این واقعه، حتی یک دلیل وجود ندارد که امیر مکرّم و همکارانشان، در برابر مبانی مشروطه به دلیل دینی یا غیر دینی، مبانی دیگری را باور داشته و برابر آن به تضعیف مشروطه دست یازیده‌اند. بنابراین می‌توان گفت که اقدام حاکم لاریجان و نیروهای همراهش، حرکتی حساب‌شده، فعّالانه و با مبانی روشن علیه مشروطه نبود، بلکه حرکتی منفعلانه و کور به نظر می‌رسید که البتّه به نفع روس و محمّدعلی شاه تمام می‌شد.

برابر تفسیر یادشده، داستان نقل‌شده در کتاب «لاریجان در عشق و خون» نیز، که ریشه‌ی منازعه را به اختلاف دو ایل بختیاری (امیراعظم بختیاری فرمانده‌ی مشروطه‌طلبان) و لاریجانی (امیرمکرّم) فرو می‌کاهد، در حدّ رمانی عشقی و جذّاب باقی خواهدماند؛ داستانی که بر اساس آن، فرزند رییس قبیله‌ی بختیاری پیامی به لاریجان می‌آورد و در این بین، عاشق دختری اهل وانه می‌شود که خود

نامزدی اهل گیلاس داشت؛ نامزد، بر سر غیرت آمده در نهایت پسر بختیاری در میانه‌ی دعوا کشته می‌شود. رییس ایل بختیاری به دولت مرکزی شکایت می‌کند و امیر مکرّم به تهران فراخوانده‌می‌شود و....(راعی اسکی:1389، ص64-154)[44]

دو- شاهد دیگری نیز می‌تواند مؤیّد این نکته باشد که منازعه‌ی امیرمکرّم با حکومت منبعث از مشروطه، اگر ریشه‌های قدرت و شهرت‌طلبی هم داشته باشد[45]، ریشه‌ی ایدئولوژیک و ضدّ مشروطه‌ای نداشته است؛ به عنوان مثال، یکی از شاهدان حوادث مشروطه،چنین نقل می‌کند:

««میرهاشم» از ملاّها و افراد شناخته‌شده‌ی تبریز بود و جاه‌طلب، کم‌کم به شرارت کشیده‌شد و با محمّدعلی شاه نزدیکی داشت و با دارو دسته‌اش به مشروطه‌طلبان حمله می‌برد. میرهاشم با برادرش از شمیرانات به سمت مازندران فرارکرد. امیرمکرّم لاریجانی او را گرفتار کرد و به طهران فرستاد و دار زده شد.» (تقی زاده:الف 1379، ص 171)

---

[44]) اصل داستان در کتاب: "لاریجان در عشق و خون "، (تنظیم یادداشت‌هایی از عباس شایان و به قلم جواد فاضل)، آمده است. این کتاب، بازنویسی شده با مشخّصات زیر در اختیار است: قاسمی، فاطمه(1384) بازنویسی "لاریجان در عشق و خون" ، تهران ، بنیاد فردا.

[45]) در منابع مختلف، سوء عملکرد امیرمکرّم بازتاب یافته است؛ از جمله در گزارشی از اسناد همان عهد آمده است: شهنشه زاده‌ی معظّم آقای ظفر السّلطنه، جناب امیر تومان از چند ماه قبل با جناب امیر مکرّم دست به هم دادند و بعد رشید السّلطان را هم با خود یکی کرده، تمام مازندران را آتش زدند و باعث کرور خسارت به ملّت و دولت شدند... اغلب از ملانماهای این ملک و مفسدین و مغرضین چه صدمه ها و خسارات به اهل مازندران وارد آوردند. (ترکمان: 1378،صص 3-42) و یا در منبع دیگری چنین نقل شد: امیرمکرّم لاریجانی از طرفداران سلطنت استبدادی و در برابر مشروطه خواهان است و با عوامل روس سروسرّی دارد. بعد از به توپ بستن مجلس، او از گناهکاران شمرده و در دادگستری محکوم شد، امّا از مجازات فرار کرد. با رشید السّلطان و اسماعیل خان مؤیّد در سال 1327 همدست شد. او در منطقه به بی رحمی و شقاوت آوازه دارد. امیر اعظم از سرکردگان نظام، مأموریت سرکوب امیرمکرّم و همدستان او را در سال 1327ه.ق می‌گیرد. (اسلامی :1383،ص 308)

حتی حاکم دولت مرکزی در مازندران، «ظهیر الدّوله»، پس از فروکش‌کردن حوادث و نبردهای مازندران و تهران در نامه‌ای به آقا میرزا ابراهیم خان نماینده‌ی مجلس، ضمن این‌که یادآور می‌شود که خانه و لانه و زندگی سیصدساله‌ی امیر-مکرّم و خاندانش به غارت رفته در تحلیل موضوع می‌نویسد:

«تمام این اوضاع، غرض و عداوت شخصی بوده و در حقیقت نه دولت طرف بوده و نه ملّت.»(راعی اسکی: 1389، ص198)

سه- در بحث مشروطه، دو سطح تحلیل را باید از هم تفکیک نمود:

یک بُعد که به تأمّلات نظری درباره‌ی مشروطه مربوط است و در این‌جا، همه‌ی سخن آن است که از قدرت متمرکز حاکم کاسته شود و مردم در تدبیر قوا نقش داشته‌باشند و تقنین، خاستگاه مردمی پیدا کند. با این نگاه، مشروطه قرائتی از حکومت دمکراتیک و مردم سالار است. از این نظر، ممکن است فردی با ارائه‌ی دلیل، نوع حکومت مشروطه را مطلوب ببیند و حمایت کند یا مطلوب نبیند و از در مخالفت با آن برآید. در این‌جا برخی (همچون آیت‌الله نایینی) با توجیه «دفع افسد به فاسد»، مشروطه را مجاز دانسته‌اند و برخی دیگر (نظیر شیخ فضل‌الله نوری).خیر. به هر حال، دعوای امیرمکرّم و امیراعظم بختیاری و لشگرکشی حکومت مرکزی علیه حاکم لاریجان، به این ابعاد و مباحث نظری مربوط نیست.

بُعد دیگر، به کنش‌ها و رفتارهایی است که تحت عنوان مشروطیت در آن زمان در ایران رخ داده است. آن‌چه در عمل و متعاقب گفتمان مشروطه‌ی ایرانی رخ داد، به قدری نامطلوب و تلخ بود که حتی طرفداران مشروطه و مشروطه‌خواهان آن عصر نیز از آن‌چه رخ می‌داد شاکی بودند. به عنوان شاهد، «احمد کسروی»،

که در معرّفی تاریخ مشروطه از سرآمدان است، در بهمن سال 1320 طیّ یادداشتی درباره‌ی دلایل معترضان به مشروطه از جمله می‌نویسد:

«برخی می‌گویند در این سی سال آزموده شد این مردم لایق مشروطه نیستند، باید این‌ها را با مشت آهنین راه برد.» و در پاسخ می‌نویسد:

«در این سال‌ها، کی مشروطه به راه افتاد تا دانسته شود مردم شایسته نیستند. هنوز یک دگرگونی در اندیشه‌ی توده‌ی انبوه پیدا نشده، هنوز یک گامی در این راه برداشته نشده، پس چگونه آزموده گردیده که مردم لایق مشروطه نیستند؟!» (کسروی:1335، ص 12)

جدای از این‌که در مردم دگرگونی پیدا نشده بود، در همان اوان مشروطه، رهبران جنبش به جان هم افتادند. نباید فراموش کرد که مشروطیت می‌توانست منشأ تحوّل جدّی در اندیشه‌ی سیاسی و اجتماعی و عمل ایرانیان باشد، امّا گردانندگان مشروطه در همان گام‌های نخست، نشان‌دادند که درک درستی از آن نداشته از این‌رو در گرماگرم جریان مشروطه و در همان سال‌های نخست، حتی به رهبران مشروطه چون بهبهانی و ستّارخان و باقرخان نیز وفادار نماندند چه رسد به شیخ فضل‌الله که به چوبه‌ی دار کشیده شد؛ سال‌های 1328 و 1329 بود که بهبهانی ترور و ستّارخان نیز زخمی شد.(واقعه‌ی پارک اتابک).(اسلامی :1383،ص 254)؛

به عبارت دیگر، مشروطیّت در ایران از همان ابتدا در مسیری نرفت که برای ایرانیان امید، آزادی و امنیت بیافریند تا مردم نیز در پای آن فداکاری کنند ؛ به تعبیری، محصول عملیاتی مشروطه، رضاخان بود که می‌گفت: « می‌دهم درِ آن طویله (مرادش مجلش شورای ملّی بود) را گِل بگیرند.»

همچنین، قرارداد 1907م روس و انگلیس، در دو سال پس از مشروطیّت را باید از دلایل انحراف مشروطه از مسیر تعیین شده دانست. در این قرارداد، شمال ایران به روس واگذار شد و تنها با انقلاب 1917 روس بود که این قرارداد ملغی اعلام شد.(اسلامی :1383،ص195)

در یادداشت‌های میرزا علی خان دیو سالار ملقّب به «سالار فاتح»، (از فرماندهان مشروطه خواه مازندرانی) در فصل مربوط به اردوی برق، که به حوادث مقطع طغیان محمّدعلی میرزا و همکاری امیر مکرّم با او مربوط می‌شود، آمده است:

«امروز کاغذی از سردار لاریجانی به مظفّرالممالک، به گیر ما افتاد که مضمونش این بود: پنجاه قبضه از تفنگ یوش را تحویل عبدالله خان خواجه‌وند داده و پنجاه قبضه را به لاریجان بفرستید و بقیّه را بین کسان خود تقسیم نمایید و به فوریت به اردوی گدوک امامزاده هاشم شبیخون بزنید که راه ما باز شود. امیر مکرّم لاریجانی، مستبدّ معروف، بیرق روس بالای خانه‌اش در آمل بود. رسیدن ما به آمل و فرار سردار لاریجانی و...همه باعث رعب محمّدعلی میرزا و همراهانش شده و فرار کرد.» (دیو سالار، :1391، ص145 و ص160 و ص162)

امّا سالار فاتح، از فرماندهان شاخص مازندرانی مشروطه‌خواه، که تا ریاست کلّ نظمیّه‌ی تهران نیز ارتقای مسؤولیّت یافت و واقعاً در مسیر مشروطیت، عدالت و آزادی تلاش می‌کرد، پس از توفیق در مقابل نیروهای شورشی مازندران و از جمله لاریجان، در خاطراتش می‌نویسد:

« موقع حرکت از ساری، برخی فرماندهان چهار صد بار غارتی با خود داشتند. حرکات آنها سبب شد که ترک مجاهدت گویم. خلاصه، غارت و چپاول آنها که

خود را طرفدار رنجبر می‌شمردند، به قدری بود که قلم از ذکرش شرم دارد. حقیقتاً آیا باید منتظر بود که از این راه و با این کارهای پر مفسده ترقّیاتی برای ما دست دهد؟!» (دیو سالار:1391،ص164)

این سند، هم حکایت از حضور سرداران رده‌بالای مازندرانی در دفاع خالصانه از مشروطه دارد (شرح بیشتر در مهجوری: 1345- جلد دوم، صص 3-272) و هم حکایت از آن دارد که در برخورد با شورش امیرمکرّم و همراهی‌اش با محمّدعلی میرزا، بر مردم لاریجان ستم روا داشته شده است.[46]

از این‌رو، اگر عملکرد حکّام محلّی، مقبول و مطلوب نبود، این‌گونه نبود که دولتمردان مرکزی، الگوی مطلوب، استقلال‌طلبانه، آزادی‌خواهانه و عدالت طلبانه‌ای را ارائه نمایند تا دیگران از آن‌ها الهام بگیرند، بلکه گاه سرداران و رهبران مشروطه، عملکردی از خود نشان می‌دادند که عکس العمل دیگران را نیز در پی-داشت. پس، بخشی از دلایل وفاداری ضعیف خوانین و رهبران قبایل به متولّیان مشروطه در پایتخت، می‌توانست به سوء عملکرد مرکز نشینان بازگردد.

---

[46]) نامه‌ی حاکم مازندران(ظهیر الدّوله) به نایب السّلطنه از طرف برخی نخبگان آملی و لاریجانی از علما(مثل آقا سیّد صادق نیاکی، سیّد صادق لاریجانی، آقا سیّد حسین شاهاندشتی) و حاکم لاریجان، امیر مکرّم و...به نوعی، غایات اینان در اعتراض به مشروطه طلبان را حکایت می‌کند. در این نامه که در سال 1328ه ق نگاشته شده از جمله آمده است:

« جماعتی از طرف ما رقابت به سوء تدبیر بعضی از مصادر امور و عرایض موافق قانون موضوعه داشتند. این‌ها را طرف و متمرّد قلمداد داده، بی جهت استعداد و قوای دولتی را به آن‌ها متوجّه ساخته،مبالغی نفوس ملّت را اتلاف و هستی خانواده‌ی بعضی از محترمین را چپاول و غارت نمودند. مستدعیات ماها، ملّت مازندران بر این است که از امروز به بعد، راضی نمی شویم یک کلمه از قانون مقدّسه‌ی موضوعه که عین قانون اساسی مملکت و رفاه ملّت است، به دست هر نااهل و بی ربط بیفتد. ما اهالی مازندران، اجرای قانون مقدّس را به تمام قوا در مجاری دوایر مملکت خود ملتزم و مسؤولیت آن را با کمال افتخار به عهده می گیریم.»(راعی اسکی:1389، ص3-192)

منازعه‌ی دوم- و امّا نکاتی چند در باره‌ی منازعه‌ی مقطع دوم لاریجان با دولتمردان مشروطه:

یک- در حملات محمّدعلی میرزا پس از خلع از سلطنت، امیرمکرّم از یاوران او بود و تنها وقتی که عرصه بر محمّدعلی میرزا تنگ و او مجبور به فرار از کشور شد، حکّام محلّی نیز تسلیم شدند؛ در این زمینه در یکی از منابع آمده است:

«پس از پناهنده‌شدن محمّدعلی شاه به سفارت روسیه، ارتباط او با حکّام محلّی حفظ شد و در سال 1329ه.ق، با موافقت روس‌ها وارد گرگان شد و به بسیج نیرو پرداخت. وی امرای محلّی مازندران و گرگان و ترکمن را مأمور کرد که از سه طریق به تهران حمله کنند؛ امیرمکرّم از راه لاریجان، ارشد الدّوله از راه شاهرود و رشیدالسّلطان از راه میانه به طرف تهران حرکت کردند... امیرمکرّم، که اردوی خود را در رینه متمرکز کرده بود، موضع را رهاکرد و راه را برای ورود سردار محیی بازگذاشت و در بابل تحت لوای پرچم روس پناه گرفت. همزمان «سالار فاتح»، از گردنه‌های لاریجان عبور کرد و همه‌ی روستاهای لاریجان را غارت کرد و از آن‌جا به آمل، بابل و ساری رفت. (غفّاری: 1386، ص 227) با این وصف، این نبرد کاملاً به نفع مشروطه‌طلبان خاتمه یافت.

دو- امیرمکرّم در سال 1298ه.ش دستگیر و به تهران و برخی شهرهای دیگر تبعید شد. زمانی که رضاشاه به سلطنت رسید، مورد بخشش قرار گرفت و از تبعید به زادگاهش بازگشت و در سال 1326ه.ش از دنیا رفت.

2-2)موافقت با مشروطه: علی‌رغم مخالفت حاکم لاریجان با سردمداران مشروطه، برخی از افراد لاریجانی با نهضت مشروطه و سران آن همکاری داشتند. در این قسمت نیز نکات چندی مورد توجّه قرار می‌گیرند:

یک- برخی منابع همچون کتاب «تاریخ معاصر مازندران: ساری در نهضت مشروطه»، هم سهم مازندران را در رهبری نهضت مشروطه(عبدالله مازندرانی) و هم همکاری با سپهدار تنکابنی در فتح تهران را مهم دیده‌اند (البتّه نه در حدّ تبریز) و دلیل بیان برجستگی مبارزات امثال تبریزی‌ها را ثبت و ضبط وقایع و تاریخ توسط کسروی می‌داند. (اسلامی :1383،صص6-225)

در مقابل، همین منبع فعّالیّت شیخ فضل‌اللهنوری برای تحریک علمای مازندران علیه مشروطیت و استفاده از فتاوای علمای متعدّد مازندرانی علیه آن را گزارش می‌کند: پس از 2 سال از پیروزی مشروطه، فتواهای فراوان از مازندران (حدود 50 مورد) و سراسر کشور از سوی علما در حرمت مشروطه صادر شد. (اسلامی :1383،صص 6- 201)

بدین‌ترتیب، مازندران نیز همانند تهران، هم جایگاه طرفداران حکومت مستبد است و هم جایگاه مشروطه طلبان.

امّا درباره‌ی موضع علمای لاریجانی، در مکتوبات شیخ شهید سندی وجود دارد که حکایت از فراخوان شیخ فضل‌الله از عالمی لاریجانی به نام سیّد صادق نیاکی مجتهد است.(ترکمان:1362، ص 162)؛ نامه‌ای که جواب مناسب نمی‌یابد. در این باره گفته شد:

«سه ماه پس از به توپ بستن مجلس، شیخ فضل‌الله به علمای مازندران و از جمله سیّد صادق نیاکی نامه می‌نویسد که حال که الحمدلله مشروطه تعطیل شد، برای این‌که دوباره اقدامی نکنند، فتوای حرام بودن مشروطه را بدهید که البتّه پاسخ منفی و حتی بد شنید.شیخ فضل‌الله،علمای نجف را تکفیر می‌کرد و آن‌ها [نیز] او را تکفیر کرده و مفسد می‌خواندند.» (اسلامی :1383،ص 186)

در این بحث از افراد موافق مشروطه که جای مستندسازی دارد، بیان سهم ابراهیم سعید العلمای لاریجانی و مواضع عبدالعلی لطفی در دفاع از مشروطه است که می تواند به صورت گسترده تری طرح و تحلیل شود.

دو- در کنار علمای موافق مشروطیت، می‌توان به **سرداران** موافق مشروطه در مازندران[47] و بویژه از تبار لاریجان اشاره داشت. در این زمینه ارجاع به یادداشت-های «احمد اخگر» به خوبی مؤیّد مدّعاست؛ او از جمله می‌نویسد:

« مردم دو دسته‌اند: مشروطه‌طلب و مستبد و من از مشروطه‌طلبان بودم. وقت من صرف مشق داده نظام به مجاهدین و گاهی ایراد سخنرانی می‌گذشت. چون در 7 انجمنِ مشروطه‌خواه عضویت داشتم و انجمن‌ها عهده دار کشیک شهر بودند، از

[47]) میرزا علی خان دیو سالار ملقّب به سالار فاتح متولّد سال 1245 شمسی از کجور، حدود یک دهه پیش از مشروطه، هنگام تحصّن در مقبره‌ی خوی به تصنیف کتابی بر ضدّ حکومت استبدادی و سلطنت جائر پرداخت.پس از صدور فرمان مشروطیت به ساری رفته با آزادی‌خواهان، انجمن حقیقت را تشکیل داد. در زمان به توپ بستن مجلس، به همراه مبارزان گیلانی در فتح تهران شرکت کرد و در تهران میرزا علی خان و یپرم در جنگ هایی که با قزّاقان و طرفداران محمّد علی میرزا صورت گرفت، حضور برجسته داشت. پس از فتح تهران(1327 ق) در کمیسیونی به پاس خدماتش میرزا محمّد علی خان سرتیپ را سالار فاتح لقب دادند. در همین زمان او به معاونت ریاست کلّ نظمیّه برگزیده شد. او در سرکوب محمّد علی میرزا و گروه‌های همراهش فرماندهی اردوی برق را برعهده گرفته که نتیجه‌ی آن فرار محمّدعلی میرزا به روس در سال 1329ه ق شد. این سردار، در نهضت جنگل با میرزا کوچک خان همراهی کرد.او در عهد رضا شاه به زندان رفت و پس از شهریور 20 به فلاحت گذرانده و در سال 1326ه ش در گذشت. (دیو سالار، :1391، صص 28-11)

پایتخت حراست می‌کردیم. ما در سایه‌ی تعلیمات نظامی، توانستیم 1500 نفر مجاهد مسلّح تربیت کنیم و زمانی که مجلس به توپ بسته شد، نگارنده نیز تا چندی در تهران مخفیانه می‌زیستم.» (غفّاری: 1386،صص6-255)

امّا با عزل احمدشاه، مجدداً به صحنه بازگشت؛ او درباره‌ی این موقعیّت نیز چنین می‌نویسد:

«پس از چندی تحت ریاست وزیر امیر اعظم برای جلوگیری از عملیّات ارشد-السّلطان اصلانلو، از دماوند گذشته و در امین‌آباد با نیروی او برخوردیم. سپس برای مقابله با قوای محمّدعلی شاه، که با کمک روس و افراد مسلّح ترکمن برای پس گرفتن تاج و تخت وارد ایران شده بود و از طرف مرادخان سوادکوهی تقویت می‌شد، وارد سوادکوه شدیم و در جنگی که من پیشقراول آن بودم، آن‌ها را شکست داده ولی در ادامه مجبور به عقب نشینی شدیم.» (غفّاری: 1386، ص257)[48]

احمد اخگر، که نه تنها نیرویی نظامی، بلکه از نیروهای فکری عصرش نیز به شمار می‌آمد، صاحب تألیفات چندی است که از حمله‌ی آنها ترجمه‌ی قرآن مجید، کتاب اسرار خلقت، کتاب امثال منظوم و ترانه‌های اخگر و...می‌باشد.

سه- در این قسمت، به حضور لاریجانی‌ها در دوره‌های نخستین مجلس شورای ملّی اشاره‌ای خواهیم داشت؛ چنان‌که می‌دانیم، سه دوره‌ی اوّل مجلس مشروطه،

[48]) سردار اخگر در برخورد با قوای انگلیس در سال 1333 در بوشهر و داستان رییس علی خان دلباری حضور فعّال داشت و به جهت حسن خدمت در فارس، دو بار در مقاطع حسّاس مجلس پنجم و مجلس هفدهم، از سوی مردم شیراز به عنوان نماینده‌ی مجلس برگزیده شد.(مراجعه شود به: غفّاری: 1386، صص 261 و 263)

در وضعیتی بحرانی تأسیس و منحل می‌شد. در حدّ اشاره‌ای این فضا را در قالب جدول زیر می‌توان به تصویر کشید:

مشخّصات سه دوره‌ی اوّل مشروطه		
دوره	سال	برخی مشخّصات و عملکردهای مهم
مجلس اوّل	(رجب 1324)/مرداد 1285ه ش	تصویب متمّم قانون اساسی نمایندگان اصناف به توپ بسته شد(جمادی الأولی 1326ه ق)
مجلس دوم	ذی‌القعده‌ی 1327 ه.ق/1910م	قوانین بسیاری تصویب کرد. با فشار خارجی‌ها منحل شد. تصرّف تهران توسّط آزادیخواهان:(جمادی الثانی) 1327/محمّدعلی شاه عزل و احمدشاه منصوب شد(سال 1329 محمّدعلی تلاشی مجدّد کرد که موفق نشد.)
مجلس سوم	مقارن با جنگ اوّل جهانی. محرّم 1333 ق/ آذر ماه 1293 ش/ دسامبر 1914 میلادی	مهاجرت برخی نمایندگان به ترکیه و تعطیلی چند ساله مشروطیّت گرایش به آلمان

از لاریجانی‌های موافق مشروطه، بلکه فعّال در عرصه‌ی تقنین به عنوان نماینده-ی مجلس در دوره‌های اوّلیّه، دست‌کم نام دو تن را می‌توان یادنمود: یکی از این نخبگان لاریجانی حاضر در مجلس اوّل، «سیّد یحیی لاریجانی»، (سعید الحکما)ست که به نمایندگی از ملاکین تهران در مجلس اوّل مشروطه حاضر شد. گزارش‌های موجود در صفحات مختلف کتاب «مجلس اوّل و نهادهای مشروطیت»، حکایت از آن دارد که نماینده‌ای پر تحرّک و موثّر در مجلس بوده است و برای بسیاری از مسائل، ایده داشته است. (حقدار :1383، ص 53)

دیگری، «نیّر السّلطان»،(احمد خان)[49] بود که از سوی مازندرانی‌ها در مجلس دوم شورای ملّی،حاضر بود و به هیچ‌یک از جریان‌های دمکرات و اعتدالی مجلس وابستگی نداشته موضع بیطرفی نسبت به منازعات جناحی مجلس داشت. وی از خانواده‌ی احمدخان نوایی بود. (تقی زاده:ب 1379، ص 104)

3-2) بی‌طرف: بسیاری از علما و مردم لاریجان، نسبت به حوادث و جنبش مشروطیت، بی‌طرف[50] بوده موضع روشنی به طرفداری و یا در مخالفت با مشروطه نداشتند. برای آزمون این مدّعا به دو شاهد تاریخی اشاره می‌شود:

یک - در فاز اوّل مبارزه‌ی امیر مکرّم حاکم لاریجان و آمل با سپاه مشروطه، وقتی نیروهای مرکز به مقرّ امیر مکرّم در لاریجان یعنی روستای «آب اسک» رسیدند، برخورد مردم محل با آنان، نه خصمانه که بسیار دوستانه بود و همچون میهمان از آن‌ها پذیرایی کردند، با این‌که سربازان مشروطه در لاریجان راه افراط را در برخورد با مردم پیمودند.(راعی اسکی:1389، ص169)

---

[49]) در حالی‌که در کتاب رجال پارلمانی نیز نام وی احمد نوایی و نماینده‌ی بارفروش (بابل) ،تولّد 1248 و مرگ 1320ه ش، ذکر شده است،(نظری: 1388، ص 869) امّا در جلد سوم کتاب«شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران»، نام نیّر السلطان،«مصطفی» قید شده است.(عاقلی: 1380، ص1644)

[50]) به شوخی، اینان را می توان گروه "مَش –مُس" نامید. مرحوم سیّد محمود کاظمی دینان (که سابقه‌ی نمایندگی مردم لاریجان و آمل در مجلس شورای اسلامی را نیز داشتند) در یکی از سخنرانی ها تعریف می‌کردند که در عهد جنبش مشروطه، که فضای تهران غیر عادّی و گروه‌ها علیه همدیگر سنگربندی کرده بودند، در یکی از شب‌ها، فردی زمان وضع حمل خانمش فرا می‌رسد و به ضرورت، راه بیمارستان در پیش می گیرند. در بین راه ، گروهی جلوی آن‌ها را گرفته در تاریکی پرسیدند: شما طرفدار مشروطه اید یا مستبدّین؟ فرد از روی ناراحتی پرسید: الآن چه وقت پرسش و پاسخ است؟! خانمم حالش وخیم است ؛ امّا وقتی قاطعیّت طرف‌های مقابل را دید، پاسخ داد که: من "مَش"- "مُس" هستم! گفتند: یعنی چه؟! گفت: ابتدای حروف هر دو گروه(مشروطه طلب و مستبدّین) را دارم؛ یعنی بی‌طرف هستم. چون اگر خود را به هر طرف منتسب می کرد، ممکن بود نیروی مخالف آن‌ها، راه را بر او ببندد و در نتیجه وی دچار مشکل شود.

دو - شاهد دیگر، برخورد گرم علما و مردم رینه با نیروهای مشروطه در حمله-ی یادشده‌است. جناب ابوطالب کیوان - که از معمّرین رینه‌ای و از شخصیت‌های برجسته‌ی لاریجان و آمل بودند - در مصاحبه‌ای با نگارنده در این باره اظهار داشتند که در زد و خوردهای پس از مشروطه، پای منازعین، به رینه نیز گشوده شد:

«بعد از فرار «محمّدعلی‌شاه»، «امیر اعظم بختیاری»، مأمور می‌شود که بیاید و با امیرمکرّم بجنگد. امیر مکرّم با «رشید السّلطان» سوادکوهی با هم همدست می‌شوند و در کتل امامزاده هاشم سنگر می‌بندند؛ ... قوای امیر اعظم موفّق شد این‌ها را در کتل امامزاده هاشم شکست بدهد و بیاید به جادّه و سپس آمد به رینه؛ رینه که رسیدند، آن‌چه من شنیدم نمی‌دانم چقدر صحّت دارد، پدرم[51] پیش‌بینی کرد به این‌که قوای موفّق و دولتی می‌آید و در این‌جا توقّعاتی دارد. مشتی از پیرمردهای محلّ و آخوندهای محلّ (آن موقع رینه آخوندهای زیادی داشت) را جمع کرد و به استقبال امیر اعظم رفتند. به حساب این‌که شما در این‌جا مزاحم مردم نشوید؛ آذوقه و علیق، هر چه می‌خواهید، ما نماینده در اختیار شما می‌گذاریم، تا برای شما تهیّه کنند. به این ترتیب امیر اعظم در رینه یک شب، کمتر یا بیشتر، ماند و به این ترتیب پذیرایی شد و رفت.» (منصورنژاد: 1387، ص 139)

[51] پدر مرحوم کیوان، آقا حسین فرزند میرزا ابوطالبی است که همدرس و بحث شیخ فضل الله نوری بوده و دخالت روحانیت در امور سیاسی را مجاز نمی‌دانست. موضع فرزند ارشدش در ماجرای نقل شده در متن نیز در همین راستا قابل فهم است.

این مواضع حکایت از آن دارد که بسیاری از علما و مردم در منازعات بین مشروطه خواهان و مستبدین موضع بی‌طرف را برگزیده بودند.

3) پس از مشروطه

پس از تحقّق هر جنبش و انقلاب، تاریخ نگاری آن جریان بسیار اهمیّت می‌یابد.

درباره‌ی تاریخ مشروطه نیز، منابع فراوان داخلی و خارجی وجود دارد که در جنبه‌ی توصیفی، حتی در برخی از آن‌ها مسایل روزانه‌ی نهضت گزارش شده است. همچنین در تحلیل مشروطه نیز منابع بسیار فراوان است. اهمّیّت این پدیده سبب شده‌است که حتّی با گذشت بیش از یک قرن، اندیشمندان در قالب‌های مختلف (همایش، کتاب، مقاله و ...) درباره‌ی موضوع به پژوهش بپردازند.

در زمینه‌ی نگارش تاریخ معاصر و نیز تاریخ مشروطه، از جمله افراد نام آشنا، دکتر«عبدالحسین نوایی» (تولّد 1302 ه.ش ، وفات 1383 ه.ش) از فرزندان لاریجان است. او که از چهره‌های ماندگار ایرانی و از مورّخان شاخص نیز برشمرده می‌شود، آخرین مدرک دانشگاهی یعنی دکتری‌اش را از دانشگاه سوربن فرانسه اخذ نموده صاحب چند تألیف درباره‌ی مشروطه می‌باشد. شایسته است جهت تجلیل از این بزرگمرد[52]، شرح حال کوتاه و گزیده‌ای از زبان خودشان، که

[52]) برای مطالعه‌ی بیشتر از جمله مراجعه شود به: مجموعه مقالاتی در پاسداشت مقام علمی، فرهنگی و تاریخی دکتر عبدالحسین نوایی/به کوشش الهام ملک زاده.تهران، نوگل، 1385.

به نحوی معرّفی برخی چهره‌های شاخص لاریجان نیز می‌باشد، در این‌جا بازتاب یابد:

«عبدالحسین نوایی هستم و نام خانوادگی‌ام هم نوایی است. ما منسوب به نوا هستیم که دهی است از مضافات لاریجان ... در سال 1203، فتحعلی شاه که با زن‌هایش در یک فصل، ییلاق رفته بود آن‌جا، پنج تا پسرش در آن‌جا به دنیا آمدند که به ترتیب محمّدعلی میرزا دولتشاه، محمّدقلی میرزا ملک آرا، محمّدولی میرزا، عبّاس میرزا [ولیعهد] و هم حسینعلی میرزا فرمانفرما. ما خانواده‌مان را هم با سلسله‌ی قاجاری می‌شناسیم. از قدیم‌ترین زمان، از آن روزگار، میرزا رضاقلی نوایی در خدمت قاجارها بوده که مازندرانی است. مرد باسوادی بوده است و این‌قدر مورد اطمینان بوده که وقتی محمّدشاه قاجار یعنی آقامحمّدخان می‌خواست کسی را بفرستد که اثاثیه‌ی سلطنت زندیّه را از شیراز به دستگاه و درگاه خان قاجار بیاورد، او را فرستاد و بعد هم فتحعلی شاه در موقعی که چند تا وزیر انتخاب کرد، -اوّلین باری که به هیأت‌وزرا فی‌الجمله تقسیم می‌شدند،- همین رضاقلی خان، وزیر رسایل شد. وزیر رسایل -البتّه چیزی امروز نمی‌توانیم معادل او بگذاریم- شاید بتوانیم به صورت دفتر مخصوص در وزارت خارجه یک محلّی برایش بجوییم. چون تعیین خطّ مشی سیاسی کشور با شاه بود... در هر حال، این جدّ اعلای ما، رضاقلی خان که شعر هم می‌گفته و سلطانی هم تخلّص می‌کرد، قدیمی‌ترین فردی است که ما می‌شناسیم. او لقب منشی هم داشته، منشی‌باشی بوده که بعد از او هم پسرش میرزا محمّدتقی، منشی‌باشی شده است. منشی باشی، یعنی

برگزیده‌ترین منشی‌ها...پدرم در آن روزگاران امیر اختبار لقب گرفته بود.»(منبع: (/http://fa.wikipedia.org/wiki

آثار استاد عبدالحسین نوایی، قریب به 40 جلد از آثار نفیس تاریخی‌اند که برخی به عنوان آثار نمونه و برجسته در سطح ملّی، برگزیده شده‌اند. مکتوبات ایشان در باره‌ی مشروطیت عبارتند از:

- فتح تهران: گوشه‌هایی از تاریخ مشروطیت تا اولتیماتوم تهران، نشر بابک، 1356.

- دولت‌های ایران از مشروطیت تا اولتیماتوم، تهران، نشر بابک، **1356.**

- مرآةالوقایع مظفّری و یادداشت‌های ملک المورّخین سپهر از عبدالحسین خان ملک المورّخین تهران، نشر زرین، 1368.

- مقاله‌ی «قانون اساسی ایران چگونه تدوین شد»، مجلّه‌ی یادگار ، دی 1326

- و نیز از ایشان کتاب عظیمی (در هزار صفحه) تحت عنوان « تاریخ مظفّری» به کمیته‌ی علمی همایش مشروطیت، برای انتشار سپرده شده است؛ دکتر «نوایی»، که به عنوان اوّلین سخنران علمی این همایش(همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: دی ماه 1382)، سخن می‌گفتند، در باره‌ی این اثرشان چنین اظهار داشتند:

«تصویری که من از مظفّرالدّین شاه ترسیم کرده‌ام و عین حقیقت است و چیزی جز حقیقت نیست، چندان دل انگیز به نظر نمی‌رسد، ولی به هر حال مظفّرالدّین شاه دست‌خط مشروطیت را امضا کرده و با این اقدام به حکومت مطلقه‌ی چندین هزار ساله پایان داده است و چنان بنیان مرصوصی بنا نهاده است که بعد از صدها سال بگو و مگو و اختلاف حق و ناحق، مظاهر آن همچنان پا برجای است و نه تنها در ساختار اداری کشور از هر لحاظ اثر گذار بوده است، مثل مجلس شورا و بحث در باره‌ی بودجه و اظهار نظر در مسایل ایران با خارجه و ایجاد دادگستری مجهّز و منسجم و هزاران مطلب دیگر، که اساساً به ایرانیان این نکته را آموخت که هر کس و هر شهروند حقوق فردی و اجتماعی دارد و هیچ کس نمی تواند او را از حقوق خود محروم سازد.»(نوایی: 1384، ص25)

ج) نتیجه‌گیری

در این بخش، به عنوان دستاورد اصلی نوشتار حاضر، نکاتی به شرح زیر بیان می‌گردد:

1)در باره‌ی نقش لاریجان در جریان جنبش مشروطیت، نمی‌توان-و نباید- به صورت یک‌پارچه و یک‌دست اظهار نظر نمود؛ بلکه بر اساس مؤلّفه‌های مختلفی چون زمان(پیش، حین و پس از مشروطه) ؛ مکان(در درون یا برون از لاریجان) و اقشار مختلف(علما، نظامیان، خوانین و به تبع هر یک مردم) می‌توان به سه گونه موضع‌گیری در باره‌ی مشروطه رسید: موافق، مخالف و بی‌طرف.

مؤلّفه‌های نقش لاریجان در جریان جنبش مشروطیت			
ردیف	**مؤلّفه**	**مصادیق**	**نوع موضع‌گیری**
1	زمان	پیش	پذیر، موافق مشروطه ستیز، مخالف مشروطه گریز، بی‌طرف و خنثی
		حین	
		پس	
2	مکان	در لاریجان	
		بیرون از لاریجان	
	اقشار مختلف	علما	
		خوانین و سران طوایف	
		سرداران	
		سربازان	

استاد مطهّری درباره‌ی موضع‌گیری علما در برابر مشروطه تعبیری دارند که همین تعبیر با تکمله‌ای در باره‌ی علمای لاریجانی نیز صادق است. ایشان بر این باور بودند که: «مشروطیت که به ایران آمد، اگر تاریخش را خوانده باشید، مردم ایران را به دو قسم منقسم کرد: گروهی طرفدار استبداد و گروهی طرفدار مشروطیت؛ هم سیاسیّون منقسم شدند و هم روحانیّون، آن‌هم روحانیّون بزرگ. عدّه‌ای حامی مشروطیت شدند و سخت از آن حمایت کردند و عدّه‌ای دیگر با

مشروطیت مخالفت کردند به‌طوری که، مخصوصاً مخالفین، در هر جا که بودند در حوزه‌های علمیّه، فضلا، مدرّسین و طلابی را که طرفدار مشروطیت بودند از خود نمی‌دانستند؛ یعنی اگر می‌فهمیدند فلان شخص طرفدار مشروطیت است، به هیچ وجه به او شهریه نمی‌دادند. کم‌کم کار به جایی رسید که هر دسته، دسته‌ی دیگر را تکفیر و تفسیق می‌کردند و واقعاً فتنه‌ی بزرگی در دنیای روحانیت به‌وجود آمد؛ چون موضوع این‌جور نبود که مثلاً سیاسیّون مملکت طرفدار یک فکر باشند و روحانیّون همه طرفدار فکر دیگر، بلکه خود روحانیّون منقسم به دو دسته شدند، بعضی طرفدار مشروطیت و بعضی مخالف.» (مطهّری: 1373، ص156)

داده‌های این مطالعه نشان داد که علمای مازندران و لاریجان نسبت به جنبش مشروطه، سه گونه موضع داشتند: برخی که موافق این جریان بودند و از این‌رو مثلاً در مقابل فراخوان شیخ فضل‌الله نوری برای مقابله با مشروطه طلبان، عکس العمل منفی و جدّی نشان می‌دادند. برخی مؤیّد جریان ضدّ مشروطه بودند و از این‌رو در یکی از گزارش‌های طرفداران مشروطه از آن‌ها به عنوان «عالم نماها»، یاد شده بود. برخی نیز موضع بی‌طرفی اتخاذ کرده و از این‌رو نه حامی امیرمکرّم بودند و نه از امیر اعظم حمایت می‌کردند، بلکه دغدغه‌ی آن‌ها، امنیت و رفاه مردم لاریجان بود. به نظر می‌رسد که همین مواضع سه‌گانه را می‌توان به عملکرد همه‌ی علمای ایرانی تعمیم داد. با این وصف، علمای لاریجان در مسأله‌ی مشروطیّت، نه دو دسته که در حقیقت به سه دسته منقسم شده بودند.

2) نخبگان سیاسی (که مسؤولیّت سیاسی داشتند) و نظامی(سرداران) لاریجانی نیز همان‌گونه که در مقاله دیده شد، به دو دسته تقسیم می‌شدند: حامیان مشروطه و

مخالفان مشروطه. مخالفت بسیاری از این چهره‌های شناخته شده نیز صبغه‌ی ایدئولوژیک نداشت؛ به عبارت دیگر، آن‌گونه نبود که با تحلیلی نظری به این‌جا می‌رسیدند که «جکومت مطلقه» بر «سلطنت مشروطه» مرجّح است، بلکه یا به جهت قدرت طلبی و جاه طلبی‌ها به منازعات سیاسی وارد شده یا حتی گاهی وجه‌المصالحه‌ی مرکزنشینان قرار می‌گرفتند.

امّا آن افرادی از لاریجان که حامیان مشروطه بودند، در کنار کار سیاسی و نظامی، نیروهای فکری و فرهنگی و گاه اهل شعر و ادبیّات نیز بودند (مثل احمد اخگر از سرداران لاریجانی مشروطه‌خواه) و با شناخت بیشتری دست به کنش سیاسی می‌زدند. گرچه آن‌گونه که در برخی یادداشت‌ها آمده بود، به شدّت از عملکرد مبارزین مشروطه‌خواه در برخورد با مردم لاریجان، ناراضی بودند.

3) برآیند مشروطه‌پژوهی مرحوم دکتر «عبدالحسین نوایی»، از چهره‌های ماندگار ایران و البتّه لاریجان، سبب غرور هر ایرانی است که دغدغه‌ی هویّت خودی دارد و برای هر لاریجانی نیز مایه‌ی فخر و مباهات خواهد بود.

فهرست منابع:

اتحادیه، منصوره(1375) مجلس و انتخابات: از مشروطه تا پایان قاجار، تهران، نشر تاریخ ایران

اسلامی، حسین(1383) تاریخ معاصر مازندران: ساری در نهضت مشروطه، ساری، انتشارات شلفین

برزگر، محسن(1380) نیم نگاهی به زندگی نامه آیهٔ الله حسن زاده آملی، قم ، انتشارات سلسبیل

بشیری، احمد-به کوشش(1363) کتاب آبی: گزارش های محرمانه‌ی وزارت امور خارجه‌ی انگلیس در باره‌ی انقلاب مشروطه‌ی ایران: جلد اوّل، تهران، نشر نو (چاپ دوم)

بهشتی‌سرشت، محسن(1380) نقش علما در سیاست: از مشروطیّت تا انقراض قاجار، تهران، پژوهشکده امام و انقلاب اسلامی

ترکمان، محمّد(1378) اسناد امیر مؤیّد سواد کوهی، تهران، نشر نی

ترکمان، محمّد(1362) رسایل، اعلامیّه‌ها، و...شیخ شهید فضل‌الله نوری، تهران) مؤسّسه‌ی خدمات فرهنگی رسا

تقی زاده، سیّدحسن/الف(1379) تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران، تهران، انتشارات فردوس

تقی زاده، سیّدحسن/ب(1379) تاریخ مجلس شورای ملّی، تهران، انتشارات فردوس

حائری، عبدالهادی(1368) ایران و جهان اسلام، مشهد، مؤسّسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

حقدار، علی اصغر(1383) مجلس اوّل و نهادهای مشروطیّت، تهران، ناشر مهر آهنگ

دیو سالار، علی(سالار فاتح) (1391) نقش آزادی خواهان مازندران در جنبش مشروطه و فتح تهران، خواجه نوری،منوچهر - به کوشش ،تهران، نشر نامک

راعی‌اسکی، مصطفی(1389) نبردهای لاریجان و آمل، تهران، نشر انتخاب.

رحمتی نیا، مرتضی(1388) جغرافیای تاریخی آمل و لاریجان، آمل، نشر وارش وا.

عاقلی، باقر(1380) شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران - ج3، تهران، نشر گفتار.

غفّاری، محمود(1386) بزرگان و اندیشمندان آمل، تهران ، نشر رسانش.

قاسمی، فاطمه(1384) بازنویسی لاریجان در عشق و خون، تهران ، بنیاد فردا.

کسروی، احمد(1335) مشروطه: بهترین شکل حکومت و...، تهران، انتشارات باهماد آزادگان

کوئن، بروس(1382) در آمدی بر جامعه شناسی، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران، نشر توتیا(چاپ چهاردهم)

مطهّری ، مرتضی (1373)اسلام و مقتضیات زمان -جلد اوّل، تهران، انتشارات صدرا(چاپ نهم)

ملک زاده، الهام(1385) مجموعه مقالاتی در پاسداشت مقام علمی، فرهنگی و تاریخی دکتر عبدالحسین نوایی، تهران، نشر نوگل.

منصورنژاد، محمّد(1387) آشنایی با رینه نزدیک ترین شهر به قله دماوند، تهران، انتشارات جوان پویا

مهجوری، اسماعیل(1345) تاریخ مازندران - جلد دوم، ساری، ناشر مولف

نظری، منوچهر(1388) رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب، تهران، نشر فرهنگ معاصر.

نوایی، عبدالحسین(1384) سخنرانی: مظفّر الدّین شاه، تاریخ مظفّری و نهضت مشروطیّت- کتاب بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیّت ایران، تهران، انتشارات مؤسّسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی و انتشارات دانشگاه تهران.

نوایی، عبدالحسین(1356) فتح تهران: گوشه هایی از تاریخ مشروطیت تا اولتیماتوم تهران، نشر بابک.

نوایی، عبدالحسین(1356) دولت‌های ایران از مشروطیّت تا اولتیماتوم، تهران، نشر بابک.

نوایی، عبدالحسین(1368) مرآة الوقایع مظفّری و یادداشت‌های ملک المورّخین سپهر از عبدالحسین خان ملک المورّخین تهران، نشر زرین.

نوایی، عبدالحسین(دی 1326)مقاله‌ی قانون اساسی ایران چگونه تدوین شد، مجلّه‌ی یادگار .

نقش نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران در جغرافیای انسانی لاریجان

رشید محمدی لیتکوهی[53]
غفار محمدی[54]
ماریا طبری[55]

چکیده:

نهضت ملی شدن نفت ایران ریشه در حوادث قبل از خود داشته و توانسته پس از پیروزی پایه‌ی جنبش‌ها و حرکت‌های انقلابی و مهمی در آینده گردد. از همین روی اهمیت و ضرورت طرح موضوع به خوبی روشن است. دکتر مصدق و آیت الله کاشانی به دلیل نفوذ و رهبری قشرهای ملی گرا و مذهبی توانسته اند در استان-های مختلف ایران به خصوص مازندران طرفدارانی پیدا کنند.آمل به سبب پویایی و ترکیب جمعیتی که بر اساس قومیت بنا شده است از شهرهای مهم و تاثیرگذار در این نهضت و هواخواهی از هر یک از این رهبران سیاسی بوده است. از آنجایی که لاریجانی‌ها بیشترین ترکیب جمعیتی شهر آمل را تشکیل می‌دهند و نیز

[53] دانشجوی کارشناس ارشد روان شناسی عمومی
[54] کارشناس ادبیات عرب
[55] کارشناس علوم تربیتی

مهاجرت تعداد کثیری از آن‌ها به سایر شهرهای مهم ایران از جمله قم، اصفهان، تهران و بلاد اشرف مثل کربلا و نجف و نیز پیشینه‌ی سیاسی لاریجانی‌ها بررسی این نهضت در جغرافیای انسانی لاریجان محور اصلی این نوشتار می‌باشند. در این نوشتار در ادامه به معرفی چند چهره لاریجانی از طرفداران هریک از دو گروه ملی گرایان و مذهب گرایان پرداخته می‌شود .

کلید واژه: نهضت ملی نفت،جغرافیای انسانی لاریجان،نهضت ملی شدن نفت، لاریجان

مقدمه:

نهضت ملی شدن نفت ایران هر چند برهه ای زمانی اندکی از تاریخ معاصر ایران را به خود اختصاص داده است، اما از ژرفای عمیقی برخوردار بو ده است. باور شکست ناپذیری دیوارهای قدرت بیگانگان در ایران و در قبل از نهضت تغییر نموده است. هرچند که این موضوع قبلا در زمان مشروطه نیز احساس گردید. پی ریزی این حرکت مربوط به سال‌های قبل می‌باشد و از طرفی این نهضت پایه و زیر بنای نهضت‌های دیگر شده است. در این نوشتار جریان نهضت ملی شدن نفت ایران در گستره جغرافیای انسانی لاریجان مورد بررسی و تحقیق قرار می گیرد . محدود و جزیی بودن جغرافیای انسانی لاریجان، کمبود منابع و ماخذ در این زمینه را به همراه دارد. هدف اصلی این نوشتار شناسایی فعالان سیاسی در جریان نهضت ملی نفت در میان لاریجانی‌ها می‌باشد. چهر ه‌هایی که در لابه‌لای گزارشات تاریخی معاصر در میان جراید و منابع به صورت کم‌رنگ، اما عمیق خودنمایی

می‌کند. شناخت شناسی جریان و نهضت ملی شدن نفت آن هم به صورت جزیی در گستره جغرافیای انسانی لاریجان مستلزم دقت و امانت ورزی خاصی می‌باشد. سعی شده است تا این نوشتار به دور از هر گونه اغراق و اغراض به رشته تحریر درآید.

اهمیت و ضرورت موضوع تحقیق:

ثبت حوادث تاریخی و تحلیل آن بر اساس یافته‌های عینی و واقعی راه را برای پیشرفت و کسب تجربه جامعه هموار کرده و تجربیات تاریخی می‌تواند به مانند چراغی روشن در فرا راه حرکتی انسان‌ها قرار گیرد.

در این میان عمر نهضت ملی نفت ایران نسبت به سایر انقلاب‌ها و نهضت‌های ایرانی در طول تاریخ سیاسی ایران بسیار کوتاه و گذرا می‌باشد. به نسبت کوتاهی عمر این جنبش، صرف نظر از عمق آن ثبت نگارش حضور مردم در گستره بومی و منطقه‌ای محدود مانند لاریجان کمتر مورد توجه و عنایت نویسندگان قرار گرفت. موضوع نبود نگارندگان حوادث تاریخی با رویکرد«بوم گرایی» لزوم و ضرورت جمع‌آوری اطلاعات موضوع تحقیق را به همراه دارد و هنوز افرادی در گوشه کنار جغرافیای انسانی لاریجان هستند که اطلاعات عینی و خاطراتی از واقعه نهضت نفت ایران در خاطرشان یاد آوری می‌شود. جمع آوری اینگونه اطلاعات، تاریخ نهضت ملی نفت ایران را شناسایی و فرایند آسیب شناسی اتحاد و اتفاق ایرانیان را در انقلاب‌ها تسهیل می‌کند.

فرضیه تحقیق:

علاقمندی لاریجانی‌ها به سرنوشت کشورشان باعث گردید که افرادی از این سرزمین برخیزند و به نحوی رهبری و راهبری نهضت ملی نفت ایران را برعهده گیرند.

سوال اصلی تحقیق:

با توجه به موضوع تحقیق و ارائه فرضیه، پرسش اساسی نوشتار حاضر عبارت است از:

میزان تاثیرگذاری شخصیت‌های لاریجانی در جنبش ملی نفت چگونه بوده است؟

سوالات فرعی تحقیق:

سوال اول:

اگر مردم لاریجان و آمل در نهضت ملی نفت ایران شرکت داشته و یا تاثیر گذار بوده‌اند چرا منابع تاریخی به آن اشاره نکرده است؟

سوال دوم:

عوامل تاثیرگذار در ترغیب و تحریک لاریجانی‌ها مبنی بر شرکت و تاثیرگذاری آن‌ها در این نهضت چه بوده‌اند؟

روش های تحقیق:

با توجه به فاصله زمان حادثه مورد بحث این نوشتار، روش اسنادی و کتابخانه‌ای (مطالعه منابع و ماخذ)، مهمترین روش جمع آوری اطلاعات تحقیق می‌باشد.

محدودیت های تحقیق:

فاصله زمان موضوع پژوهش با زمان حاضر کاستی‌های منابع اولیه را به همراه دارد. هر چند کسانی در قید حیات هستند که از وقایع آن دوره اطلاعات کم رنگ و بعضا به دور از سواد سیاسی در یاد شان سپرده‌اند، اما کهولت سن و بیماری‌های جسمی و روحی مانع از ارتباط صحیح و عمیق با آنان می‌شود. اگر بخواهیم از روش اسنادی و کتابخانه‌ای به دنبال تایید یا رد ا نگاره تحقیق باشیم، ارائه اطلاعات در گستره وسیع سبب بی‌رنگ شدن نمای جامعه آماری تحقیق می شود. نبود منابع تخصصی با شیوه بوم نگاری مهمترین محدودیت فعالیت پژوهشی این موضوع می باشد.

اهداف تحقیق:

آشنایی با نهضت وانقلاب ملی شدن نفت در ایران.

آشنایی با روند شکل گیری و تاثیرگذاری نهضت ملی شدن نفت در استان مازندران وآمل و لاریجان

آشنایی با چهره‌های تاثیر گذارلاریجانی در جریان نهضت ملی شدن نفت

پیش آگاهی:

قبل از وارد شدن به مبحث مقاله نیاز است اطلاعاتی هر چند اندک پیرامون نهضت ملی شدن نفت در ایران ارائه شود:

نهضت ملی نفت در ایران را می‌توان به نوعی حلقه اتصال دو انقلاب بزرگ و تاریخی مشروطه و جمهوری اسلامی ایران دانست. این جنبش ملی هرچند نتیجه جنبش‌های کم رنگ ایرانی‌ها در مقابل استبداد و استعماردر گذشته بوده است، اما خود توانست مشرب جنبش‌های بزرگتری هم چون «قیام15 خرداد» و «انقلاب اسلامی» در سال‌های بعد شود. در سال 1280 ه ش دارسی امتیاز بهره برداری نفت جنوب ایران را به مدت شصت سال برای انگلیسی‌ها کسب کرد .در این تعهد نامه امتیازی قرار شد که مبلغ دوهزارپوند و بیست هزار از سهام شرکت و16 در صد از منافع خالص خود را به ایران بدهد. هرچند این موضوع از همان ابتدا موجب نارضایتی ایرانی‌ها بوده است ولی اهمیت همه جانبه نفت برای انگلیسی‌ها با ورود صنعت و تکنولوژی به زندگی انسان‌ها بیش از پیش محرز شد، بنابراین، این شرکت در سال (1312 ه ش) با دولت ایران به طرح ریزی قرار داد جدید پرداخت و در این قرارداد به ظاهر 20 در صد حق امتیاز سود خالص ایران افزایش یافت ولی با توجه به ارزش بالای اقتصادی نفت، سهامی را که برای ایران در نظر گرفته شد بسیار اندک و ناچیز بوده است. این وضعیت ادامه داشت تا در سال (1323 ه ش) دولت ساعد نخست وزیر وقت به طور پنهانی با دولت آمریکا جهت واگذاری نفت شمال ایران به گفتگو پرداخت. بوی این مذاکره نفتی به مشام روس‌ها رسید وبه مذاقشان نساخت وخویشتن را در این موضوع لایق‌تر از آمریکا و یا هر کشور دیگر می‌دانستند و به اصطلاح برای خویشتن حق آب وگل در نظر گرفتند. در این میان حزب توده که ریزه خوار دولت روسیه بود به حمایت از دولت روسیه پرداخت و برعلیه اقدامات پنهانی ساعد نخست وزیر در خیابان‌ها به تظاهرات

وتجمع پرداختند. مجلس در پی اعتراض، ساعد را مجبور به استعفا نمود. بعد از استعفای ساعد مجلس به نخست وزیری دکتر مصدق رای مثبت داد. مصدق از جمله کسانی بود که مخالف اقدامات دولت در خصوص نفت بود، بنابراین با نخست وزیری دکتر مصدق، ایشان سعی داشتند در مجلس این باور را ایجاد کند که نفت برای ایرانیان است و در این خصوص وطن دوستان ایرانی را با خود همراه ساخت و با حمایت دو قشر «ملی گرا» و«مذهب گرایان» قانونی را در مجلس به تصویب رساند که دولت را از هر گونه مذاکره نفتی تا پایان جنگ جهانی دوم بدون اجازه مجلس منع کند. اما مصدق در خصوص لغو امتیاز نفت جنوب ایران به انگلستان حرکتی از خود نشان نداد و این جریان تا سال 1324(ه ش)ادامه داشت تا اینکه دولت قوام الدوله روی کار آمد. قوام با دولت روسیه جهت واگذاری نفت شمال به مذاکره پرداخت و در پی این قرارداد شرکت نفت روسی ایرانی تاسیس شد. اما مجلس این اقدام قوام را خلاف قانون دانست و دولت را مکلف کرد در خصوص لغو این قراداد عمل کند و گزارش فعالیت را به مجلس ارآیت نماید. در این میان مصدق با کمک چند تن از نمایندگان به تشکیل «جبهه ملی» پرداخت و با کمک این جبهه در جهت دادن مجلس به دفاع از منافع نفتی کوشید اما در ادامه فعالیت‌ها شاه در سال 1328 ه ش عبدالحسین هژیر را به نخست وزیری منصوب کرد. این موضوع مورد مخالفت آیت الله کاشانی قرار گرفت وگروه فداییان اسلام در سال 1329شمسی هژیر را ترور کردند؛ زیرا ایشان مخالف ملی شدن صنعت نفت در ایران بود و فدائیان وی را شخصیتی انگلیسی و نوکر بیگانگان می‌دانستند. بعد از هژیر چهره دیگری از مخالفان ملی شدن نفت به نخست وزیری رسید. رزم

آرا معتقد بود ایران فعلا در شرایطی نیست که بتواند مدیریت صنعت نفتی را بر عهده بگیرد و به همین خاطر تلاش فراوانی نمود تا مجلس را با خود هم عقیده کند. اقدامات رزم آرا باعث شد که ایشان هم توسط یکی از اعضای فداییان اسلام به نام خلیل طهماسبی ترور شود و در نیل به این هدف ناکام ماند. با ترور نخست وزیران مخالف ملی شدن نفت، راه برای موافقان هموار گردید و در این میان آیت الله کاشانی و دکتر مصدق به کمک مجلس رفتند تا برای آرزوی دیرینه ملت ایران بهتر وعمیق‌تر عمل کنند. بنابراین با طرح این موضوع در مجلس در تاریخ 17 اسفند سال(1329 ه ش) به شور گذاشته شد و در تاریخ 29 اسفند همان سال به تصویب مجلس شورا وسنا رسید.(اقتباس و تلخیص ازچند سایت اینترنتی)

در پی آن دست استعمارگران بیگانه از سود و سهام نفت به ظاهر کوتاه شد و این یک پیروزی بزرگ برای ایرانیان محسوب گردید. اتحاد و اتفاق ملی گرایان که در راس آن‌ها دکتر مصدق بود با گروه مذهب گرایان که آیت الله کاشانی سرپرستی آنان را بر عهده داشت، مهمترین عامل پیروزی ایرانیان بود. اما درجریان جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران اختلافاتی بین آیت‌الله کاشانی و دکترمصدق پدیدار گشت که این اختلافات به تبع خویش طرفداران و مخالفانی را در میان قشرهای مردم ایران به وجود آورد. در شهرهای مختلف موافقان و مخالفان دکتر مصدق و آیت الله کاشانی به راهپیمایی و تجمعات پرداختند. در این نوشتار دایره تحقیق بسیار محدود و در گستره جغرافیای انسانی منطقه لاریجان موضوع نهضت ملی نفت ایران مورد بررسی قرار می گیرد.

نهضت ملی نفت در جغرافیای انسانی لاریجان

به نظر برخی سیاسیون حلقه اتصال انقلاب مشروطه با جنبش‌های پآیت گذار انقلاب اسلامی و پیروزی آن، نهضت ملی شدن صنعت نفت در ایران می‌باشد. «نگاهی زود گذر به حوادث تاریخی سده ی اخیر ایران ثابت می کند که غالبا نفت عامل بخشی از برخوردهای سیاسی در کشورما بوده و تلاش انگلستان در حفظ موقعیتش به عنوان مالک اصلی و کوشش رقبای نوخاسته جهت نفوذ در حصار دفاعی انگلستان تغییراتی در سطح رویی جامعه را موجب شده است.» (امینی آملی ،220:1384) عمق تاثیرگذاری این جنبش در پیدایی نهضت‌های بعدی و باورهای سیاسی و آزاد اندیشی مردم ایران قابل توجه است. با این توصیف نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران در گستره‌های جغرافیایی و انسانی ایران شیوع پیدا کرد. در مازندران شاهد جنبش‌های سیاسی و موثر در این خصوص هستیم. مازندران به دلیلی نزدیکی با پایتخت ایران و مرکز فعالیت‌های سیاسی همواره سهم به سزایی در شگل‌گیری تاریخ به خصوص تاریخ معاصرایران داشته است. در این راستا شهرهای فعال و پویای این استان از جمله آمل در تکمیل تاریخ معاصر به خصوص تاریخ نهضت ملی نفت نقش موثری داشته اند. ترکیب جمعیتی آمل بر پآیت طایفه وقبایل استوار است و در میان شهرهای مازندران از این نظر رتبه نخست را داراست. ترکیب جمعیتی مردم آمل به گونه‌ای است که رنگ غربت مهاجرین را بر خلاف شرایط شهرهای دیگر مازندران در خود حل می‌نماید. هندسه هرم قومی مردم آمل طوری می‌باشد که طوایف منبعث از دیار لاریجان بیشترین سطح را به خود اختصاص می‌دهند و این موضوع تا حدی پیش رفت که محلات شهری آمل

و حتی برخی از آبادی‌ها نام خویش را از طوایف برخاسته از لاریجان گرفته است. اسکی محله، نیاکی محله، لاسمی خیل، ایرائی محله،... از جمله محلاتی در آمل است که نام طوایف لاریجان بر سر آن‌ها خودنمایی می‌کند. تاثیرگذاری نفوس جمعیتی و طوایفی لاریجان در مناسبات و روابط اجتماعی و سیاسی این شهراز دیر باز قابل لمس می باشد . از طرف دیگرنبود امکانات در ابعاد گوناگون ،کوهستانی بودن منطقه لاریجان، کسب در آمد کافی ، آشنایی با دانش روز و عوامل دیگر باعث مهاجرت عده کثیری از دیار لاریجان به سایر نقاط ایران شده است. در این مهاجرت‌ها، تهران به علت نزدیکی و وجود امکانات گوناگون ا ولین نقطه آماده پذیرش مهاجرین لاریجانی می‌باشد.سکونت طوایف لاریجانی در پایتخت ایران به مرور منفذهایی را برای آن‌ها به وجود آورد که با استفاده از بینش اجتماعی و سیاسی و گاهی برخورداری از قدرت و منابع اقتصادی توانسته‌اند برروی کرسی-های سیاسی و مدیریتی کشور جای بگیرند و نیز تعدای از شخصیت‌های لاریجانی با تمسک به باورهای دینی و اعتقادات مذهبی رهبری جهان شیعی و مردم اسلام دوست ایران را بر عهده بگیرند. صورت مجلس‌های سرنوشت ساز ایران موجود در آرشیو اسناد مکتوب تاریخی به امضای لاریجانی‌ها خود نمایی می‌کند و این موضوع دست کم در دوره تاریخ معاصر ایران و تا به امروز قابل مشاهده می‌باشد. با آگاهی از شرایط مذکور در جریان نهضت ملی نفت ایران تاثیرگذاری لاریجانی‌ها را در متن تاریخ معاصر بار دیگر مشاهده می کنیم. شرکت دو گروه ملی‌گرایان و مذهب‌گرایان ایرانی در این جنبش به تبع خویش مردم مازندران وآمل و لاریجان را هم به یارگیری‌های این اجماع کشانده است. وجود افراد متنفذ

در سطوح دینی و سیاسی مهمترین عاملی است که حمایتگری های افراد لاریجان را به هر یک از این دو گروه اعلام می‌دارد. از زد و خوردهای سیاسی خیابانی گرفته تا دعواهای تصمیم گیری مجلس در جریان نهضت ملی نفت، حکایت از فعال بودن لاریجانی‌ها میکند. یارگیری‌های دکتر مصدق و آیت الله کاشانی از جمعیت انسانی لاریجان در این نهضت مشهود است. عکس العمل‌های لاریجانی‌ها در رویدادهای سیاسی به خصوص در جریان نهضت ملی نفت ایران، هم در آمل و هم در تهران و قم و سایر شهرها قابل توجه می‌باشد . در این نوشتار به معرفی برخی از این شخصیت‌ها اشاره می‌شود. اما قبل از آن لازم است به سوالات فرعی تحقیق حاضر پاسخ داده شودتا ابهامات احتمالی رفع گردد و تا دستیابی به هدف اصلی تحقیق تسهیل یابد.

سوال اول:

اگر مردم لاریجان و آمل در نهضت ملی نفت ایران شرکت داشته و یا تاثیر گذار بوده اند چرا منابع تاریخی به آن اشاره نکرده است؟

در پاسخ به این سوال می‌توان به دلایل زیر اشاره کرد:

1 – کشمکش‌های سیاسی آن دوره آنقدر زیاد بود که انگیزه‌ای برای ثبت و نگارش وقایع تاریخی در سطح بومی و منطقه‌ای وجود نداشت.

2 – مورخان بوم نگار آن دوره از جسارت وقدرت نگارش برخوردار نبودند و هر چند برخی وقایع سیاسی و جریان‌های نهضت ملی نفت را در سطح آمل و لاریجان و شاید مازندران را ثبت نموده اند، اما شرایط سیاسی طوری بود که چاپ و نشر اینگونه مطالب برای نویسندگان خطر آفرین بود و این مطالب در حد دست

نوشته‌ها و ثبت در دفاتر خاطرات باقی می‌ماند و پس از مرگ نگارندگان از بین رفت و به دست علاقمندان نرسید.

3 – شاید به نظر برخی نویسندگان جریانات نهضت ملی نفت در آمل به آن حد نبوده که قابل نگارش و ثبت در سطح وسیع بوده باشد. به خاطر همین برداشت امروزه منابع قابل توجه در این زمینه در دست نداریم .

سوال دوم:

عوامل تاثیرگذار در ترغیب و تحریک لاریجانی‌ها مبنی بر شرکت و تاثیرگذاری آن‌ها در این نهضت چه بوده‌اند؟

1 – اعتقاد عمیق مردم آمل و لاریجان به باورهای دینی ایجاب می‌کرد که آن‌ها همواره چشم به علمای دین خویش بدوزند. در راستای جریان نهضت ملی نفت، رهبری آیت الله کاشانی در لباس روحانیت، ترغیب و تشویق مردم آمل و لاریجان را در شرکت و حمایت از نهضت ملی نفت ایران به همراه داشته است. به همین خاطر فعالیت‌ها و جنبش‌های سیاسی در جریان نهضت ملی نفت در تاریخ جغرافیایی انسانی مردم آمل و لاریجان مشاهده می‌گردد. آیات عظام فرسیو، غروی، میرزا هاشم لاریجانی آملی، رجایی لیتکوهی ودیگر علمای آمل به صورت مشهود و نامحسوس رهبری این جریانات و حرکات سیاسی مردم آمل و لاریجان را بر عهده می‌گرفتند. فتوای سیاسی آیت الله کاشانی در خصوص نهضت ملی

نفت با رنگ و بوی دینی تحریض بیشتر مردم ایران را به همراه داشت. به عنوان نمونه آیت الله کاشانی در این خصوص فتوی داد و اعلام کرد:

«بسم الله الرحمن الرحیم:

برادران عزیزم چون قطع ریشه همه مفاسد دینی و دنیوی که این ملت را از هر جهت نابود کرده موقوف بر قطع تسلط انگلیسی ها از نفت و انتزاع از ایادی غاصبانه آنها و ملی شدن نفت است و به همین منظور کمیته جوانان، بازرگان و اصناف بازار، ساعت سه بعد از ظهر جمعه ششم بهمن ماه 17 ربیع الثانی اظهار احساسات و از روی وظیفه دینی و ملی در مسجد شاه تجمع می‌نمایند. لازم است برادران دینی در این وظیفه حتمیه شرکت و ادای تکلیف شرعی و ملی را نمایند.» (دهنوی،1361:102)

با قرائت مجدد متن فتوای فوق، شاهد تلفیق دین و سیاست می‌باشیم. همین گونه فتاوی ودعوت نامه‌ها، مردم ایران و به تبع آن آملی‌ها و لاریجانی‌ها را به میدان جنبش و حرکت دعوت میکرد.

2 –وجود افراد لاریجانی که از دوستداران و علاقمندان دکترمصدق بوده‌اند لاریجانی‌ها را به عرصه مبارزات دعوت می کرد . هر چند به ظاهر مصدق یک چهره ملی گرا بوده است، اما با مطالعه دعوتنامه‌ها و پیام‌های ایشان می‌توان گفت که دکتر مصدق فردی ملی گرای مذهب‌دوست بوده است. ایشان هم با ایمان به باورهای دینی و قدرت آن فعالیت‌های سیاسی خویش را بر اساس معیارهای دین طرح و شکل دهی می کرد. به همین خاطر ملی گرایان مذهب‌دوست همدوش و

همپای مذهب گرایان ملی‌دوست به میدان و عرصه قیام آمده‌اند و در مراکز اصلی شهر آمل، مانند سبزه میدان هر چند با عمق کمتر در مبارزات سیاسی و جریان نهضت نفت تکانی خوردند.

3 – نزدیکترین نقطه به تهران از سمت شمال جاده هراز است. لاریجان در میانه ی این مسیر، آمل را به تهران متصل می کند. به همین خاطر مهاجرت و کوچ شماری از مردم لاریجان را به تهران شاهد هستیم از زمانی که تهران محوریت سیاسی یافت، لاریجانی‌ها ازجمله اولین کسانی بودند که به این نقطه آمده‌اند تا در سرنوشت کشور خویش نقش داشته باشند. سکونت افراد سیاسی و غیر سیاسی لاریجانی در تهران و قم و مخابره اطلاعات دسته اول و غیر سانسور از آن‌ها به غیر از آنچه از طریق رسانه‌ها که در محاصره و نظارت حلقه فشار دولتی‌ها بوده است، از عوامل تشویق لاریجانی‌ها در فعالیت برای سرنوشت کشور خویش بوده اند و نهضت ملی نفت و شرکت در این جریان سیاسی هم از این قاعده مستثنی نخواهد بود. بی شک حضور لاریجانی‌ها چه در آمل و چه در تهران در جریان نهضت ملی نفت که یا رهبری وسر پرستی گروهی را بر عهده داشتند و یا به صورت یک عضو ساده و فعال نقش داشتند.

بنابراین محققان و نویسندگان مازنی نباید در زمینه جریان نهضت ملی شدن نفت ایران درآمل ومازندران وجغرافیای انسانی مازندران با نگرش بوم نگاری کاهلی و غفلت نمایند. زیرا هنوز افرادی هستند که خود شاهد جنبش های مردمی در مازندران ویا آمل و لاریجان و دیگر شهرهای استان می‌باشند و دارای ناگفته‌هایی

هستند که ثبت آن‌ها می‌تواند انگاره‌های مبهم تاریخ جنبش ملی نفت ایران را روشن کند تا تاریخ را از ابهام باز دارد.

منابع تاریخی هیچ گزارشی درخصوص برگزاری میتینگ های رسمی و راهپیمایی در سطح آبادی های لاریجان نداده است. از آنجایی که منطقه لاریجان از بافت روستایی وکوهستانی برخورداراست برگزاری کنفرانس‌ها و راه پیمایی‌ها به صورت سازماندهی امکان‌پذیر نبوده، اما نقطه شهری آمل و تهران و قم به عنوان گستره جغرافیای انسانی لاریجان مرکز تجمعات و تشکیلات و تظاهرات لاریجانی ها بوده است.

شکاف واختلاف بین سران نهضت بنا به علل گوناگون به تبع خویش اثرات آن تا به قشرهای پایین‌تر هم رسید. در شهرهای مختلف ایران رسوخ پیدا کرد و در مازندران مردم در پی دستیابی به اهداف سیاسی و اقتصادی خویش متاثر از این اختلاف شدند. عده‌ای از مازنی‌ها طرفدار اندیشه‌های آیت الله کاشانی که در راس آن رهبران مذهبی و روحانیون قرار داشتند شدند و مساجد را پایگاه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی قرار دادند. از جمله در آمل مسجد جامع وتکیه اسک مهمترین مرکز تجمعات سیاسی آملی ها و لاریجانی ها بوده است.

طرفداری عده‌ای از لاریجانی‌ها از دکتر مصدق ومقاومت واعتراض آن‌ها در مقابل نوع سیاست مذهب گرایان هم مشهود است، تجمعات خیابانی و نشست‌های خانوادگی در آمل و لاریجان از جمله تحرکات آن‌ها بوده است.

قلم فرسایی لاریجانی‌ها در روزنامه‌ها ومطبوعات آن دوره در دو گروه ملی گرا و مذهب گرا در آرشیو نشریات آن دوره موجود می باشد، نشریاتی هم چون لاریجان، مازندران، شمال ایران، لسان ملت و ... از جمله مطبوعاتی بوده‌اند که تا حد زیاد نمای فکری سیاسی مردم آزادی‌خواه لاریجان را ترسیم می‌کرد.

در کنار ملی گرایان ومذهب گرایان در لاریجان افرادی بوده‌اند که در تجمعات سیاسی شرکت می‌کردند، ولی از زیر ساخت‌های فکری مناسبی برخوردار نبوده-اند. هدف آن‌ها برای شرکت در تجمعات، اهدافی اقتصادی بوده است .گزارش-های شفاهی نظاره‌گران جنبش ملی شدن نفت در آمل حکایت می‌کند که عده ای از آنان از رفتار آتشینی برخوردار بوده، ولی همین گروه به زودی از فعالیت‌های سیاسی کناره‌گیری کرده‌اند.

اختلافات قومی هم در شرکت عده ای از لاریجانی‌ها در تجمعات به جهت مقابله ومبارزه با مخالفین خود نقش داشته است. حل اختلاف مابین اقوام به منزله پایان صحبت‌های سیاسی بوده است.

چهره هایی که در نهضت ملی نفت ایران در جغرافیای انسانی لاریجان نقش داشتند:

1-سرهنگ اخگر

سرهنگ احمد اخگر برادر آیت الله فرسیو و پژوهشگر و نویسنده مقالات سیاسی در جریان شکل‌گیری انقلاب نفت بوده است. ایشان با نشر مقالاتی سیاسی به تنویر افکار عمومی در جهت مبارزه با استعمار کشورهای بیگانه می‌پرداخت

سرهنگ اخگر از دیار ایرای لاریجان بود که بیشتر در تهران به خط مشی سیاسی می‌پرداخت .

در برخی منابع آمده که سرهنگ اخگر پس از دستگیری در جریان جنگ جهانی دوم که در مقابل اشغال ایران توسط متفقین ایستادگی کرد، به جرم همدلی و همیاری با آلمانی‌ها در سال‌های 1322 الی 1324 ه ش به زندان افتاد و در زندان نزد آیت الله کاشانی به شاگردی پرداخت . (صمدی جلد دوم ، 121:1372) مقالات سیاسی و بیدارگری ایشان در آرشیو نشریات آن دوره موجود می‌باشد. ایشان در جریان نهضت ملی نفت ایران طرفدار اندیشه‌های سیاسی آیت الله کاشانی بوده است .

2- آیت الله فرسیو (1368-1395 ه ق)

آیت الله شیخ ابوالقاسم فرسیو آملی برادر احمد خگر ایرایی از چهره‌های سرشناس ولاریجانی اصل در مازندران بوده است .ایشان به عنوان رهبرمذهبی مردم مازندران وآمل و لاریجان در منابر ومجالس پیوسته مردم را به وادی آگاهی‌های دینی و سیاسی دعوت می کرد. تشکلات مخفیانه و سرّی ایشان با کمک و همیاری سایر علمای آمل و لاریجان در جنبش های سیاسی در قا لب جلسات علمی قابل تقدیر است ،از جمله می‌توان به تشکیلات سری ایشان با کمک آیت الله غروری از سال 1320 تا 1327 ه ش در آمل اشاره کرد. زیرا ایشان معتقد بودند «بعضی از امورات با مشاوره رسیدگی می شود .»(غفاری ،239:1388)

بی شک ایشان از جمله شخصیت‌های تاثیر گذار در شکل گیری و رهبری نهضت ملی نفت در آمل بودند، هرچند که اجل به ایشان این فرصت را نداد تا پیروزی این نهضت را ببیند، ولی هنوز افرادی هستند که خاطرات آن دوره را به یاد دارند.

3- آیت الله غروی:

آیت الله غروی از چهره های مبارز مذهب گرا بوده است که در هدایت مردم مازندران و آمل و لاریجان در فعالیت‌های سیاسی نقش داشته است. هرچند منابع تاریخی بنابر دلایلی که در پاسخ به سوال فرعی اول این تحقیق عنوان گردید، اشاره‌ای به فعالیت‌های سیاسی ایشان در نهضت ملی نفت نکرده‌اند، اما بدون شک آیت الله غروی به عنوان فردی شجاع ومبارز باعمل به دستورات دین اسلام توانست رهبری فعالیت های مذهبی و سیاسی مردم مازندران و آمل را بر عهده بگیرید. تشکیلات پنهانی آیت الله فرسیو با شرکت سایر علما و محصلین در آمل می‌تواند به تایید این فرضیه کمک کند .آیت الله غروی در خصوص جلسات مذکور گزارش می دهد :« حقیر پس از تامل کمی تحسین کرده استقبال کردم گفتم من در شرکت این جلسه حاضرم اگر اقایان حاضر شوند .» (مداحی آملی ،198:1377 جلد اول) آیت الله غروی وآیت الله فرسیو از جمله کسانی در آمل بودند که طرفدار نهضت ملی شدن نفت در ایران بودند و در سیاست از اندیشه‌های آیت الله کاشانی حمایت می کردند .

4- عبدالعلی لطفی اسکی (1335-1258 ه ش)

عبدالعلی لطفی اصلش از آبادی اسک لاریجان و از طرفداران اندیشه‌ها و نوع سیاست دکتر مصدق بوده است ودراین نهضت نقش به سزایی داشته است. «لطفی

به دلایل صداقت و تقوی عملی و خدمات شایان توجهی که در طول مسئولیت‌های مختلف کشوری به همراه حس وطن دوستی زاید الوصفش که زبانزد همگـان بـود در سـال 1331 ه ش از طـرف دکتـر مصـدق بـه وزارت دادگسـتری دعـوت شـد.» (غفاری ،244:1387) قابل ذکر است ایشان (در سال 1321 قمری مجله ی الاسـلام را که ارکان دینی بود تاسیس و تا دو سـال بـه طـور ماهیانـه منتشـر کـرد. (طـاهری شهاب،282:1381)

بومی‌گرایی آملی‌ها و لاریجانی‌ها آن‌ها را ترغیب می‌کرد که همراهی بـا آقـای لطفی را از یاد نبرند و در تجمعات و تشکیلات ایـن جنـبش چـه در آمـل و چـه در لاریجان به تبعیت از ایشان به هواخواهی دکتر مصدق برخیزند.

5-سید باقر جلالی موسوی شاهاندشتی (1351-1281 ه ش)

ایشـان از چهـره هـای صـاحب نفـوذ و از سـادات لاریجـان، از قریـه کوهسـتانی شاهاندشت بوده اند. «در سال 1329 ه ش که نهضت مبارزه با استعمار ه ملی شـدن صنعت نفت به رهبری دکتـر مصـدق آغـاز شـد، جلالـی موسـوی از طـرف مـردم دماوند کاندیدای نمایندگی مجلـس شـورای ملـی آن دوره شـد و بـه منظـور حـق شناسی وجبران خدمات گذشته ایشان در آن شرایط بحرانی کشور با آرای عمومی مردم انتخاب شد. ایشان در مجلس بـه حمایـت از طـرح ملـی شـدن صـنعت نفـت وکوتاه کردن دست غارتگران انگلیس در صف روحانیون مبارزی هم جون آقایان میلانی، طالقانی، ... و دیگـر رجـال ملّـی چـون دکتـر فـاطمی و صـدیقی و... قـرار گرفت و تا حد توان در مبارزه با استعمار گران سرخ و سیاه کوشید و هرگز از پای

ننشست تا آن که به لطف الهی ملت ایران در این مبارزه سر بلند بیرون آمد. (غفاری ،305:1387)

6- استاد عباس شایان (1276 ه ق)

مرحوم عباس شایان مورخ، پژوهشگر وروزنامه نگار آملی است که ریشه نژادی ایشان از دیار لاریجان می‌باشد. «ایشان دارای پست های بالای مملکتی بودند» (لونجی ،108:1371) صرف نظر از آثار تاریخی وادبی ایشان، مقالات سیاسی و آزادی خواهی او طرفداران زیادی داشته است. هرچند ایشان به صراحت دیدگاه سیاسی خویش را روشن ننمود، بدون تردید با مطالعه نوشته‌های اومی‌توان پی برد طرفدار ملی‌گرایان بوده است .مقالات ایشان آمادگی مردم را مبنی بر شرکت در تجمعات همراه داشته است.

8-استاد مرحوم جواد فاضل (1293-1340 ه ش)

مرحوم فاضل پرتلاش در عرصه دین وفرهنگ وتاریخ وادبیات ایران ومازندران، دین دوست، شیعه‌گرا و سیاست اندیش بود. «فاضل عضو هئیت تحریریه‌ی روزنامه اطلاعات بود. فعالیت سیاسی فاضل از سال 1320 شمسی شروع شد و برای نخستین بار به عضویت کمیته مرکزی حزب پیکار در آمد. این فعالیت سیاسی بیشتر از چهار سال به طول نیانجامید که حزب را ترک گفت» (غفاری،337:1387) و خیلی زود از سیاست کناره گیری نمود و به تفکر و پژو هش اسلامی و بومی پرداخت. «در سال 1326 ه ش با روزنامه اطلاعات و مجله اطلاعات هفتگی شروع به کار کرد. فاضل مقالات گوناگون وجالب توجهی منطبق بر اوضاع اجتماعی و مقتضیات آن زمان می‌نوشت که طرفداران وخوانندگان زیادی پیدا کرده بود.

(جوادی لاریجانی ،6:1384) مقالات سیاسی ومبارزاتی استادفاضل هدایت کننده مردم آن دوره بوده است. طرفداری وعلاقه‌مندی استاد فاضل از شعائر دین اسلام مهمترین تاثیری را در بیداری مردم داشته است. استادفاضل طرفدار سیاست‌های آیت الله کاشانی بوده است .«سرانجام در اثر بیماری قلبی در سال 1340 دیده از هستی فرو بست.» (مهدوی وهمکاران،119:1391 جلد اول)

9-یوسف پیرزاد

یوسف پیرزاد طرفدار و هواخواه اندیشه‌های سیاسی دکتر مصدق بود. «ایشان اهل قلم و سیاست بود. نمایندگی نشریه اطلاعات را به عهده داشت وخود نیز صاحب امتیاز نشریه لاریجان بود.» (اولیایی ،9:1384) پیرزاد با قلم فرسایی وحمایت از نوع سیاست دکتر مصدق، توانست نظر بسیاری از مخاطبان را به نهضت ملی شدن نفت جلب کند . هرچند پیرزاد در این دوره مورد عناد و غرض ورزی برخی افراد مذهب گرا قرار گرفت ولی نگارش مقالات او در نشریات به خصوص در نشریه لاریجان وفاداری خویش را به نهضت ملی نفت نشان داده است. «نخستین مقاله‌ی شماره اول این نشریه به عنوان (پشتبانی ملت ایران از دولت مصدق بهترین جواب دندان شکن به یاوه سرایی مخالفین است) می باشد» (طاهری شهاب،315:1381)

10 –ابوالقاسم امینی آملی 1303-1386)

ابوالقاسم امینی اهل نوای لاریجان بوده است تحصیلات مقدماتی را در مکتب خانه‌های لاریجان و آمل فرا گرفته است. گویا دیپلم را در تهران اخذ کرده است. از همان دوران جوانی با مطبوعات همکاری داشت. امینی در کتاب خاطرات خود

در دوره‌ی نهضت ملی نفت حوادثی را بیان می‌کند که با دید انتقادی به آن‌ها می‌نگرد. مقالات سیاسی امینی در این دوره در نشریات و روزنامه‌ها به خصوص در ستون روزنامه‌های اطلاعات و کیهان خودنمایی می‌کند .از مطالعه نوشته‌های امینی می‌توان دریافت که در جبهه ملی قرار داشت، ولی در زمان نگارش کتاب این جبهه و سیاست‌های مصدق را سست و تزویرانه انگاشت. (امینی آملی ،1384:220تا234)

11- احمد شریعت زاده (1258-1347)

احمد شریعت زاده در سال 1258 شمسی متولد شد و تا به درجه اجتهاد ادامه تحصیل داد. از مخالفان واگذاری امتیاز بهره برداری نفت ایران توسط دولت روس و انگلستان بوده است. روشنگری‌های شریعت زاده در برخی منابع در مبارزه با دولت‌های بیگانه در خصوص بهره برداری از نفت ایران اشاره شده است . برای اطلاعات بیشتر می توان به زندگینامه او مراجعه شود. (رک بزرگان و اندیشمندان آمل _غفاری)

12-سایر شخصیت ها

بنابرگزارشات کم رنگ برخی منابع تاریخی افراد دیگری در سطح جغرافیای انسانی لاریجان با قلم فرسایی در نشریات آندوره در دو گروه ملی گرایان ومذهب گرایان قرار داشتند و به بیداری مردم ایران می پرداختند از جمله می توان به افراد زیر اشاره کرد :

«رضا لطفی سال 1321 ه ش در نشریه ی کبوتر،تقی تقوی نشریه ی هراز، محمد علی توحید در نشریه ی لسان ملت ،قدیر حکیمی نشریه ی شمشیر ملت،» (ایاز ،231:ص1382)

نتیجه گیری:

با بررسی متون و منابع تاریخ معاصر اثر گذاری افرادی از لاریجان را در عرصه‌ی سیاست و به خصوص جریان ملی شدن صنعت نفت ایران احساس می-نماییم که در برخی زمان‌ها تاثیرگذاری لاریجانی‌ها از ژرفای قابل توجهی بر خوردار بوده است. این موضوع به خاطر وجود عواملی همچون پیشینه و سابقه‌ی تاریخی و سیاسی، رهبری مذهبی، دارایی و ثروت لاریجانی‌ها و .... می‌باشد که متون تاریخی به طور روشن و بعضا مبهم اشاره به شخصیت‌هایی می‌نماید که فعالیت آن‌ها در سرنوشت و حیات نهضت نقش به سزایی داشته است .

فهرست منابع:

1-امینی آملی،ابوالقاسم.(1387) از خاموشی تا انقلاب : آمل ، نشر ورسه.چاپ اول

2- اولیایی، رمضانعلی.(1384) مشاهیر آمل آقا سید محمد علی حسنی (داعی الاسلام): آمل، نشر شمال پایدار چاپ اول،

3-ایاز، حشمت الله.(1382) فرهنگ اولین ها در آمل: (بابل) نشر شایگان، چاپ اول ،

4-ترکمان، محمد.(1375.) نامه‌های دکتر مصدق: تهران، نشر رسانش، چاپ دوم ،

5- جوادی لاریجانی ،کاظم.(1384) مشاهیر آمل جواد فاضل: آمل ، نشر شمال پایدار چاپ اول ،

6-دهنوی، م.(1361) مجموعه ای از مکتوبات، سخنرانی‌ها و پیام های آیت الله کاشانی (از سال 1229تا شهریور 1330): تهران، نشر چاپخش ،خرداد

7-صمدی، حسین.(1370) مجموعه مقالات در قلمرو مازندران جلد دوم: قایم شهر، انتشارات بی نا، چاپ اول

8-طاهری شهاب، سید محمد. (1381) تاریخ ادبیات مازندران:تهران، نشر رسانش ،

9- غفاری، محمود. (1387) اندیشمندان ودانشمندان آمل، تهران، نشر رسانش، چاپ اول

10- لونجی، مجید. (1371) نگرش جغرافیایی بر آمل : آمل ،ناشر (؟) چاپ اول

11-مداحی آملی، محمدرضا.(1377) مشاهیرواختران جاوید. بابل، انتشارات بعثت، چاپ اول

12-مهدوی، سیروس و همکاران.(1391) بیداران تاریخ مازندران، جلد اول، ساری، انتشارات شلفین چاپ اول

لاریجان و نهضت ملّی نفت

دکتر محمد منصورنژاد[56]

نوشتار حاضر تحت عناوین سه گانه‌ی زیر سامان می‌یابد:

الف) مقدّمه، ب) نخبگان لاریجانی در جنبش ملّی نفت، ج) نتیجه‌گیری

الف مقدّمه:

1)طرح مسأله: «بخش لاریجان» که از توابع استان مازندران است، در جنوب غربی خود، با استان تهران هم‌مرز بوده اوّلین حدّ آن با پایتخت (امامزاده هاشم)، کمتر از 60 کیلومتر فاصله دارد. حال،چگونه می‌توان تصوّر نمود که در تحوّلات اساسی سیاسی و اجتماعی، که بویژه در دهه‌های اخیر در پایتخت رخ داد، مردم لاریجان و یا دست‌کم بخشی از لاریجانی‌ها کاملاً از آن غافل بمانند و در تأثیر و تاثّر با آن نباشند؟! (به ویژه آن‌که میزان مهاجرت لاریجانی‌ها به تهران نیز در دهه-های اخیر افزایش یافته‌است.)

---

[56] دکتری علوم سیاسی

از جمله مسایل و بلکه مشکلات جدّی لاریجان که صبغه‌ی هویّتی نیز دارد، آن است که نیروهای کیفی آن به فکر بازنویسی تاریخ لاریجان بر نیامده‌اند و اگر گفته شود که در شرایط حاضر، لاریجان شناسنامه‌ی کامل و مکتوبی به خود ندارد، سخن به گزافه گفته نشده‌است. پرسش اساسی نوشتار حاضر، که درصدد بازخوانی بخشی از تاریخ لاریجان می‌باشد، آن است که «نقش نخبگان لاریجان در نهضت ملّی نفت چیست؟»

2)تعریف مفاهیم: مفاهیم کلیدی این نوشتار، «لاریجان» و «جنبش» یا «نهضت» ملّی نفت است. درباره‌ی ویژگی‌های جنبش ملّی نفت به صورت انضمامی نکاتی در ادامه‌ی نوشتار می‌آید. از این‌رو، در این‌جا تنها تعریف اجمالی از مفهوم جنبش خواهدآمد:

«جنبش» یا «نهضت»، عبارت است از رفتار گروهی نسبتاً منظّم و بادوام برای نیل به یک هدف اجتماعی کم و بیش معیّن و بر اساس طرح‌های قبلی.(علی بابایی:1369، ص208)

«لاریجان»، نیز موقعیّتی جغرافیایی در پای قله‌ی دماوند و بخشی وابسته به شهرستان آمل در انتهای جنوب استان مازندران است که این استان را به استان تهران پیوند می‌زند.

3) روش گردآوری داده‌ها: بدیهی است که پژوهش درباره‌ی یک حرکت سیاسی و اجتماعی مربوط به حدود 6 دهه‌ی پیش،می‌بایست روش تاریخی (توصیفی و تحلیلی) و عمدتاً مبتنی بر داده‌های اسنادی و کتابخانه‌ای باشد؛ به ویژه آن‌که غایت این نوشتار، بررسی سهم لاریجانی‌ها در جنبش ملّی نفت است، در

حالی که لاریجانی‌های مشارکت‌کننده و اثرگذار در این جنبش، در همان مقطع زمانی، دست‌کم در سنین میان‌سالی بوده‌اند و همگی سال‌ها پیش دار فانی را وداع گفته‌اند.

در داده‌های مکتوب، همه‌ی تلاش‌مان بر آن است که تا حدّ ممکن، از منابع دست‌اوّل بهره جسته آن‌ها را تحلیل محتوا نماییم، هر چند مراجعه به سایر منابع نیز برای تکمیل داده‌ها لازم است؛ در این میان و با توجّه به ماهیّت جنبش نفت، که با فعّالیّت‌های نمایندگان مجلس و دولت وقت مرتبط می‌باشد، در بازخوانی منابع، مذاکرات آنان در اولویّت بوده‌است. خوشبختانه، امروزه در فضای مجازی و از طریق اینترنت، متن کامل مذاکرات مجالس مشروطه قابل دسترسی است و بهره-برداری از آن‌ها امکان‌پذیر می‌نماید.

در یافتن نام افراد مؤثّر لاریجان در نهضت ملّی نفت، برخی منابع تاریخی، بویژه آن‌ها که به زندگی‌نامه‌ی مشاهیر آمل پرداختند (برای نمونه، کتاب «بزرگان و اندیشمندان آمل») بسیار مفید بوده‌اند.

ب) نخبگان لاریجانی در جنبش ملّی نفت

در این قسمت، ابتدا ویژگی‌های جنبش ملّی نفت بیان شده سپس مشخّصات و فعّالیّت‌های زبدگان لاریجانی در این زمینه بررسی می‌شود:

یک- بازخوانی شش ویژگی نهضت ملّی نفت با توجّه به نقش لاریجانی‌ها

1) نخست آن‌که این حرکت مردم ایران عمدتاً ضدّ استعماری بود.(در قیاس با جنبش مشروطه که عمدتاً ضدّ استبدادی بود) در توضیح بیشتر می‌توان گفت

سلسله‌ی پهلوی، که در راستای خواست انگلیس و با حمایت این کشور موفّق شده‌بود سلسله‌ی قاجاریّه را برچیند (آبان 1304)،لاجرم می‌بایست منافع این قدرت جهانی از جمله در مسأله‌ی نفت را لحاظ کند. بی‌جهت نبود که رضاشاه، «قرارداد امتیاز دارسی»[57] و بحث تجدید رابطه با شرکت نفت انگلیسی را، که آغاز آن به عهد قاجار بازمی‌گشت، با بازی سیاسی، ابتدا لغو ولی در نهایت به نفع انگلیس به مدّت 60 سال تمدید کرد. (زرین کوب:1387، ص877) حرکت محمّدرضا پهلوی در طرح قراردادی الحاقی بر قرارداد نفتی ایران و انگلیس تحت عنوان «گس گلشائیان»،از سوی نخبگان مردمی در مجلس به بهانه‌ی استیفای حقوق ایران از آن شرکت، خلاف قانون و محتوای آن به ضرر ملّت تشخیص داده و داستانی شد که این الحاقیّه در مجلس پانزدهم مطرح و ناکام ماند و در مجلس شانزدهم نیز رد شد. در همین عهد بود که مصدّق و یارانش پیشنهاد ملّی‌کردن صنعت نفت را دادند که در مجلس تصویب شد (29 اسفند 1329ه.ش) و خود مصدّق نیز نخست‌وزیری را برای تحقّق این خواسته پذیرفت (اردیبهشت 1330) و به اجرای مقدّمات قانون ملّی‌کردن صنعت نفت پرداخت. علی‌رغم کارشکنی‌های خانواده‌ی پهلوی، خلع ید از شرکت انگلیسی مطابق برنامه انجام شد و رؤسا و اعضای انگلیسی شرکت از خاک ایران اخراج شدند. امّا اقدامات مصدّق در فروش نفت با مخالفت و کارشکنی انگلیسی‌ها مواجه شد. در نهایت این کودتای آمریکایی و انگلیسی در

[57]) قرارداد «دارسی» در سال 1901 به امضا رسید. این شرکت از طرف دولت انگلیس حمایت شد و در نتیجه، در سال 1908م در مسجدسلیمان به نفت رسید. صادرات نفت نیز از 1933 م آغاز شد.(موحّد:1353، صص30-28)این منبع و عنوان آغازین آن،بحث مفیدی تحت عنوان «سابقه‌ی تاریخی نفت در ایران» دارد که بهره‌گیری ایرانیان از فراورده‌های نفتی را با روش‌های سنّتی، در حدود پنج-شش هزار سال پیش تا زمان حاضر، بررسی می‌کند.

حمایت از شاه بود که جنبش ملّی نفت در این سامان را به شکست کشاند و دولت مردمی مصدّق با کودتایی سقوط کرد.(28 مرداد 1332) نتیجه‌ی این حرکت مردمی، تشدید حضور بیگانگان و بویژه آمریکا در کشور و تقویت استبداد در داخل بود.(زرین کوب:1387، صص9-887)

امّا حرکت مردم ایران، حدود دو و نیم دهه‌ی بعد در جنبش و انقلاب اسلامی تکمیل شد؛ زیرا این نهضت همزمان ضدّ استبدادی و ضدّ استعماری بود و به 183 سال سلطنت قاجار و پهلوی (130 سال قاجار و 53 سال پهلوی) خاتمه داد.

2)در نهضت ملّی نفت ایران بیشتر، مرکزنشینان و اهالی پایتخت و حتی نمایندگان مجلس و برخی نخبگان درگیر بودند و به صورت فراگیر همچون سایر نهضت‌های تاریخ معاصر ایران (مانند جنبش تنباکو یا نهضت مشروطه)، همه و یا بیشتر مردم نقاط مختلف ایران با آن درگیر نبودند؛ از این‌رو، در منابع تاریخی موجود، از فعّالیّت عمومی مردم لاریجان در پای قله‌ی دماوند، همچون بیشتر شهرها و روستاهای این مرز و بوم فعّالیّت قابل ذکری ثبت و ضبط نشده‌است. امّا برخی نخبگان اصالتاً لاریجانی بودند که در جریان این جنبش سهم قابل توجّهی ایفا نمودند که نام و نقش آنان در این نوشتار مورد ملاحظه قرار می‌گیرد.

3) چنان‌که اشاره شد، جرقه‌ی داستان نفت و ملّی‌شدن آن در اواخر مجلس پانزدهم مشروطه زده‌شد و در مجلس شانزدهم به بار نشست و صنعت نفت کشور ملّی شد. مجلس هفدهم که در 7 اردیبهشت سال 1331 تشکیل شد، مصدّق را به نخست‌وزیری برگزید و تا حدودی با او هماهنگ عمل می‌نمود، امّا دولت که اکثریّت اعضای مجلس را منتخب واقعی مردم نمی‌دانست، مجلس را از طریق

رفراندوم مردمی منحل کرد و بدین‌ترتیب، قبل از کودتای 28 مرداد 1332، مجلس شورای ملّی از فعّالیّت افتاده بود.[58] البتّه ناهماهنگی‌های نخست‌وزیر وقت و نمایندگان مجلس که به انحلال مجلس انجامید، داستانی مهم و عبرت‌آموز است که رسالت این نوشتار بررسی همه‌ی وقایع مربوط به عصر ملّی‌شدن نفت و از جمله این منازعات نیست؛ امّا برخی از زبدگان لاریجانی، در مجلس شانزدهم و هفدهم شورای ملّی نقش‌آفرینی کرده‌اند که ذکر خیر آنان در ادامه خواهدآمد.

البتّه حضور لاریجانی‌ها در مجلس شورای ملّی به مقطع ملّی‌شدن نفت محدود نمی‌شود و آنان در مجالس اوّلیّه‌ی پس از مشروطه نیز ایفای نقش می‌نمودند؛ از جمله، یکی از نخبگان لاریجانی حاضر در مجلس اوّل، «سعید الحکما»ی پزشک (سیّد یحیی لاریجانی) بود که به نمایندگی از ملاکین تهران در مجلس اوّل مشروطه حاضر شد. گزارش‌های موجود در صفحات مختلف کتاب «مجلس اوّل و

[58]) در مجلس هفدهم، گرچه طرفداران دولت در تهران اکثریّت آرا را به خود اختصاص دادند، امّا در شهرستان‌ها، در شرایطی پرتنش و بحرانی، دربار و مخالفان دولت توانستند با تکیه بر نفوذ ارتش و مالکین، اکثریت آرا را به‌دست‌آورند. طرفداران دولت نیز در برخی از نقاط کشور به همان شیوه‌های مخالفان تمسّک جستند و اقداماتی برخلاف قانون انجام دادند. دکتر مصدّق با تأکید بر دخالت دربار در انتخابات، در شرایطی که 80 نفر از 136 نماینده‌ی مجلس انتخاب شده بودند، انتخابات را متوقّف و سرانجام مجلس هفدهم در روز 7 اردیبهشت سال 1331ه ش، با حضور 70 نماینده در فضایی ملتهب و پر از هیاهو و تشنّج افتتاح شد. ریاست مجلس به عهده‌ی سیّدحسن امامی، از عوامل وابسته به دربار و انگلستان واگذار شد. ایران در این سال تحت فشار انگلستان و عوامل داخلی آن قرارداشت. در ادامه، علی زهری دولت مصدّق را به بهانه‌ی بدرفتاری با بازداشت‌شدگان و شکنجه، استیضاح کرد و مجلس هم دست سلطنت‌طلبان بود. مصدّق، که دولت را در شرف سقوط می‌دید، از نمایندگان طرفدارش خواست که استعفا کنند و چنین شد و جلسه‌ها به حدّ نصاب نرسید و مجلس از رسمیت افتاد. مصدّق موفّق شد همه‌پرسی را برگزار کند. همه‌پرسی انحلال هفدهمین دوره‌ی مجلس شورای ملّی در تاریخ 12 مرداد 1332 در تهران و 19 مرداد در سراسر کشور برگزار شد. محمّد مصدّق نخست‌وزیر وقت، این همه‌پرسی را برگزار کرد. انحلال مجلس هفدهم، 25 مرداد اعلام شد. (ویکی‌پدیا)
http://museum.ical.ir/history/history5.htm

نهادهای مشروطیّت»، حکایت از آن دارد که وی، نماینده‌ای پر تحرّک و مؤثّر در مجلس بوده و برای بسیاری از مسایل ایده داشته است. (حقدار :1383، ص 53)

نماینده‌ی دیگر، «نیّرالسّلطان»، (احمدخان) بود که از سوی مازندرانی‌ها در مجلس دوم شورای ملّی حاضر بود و به هیچ‌یک از جریان‌های دمکرات و اعتدالی مجلس وابستگی نداشته موضع بی‌طرفی نسبت به منازعات جناحی مجلس داشت. وی از خانواده‌ی احمدخان نوایی بود.(تقی زاده: 1379، ص 104)

4) در جنبش ملّی نفت، مسأله‌ی اصلی دعوا، همان‌گونه که از نامش نیز پیداست، مسأله‌ی «نفت» بود که در راستای رسالت این مقاله (بررسی نقش برخی از اهالی شمال ایران، یعنی لاریجان مازندران در این جنبش)، اتّفاقاً «نفت شمال»، منشأ دعوا بود. می‌دانیم که کشف نفت در ایران، به سال 1289 خورشیدی باز می-گردد که با حضور اوّلیّه‌ی انگلیس در نفت جنوب ایران سرنوشت پیچیده‌ای به خود گرفت و البتّه در این مکتوب، مجال طرح آن مباحث نیست. حدود 4 دهه پس از کشف نفت، در جریان جنگ دوم جهانی و همزمان با اشغال نظامی ایران به‌دست قوای متّفقین، نمایندگانی از سوی شرکت‌های غربی برای مذاکره با ایران درباره‌ی نفت وارد کشور شدند. در شهریور سال 1323، خبر رسید که هیأتی از طرف دولت شوروی برای مذاکره درباره‌ی نفت وارد تهران می‌شود. این هیأت، پیشنهادی برای تحصیل امتیاز نفت شمال در پنج ولایت شمالی ایران را به همراه داشت. پاسخ ایران بدین هیأت، ارجاع به مصوّبه‌ای در هیأت دولت بود که تا خاتمه‌ی جنگ، از دادن امتیاز نفت خودداری شود و بدین وسیله، پیشنهاد همسایه-ی شمالی رد شد. گرچه شوروی در پایان جنگ جهانی، شمال غربی ایران را در

تصرّف داشت و طیّ مذاکره‌ی «قوام – سادچیکف»، درباره‌ی نفت شمال وعده-هایی به این کشور داده شد. باوجود خارج‌شدن قوای شوروی از کشور، این وعده در عمل تحقّق نیافت و از سوی مجلس ایران رد شد.

مذاکرات بر روی نفت شمال منشأ خیراتی شد؛ چون مجلس کم‌کم دامنه‌ی خودداری از دادن امتیاز نفت را به مناطق جنوبی گسترش داد و به قرارداد ایران با انگلستان نیز معترض شد. دولت، لاجرم به تهیّه‌ی قراردادهای الحاقی برای اعاده‌ی حقوق روی آورد که از سوی مجلس، کافی تشخیص داده نشد و زمینه برای طرح بحث ملّی‌شدن صنعت نفت فراهم شد.(موحّد:1353، صص81-79)

5) از آنجا که نمایندگان مجلس (هر چند اقلّیّتی از آنان) در جنبش ملّی نفت ایران، نقش فعّالی داشتند، از این‌رو، این نهضت می‌تواند در راستای جنبش مشروطه نیز درک و فهم شود؛ زیرا جنبش مشروطه در سال 1285 خورشیدی (1324ه.ق) رخ داد و سبب تأسیس اوّلین مجلس ملّی در تاریخ ایران شد و نهضت ملّی نفت در سال 1329 خورشیدی، یعنی44 سال بعد که مقارن با شانزدهمین مجلس شورای ملّی بود، روی‌داد.

نقش لاریجانی‌ها در جنبش نفت را نیز می‌توان در استمرار حضور لاریجانی-های موافق مشروطه و نخبگان آن‌ها در قوّه‌ی مقنّنه (همان‌گونه که اشاره شد) بازخوانی نمود. لاریجانی‌ها، از همان دوره‌ی اوّل مجلس حضور داشتند و در جریان مسایل بودند. هر نماینده، ارتباطات سببی، نسبی، قومی، گروهی و جریانی دارد که لاجرم با بخشی از فعّالان سیاسی و بدنه‌ی اجتماع ارتباط دارد. نکته‌ی قابل توجّه، حضور نیروهای کیفی لاریجان است که در جنبش ملّی نفت مشارکت

داشتند؛ کسانی که از سطوح عالیه‌ی تحصیلات در آن عصر برخوردار بودند و در مجلس هفدهم ایفای نقش می‌کردند.

6) در نهایت، این حرکت سیاسی و اجتماعی (جنبش ملّی نفت) به دلیل همکاری عوامل استبداد با قدرت‌های استعماری به شکست انجامید. از عبرت‌های این جریان برای مردم ایران، نخست آن بود که با بیگانگان، تنها برای حفظ منافع ملّی و با احتیاط باید گفتگو کرد و از این رو داشتن ارتباط دوستانه‌ی مبتنی بر اعتماد کامل و ایمانی با آن‌ها زیانبار است.

دیگر آن‌که، تا زمانی‌که جریان‌های مذهبی به رهبری روحانیّت (بویژه آیةالله کاشانی) و تحصیل کردگان جدید و روشنفکری به رهبری نخبگان دانشگاهی (بویژه دکتر مصدّق) با هم به بسیج مردمی اقدام می‌کردند، این حرکت قرین با توفیق بود، امّا وقتی میان نمایندگان این دو شأن مهمّ اجتماعی (روحانیّت و روشنفکری) اختلاف افتاد و آنان از هم فاصله گرفتند، صحنه‌ی عمل به‌دست دشمنان افتاد.

باید آموخت که رمز پیروزی، وحدت همه‌ی نیروهای دلسوز این مرز و بوم در اهداف کلّی و در مسایل استراتژیک است. این نسخه نه تنها در سطح ملّی کارساز است، که برای فضای کوچک‌تری چون لاریجان نیز کاربرد دارد؛ تنها در صورتی به پیشرفت و توسعه‌ی لاریجان می‌توان امید بست که همه‌ی نیروهای فکری لاریجان نسبت به مسایل این بخش، احساس مسؤولیّت کنند و دوش به‌دوش هم برای افقی روشن تلاش کنند و به بسیج سایر نیروها بپردازند.

دو- زبدگان لاریجانی و جنبش ملّی نفت

1) مشخّصات اوّلیّه

در تحلیل محتوای منابع موجود درباره‌ی نهضت ملّی نفت و نیز مشاهیر مازندران،آمل و لاریجان،تنها نام چهارتن از چهره‌های برجسته‌ی لاریجانی در گفتمان نهضت ملّی نفت استخراج شد که مشخّصات اوّلیّه‌ی آنان به‌صورت مقایسه‌ای در قالب جدول زیر بازتاب یافته‌است:

مشخّصات اوّلیّه‌ی زبدگان لاریجانی صورت مقایسه‌ای				
	نام	سال تولّد و وفات	نسب خانوادگی	خاستگاه
1	احمد اخگر	ولادت 1267ش و درگذشته به سال 1348ش ؛ در امامزاده عبدالله شهر ری به خاک سپرده شد.	پدر سرهنگ احمد اخگر، حاج میرزا ابراهیم معروف به ملا باشی متولّد ایرای لاریجان آمل، هم پایه‌ی شیخ فضل الله نوری و شیخ عبدالنّبی نوری، و مادرش دختر حاج غلامعلی ایرایی	ایرا
2	عبدالعلی لطفی	در سال1260 ش در نجف متولّد شد. درگذشته به سال 1335ش؛ در مسجد مجد تهران به خاک سپرده شد.	پدرش شیخ لطف‌الله اسکی، هم دوره و هم حجره‌ی شیخ انصاری(از شاگردان صاحب جواهر) و مرجع تقلید بود و عبدالعلی، شاگرد ویژه‌ی آخوند خراسانی	اسک
3	سیّدباقر جلالی موسوی	در 1281شمسی متولّد شد و در 1351 دار فانی را وداع گفت؛ در مقبره‌ی خانوادگی در شاهان-دشت به خاک سپرده شد.	پدرش حاج سیّد ابوالحسن شاهان دشتی مجتهد و امام جماعت مسجد جامع دماوند	شاهان دشت
4	موسی گودرزی	در سال1275ش در قریه‌ی اوجی آباد آمل به دنیا آمد. در سال 1358در سن 83 سالگی از دار دنیا رفت؛ در امامزاده یحیی (ع) اسک به خاک سپرده شد.	پدرش حاج اسماعیل خان مؤیّد السّلطان لاریجانی ، فرزند محمّد خان سلطان لاریجانی فرزند اسماعیل خان سردار سواره نظام و پسر عموی طهماسب قلی خان سردار شجاع سواره نظام ارتش ایران	اسک

2)گزارش توصیفی و تحلیلی: امّا گزارش تفصیلی از شخصیت این زبدگان لاریجان و به ویژه سهم و نقش آنان در جنبش ملّی نفت

اوّل - احمد اخگر

از مرحوم احمد اخگر، داده‌های فراوانی در اختیار است؛ هم بدین دلیل که اتوبیوگرافی خویش را تحت عنوان «زندگی من در هفتاد سال تاریخ معاصر ایران» به نگارش درآورده‌اند و متن آن در منابع مختلف بازتاب یافته و هم به جهت خدمات گسترده‌ی ایشان از مشروطه تا نهضت ملّی نفت که برهه‌ای حسّاس از تاریخ معاصر کشوراست.

در این قسمت بحث، ضمن اشاره‌ای کوتاه بر زندگی این بزرگمرد لاریجانی، توجّه بیشتری به تلاش‌های ایشان در جریان ملّی‌شدن نفت خواهد شد.

احمد، متخلّص به اخگر لاریجانی[59]، در سال 1267 خورشیدی در تهران دیده به جهان گشود. پدرش، حاجی میرزا ابراهیم آملی معروف به ملاباشی از روحانیّون مطّلع و مجتهد بود که علاوه بر معلّمی، کتابدار مدرسه‌ی سپهسالار نیز بود. مادر و پدر اخگر اهل روستای ایرا از توابع لاریجان مازندران بودند.ایشان پس از استفاده از درس مرحوم پدرشان وارد مکتب‌خانه‌ی سرگذر شدند و بعد از یک سال به مدرسه‌ی ادب، که به همّت مرحوم یحیی دولت آبادی تأسیس شده بود، رفتند و در سال 1280 شمسی وارد مدرسه‌ی دارالفنون شدند. ایشان، نخستین شاگرد آملی

[59]) احمد اخگر، بنا به دست‌نوشت خودش، برادر کوچک آیةالله ابوالقاسم فرسیو هستند که در سال 1328ه.ق دار فانی را وداع گفتند. بنا به گزارش همین منبع، تحصیلات پدرشان همپایه‌ی شیخ فضل‌الله و شیخ عبدالنّبی بود، ولی از روی احتیاط، هرگز پیرامون قضاوت نگشت.(غفّاری: 1386، ص 251)

و مازندرانی فارغ‌التّحصیل در رشته‌ی علوم نظامی از مدرسه‌ی دارالفنون تهران به شمار می‌آیند. (دارالفنون،اوّلین دانشگاه جدید و کلاسیک ایران است و چنان‌که می‌دانیم میرزا تقی‌خان امیرکبیر آن‌را تأسیس نموده است.)

اخگر همزمان با جنبش مشروطه به صف مشروطه‌خواهان پیوست و در واقعه‌ی میدان توپخانه (9ذی‌القعده‌ی 1325) به اتّفاق دیگر آزادی‌خواهان، در مسجد سپهسالار متحصّن شد و ضمن سخنرانی، مجاهدان را مشق نظامی داد.

مرحوم اخگر جهت برکندن ریشه‌های ظلم، در صف مجاهدان پای در میدان مبارزه نهاد. در جریان جنگ بین‌الملل اوّل که با تجاوز اجنبی به خاک وطن همراه شد، با 300 نفر از سربازان در جبهه‌ی جنوب و با همکاری یاور علیخان پسیان و سایر مبارزان جنوب، از جمله رییس علی دلواری، به مدّت 4 سال از ورود دشمنان به خاک ایران جلوگیری کردند و پس از پایان جنگ به همّت مردم برازجان و دشتستان به عنوان نماینده‌ی مجلس شورای ملّی از طرف مردم آن منطقه انتخاب شد و در فراکسیون اقلیّت مجلس به همراه شهید مدرّس، علیه رضاخان و جمهوری قلابی او به مبارزه برخاست.[60] در سال 1299ه.ش احمد شاه، به پاس زحمات اخگر، نشان شیر و خورشید به وی اعطا کرد.

[60]) رضاخان که در مسأله‌ی جمهوریّت شکست سختی از مدرّس و یارانش خورده بود، از آن پس همواره بر این عدّه سخت‌گیری می‌کرد. فشار و خفقان چنان بود که مدرّس و دوستانش نمی‌توانستند در مجلس سخنرانی کنند و در خارج از مجلس هم نمی‌گذاشتند صدایشان، نه از راه روزنامه‌ها و نه با وسایل دیگر، به گوش مردم برسد. بنابراین، مدرّس تنها راه چاره را که بتواند صدای خود را به گوش مردم برساند، در استیضاح دولت دید. پس در تاریخ 7 مرداد 1303، رضاخان و دولت او را در سه مورد به استیضاح کشاند. متن استیضاح بدین قرار بود: «مقام محترم ریاست مجلس شورای ملّی، این‌جانبان راجع به مواد ذیل از آقای رییس الوزرا استیضاح می‌نماییم.یک: سوء سیاست نسبت به [امور] داخله و خارجه؛ دو: قیام و اقدام بر ضدّ قانون اساسی و حکومت مشروطه و توهین به مجلس شورای ملّی؛ سه: تحویل ندادن اموال مقصّرین و غیره به خزانه‌ی دولت.» مرحوم اخگر یکی از هفت نماینده‌ای بود که پای این استیضاح را امضا نمود.

پس از شهادت مدرّس و شکست ملّیون، رضاشاه و پسرش، احمد اخگر را به مدّت 21 سال با عنوان سرهنگی در ارتش و بدون ارتقای درجه به خدمت گماشتند. مرحوم اخگر در همان ساها نیز نتوانست آرام گیرد؛ و به نگارش و چاپ کتاب‌های اخلاقی، مذهبی و... پرداخت. آثار و تألیفات وی عبارتند از: اسرار خلقت به همراه مثنوی بی‌چون‌نامه، امثال منظوم، راهنمای قرائت قرآن در تجوید، زندگی من در طول هفتاد سال تاریخ معاصر ایران، علم عروض، علم قافیه، چراغ برق و سالنامه‌ی اخگر. وی همچنین مقاله‌های متعدّدی در مجلّه‌های اخگر و ارمغان درباره‌ی تاریخ معاصر ایران به چاپ رسانیده است.

بعد از برکناری رضاشاه به دست متّفقین، مرحوم اخگر در جهت مبارزه با تجاوزگران، تشکیلاتی نظامی و مخفی برپا کرد، امّا جاسوسان انگلیسی آن را کشف کردند و خود آن مرحوم را نیز در زندان اراک -که متّفقین آن را اداره می‌کردند- زندانی نمودند. بعد از پایان جنگ، مرحوم اخگر بدون تعهّد از زندان جدا شد و از ارتش برکنار و باز نشسته شد.

اخگر، همزمان با ملّی شدن صنعت نفت ، دیگربار پا به عرصه‌ی فعّالیّت‌های سیاسی گذارد و در سال 1331 از طرف مردم بوشهر، دشتی و دشتستان، به نمایندگی دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملّی انتخاب گردید. اخگر در 26 تیر 1331 به اتّفاق عدّه‌ای از نمایندگان، فراکسیون نهضت ملّی را تشکیل داد و همچون سایر نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملّی به طرفداری از مصدّق در

(http://www.yandory.com/index.php?option=com_k2&view=item&id=795)

مجلس متحصّن شد و با صدور اعلامیّه، پشتیبانی خود را از دولت مصدّق اعلام نمود.

در درگیری‌های 30 تیر، اخگر یکی از دو نفری بود که از سوی جبهه ملّی مأمور شد با فرماندار ارتباط برقرار کند و جلوی کشتار بیشتر را بگیرد. پس از وقایع 30 تیر 1331، او در مخالفت با حکومت نظامی در مجلس نطق کرد. سپس به‌واسطه‌ی فعّالیّت‌های مطبوعاتی، مجلس او را به همراه چند تن دیگر برای دادن نظر کارشناسی جهت اصلاح قانون مطبوعات معرّفی کرد. وی برای جلوگیری از صفوف جبهه‌ی ملّی، تلاش بسیار کرد و در 24 تیر 1332 همراه با سایر نمایندگان فراکسیون نهضت ملّی در حمایت از دکتر مصدّق از نمایندگی استعفا داد.

با کودتای ننگین 28 مرداد به‌وسیله‌ی عمّال شاه، به‌رغم فشارهای شدید سیاسی، او یکی از کسانی بود که قبل از آغاز انتخابات دور دوم مجلس سنا در بهمن 1332، جمعیّت تأمین آزادی انتخابات را تأسیس کرد و از طرف نهضت مقاومت ملّی به عنوان یکی از سیزده نامزد این جمعیّت معرّفی شد. او از وزارت کشور تقاضای برگزاری گردهمایی انتخاباتی نمود، ولی از طرف حکومت نظامی دستگیر و زندانی شد و بعد از زندان نیز همیشه در مراقبت نیروهای امنیتی، تحت تعقیب قرار می‌گرفت.

احمد اخگر، سرانجام در روز شنبه دوم بهمن ماه 1348ه.ش. در بیمارستان شماره‌ی 2 ارتش در سنّ 81 سالگی، چشم از جهان فروبست و در امامزاده عبدالله شهرری به خاک سپرده‌شد. (.عاقلی: 1380، ص63؛ نظری: 1388، صص 5-51 و غفّاری: 1386، صص8-280)

خوب است این قسمت از نوشتار را با سخنانی از مرحوم اخگر، که بیان‌گر بخشی از مواضع اوست، به انجام رسانیم. وی در یکی از نطق‌های پیش از دستور مجلس چنین گفت:

« عرایض بنده بسیار مختصر است؛ زیرا می‌دانم که تمام افراد ملّت، به‌حقایق امور آشنا هستند. در دوران حکومت سابق جناب آقای دکتر مصدّق اقدام به اصلاحات داخلی نشد؛ زیرا که جنگ در دو جبهه میسّر نبود. حال که از نظر مسائل خارجی بحمدالله فراغتی حاصل‌شده‌است، مردم سه-چهار چیز را قبل از تمام مسائل می‌خواهند: یکی این‌که بدون رودربایستی کوتاه کردن دست عمّال انگلیس و سایر اجانب از دامان این مملکت؛ دوم خلع ید از دزدان اداری و اجتماعی؛ سوم مجازات خیانتکاران و جنایتکاران؛ چهارم اصلاح دادگستری و مخصوصاً دادرسی ارتش. امّا وکلا، به‌عقیده‌ی بنده باید گذشته را فراموش کنیم و متّحداً برای سعادت کشور کار کنیم... بنابراین باید تمام وکلا متّحداً برای سعادت کشور با هم متّحد شویم.» (مذاکرات مجلس شورای ملّی 5 مرداد 1331 نشست 20: ویکی نبشته)

دوم - عبدالعلی لطفی

«عبدالعلی لطفی» فرزند آیت الله «شیخ لطف‌الله اسکی لاریجانی مازندرانی» (مشهور به لطف‌الله خان) بود. شیخ «لطف‌الله خان»[61]، از مراجع بزرگ تقلید و

[61]) لطف‌الله خان از شاگردان خاصّ آیةالله محمّد حسن، صاحب جواهر بود. او دو شاگرد خاص داشت: شیخ مرتضی انصاری و شیخ لطف‌الله خان. اوّلی در علم اصول و دومی در علوم فقهی سرآمد اقران شدند. شیخ لطف‌الله خان شاگردان

علمای بی‌همتای جهان اسلام بود. فرزندش عبدالعلی در سال 1260 در نجف متولّد شد. تحصیلات خود را در نجف نزد کسانی چون پدرش و نیز آخوند خراسانی گذراند. طبق وصیّت پدر، از ده سالگی تعلیم و تربیت وی به عهده‌ی آخوند خراسانی گذاشته شد تا جایی‌که آخوند، وی را در 24سالگی به درجه‌ی اجتهاد رسانید.

او یکی از چهره‌های فعّال و با نفوذ در عرصه‌های کلیدی تاریخ معاصر ایران و از نام‌آوران مقتدر در عدلیّه و دادگستری نوین بود. وی طیّ درگیری‌های عثمانی و انگلیس و حوادث مشروطه، به عنوان نماینده‌ی آخوند خراسانی مأمور نظارت بر امور ایران شد. لطفی در دوره‌ی مشروطیت، مجلّه‌ی «الاسلام» را منتشر نمود که در آن، مقالات سودمندی در مبانی دین اسلام و اصول مشروطیّت به قلم خودشان و دیگر متدیّنین و میهن پرستان به چاپ می‌رسید.

مرحوم لطفی، در ایران با همکاری چهره‌های مشهوری مانند حسن پیرنیا، سیّدحسن مدرّس[62]، سیّدمحمّد مساوات و مستوفی، کمیسیون دفاع ملّی را تشکیل دادند که در حلّ بحران‌های بزرگ آن زمان مؤثّر واقع شد. چهره‌های دیگری نیز مانند کلنل پسیان در خراسان؛ میرزا کوچک‌خان در گیلان و سیّدمحمّد خیابانی در

بزرگی چون میرزای شیرازی، حاج محسن حکیم، میرزا ابوالحسن اصفهانی، شیخ عبدالکریم حایری و آیةالله بروجردی را پرورش داد.(مبارکیان:1377، ص372)

[62]) مرحوم عبدالعلی لطفی، با مدرّس روابط سیاسی و البتّه دوستانه‌ای داشت و به سیّد ارادت می‌ورزید. وی در جزوه‌ای تحت عنوان (بیرنگ) به شخصیت و امتیازات مدرّس اشاره دارد. دکتر رضا لطفی فرزند مرحوم لطفی نیز، به روابط ویژه‌ی پدر خود با مدرّس اشاره کرده است.(گلی زواره: 1373،ص206)

تبریز، که در مقابل روس‌ها ایستادگی می‌کردند، به‌شدّت با او هماهنگ بودند و زیر نظر او فعّالیّت می‌کردند. (مبارکیان: 1377، ص 373)

از آثار تألیفی او، دوره‌ی چند جلدی علوم جزایی و نیز کتاب "بیرنگ" است که دربردارنده‌ی خاطرات اوست. او در مناصب مهمّ قضایی مانند ریاست شعبه‌ی دیوان عالی؛ رییس بازرسی کلّ، ریاست دیوان کیفری و... نیز خدمت کرد.

شیخ عبدالعلی لطفی در دولت مصدّق، از مشاوران دولت بود و هفته‌ای چندین ساعت با نخست‌وزیر ملاقات داشت. در نهایت، در سال 1331 دکتر محمّد مصدّق او را برای «وزارت دادگستری» انتخاب کرد.

دوران وزارت لطفی، یکی از چالشی‌ترین مقاطع دستگاه قضایی در تاریخ ایران است. دکتر مصدّق، با دادن اختیار تام به مرحوم لطفی، زمینه‌ی تغییرات فراگیری را در نظام قضایی کشور فراهم کرد. لطفی در اقدامی کم‌سابقه یا بی سابقه، دیوان عالی کشور را منحل کرد و بسیاری از قضاتی را که صلاحیّت نداشتند، اخراج و همچنین در سایر قسمت‌های نظام قضایی تغییرات عمده‌ای ایجاد نمود.

برای مثال، کانون وکلای دادگستری در زمان وی از دولت مستقل شد. اکثر این تغییرات به سبب پاک‌سازی و حذف مفاسد از سیستم قضایی بود ولی مخالفان زیادی هم داشت؛ زیرا به نظر اکثر حقوق‌دانان آن زمان، انحلال دیوان‌عالی کشور از سوی وزیر دادگستری و اخراج قضات نشسته (قضات نشسته، به قضات دادگاه‌ها و دیوان‌عالی کشور گفته می‌شد، در مقابل قضات ایستاده، که در دادسراها فعّالیّت

داشتند.)، خلاف قانون اساسی مشروطه بود، امّا با حمایت دکتر مصدّق و شرایطی که بر کشور حاکم بود، کسی مانع اقدامات لطفی نشد.(نظری: 1388، ص775)

از جمله اقدامات لطفی، می‌توان به محاکمه‌ی تیمورتاش اشاره کرد. همچنین برخورد با «مظفّر بقایی»، در داستان قتل یکی از نظامیان از دیگر اقدامات او بود؛ در روز 6 اردیبهشت 1332، بعد از چند روز بی‌خبری از سرتیپ محمود افشارطوس رییس وقت شهربانی کلّ کشور، جسد وی در غاری حوالی لشکرک تهران پیدا شد.

ماجرا بدین‌قرار بود که در اوایل دهه‌ی 30، افشارطوس، به اتّفاق جمعی از افسران طرفدار نهضت ملّی، گروهی به نام «افسران ملّی» تشکیل داد که دکتر مظفّر بقایی نیز در جلسات اوّلیّه‌ی آن شرکت می‌کرد. افشارطوس در آن موقع در خنثی‌سازی توطئه‌های مخالفان نهضت نقش اساسی ایفا می‌کرد. نتایج بازجویی‌ها، که همان ایّام در مطبوعات منتشر شد، نشان می‌داد هر چهار امیر سابق، ماجرای توطئه را تقریباً به یک شکل اعتراف کرده‌اند. از میان آن‌ها، بایندر، زاهدی و منزّه، گفته بودند که در روز 31 فروردین ناهار را در خانه‌ی دکتر بقایی مهمان بوده‌اند و او به همراه دوست نزدیکش حسین خطیبی آن‌ها را به ربودن افشارطوس تشویق کرده است.

افشارطوس در آن هنگام روابطی با بقایی ایجاد کرده بود تا شاید بتواند شکاف به وجود آمده در نهضت را با میانجی‌گری ترمیم کند. البتّه دکتر بقایی تا پایان عمر هرگز دخالت در توطئه‌ی ربودن افشارطوس را نپذیرفت. در اردیبهشت 1332، که این اتّهام بر اساس اعترافات بازداشت‌شدگان علیه او مطرح شد، او مصونیّت

پارلمانی داشت؛ بنابراین نمی‌توانستند او را دستگیر کنند. عبدالعلی لطفی وزیر وقت دادگستری، روز 24 اردیبهشت در نامه‌ای به مجلس اطّلاع داد که بقایی به معاونت در قتل افشارطوس متّهم است و دلایلی برای این اتّهام وجود دارد؛ بنابراین تقاضا کرد مصونیّت پارلمانی او لغو شود. (نظری: 1388، ص183)

پس از کودتای 28 مرداد 1332، عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری نیز برکنار و چندین بار به دادگاه احضار شد. در صحن دادگاه، سخنان تندی بین او و سرتیپ «آزموده» رد و بدل شد. لطفی در طرح مسایل حقوقی تسلّط عجیبی داشت و با استدلال‌های محکمی که ارائه می‌داد، مطالب دادستان را رد می‌کرد، با وجود این، نزدیک به یک سال را در زندان سپری کرد تا این‌که به‌دلیل کهولت سن، بیماری و ضعف شدید، مورد عفو قرار گرفت و از زندان آزاد شد. امّا این پایان انتقام-گیری کودتاگران نبود و زمانی که در منزل بستری بود، عدّه‌ای اوباش به نام قاضی و وکیل، از طرف دولت به خانه‌اش هجوم بردند و او را سخت مجروح نمودند. شیخ عبدالعلی لطفی براثر همین ضربات در هفتم شهریور 1335 درگذشت (عاقلی:1380-ج3، ص3-1332) و پیکرش در مسجد مجد تهران به خاک سپرده شد.

سوم - سیّد باقر جلالی موسوی

جلالی موسوی متولّد شاهاندشت لاریجان و نیای مادری‌شان آیةالله سیّد ابوطالب رییس لاریجانی (رییس العلمای لاریجانی) و پدرشان حاج سیّدابوالحسن شاهان‌دشتی (جلالی موسوی) مجتهد و امام جماعت مسجد جامع دماوند[63] بودند.

در قم از شاگردان مؤسّس حوزه‌ی علمیّه‌ی قم، آیت‌الله حائری بود و به درجه-ی اجتهاد رسید. در ادامه در دو مدرسه‌ی مروی و سپهسالار تهران، از محضر برخی عرفا (میرزا طاهر تنکابنی و سیّد کاظم عصّار) نیز بهره‌مند شد. سپس در مدرسه‌ی قضایی، مباحث حقوقی را گذراند و در وزارت دادگستری استخدام شد. در جریان اشغال ایران به‌دست روس و انگلیس در جنگ جهانی دوم، در اداره‌ی شهر و تهیّه‌ی ارزاق و نیازهای مردم تلاش زیادی کرد.

---

[63]) فرزند سیّد باقر جلالی، دکتر «صادق جلالی موسوی»، درباره‌ی اجداد خود و فلسفه‌ی حضور در دماوند می‌گوید:
« پدر پدربزرگ ما مرحوم آیةالله حاج سیّدیوسف از مجتهدین بنام مازندران و لاریجان بود. او و فرزند ایشان مرحوم آیةالله سیّدجعفر نیز در نجف درس خوانده و مجتهد شده بود که از نجف قصد عزیمت لاریجان داشت. در همان زمان در دماوند زلزله‌ی شدیدی آمد و پس لرزه‌های متعدّد آن دو ماه طول کشیده بود؛ به گونه‌ای که مردم در باغ‌ها و صحرا در زیر چادر زندگی می‌کردند. (ظاهراً) شبی مرحوم حاج علی اکبر، پدر مرحوم حاج عیسی حاج علی‌اکبری، در خواب می‌بیند که به او گفتند: فردا می‌روی اوزنه (پیست اسکی فعلی آبعلی). در آن‌جا روحانی سیّدی از نجف می‌آید که به لاریجان برود و آن شخص اسمش حاج سیّدجعفر[است] ... از او می‌خواهید به دماوند بیاید. مرحوم حاج سیّدجعفر که قصد داشت از نجف به لاریجان برود، وقتی درخواست[آنان] را می‌بیند به دماوند می‌آید و دو ماه هم می‌ماند. مردم اعتقاد داشتند که به واسطه‌ی حضور ایشان، زلزله از دماوند رخت بربسته است. مرحوم سیّدجعفر وقتی قصد کرد به لاریجان برگردد، اهالی دماوند گفتند: نمی‌گذاریم شما بروید، شما برکت دماوند هستید. لذا از ایشان خواستند بمانند، ایشان در ادامه 2 سال آن‌جا ماندند و امام جماعت مردم بودند. پس از ایشان نیز، فرزندشان آیةالله سیّد ابوالحسن جلالی (پدر باقر جلالی موسوی) مدّت 20 سال (1300 الی 1320) در دماوند ماندند و امام جماعت مردم بودند. ایشان، که واقعاً زهد بی‌نظیری داشتند، در سنّ 86 سالگی دار فانی را وداع گفتند.»
گفتنی است که در این مصاحبه، از قرابت و نزدیکی مرحوم باقر جلالی موسوی با آیةالله کاشانی و امام خمینی نیز خاطراتی آمده است.

. http://damavandnameh.ir/showT.aspx?Lang=F&ID=735F5D40515E4970585F

چنان‌که می‌دانیم، از جمله مخالفان نهضت ملّی نفت «رزم آرا» بود؛ نخست-وزیری که تمایلات شدید انگلیسی داشت. در منازعات مجلس و دولت بر روی نفت، فرزندان انقلابی ملّت، فداییان اسلام، با ترور رزم‌آرا راه را برای ملّی شدن صنعت نفت هموار ساختند. وقتی که با قاتلان رزم‌آرا برخورد قضایی شد، دو تن از نمایندگان اصالتاً لاریجانی (جلالی و اخگر) از کسانی بودند که سبب رهایی ضاربین شدند. در اسناد به جا مانده از آن مقطع، آمده که «شمس قنات‌آبادی»، طرحی را با قید سه فوریّت به شرح زیر تقدیم کرد: مادّه واحده: چون خیانت حاجی‌علی رزم‌آرا بر ملّت ایران ثابت گردیده، هر گاه قاتل او استاد خلیل طهماسبی باشد، به موجب این قانون مورد عفو قرار می‌گیرد و آزاد می‌شود. امضا کنندگان 27 نفر، که دو نفر از آنان، یکی سیّدباقر جلالی و دیگری احمداخگر بودند. این طرح با اصلاحیّه‌ای تصویب شد و سبب آزادی خلیل طهماسبی از زندان شد.[64](قنات آبادی:1377، ص219)

باقر جلالی موسوی نماینده‌ی دوره‌ی هفدهم مجلس از دماوند و فیروز کوه بود. دوره‌ی هفدهم مجلس، سرگذشت پیچیده و عبرت آموزی دارد که بخشی از آن به رقابت‌های مصدّق و دربار مربوط است و بخش دیگر آن به منازعه‌ی نمایندگان طرفدار مصدّق و جریان نهضت ملّی نفت با مخالفان آن‌ها. در همه‌ی

[64]) در آن زمان براثر نفوذ آیت الله کاشانی، که ریاست مجلس شورای ملّی را داشت، خلیل طهماسبی از مجازات معاف شد، ولی بعد از کودتای 28 مرداد، او را به جرم قتل مشهود و اقرار خودش اعدام کردند. نیز این ایده مطرح بوده و هست که یکی از گروهبان‌های ارتش در لباس غیر نظامی مأمورشده بود همین که طهماسبی تیراندازی کرد، با کلت به رزم آرا شلیک کند و کار را تمام کند؛ این طرح دقیقاً اجرا شد؛ آن‌ها که گلوله‌ها را در بدن رزم آرا معاینه کرده بودند، شک نداشتند که او با گلوله‌ی کلت کشته شده بود نه با گلوله‌ی اسلحه‌ی خفیف. خلیل طهماسبی با قبول مسؤولیّت ترور رزم آرا، در واقع پرده‌ی ساتری شد بر نیّت شاه.

این کشمکش‌ها، جلالی موسوی در جناح حامیان جدّی مصدّق و کوتاه کنندگان دست غارتگران انگلیس و در صف روحانیّون مبارزی همچون آقایان میلانی، طالقانی، راشد، محلاتی و دیگر رجال ملّی چون دکتر غلامحسین صدیقی و ... قرار داشت.

از مسایل مهمّ مجلس هفدهم، که در روز 7 اردیبهشت سال 1331 با حضور 75 نماینده افتتاح شد، اجمالاً می‌توان به موارد زیر اشاره‌کرد: انتخاب مجدّد مصدّق به عنوان نخست‌وزیر، استعفای مصدّق، نخست‌وزیری قوام و اعتراض وسیع مردمی در قیام 30 تیر علیه قوام با حمایت گسترده‌ی آیةالله کاشانی و بازگشت دوباره‌ی مصدّق به نخست وزیری. در این فضا، قبل از بازگشت مصدّق، برخی نمایندگان مجلس هفدهم نیز با ملّت هماهنگ بوده در تلگرافی، به سرکوب مردم توسّط دولت قوام اعتراض کردند. و همین مجلس است که در نیمه‌ی اوّل مرداد 1332 به‌وسیله‌ی مصدّق از طریق رفراندوم مردمی، منحل شد و البتّه نمایندگان حامی او پیشاپیش استعفا کرده بودند. (مدنی: 1361، ص239) در همه‌ی این حرکات، مرحوم جلالی موسوی هماهنگ با نمایندگان موافق و مؤیّد جریان نهضت ملّی نفت موضع گرفتند.

در توضیح بیشتر درباره‌ی مواضع مرحوم جلالی در مجلس این دوره، می‌توان گفت که هرچند ایشان به عنوان نامزد مستقل به مجلس راه یافته بود، در جریان تحوّلات مجلس هفدهم، به فراکسیون نمایندگان نهضت ملّی پیوست. نمایندگان فراکسیون نهضت ملّی، 31 تن بودند که 26 تیرماه 1331 متعهّد شدند با تمام قوای خود و با کلّیه‌ی وسایل از دکتر مصدّق پشتیبانی کنند .جلالی موسوی در روز

چهارم اسفندماه سال 1331 به همراه دکتر معظمی، دکتر شایگان، دکتر سنجابی، علی اصغر پارسا، آیت الله حاج سیّد جوادی، آیةالله میلانی از طرف فراکسیون نهضت ملّی به دیدار شاه رفت. این هیأت، که ریاست آن‌را دکتر معظمی بر عهده داشت، تلاش کرد که بین دکتر مصدّق و شاه تفاهم ایجاد کند. چند روز بعد وقایع 9 اسفند رخ داد. روز 10 اسفند، اعضای فراکسیون نهضت ملّی نامه‌ای به شاه نوشتند و در آن متذکّر شدند که عده‌ای از افسران، که خود را به غلط به مقام سلطنت منتسب می‌کنند،با اعمال بی‌رویِّه‌ی خود، اساس مشروطیّت ایران را تهدید می‌کنند. بعد از ظهر همان روز، جلالی موسوی به همراه دکتر شایگان، دکتر معظمی و آیت الله انگجی از طرف فراکسیون نهضت ملّی [65]به دیدار شاه رفتند. پس از شکست مرحله‌ی نخست کودتا در 25 مرداد 1332، فراکسیون نمایندگان جبهه‌ی ملّی در مجلس هفدهم، از مردم برای شرکت در تظاهراتی در حمایت از مصدّق دعوت به عمل آوردند. ساعت 5 بعد از ظهر روز 25 مرداد، تظاهرکنندگان در میدان بهارستان جمع شدند. نخستین سخنران رسمی این تجمّع، «جلالی موسوی» بود. محور سخنرانی وی را تأکید بر نیروی عظیم مردم در حفظ دولت ملّی تشکیل می‌داد. (ویکی‌پدیا، دانشنامه‌ی آزاد)؛ ... سرانجام، مجلس هفدهم با فرمان شاه در آبان 1332 منحل شد.

سیّدباقر جلالی موسوی، پس از کودتای 28 مرداد 1332 تا سال 1351، تحت کنترل نیروهای امنیّتی در شاهاندشت زیست و در آن سال در همان روستا دار فانی

[65]) آیت الله سیّدباقر جلالی موسوی، از ارکان و اعضای شورای مرکزی جبهه‌ی ملّی در دور اوّل و دوم بود و در فعّالیّت‌های دهه‌ی 40 این جبهه مشارکت داشته است.

را وداع گفت و پیکرش نیز در همان‌جا به خاک سپرده شد. (غفّاری: 1386، ص305 و نظری: 1388، ص288)

فرزندان مرحوم جلالی طیّ مصاحبه‌ای، از جمله اعلام داشتند که آن مرحوم اوّلین کسی بود که به دستور آیةالله کاشانی در مجلس علیه اسرائیل سخنرانی کرده و گفته بود: «اسرائیل از زمان حضرت موسی (ع) همچنین غدّه‌ی سرطانی رشد کرده است. اگر این غدّه‌ی سرطانی را امروز جرّاحی نکنید، روزهای بدی در پی خواهد آمد.» سیّد از همان زمان این مسأله را مهم دانسته برای اوّلین بار [چنین تعبیری را] در مجلس آن زمان به کار برده بود.

http://damavandnameh.ir/showT.aspx?Lang=F&ID=735F5D40515E4970585F

پایان‌بخش این قسمت نوشته، به یکی از نطق‌های پیش از دستور مرحوم جلالی موسوی اشاره دارد که در سطح ملّی، مردم را به اقتصاد مقاومتی در آن شرایط فراخواند و در کنار دغدغه‌ی حوزه‌ی نمایندگی‌اش، دماوند و رودهن، ارتباط با مازندران را نیز نشان داد و خواسته‌ی لاریجانی‌ها درباره‌ی هراز را در مجلس بازتاب داده‌است؛ نطق مزبور،این‌گونه آغاز می‌شود:

«همکاران محترم به‌خوبی مسبوقند که نزدیک یک‌سال و چندماه است جناب آقای دکتر مصدّق، زمام امور کشور را در دست دارند... مطّلعین و کسانی که در امور سیاسی وقوفی داشتند، می‌دانستند در آن شرایط و در آن اوضاع و احوال خاص اقدامات حادّی در زمینه‌ی اصلاحات عمیق نبود... سیاست عمومی ما باید در سال حال‌حاضر براساس مقاومت بناشود و برای این منظور باید اصلاحات

اساسی و عمیق در تمام تشکیلات بدون فوت دقیقه شروع شود؛ زیرا جز در آن صورت مقاومت تحقّق پیدانمی‌کند.

توجّه وزارت راه را به راه «هراز» جلب نمایم که پس از مخارج میلیون‌ها تومان بعد از شهریور بیست، به‌صورت رقّت‌باری افتاده و هر سال که بگذرد، مقادیر قابل ملاحظه هزینه و زحمات صرف شده به‌هدر می‌رود. اهالی مازندران طومارها و تلگراف‌های متعدّدی برای این‌جانب فرستاده‌اند و تقاضای اتمام این راه مهم و مؤثّر را دارند و یقیناً این راه از نظر مقامات وزارت راه مستور نیست و در اوّلین فرصت باتمام آن شروع خواهند نمود.» (مذاکرات مجلس شورای ملّی 15 آبان 1331 نشست 36 از ویکی‌نبشته)

چهارم.- سیّد موسی گودرزی

سیّدموسی گودرزی همچون عبدالعلی لطفی، اصالتاً به روستای اسک لاریجان تعلّق داشت. او به توصیه و تشویق لطفی، که از بستگان او بود، در رشته‌ی حقوق و قضا به تحصیل ادامه داد و سمت‌ها و نقش‌های قضایی متعدّدی را پذیرفت؛ از جمله این‌که او از کادرهای دادگستری بوده و تصدّی دادگاه صلح بازار تهران را بر عهده داشت. وی سابقه‌ی حضور در عدلیّه‌ی شهرهای مختلف ایران را دارد. گودرزی همچنین، قائم مقام ثبت، رییس اداره‌ی املاک، معاون بازرسی کلّ کشور،دادیار دیوان عالی کشور، دادستانی تهران و... را برعهده داشت.

سیّدموسی گودرزی، در فروردین 1328 به عنوان نماینده‌ی بابل[66] در مجلس مؤسّسان دوم حضور یافت. وی همچنین در همین سال و از همین حوزه، به‌عنوان نماینده‌ی دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملّی برگزیده‌شد. در مجلس شانزدهم، معاون کمیسیون قضایی بود که ریاست آن را دکتر محمّد مصدّق[67] برعهده داشت.

گودرزی، در شعر و ادب نیز دستی داشت؛ برهمین اساس، منزلش را محلّ تشکیل انجمن‌های ادبی و هنری قرارمی‌داد و بزرگانی چون ملک‌الشّعرای بهار، رشید یاسمی، نیما یوشیج، بدیع‌الزّمان فروزانفر و... در آن شرکت می‌کردند. از فلاسفه، پروفسور شهاب ترشیزی، دکتر هوشیار شیرازی، شیخ جلال‌الدّین آشتیانی و ... در جلسه حاضر می‌شدند. همچنین رهی معیّری، امیری فیروزکوهی و گلچین، با موسی خان دوست و همکار بودند. او با شهریار نیز دوستی و رفاقت داشت و چون دوست مشترک استاد کمال‌الملک بودند، در ایّام تبعید استاد در نیشابور، به خدمت‌شان می‌رسیدند. وی همچنین مورّخی نامدار و در علم هیئت قدیم صاحب‌نظر بود.

---

[66]) در آن سال‌ها، همه‌ی شهرهای ایران نماینده نداشتند و ظاهراً نمایندگان مازندران تنها به نام شهرهای بابل (بار فروش)، ساری و تنکابن وارد مجلس می‌شدند. نمایندگان بابل در آن مقطع سه نفر بودند: موسی گودرزی، علی جلالی و عبّاس اسلامی.،

[67]) پس از انتخابات مجلس شورای ملّی دوره‌ی شانزدهم، که 19 بهمن 1329 انجام شد، دکتر مصدّق رهبر و پایه‌گذار جبهه‌ی ملّی و دیگر اعضای آن انتخاب نشدند. با کشته شدن نخست وزیر هژیر به‌دست سیّدحسن امامی و چند واقعه‌ی دیگر و سپس با اعتراض‌های جبهه‌ی ملّی، انتخابات تهران باطل شد و دوباره در تهران رای‌گیری شد. در دوره‌ی دوم رای‌گیری، از دوازده نفر که از تهران به مجلس راه یافتند، هفت نفر از آنان از جبهه‌ی ملّی انتخاب شدند: آقایان دکتر مصدّق ـ حائری‌زاده ـ دکتر شایگان ـ آزاد ـ نریمان ـ دکتر بقائی و مکّی. این نمایندگان، سپس در شعبه‌های مجلس تقسیم شدند. دکتر مصدّق عضو شعبه‌ی اوّل، مکّی عضو شعبه‌ی سوم، حائری‌زاده عضو شعبه‌ی پنجم و دکتر شایگان عضو شعبه‌ی ششم شدند.

http://mashruteh.org/wiki/index.php

سیّدموسی گودرزی، در 10 تیر 1358ه.ش. در تهران دار فانی را وداع گفت و در جوار امامزاده یحیی در اسک به خاک سپرده شد.(نظری: 1388، ص707 و مبارکیان: 1377، صص 4-443 و غفّاری: 1386،)

در ادامه، بخشی از نطق‌های پیش از دستور وی در مجلس شانزدهم بازتاب می‌یابد؛ آن‌جا که در جلسه‌ی 139 مجلس به مشکلات زلزله‌زدگان لاریجان پرداخت و با خرده‌گیری بر دولت، مشکلات را از زبان مردم برای نمایندگان بازگو کرده‌است:

«مطلبی که بنده می‌خواهم به عرض برسانم، دنباله‌ی عرایضی است که در جلسه‌ی دهم اسفند 1329 بر اثر حدوث زلزله در لاریجان به عرض مجلس شورای ملّی رسید[68] و طیّ آن، خاطر مبارک نمایندگان محترم مسبوق شد که زلزله، تعداد زیادی از قراء لاریجان را ویران و مردم بیچاره‌ی آن‌جا را از هستی ساقط و بی‌خانمان کرده است.

از دولت آن وقت و جمعیّت شیر و خورشیدسرخ، به منظور عمران خرابی و جبران زیان و جلوگیری از تلفات جانی و درمان بیماری ساکنین بی‌خانمان قراء زلزله زده استمداد شد، از طرف دولت مصلح کبیر با مواعید دلپذیری که داده شده است، کوچک‌ترین اقدامی نشده و کمترین کمکی به عمل نیامده است، ولی...

[68]) درباره‌ی آن حادثه نیز گودرزی گفته بود: به‌طوری که به وسیله‌ی تلفن از رینه، مرکز لاریجان، اطّلاع می‌دهند، شب همین دوشنبه زلزله‌ی سخت و وحشتناکی در لاریجان آمده که در بعضی قرا مانند ایرا ساختمان‌های مردم را با خاک یکسان کرده و صاحبان بیچاره آن‌ها را در این سرمای سخت کوهستان، بیچاره و بی‌سر و سامان ساخته است و در سایر قرا مانند اسک و رینه، از چهل تا شصت درصد خانه‌ها خراب شده و باقی ساختمان‌ها شکاف برداشته است و... .(صورت مشروح مذاکرات شانزدهمین مجلس شورای ملّی، روز پنج شنبه دهم اسفند ماه 1329، جلسه: 123: ویکی نبشته)

اهالی از این باب از آقای کوچکی و جمعیّت محترم شیر و خورشیدسرخ امتنان داشته تشکّر می‌کنیم .

متأسّفانه دولت سابق (رزم‌آرا) چنان که عرض شد، با تمام مواعید دلفریب خود، کوچک‌ترین قدمی در این راه برنداشت و کمترین کمکی به این بیچارگان نکرد و آن‌قدر آن بیچارگان را به کام تقدیر رهاکرد تا باز زلزله به سر وقت آنان آمده با تکان‌های سخت و مهیب خود، این دفعه بقیّه‌ی خانه‌های شکاف دیده و از پی در رفته‌ی سابق را در ساعت ده روز یکشنبه 31 فروردین 1330 به کلّی ویران کرده‌است.

چنان که صبح روز اوّل اردیبهشت و امروز صبح، از رینه به وسیله‌ی تلفن به بنده خبر رسیده‌است، مردم بی‌خانمان قراء لاریجان در اثر شدّت باران و باد و سرما چون بید لرزانند و برای حفظ جان خود از سرما محتاج به چادر و سآیت بان می باشند و از بیم عدم مساعدت مرکز، هراسان و نگرانند و نمی‌دانم دولت جناب آقای علاء هم مثل دولت رزم‌آرا به این وضع رقّت‌بار آن‌ها بی‌اعتنا خواهند بود و یا به منظور حفظ جان آن بیچارگان در برابر سرما و بیماری و بی‌خانمانی، توجّهی به آن‌ها خواهند فرمود ...

چنان‌که آقای کوچکی نماینده‌ی جمعیّت شیر و خورشیدسرخ که در اثر زلزله، اوایل اسفند 1329 به محل رفته‌بودند گزارش دادند، آن وقت که دوسوم از خانه‌های مردم قرائی که در سر راه بوده و ایشان ملاحظه فرمودند شکاف برداشته و از پی دررفته، برای عمران آنها پنجاه هزار تومان وام طویل‌المدّت لازم بوده و چون نماینده‌ی جمعیّت شیر و خورشید تمام قراء لاریجان را ندیده‌اند و با اطّلاع

مستقیمی که به بنده رسید، در همان زلزله‌ی اوّل بعضی از قرا مانند ایرا، که در مرئی و منظر نماینده‌ی جمعیّت شیر و خورشیدسرخ نبوده، چنان ویران شده‌است که در محل آن، جایی برای تجدید ساختمان نبوده و اهالی تصمیم دارند محلّ دیگری را برای بنای دهکده‌ی جدید در نظر بگیرند و در آن‌جا ساختمان نمایند.

و به سایر قرا؛ از قبیل زیار و نوا و لاسم و شاندشت و امیری و دیگر قرا خرابی زیادی وارد آمده؛ بنابراین برای عمران قراء زلزله‌زده معتقدم بیش از مبلغی که نماینده‌ی جمعیّت شیر و خورشیدسرخ در سابق پیش‌بینی کرده است، وام لازم است.

از جناب آقای علاء و هیأت محترم دولت انتظار داریم امر فرمایند وزارت راه با اتومبیل‌های برف‌روب خود راه شوسه‌ی لاریجان را پاک کرده تا هیأتی از طرف دولت و شیر و خورشیدسرخ به محل بروند و قراء زلزله‌زده را از نزدیک ببینند و وسایل و مصالح لازمه را برای جلوگیری از بیماری و تلفات مردم در دستـرس آن‌ها بگذارد و فکری هم برای عمران ویرانی قرا بنمایند و در تعقیب آن، شروع به عمل کنند تا مردم مثل سابق از بی‌اعتنایی دولت به‌کلّی از دولت و دستگاه او مأیوس نگردند.» (صورت مشروح مذاکرات شانزدهمین مجلس شورای ملّی، روز سه‌شنبه سوم اردیبهشت ماه 1330، جلسه: 139: ویکی نبشته)

از جبهه‌گیری‌ها یا مواضع شفّاف و گسترده‌ی مرحوم گودرزی در جریان ملّی-شدن نفت، گزارشی در منابع موجود ملاحظه نشد، امّا همان‌گونه که اشاره‌شد، این نماینده، هم از همکاران مصدّق در کمیسیون قضایی مجلس بود و هم پس از کشته‌شدن رزم‌آرا، در نطقی شدیداً انتقادی علیه دولت او (به عنوان نماد جریان ضدّ ملّی شدن نفت)گزارشی در مجلس ارائه نمود.

ج) نتیجه‌گیری

و امّا نکات چندی به عنوان محصول مباحث این نوشتار در پی می‌آید:

1)درباره‌ی دوران نهضت ملّی نفت به عنوان برهه‌ای حسّاس از تاریخ پرافتخار این مرز و بوم، می‌توان به نکات متعددّ و قابل توجّهی اشاره نمود؛ امّا از آن‌جا که تمرکز نوشتار حاضر بر نقش برخی نخبگان لاریجانی در این نهضت بود، از توقّف بر این بُعد خودداری شده تنها اشاره می‌شود که اختلاف و تفرقه در میان نخبگان سیاسی و مذهبی، تجربه‌ی آزموده‌شده و تلخی در جنبش ملّی نفت است که علی-القاعده هیچ عاقلی نباید علاقه مند به تکرار آن باشد.

امّا نکته‌ی جالب توجّه آن است که از 4 شخصیت لاریجانی مورد بحث در این مقاله، دو نفر در سطوح عالی، معارف حوزوی را پشت سر نهاده و مجتهد مسلّم بودند (لطفی و جلالی موسوی) و دو تن دیگر نیز مدارج بالای دانشگاهی را پیموده بودند (اخگر و گودرزی) و همه‌ی اینان در نهضت ملّی نفت در راستای یک هدف، که خدمت به ایران و ایرانی بود، به صورت هماهنگ عمل نمودند.

2)در جریان نهضت ملّی شدن نفت، چهار تن از نخبگان لاریجان در سطح ملّی، یعنی در قوّه‌ی مقنّنه و مجریّه با ویژگی‌هایی که در جدول زیر آمده حضور داشتند:

جایگان نخبگان لاریجان در جریان جنبش ملّی نفت		
جایگاه	نام و نام خانوادگی	نوع فعّالیّت
ا)قوّه‌ی مجریّه	عبدالعلی لطفی	وزیر دادگستری
2)قوّه‌ی مقنّنه	سیّدموسی گودرزی	نماینده‌ی مجلس شانزدهم
	احمد اخگر	نماینده‌ی مجلس هفدهم
	سیّدباقر جلالی موسوی	نماینده‌ی مجلس هفدهم

3) این زبدگان، در سطوح مختلفی در جریان ملّی‌شدن نفت مؤثّر بوده‌اند. با توجّه به گزارش بالا، به نظر می‌رسد که از میان چهار شخصیت یادشده، مرحوم عبدالعلی لطفی، که با اختیارات دکتر مصدّق به اصلاحات بنیادین و گسترده در دستگاه قضایی کشور دست زدند، بیشترین سهم را در این نهضت داشته‌است. نقش نهادینه‌ی سیّدباقر جلالی موسوی در رتبه‌ی بعد و در مرحله‌ی نزدیک به او مرحوم اخگر جای می‌گیرد. کمترین سهم یا کم‌حاشیه‌ترین نقش مربوط به سیّدموسی گودرزی، نماینده‌ی مازندران در مجلس شورای ملّی است.

4) جز در چند دوره‌ی اوّل و دوره‌های سیزدهم، چهاردهم، شانزدهم و هفدهم، که مجلس شورای ملّی در فضایی آزاد و نسبتاً دمکراتیک تشکیل گردید و توانست اقدامات مثبتی از خود برجای گذارد، در دیگر دوره‌ها در زمان رژیم پهلوی، شخص رضاشاه و محمّدرضاشاه ترکیب نمایندگان مجلس را تعیین می‌کردند و مجلس به صورت نهادی بی‌تأثیر درآمده و به شکلی تشریفاتی به کار خود ادامه داده بود.

جرقه‌ی نهضت ملّی نفت نیز از مجلس پانزدهم زده‌شد، در مجلس شانزدهم به اوج رسید و در مجلس هفدهم سرکوب شد. در همین مقاطع، تعداد قابل توجّهی از نمایندگان نیز در خدمت استعمار یا استبداد بودند. نمایندگانی که در این مقاله از آنان ذکر خیری شد و تعلقی به آب و خاک لاریجان داشته، از نمایندگان دوره‌ی شانزدهم و هفدهم مجلس‌اند که دغدغه‌های مردمی و ملّی را پیگیری نمودند و استبداد و استعمار ستیز بودند.

5)باآن‌که این بزرگان، ظرفیّت‌های فرابخشی و فرامنطقه‌ای داشتند و در سطح ملّی خوش می‌درخشیدند، همه‌ی آنان، به نوعی دغدغه‌ی لاریجان نیز داشته‌اند و این اهتمام، در اسناد به جا مانده نیز بازتاب یافته است. اگر سیّدموسی گودرزی نماینده‌ی مازندران، از زلزله‌ی لاریجان سخن می‌گفت و مستقیماً با مخابرات رینه ارتباط نیرومندی داشت و مشکلات مردم لاریجان را در مجلس پی‌جویی می‌نمود، مرحوم سیّدباقر جلالی نیز، با وجود آن‌که نماینده‌ی استان تهران بود، دغدغه‌ی جاده‌ی هراز داشته در نطقش از ارتباطات مردمی با مازندران سخن به میان می-آورد؛ همچنان‌که از مرحوم اخگر، در اواخر عمر، پیگیری توسعه‌ی روستای ایرا در زندگی‌اش ثبت شده است و....

6)بایسته است که لاریجانی‌ها، قدر این نخبگان و برجستگان‌شان را (که تعداد آنان در تاریخ معاصر ایران، به بیش از صد نفر می‌رسد) بدانند و به مناسبت‌های مختلف، از آنان تجلیل نمایند و بدین‌وسیله برای خود پیشینه‌ی افتخارآفرینی را بازخوانی نمایند و به این منطقه هویّت و اصالت بخشند؛ از جمله‌ی این اقدامات، می‌تواند برگزاری بزرگداشت و برجسته‌سازی قبور بزرگانی که دست‌کم در لاریجان به‌خاک آرمیده‌اند، نام گذاری معابر به یاد آنان و...باشد.

فهرست منابع:

1. علی بابایی، غلامرضا(1369) فرهنگ علوم سیاسی، تهران، شرکت نشر و پخش ویس(چاپ دوم)

2.تقی زاده، سیّدحسن (1379) تاریخ مجلس شورای ملّی، تهران، انتشارات فردوس

3.حقدار، علی اصغر(1383) مجلس اوّل و نهادهای مشروطیّت، تهران، ناشر مهر آهنگ

4.زرین کوب، عبدالحسین(1387) روزگاران تاریخ ایران، تهران، انتشارات سخن(چاپ نهم)

5.عاقلی باقر(1380) شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران- ج3، تهران نشر گفتار

6.قنات آبادی: (1377) سیری در نهضت ملّی شدن نفت-کتاب اوّل، تهران، انتشارات مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطّلاعات

7.غفّاری، محمود(1386) بزرگان و اندیشمندان آمل، تهران ، نشر رسانش

8.گلی زوّاره، غلامرضا(1373) داستان‌های مدرّس، قم، زوّاره.

9.مبارکیان، عبّاس(1377) چهره‌ها در تاریخچه‌ی نظام آموزش عالی و علوم نوین، تهران، نشر پیدایش.

10.مدنی، جلال‌الدّین (1361) تاریخ سیاسی معاصر ایران، جلد اوّل، قم، دفتر انتشارات اسلامی.

11.موحّد، محمّدعلی(1353) نفت ما و مسایل حقوقی آن، تهران انتشارات خوارزمی(چاپ دوم)

12.نظری، منوچهر (1388) رجال پارلمانی ایران از مشروطه تا انقلاب، تهران، نشر فرهنگ معاصر

13.ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد و ویکی نبشته: منبع اینترتی: ملاحظه متن مذاکرات مجلس شورای ملّی